۱۱۸۲٤

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب جلاء العیون

مؤلف

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۴۸۷۸

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۰۴۸۳

۱۳

۱۱۸۲٤

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب حیاة القلوب

مؤلف

مترجم

شمارهٔ نفسه ۱٤۸۷۸

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۰۳۸۳

جلاء العيون

جلاء العيون

این کتاب مال خاصه خالص اقای اسد
دوصد خان ولد مرحوم اقای اسد
دوصد خان ولد مرحوم مغفور حبت
مکان اقای اسد حسن دوصد
خان شهیدی ساکن دارالخلافه طهران
این مرحوم حاجی سید اسمعیل دوصد
خان این مرحوم حاجی سید ابراهیم
دوصد خان شهیدی

۵

۱۴۸۷۸
۹۰۴۸۳

بندگان وارض وسما وحرمان هوا وماهیان دریا وحیتان صحرا
مرصیبت پشتراست اعظم طاعات واشرف قربانست وسبب نیل
سعادات ودفع درجات میگردد واطلاع براحوال سعادت مآل پیشوایا
دین ومقربان رب العالمین موجب قوت ایمان ویقین میشود ودر
هنگام نزول حوادث دوران وحدوث نوائب زمان تفکر در آلام ومصائب
ایشان در راضی شدن بقضاهای ربانی ودفع وساوس شیطانی تاثیر
عظیم دارد واینچه در این باب بعربی وفارسی رسالت تالیف داده اند
ناقص وناتمام است وبعضی از کتب سیر واخبار مخالفان اخذ نموده اند که
اعتماد را نمی شاید وبنا باشد که برای جمعی که مآثر وافری از علم داشته
باشند مقبر عظیم ننماید وموجب خلل در عقاید ایمانی ایشان گردد لهذا
شکسته در کتاب بحار الانوار جامع مضامین احوال شریفه ایشان است در
چند جا مختصر استیفا کرده ام ودر کتاب حیات القلوب نیز اکثر آنها را
بعد اختصار مذکور شده است وچون از کتاب اول عوام را چندان انتفاع
نیست وبتحصیل کتاب دوم اکثر مردم متعسرات لهذا این فقیر الشتاء
را با اختلال احوال وتشتت اشغال وهجوم هموم وآلام وطریان عوارض
واسقام بخاطر فاطر رسید که کتاب وجیزی در این باب بلغت فارسی الیف
نماید که مقصود بذکر ولادت وشهادت حضرات سید المرسلین وائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بوده باشد وبر وجهی نوشته
شود که عموم خلق را انتفاع بهره بوده باشد وبر ترجمه الفاظ وآیات مقتبسه
اقتصار نموده مقید بتعیین عبارات وتنوع استعارات نگردد وازغیر
احادیث معتبره که از کتب اخبار ومآثر محدثان اماثیر رضوان الله علیهم اخذ
نموده چیزی نقل ننماید تا مومنان در خواندن وشنیدن ان بثواب
احیای احادیث ائمه دین علیهم السلام که اشرف طاعات وارفع سعادات است
فائز گردند وبجزون کرامت وکرسیتن بوصال جلیله برکزیدگان رب
العالمین بدرجات مقربین برسند وبهره از مثوبات مجزیله ایشان یابند وعمر

بحر ستانه در فاتحات و معدلت و فوات غاید کرده و چون ترتیب این
ابواب بحمد الله و تالیف این کتاب شریف المقاصد از برکات عهد و
اوان سلطنت شاهی بود که مرجع و پناه معدلت و رسیده اند و بیان
ترتیب حضرت قدر دانی جلوه نمود که بفیض سحاب مکرمتش عروسان خلوتخانه
غیب بجلوه گاه ظهور خرامیده اند اعنی سلطان سلطان نشان و داور
دارا دربان عنوان ناصیه اقبالش و قرة باصره جاه و جلالش نوشته بنیان
سلطنت و کامکاری شنیده ارکان عظمت و بختیاری باقی مبانی مروت
و انصاف ماحی مراسم جور و اعتساف کلک ستر حجاب و ناخ عناصر و ارکان
منتخب مجموعه کون و مکان ذهای دوش ضمیران قدسیل اسرار و لایزش
و سینه های پاک طینتان مشکبات اوراد و اذکارش مرغان سرابستان ضمیرش
باعندلیبان کلشن کشف و الهام هم آواز و هموهشان خاطر قدسی مناظرش
باقدسی نژادان حجله قدس مساز خورشید پرواز فانوس خیالش
سپهر نوشه بارگاه جاه و جلالش بنسبت خامه قدسی نژادش نیستان
واسطه نظام فرنگ و بقشبیه مداد کثیر الامدادش سواد لیالی معهود را
خورشید افروز در زیر سر داد کلشن شامعه اش عرض نیاز تضعیفان
برنغمات کل بقدمطربان مقدم تنین و در تقل حقیقت افشش رضا غاطر
سکینان سعید دلربای دلبران چین همین ترتیبش لباطین شریعت غرا
خوشم و سیراب و بر شحات سحاب معدلتش صدایق ملت بیضا سرسبز و
شاداب بذکر بخایر غلمان صدف در فشان و بوصف عطای بی انتهایش
پوسته در دیای زبان لطف بیایان فهس غایان مانند خنده بوق
و کریا بر تولمان تمیع جوهر دانش در دنیای مواجبت کسرهای پر باد دغدغه
دران حبابت و سنان جان گدازش سخنیت که دهای غالفان ازان
کیابیت کشت زار امالهکتان از حباد دانا میل خانش سراب و از صفیر
عندلیب خوش الحان خامه عدالت نگارش نغمه در خاطرها نا یاب انب تغیش
طراوت بخش چمن شریعت و دین برق شمشیر زن تنش خونین حیات غالفان

(۱)

دین سین صفیر طوطی خامه اش تدبیرش با صریر قلم تقدیر هم آواز و هم آهنگ
صایش در نکاح و معافی بلند عرشش پرواز کوه حبین قهرش عقده کشای
گرههای کار دبستکان کنادگی کف احسانش سحاب مزایع املهای شعرکا
خلوت نشینان صوامع دیا صنت دعاگویان را مفتاح خزاین فیض یافته اند و
معتکفان مساجد عبادت بحر استدعای خلود دولت ابد قرین گوی در
زبان نساخته اند صرصر قهرش گرد بر زمین و زد بر چهره محیط حبابی
کرده و اگر بحیط وزد بر داسن کردون سراب نماید باشعاع خورشید
ضمیر انور شرق فتاب جهان تاب از شرم اظهار نمود در نقاب ذرنا وستوه
گردید و خ نمیماید و شاه جهاندده شبه ضیای خویش را تکلف داشته
بوده بکشبه کلف از چهره میکشاید اعنی السلطان الاعظم والخاقان الاکرم
مالک بلاد الترک والدیلم مطوق رقاب العرب والعجم فوع الثمرة الطیبة
النبوتیة غصن الدوحة العلویة العلویة معدن الجود والامتنان سبع الفضل
والاحسان السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن
الخاقان السلطان سلیمان الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله
تعالی ملکه و اجلاله علی مقارنة اهل الایمان فهذا ناصیه این نور رسیده
کلشن قدس را باسم اقدس طلعه خورشید فیروزی و معادت سوده
کرده اند و این حفظ و نمایه را بدرگاه جهان پناه مرفوع داشته باوج
عزت و کرامت رسانیدچون شتمل بر معنی راجعا را یا عاطفا ان سلاله اجداد
و محتوی باحوال شریفه اجداد امجاد ان زبده نتایج لیل و نهارات امتداد
و صول غنتهای دوحه عز و قبول داده و عجز و قصور خود را مانع حصول
این مامول غیداند و چون اشک ریخان در حساب بینوایان دین چون
حبابی دیده های ظاهر و باطن مومنین سیکرده از اعجاله العیون سمی
کرده اند و بر عقد نه و چهارده باب بعد دمعتران دب الارباب مرتب
ساخت و علی الله توکلت فی جمیع امری و هو حسبی و نعم الوکیل اما
مقدمه بود در بیان نواب کامیابی بر مضامین حضرت رسالت و افضل

ظاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و محزون بودن برای ایشان است ابن
بابویه و دیگران بسندهای موثق و معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده اند که هر که بیاد او در مصیبت ما گریه کند برای آنچه من تکلف شده امده تا
با ما باشد در درجه ما در روز قیامت و کسی که بیاد دیگران او در مصیبت
ما گریه کند و بگریاند گریان نگردد دیده او در روزی که دیده ها گریان
باشد و کسی که بنشیند در مجلسی که در آن مجالس احیا امر ما نمایند خواهد
ما و احادیث ما را بیان کنند نمیرد دل او در روزی که دلها از ترس و بیم
مرده باشد و علل ابن بابویه بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
است که هر که ما را بیاد آورد یا ما نزد او مذکور شویم و بر ما گریه اید دیده
او اب کوبر بقدر پر پشه خوبتعالی گناهان او را بیامرزد هر چند مثل کف
دریاها باشد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه
السلام روایت کرده اند که هر که مهموم و مغموم باشد برای ما و بر ما گریه
هر نفسی که کشد تسبیح در نامه عمل او نوشته شود و غم او برای ما غبادت بر
و حسرتها را بهمان داشتن از دشمنان ما ثواب جهاد فی سبیل الله دارد و نیز حضرت
صادق علیه السلام فرموده که باید که این حدیث باب طلا نوشته شود و ایضا
شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که هر که از دیده او یک
قطره اشک بیرون اید از برای حوضی که از ما ریخته شده است یا حقی که از ما
کرده اند یا عرضی که از ما یا از یکی از شیعیان ما داشته باشد حق تعالی او را
در بهشت با لاباد جاودان دهد و متنعم گرداند و ایضا شیخ مفید و شیخ طوسی
روایت کرده اند از احمد بن محمد بن یحیی از محمد بن ابو عبد الله از ابو هیم از ذریح مؤذن از بشیر دهان
گفت از حضرت امام حسین صلوات الله علیه شنیدم که میفرمود که هر
بنده که از دیده های او یک قطره اب بیرون اید در مصیبت ما اهل بیت حق
تعالی او را در بهشت خانه بخشد پدر احمد بن یحیی گفت که در نسخه حضرت
امام حسین صلوات الله علیه او را در خواب دیدم و بخدمت آنحضرت عرض کردم که
محمد بن ابو هیم چنین و چنان از شما بمن نقل کرد آیا شما فرموده اید حضرت فرمود

که بلی گفتم پس سند بیان من و شما افتاد و حدیث را خود از شما شنیدم
و علل بن ابو هیم و ابن بابویه و ابن قولویه و سید بن طاوس رحمة الله
علیهم بسندهای صحیح از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه
روایت کرده اند که هر مؤمنی که از دیده او برای قتل حسین بن علی صلوات الله
علیهما قطره بیرون اید که بر روی او جاری شود خوبتعالی در بهشت برای او
غرفهای کرامت مهیا کرده اند و هر مؤمنی که آبی از دیده او بیرون اید و بر
گونه روی او جاری شود برای آن از دشمن ما بدی رسیده است در
دنیا خوبتعالی در بهشت مکان نیکی برای او مهیا کند و هر مؤمنی که باو
رسد آزاری بسبب ولایت و محبت ما آن بنده و هر زمان که مصیبت
آب دیده بر روی او روان شود خوبتعالی از روی او بکرداند هر آزاری را
و ایمن کرداند او را در روز قیامت از غضب خود و آتش جهنم و جبرئیل در
قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام از فضیل
بن یسار پرسید که آیا شما شیعیان در مجالس می نشینید یا نکید بکو وجد
ما از کو سکنید گفت بلی فدای تو شوم حضرت فرمود که من آن مجالس را
دوست میدارم پس زنده کرده اید امر ما را ای فضیل و خدا رحمت کند کسی
را که احادیث ما را ذکر کند و امر ما را و بدین ما را زنده بدارد ای فضیل
هر که ما را یاد کند یا ما نزد او یاد کنند و از دیده او مثل پر مگسی اب
بیرون اید خدا گناهان او را بیامرزد اگر چه مانند کف دریا باشد
و ابن قولویه و برقی بنیز احادیث را بسندهای معتبر بسیار از آنحضرت نقل
کرده اند و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که هر که ما را نزد
او مذکور شویم و از دیده های او اب جاری شود خوبتعالی بروی او و ابر
آتش جهنم حرام گرداند و ابن بابویه بسند حسن از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده است که آنحضرت بریان بن شبیب گفت که اگر خواهی که در
درجات عالیه بهشت با ما باشی پس برای ما اندوه ما اندوهناک شو
و برای شادی ما شاد شو بر تو باد بولایت و محبت ما که اگر مردی سنگی را

دوست دارد حق تعالی در روز قیامت او را یا ان سنک محمود بکوبند
وایضا بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه فرمود که حق تعالی مطلع شد بر زمین و ما را از جمیع خلق
اختیار کرد و از برای ما شیعه چند اختیار کرد که یاری میکنند ما را
و شاد میشوند برای شادی ما و اند و هناک میشوند برای اندوه ما
و ما اهل و خانهای خود را برای ما صرف میکنند ایشان از ما ایند و ما از
کنند ایشان بنوی ناست وسید ابن طاوس روایت کرده است که ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین فرمودند که هر که در مصیبت ما
بگوید و صد کس را بگریاند بهشت از برای اوست و هر که بگوید و بخا
کس را بگریاند بهشت از برای اوست و هر که بگوید و سی کس را بگریاند بهشت
از برای اوست و هر که بگوید و بیست کس را بگریاند بهشت از برای اوست
و هر که بگوید و ده کس را بگریاند بهشت از برای اوست و هر که بگوید و
پنج کس را بگریاند بهشت از برای اوست و هر که خود را بگریاند در بهشت
از برای اوست

باب اول در بیان ولادت و وفات اشرف کائنات محمد مصطفی

باب اول در بیان ولادت و وفات اشرف کائنات و مخدوم اهل سموات و منافع دو ذخر عرصات ابو القاسم
محمد مصطفی علیه و علی آله اشرف الصلوات و بعضی از احوال آن حضرت
و مناقب شریفه آن حضرت است و مشتمل است بر شش فصل

فصل اول در بیان نسب شریف و اسم و کنیت و لقب آن حضرت مشهور در نسب آن
حضرت آنست محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن
قصی بن کلاب بن مره بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة
بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن
ادد بن ادد بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن الیت بن حمل بن قیدا
بن اسمعیل بن ابراهیم الخلیل علیهم السلام بن تارخ بن ناخور بن ساروغ بن
ارغو بن فالغ بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمک بن
متوشلخ بن اخنوخ بن الیارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن

آدم علیهم السلام و در نسب آنحضرت اقوال دیگر هست که در بیان الفاظ
ذکر کردیم و اسمهای آنحضرت که اسم عبد المطلب شیبة الحمد بود و اسم
هاشم عمرو و اسم عبد مناف مغیره و اسم قصی زید و او را مجمع نیز میگفتند
و اسم قریش نضر بود و هر یک بسببی از اسباب نامی مسمی کردیدند
و گویند که از عوالم اسم هود علیه السلام بود و بعضی گویند که غالب اسم آن
حضرت بود و اخنوخ ادریس علیه السلام است و مناد آنحضرت امنه دختر
وهب پسر عبد مناف پسر زهره پسر کلاب بود و ابن بابویه بسند معتبر
از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که من شبیه ترین مردم بودم بحضرت آدم علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام
شبیه ترین مردم بودند بمن در خلقت و خلق و حق تعالی مرا از بالای عرش
عظمت و جلال خود بده نام نامید و وصفت مرا بیان کرده و بزبان هر
پیغمبری بشارت مرا بقوم ایشان داده است و در توریت و انجیل نام مرا
بسیار یاد کرده است و کلام خود را تعالیم من فرمود و مرا با سمان بالا برده
و نام مرا از نام خود بر کوه اریحا مشتق فرمود یکنام او محمود است و من احمد
نام کرده و مراد در بهترین قرنها در میان بنی آدم ظاهر کردانید
و قرنها را احد کرد تا زیبا که توحید و یکانه پرستی خدا احد هاب
است من را از آتش جهنم حرام کرده است و در انجیل مرا احمد نامید زیرا که من
محمودم در آسمان و امت من حمد کنند کانند و در زبور مرا ماحی نامید
زیرا که بسبب من از زمین بحو میشاید عبادت بتها را و در قرآن مرا احمد
نامید زیرا که در قیامت همه امتها ما را ستایش خواهند کرد بسبب انکه شفاعت
من کنم در قیامت شفاعت خواهد کرد مکرر باذن من و مراد قیامت حاشر
خواهند نامید زیرا که در آنروز خدا جمیع خلایق را بسیدانم و مرا عاقب نامید زیرا که من عقب
پیغمبران امدم و بعد از من پیغمبری نیست و منم رسول رحمت و رسول توبه
و رسول ملاحم یعنی بکمان و منم مقفی که از قفای انبیا مبعوث شدم و منم

قم یعنی جامع کمالات و منت کناشت بر من بر وردگار من و گفت ای محمد من
هر پیغمبر را زبان امت فرستادم و بر اهل یک زبان فرستادم و تو را بر هر سه رنج
و سیاهی مبعوث گردانیدم و قرآن را ذری دادم بتو که از تو در دل دشمنان تو
افکندم و فیج پیغمبر بگذرانیدم و غنیمت کافران را بر تو حلال گردانیدم
و برای احدی پیش از تو حلال نکرده بودم بلکه میبایست غنیمتها کافران
بگیرند پس زایند و عطا کردم تو را امت توکنجی از گنجهای عرش خود دادم که آن سوره
فاتحة الکتاب و آیات سوره بقر است و برای تو امت تو جمیع زمین را
محل سجده و تمازگردانیدم برخلاف امتهای گذشته که میبایست تمازرا در
معبدهای خود بگذشته و خاک زمین را برای تو پاک کننده گردانیدم و البته
اگر برای تو امت تو را دم و یاد تو را یاد خود مقرون کردم که هرگاه که امت
تو مرا بوحدانیت یاد کنند تو را بپیغمبری یاد کنند پس خوش برای تو باد
ای محمد و برای امت تو و در حدیث معتبر دیگر روایت کرده است که خدا
بخدمت حضرت رسول صلعم آمدند و سؤال کردند که چرا سبب تو را احمد و
ابو القاسم و بشیر و نذیر و داعی نامیده اند فرمود که مرا احمد نامیدند زیرا
که ستایش کرده شده ام در زمین و احمد نامیدند زیرا برای آنکه مرا ستایش
میکنند در آسمان و ابو القاسم نامیدند برای آنکه حق تعالی در قیامت
بهشت و جهنم را بسبب من قسمت میفرماید پس هر که کافر شده است و ایمان
بمن نیاورده است از کفار شکمان و اینند کان بجهنم میفرستد و هر که ایمان
آورده بمن و اقرار نموده بپیغمبری من او را داخل بهشت میگرداند و مرا داعی
خوانده است برای آنکه مردم را دعوت میکنم بدین پروردگار خود و مرا
نذیر خوانده است برای آنکه میترسانم مردم را از نافرمانی من کنند و بشیر
نامیده است برای آنکه بشارت میدهم مطیعان خود را بهشت و در حدیث
موثق روایت کرده است که حسن بن فضال از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که چه
سبب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را ابو القاسم کنیت کرده اند فرمود
که زیرا که فرزندی قاسم نام داشت حسن گفت که عرض کردم که ایام ما قابل زیاده

از این معنی فهمیده میشود که بلی میکرمیدانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که من و علی و چهار امام از اولاد من امتیم گفتم بلی فرموده که میکرمیدانی که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که جمیع امت است گفتم بلی فرموده که میکرمیدانی که علی قسمت
کننده بهشت و دوزخ است گفتم بلی فرموده که پس پیغمبر صلی الله علیه و آله قسمت کننده
بهشت و دوزخ است و باین سبب حق تعالی او را ابو القاسم کنیت داده
است گفتم پدر بودن انسان چه معنی دارد فرموده که یعنی شفقت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نسبت بجمیع امت خود مانند شفقت پدر است
بر فرزندان و علی بهترین امت آنحضرت است و بعد از ان شفقت علی بعد از ان
حضرت برای امت مانند شفقت آنحضرت بود زیرا که او وصی و جانشین
و امام و پیشوای امت بود بعد از آنحضرت پس باین سبب فرموده که من و علی
هر دو پدر این امتیم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی بر منبر
بر آمد و فرموده که هر که قرض خود را ادا نکند و بمیرد و هر که مالی
بگذارد و وارثی داشته باشد مال او از وارث اوست پس باین
سبب آنحضرت اولی بود نسبت بامت خود از خانهای ایشان و همچنین
امیر المؤمنین بعد از آنحضرت اولی بود بامت از خانهای ایشان و در حدیث
موثق دیگر روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله داده نام بود پنج نام در قرآن هست و پنج نام در قرآن نیست
اما آنها که در قرآن است محمد و احمد و عبد الله و یاسین و نون و
اما آنها که در قرآن نیست فاتح و خاتم و کاف و مقفی و طاسین
و علی بن ابرهیم روایت کرده است که حق تعالی آنحضرت را مثل نامیده
است زیرا که وقتی که وحی بر آنحضرت نازل شد خود را بجامه بوشیده بود
و خطاب مدثر را باعتبار رجعت آنحضرت است بدنیا زیرا که قیامت یعنی ای کسی
که خود را بکفن پیچیده زنده شو و برخیز و باد دیگر مردم را از عذاب
بترسان و خود را از دروغهای ایشان معتبر نسبیار و اورده شده است که
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حق تعالی من و امیر المؤمنین را

از نام خود مشتق کرده است و از برای نام و نام از نامهای خود اشتقاق کرد
پس خداوند صاحب عرش محمود است و من محمد و حق تعالی اعلم
و امیرالمؤمنین علی است و ابن بابویه بسند صحیح از امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله در صحف ابراهیم باحی
است و در توریة حماد و در انجیل احمد و در قرآن محمد پس پرسیدند که
تاویل نامهای چیست فرمود که یعنی محمود کننده تنها و قتادهها و سوزنها
و هی معبود بالحق و اما احاد یعنی وحدت کننده باطل حق دشمن خدا و دشمن خدا
باشد خواه خویش باشد و خواه بیگانه و اما احمد برای آن گفتند که حق تعالی
ثنای نیکو گفته است برای او و بسبب چند دیده است از افعال شایسته
او و اول حمد ثنا است که خدا و فرشتگان و جمیع پیغمبران و رسولان و همه
امتهای ایشان ثنا بر او گویند او را و درود میفرستند بر او و ناشر و معرف
نبوت است محمد رسول الله و سفار روایت کرده است بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله داده نام است در قرآن
محمد و احمد و عبدالله و طه و یاسین و نون و من یتل و مدثر و
مزمل و رسول و فرقان حبیب مرضی است که و ما محمد الا رسول و مبشر باشد
باتی من بعدی اسمه احمد و لما قام عبدالله یدعوه کادوا یکونون علیه
لبدا فطرس انا نحن نزلنا علیک القرآن لتشقی و یس و القرآن الحکیم و ن
و القلم و ما یسطرون و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر و انا انزلناه
انا کنا ذکرنا و لا پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که ذکر نامهای اوست
و نایم اهل ذکر حق تعالی در قرآن امر کرده است که هر چه ندانید از اهل ذکر
سؤال کنید و سبب از علما از قرآن مجید بسیار است تا مراد برای حضرت
بروشن او رده باشد و مشهور آنست که نام آنحضرت در توریة مذکور است
و در انجیل احمد طاب طاب و در زبور فارقلیط و بعضی گفته اند در انجیل
فارقلیط است و اما احمد القاب که اکثر علما از قرآن استخراج کرده اند حضرت
امیر نام او مذکور شد اینهاست شاهد و مبشر و نذیر و

و سراج منیر و رحمة للعالمین و رسول الله و خاتم النبیین و عبد و امی و نبی
و رحمت و رؤف و رحیم و مذکر و مذکی و قیم و حکم و سماء و مبین
فضاد و میم و در بیان ابتدای نور پنجم حضرت است بسند معتبر از
ابوذر رضی الله عنه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من
و علی بن ابی طالب از یک نور آفریده شدیم و تسبیح خدا میکردیم در جایی
که تسبیح در آن جا نبود پیش از آنکه خدا آدم علیه السلام را پیدا فرماید بدو هزار سال پیش
چون خدا آدم را آفرید آن نور را در پشت او جای داد و چون در بهشت
ساکن شد آن نور در پشت او بودیم و چون نوح در کشتی سوار شد او در پشت
او بودیم و چون ابراهیم را در آتش انداختند او در پشت او بودیم و
پیوسته حق تعالی ما را از اصلاب پاکیزه منتقل میکرد امید بر حمهای
پاک و مطهر تا رسیدیم بسوی عبدالمطلب پس آن نور را بدو نیم کرد و مرا
در صلب عبدالله گذاشت و علی را در صلب ابوطالب گذاشت و من
بغیر نبی و برکت او و علی بغیر وصاحت و شجاعت او و از برای نام و نام
از نامهای مقدس خود اشتقاق نمود پس خداوند صاحب عرش محمود است
و من محمدم و خداوند بزرگ و اعلی است و برادرم علی است پس من را برای
رسالت و پیغمبری مقرر فرمود و علی را برای وصایت و امامت و حکم بحق
در میان مردم و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
است که محمد و علی صلوات الله علیهما دو نور بودند نزد خدا و سند
خالیان دو هزار سال پیش از آنکه حق تعالی خلایق را ایجاد فرماید پس حق
سبحانه ان دو نور را بدو نیم کرد یک را اصل نامیدند و از آن شفاعی لامع کرده
بود که فرع آن بود پس گفتند خدا و ما این چه نور است حق تعالی وحی فرمود
بسوی ایشان که این نور بیست از نورهای من که اصلش پیغمبر است و فرعش
امام است اما پیغمبر پس از من محمد است بنده و رسول من و اما امام است
پس از علی است حجت و خلیفه من و اکثر ایشان نمیبودند هیچیک از خلق خود
نمی آفریدم و در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که حق تعالی خطاب

فرمود بحضرت رسول صلی الله علیه و آله که ای محمد بدرستی که خلق کرد مرا تو و علی را از نور خود بعد از آن که خلق کرد اسمانها و زمین و عرش و دریاها پس بیاشامانید ما را تسبیح و تحمید پس گفتند و ما را دید که عظمت یافتیم پس خلق کرد روح شما را جمع کرد و یکی کرد انیدم پس آن روح مرا بنا کرد بر کوه و یکانگی یاد کرد پس آن روح را بدو قسمت کرد و هر قسمت را دو قسمت کرد من ماتحمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم پس رسید ند پس خلق کرد حق تعالی فاطمه را از نور خود تنها و وحی بجا بدن پس آن نور در دنیا اهل بیت نامیده و جاری شد و در حدیث معتبر از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقولست که چون خدا خواست که چیزی را بیافریند ضعیفی را بیافرید و آن ضعیف نور فاطمه بود و دلیل بر آن که فاطمه را از نور خود آفرید آن بود که فاطمه را بعد از آن هر وقت که حیض می‌دید از آن طاهر می‌شد و حیض از او منقطع می‌شد و چون حق تعالی خواست که او را بشری بیافریند از نور فاطمه بیافرید و او را مریم نام کرد و چون خواست که او را بی‌پدر بیافریند در او دمید پس او روح دمیده خدا بود و چون خواست که او را بی‌پدر و بی‌مادر بیافریند عیسی را بیافرید و او را روح خدا و کلمه خدا نامید و چون خواست که او را بی‌مادر بیافریند حوا را بیافرید و چون خواست که او را بی‌پدر و بی‌مادر بیافریند آدم را بیافرید و چون خواست که او را بپدر و مادر بیافریند همه را بهمین طریق بیافرید و چون خواست که او را بی‌پدر بیافریند یحیی را بیافرید و چون خواست که او را بی‌مادر بیافریند ادریس

منقول از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از حضرت رسول صلی الله علیه
وآله پرسیدند که چه سبب شد که فضل بر سایر پیغمبران و از همه افضل
شدی و حال آنکه بعد از همه مبعوث گردیدی فرمود که زیرا که من اول
کسی بودم که اقرار کردم بپروردگار من و اول کسی که جواب گفت در وقتی
که حق تعالی میثاق پیغمبران را گرفت و گواه گرفت ایشان را بر خود که
گفت آلست بربکم و همه گفتند بلی پس من اول پیغمبری بودم که بلی گفتم پس
سبقت کردم بر ایشان در اقرار کردن خدا و در رتبه مقدم بگردانید مرا حضرت
منقولست که چون حق سبحانه و تعالی ارواح را آفرید بهمین گونه ایشان را نزد
خود پس ایشان خطاب نمود که آیا نیست پروردگار شما پس اول کسی که گفت
رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان فرزندان ایشان صلوات الله علیهم
اجمعین بودند که گفتند تو فی پروردگار ما پس عالم و دین خود را بایشان
یاد کرد پس بایشان گفت که ایشان خاصلان علم من و دین منند در
خلق من و علوم مرا از ایشان باید پرسید پس از فرزندان آدم خطاب
نمود که اقرار شما باید برای خدا بپروردگاری و از برای علی بن ابیطالب
برداری و ولایت و محبت پس گفتند بلی پروردگار ما اقرار کردیم
پس حق تعالی بملائکه فرمود که گواه باشید ملائکه گفتند که گواه شدیم
که نگویند فردا که ما از این غافل بودیم پس حضرت صادق علیه السلام
فرمود که والله که ولایت ما را بر پیغمبران تاکید کرده اند در میثاق در
روز الست و شیخ ابو الحسن بکری در کتاب انوار الکرمه و تاریخ ولادت
ستاره ها تالیف نموده است و روایت کرده است لبسنده خود از عبد الله بن
عباس و جمعی از صحابه که چون حق تعالی خواست که محمد صلی الله علیه وآله
را خلق نماید بملائکه گفت که بعضی از شما فرزندان آدم و او را
ضمانت دهم بر جمیع خلایق او و را نهصد بین پیغمبران و بپیغمبران و
شفیع روز جزا گردانم او را و بهشت و دوزخ را تحت فرمان او پس
بایشان سید منزلت او را و او را کرامتی دهید برای کرامت من او را عظیم

شمارید برای عظمت من پس بدانکه گفتند ای آله ما و سید ما و بندگان
ما را فدای خود اختیار کردیم و مطیع شدیم و اطاعت کردیم پس امر کرد
حق تعالی جبرئیل و میکائیل و عزرائیل را که تربت نور ای آخرت را از
موضع مخصوص بیاورند و جبرئیل آن تربت را با حمان
برد و در چشمه سلسبیل غوطه داد تا آنکه پاکیزه شد ما نند درّ سفید
پس هر روز آن را در نهرهای از نهرهای بهشت فرو میبرد و عرض
میکرد بر ملائکه و چون ملائکه نور و ضیای آن را مشاهده میفرمودند
استقبال میکردند آن را بخلعت و سلام و تعظیم و اکرام و بهر صنفی
از صنوف ملائکه که آن را میدیدند ملائکه اعتراف بفضل او میکردند
و میگفتند که ای کرد گار ما را مرتبه که او را سجده کنیم هر آینه سجده خواهیم کرد
و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که حق تعالی
بود و هیچ خلق با او نبود پس اول چیزی که خلق کرد نور حبیب خود محمد
بود او را آفرید پیش از آنکه آب و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و
لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوا را بیافریند بچهار صد
و بیست و چهار هزار سال پس چون نور پیغمبر ما محمد صلی الله علیه وآله را
خلق کرد هزار سال نزد پروردگار خود ایستاد و او را بیای کرد
و حمد و ثنا بجا آورد و حق تعالی نظر رحمت بدو فرمود و گفت
مراد و مقصود من از خلق عالم و توئی برگزیده من از خلق من بعزت و
جلال خود سوگند یاد میکنم که اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم هر که
تو را دوست دارد من او را دوست میدارم و هر که تو را دشمن میدارد
پس نور آن حضرت در خشان شد و شعاع آن بلند شد پس حق تعالی از آن نور
دوازده حجاب بیافرید حجاب قدرت و حجاب عظمت و حجاب عزت و حجاب
هیبت و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب نبوت و حجاب
کبریا و حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب سعادت و حجاب شفاعت
پس حق تعالی امر نمود نور محمد صلی الله علیه وآله را که داخل شود در حجاب

قدرت پنج اصل ند و دوازده هزار سال این تسبیح بگفت سبحان العلی
الاعلی و در حجاب عظمت یازده هزار سال بگفت سبحان عالم السر
و اخفی و در حجاب عزت ده هزار سال بگفت سبحان الملک المقتدر
و در حجاب هیبت نه هزار سال بگفت سبحان من هو حی لا یموت
و هفت هزار سال در حجاب جبروت بگفت سبحان الکبیر الاکرم
و هفت هزار سال در حجاب رحمت بگفت سبحان رب الفرد الصمد
و شش هزار سال در حجاب نبوت بگفت سبحان ربک رب العزة
عما یصفون و در حجاب کبریا پنج هزار سال بگفت سبحان العظیم الدائم
و در حجاب منزلت چهار هزار سال بگفت سبحان العلیم الکریم و در
حجاب رفعت سه هزار سال بگفت سبحان ذی الملک و الملکوت و در
حجاب عبادت دو هزار سال بگفت سبحان من لیس الاشیاء و لا یزول و
و در حجاب شفاعت هزار سال بگفت سبحان الله و بحمده سبحان الله
العظیم پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که چون حق تعالی از نور
پاک محمد صلی الله علیه و آله چهل دریا از نور آفرید در هر دریا صد هزار چند
بود که بغیر از خدا کسی نمیدانست پس امر فرمود تا ان حضرت را که نور او
در دریای عزت و در دریای صبر و در دریای خشوع و در دریای تواضع و در
رضا و در دریای وفا و در دریای حلم و در دریای پرهیزکاری و در دریای خشیت
و در دریای عمل و در دریای مزید و در دریای هدایت و در دریای صیانت
و در دریای حیا تا اکمل در جمیع ثبت در دنیا غوطه خورد پس چون از خود دنیا
پرون امد حق تعالی وحی فرمود بسوی او که ای حبیب من و ای بهترین
پیغمبران من و ای اول آفریده های من و ای آخر رسولان من تو
شفیع روز جزا پس ان نور را سجده افتاد و چون سر بر داشت صد و بیست
و چهار قطره از او بجنبش پدید آمد از هر قطره از نور آن حضرت پیغمبر یا
پیغمبران را آفرید پس ان نور ها بر دور نور محمد صلی الله علیه و آله
طواف میکرده اند و میگفته اند سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو

حلیم

حلیم لا یعجل سبحان من هو یقول لا یشقی پس حق تعالی همه را انداکرد
که ایا میشناسید مرا پس نور محمد صلی الله علیه و آله بدیشان نشان را فاد
ندا کرد که انت الله الذی لا الا انت وحدک لا شریک لک رب
الارباب و مالک الملوک پس خدا او را ندا کرد که تو بگزیده من و
دوست من و بهترین خلق من است تو بهترین انتهاست پس از نور آن بحر
جوهری آفرید و ان را بدو نیم کرد و در یکی از ان نظر هیبت نظر کرد
پس ان آب شیرین شد و در نیم دیگر بنظر شفقت نظر کرد و عرش را از
ان آفرید و عرش را بدو وحی اب کدامست پس کرسی را از نور عرش آفرید
و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید و بسوی قلم
وحی نمود که بنویس توحید مرا پس قلم هزار سال مداومت کرد بدانستن
کلام الهی و چون بهوش آمد گفت پروردگارا چه چیز بنویسم فرمود
که بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله پس چون قلم نام محمد را
شنید بسجده افتاد و گفت سبحان الله الواحد القهار سبحان الله
العظیم الاعظم پس سر بر داشت و نهاد تین را فوشت و گفت پروردگارا
کیست محمد که نام او را بنام خود و یاد او را یاد خود مقرون کرده ای
حق تعالی وحی نمود که ای قلم اگر او نمی بود تو را خلق نمیکردم و نیافریده ام
خلق خود را مگر از برای او پس او دوست من است شفاعت کننده و ترساننده و جوانمرد
نور بخشنده و شفاعت کننده و دوست من پس قلم از خلاوت خود نام
انحضرت گفت السلام علیک یا رسول الله انحضرت جواب فرمود که
و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس از ان دو ز سلام کردن
سنت و جواب دادن واجب شد پس حق تعالی قلم را امر فرمود که بنویس
قضا و قدر مرا و انچه خواهم افرید تا دو ز قیامت پس خدا ملکی چند آفرید
که صلوات فرستند بر محمد و ال محمد و استغفار نمایند برای شیعیان
ایشان تا روز قیامت پس خدا از نور محمد صلی الله علیه و آله بهشت را آفرید
و بهمان صفات ان را زینت بخشید تعظیم و جلالت و عظمت و امانت و

ازهر

ودریای حیا

بهشت را برای دوستان و اهل طاعت خود مقرر فرمود پس ایشان را از
دودی که از آب برخواست خلق کرد و از کف آن زمینها را خلق کرد پس
وچون زمین را خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود پس کوهها را خلق
کرد تا زمین قرار گرفت پس ملکی را خلق کرد که زمین را بداشت و ستونی عظیم
آفرید که پای ملک بر دوش آن قرار گرفت و کاوی عظیم آفرید که ستاک
بر پشت آن مستقر گردید و ماهی عظیم آفرید که کاو بر پشت آن ایستاد و
ماهی بر دوش آب بود و هوا بعد از ظلمات است
و آنچه در زیر ظلمات است کسی نمیداند که خدا نمیداند پس عرش را بیافرید و نور
سه گردانید نور فضل و نور عدل و از فضل عقل و علم و حلم و
سخاوت را آفرید و از عقل خوف و رجا و از علم رضا و خشنودی و از
حلم وقار و از سخاوت محبت را آفرید پس جمیع این صفات را در طینت
محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او مخمر گردانید پس بعد از آن آدم
و حوا صلی الله علیه و آله را آفرید پس آفتاب و ماه و
ستارها و شب و روز و روشنائی و تاریکی و سایر ملائکه را از
نور محمد آفرید پس نور بقدر او را در زیر عرش هفتاد و سه
هزار سال آفرید پس نور او را هفتاد هزار سال در
بهشت ساکن گردانید پس او را هفتاد هزار سال دیگر او را در سدرة المنتهی
ساکن گردانید پس نور او را در آسمان منتقل گردانید تا هم
آسمان اول رسانید پس او را در آسمان اول ماند تا حق تعالی اراده نمود
که حضرت آدم علیه السلام را بیافریند پس امر فرمود جبرئیل را که نازل شود تا
و قبضه از خاک برای بدن آدم علیه السلام بیاورد پس جبرئیل این سبب
زمین و باز زمین گفت که خدا میخواهد که از تو خلقی بیافریند و ما را از آن
عذاب کند پس چون ملائکه پناه میبرم خدا از آنکه از من چیزی
بگیرد که آنرا در آن بهره نباشد پس چون جبرئیل باز گشت و زمین استغاثه
نمود جبرئیل برگشت و گفت پروردگارا از زمین پناه گرفت بتو از من پس ترا

رحم کردم و همچنین میکائیل را و اسرافیل هر یک آمدند و برگشتند پس عزرائیل
را فرستاد و چون زمین پناه خدا برد عزرائیل گفت من پناه خدا میبرم
بعزت خدا از آنکه فرمان او نبرم پس قبضه از بالا و پائین و میان
روی زمین از سفید و سیاه و سرخ و نرم و درشت زمین گرفت
و باین سبب اخلاق و رنگهای فرزندان آدم مختلف شد پس حق تعالی
وحی نمود که چرا تو ان را رحم نکردی چنانچه انها رحم کردند گفت فرمان
بردار ی تو بهتر بود از رحم کردن بر ان پس وحی نمود که بخواهم از این
خاک خلقی بیافرینم که بعضی ان و شادیکان و اشقیا و بدکاران
در میان انها ن باشند و تو را فیض گردانده ارواح همه کردانیدم پس
امر کرد خدا جبرئیل را که بیاورد از ان قبضه سفید نورانی را که طینت پیغمبر
ما آخر الزمان صلی الله علیه و آله بود و اصل همه مخلوقات بود
پس جبرئیل با ملائکه کروبیان و ملائکه صافان و سبحان میامدند
نزدیک بمکان ضریح مقدس حضرت و ان قبضه را کی فتند و با سبب
تسنیم و آب تعظیم و آب تکویر و آب تکوین و آب رحمت و آب خوشی
و آب عفو تمیز کردند پس بر آن حضرت را از هدایت و سینه او را از شفقت
و دستهای او را از سخاوت و دل او را از صبر و یقین و فرجش را از عفت
و پاهای او را از ظرف و نفسهای او را از بوی خوش آفرید پس مخلوط کردانید
ان طینت را با طینت آدم علیه السلام پس چون جسد آدم تمام شد ملائکه
وحی نمود که من نیزی محافظ بهتر از کل پس چون او را درست کنم و روح در
او بدمم پس همه سجده دانید تو او پس ملائکه علیهم السلام جسد آدم را بگرفتند
و در بهشت گذاشتند و ملائکه منتظر فرمان حق بودند که هر گاه ما امر
کردند بسجود سجده نمایند پس حق تعالی امر نمود روح آدم را که داخل
بدن او شو روح سکان نکرد یدن و از داخل شدن استغفا نمود پس حق
تعالی فرمود که بکراهت داخل شو و بکراهت بیرون بیا پس چون روح در
دیده ها رسید آدم جسد خود را دید و صدای تسبیح ملائکه را شنید

پرجبرئیل بدانخزینه سیده عطسه کرد پس خدای را بحمد در آورد و گفت
الحمد لله و آن نخستین کلامی بود که آدم بان تکلم نمود پس حق تعالی بان وحی
نمود که رحمک الله ای آدم برای رحمت تو را خلق کرده ام و رحمت خود را
برای تو و فرزندان تو مقرر کرده ام هرگاه بگوئید مثل آنچه تو گفتی در
باین سبب دعا کردن برای عطسه کننده سنت شد و هیچ پیر بر
شیطان کردن تربیت از دعا کردن برای عطسه کننده پس آدم نظر
کرد بسوی بالاء دید که بر عرش نوشته است لا اله الا الله محمد
رسول الله و اسماء اهل بیت آنحضرت را دید که بر عرش نوشته است پس
چون روح بسا قش رسید پیش از آنکه بقدمها بوسد خواست که
برخیزد و نتوانست و باین سبب خدا فرموده است که خلق الانسان
من عجل یعنی آفریده شده است انسان از تعجیل کردن در امور و اند
حضرت صادق فرموده است که روح صد سال در سر آدم بود و صد سال
در بینی آدم بود و صد سال در بیت و صد سال در دهانهای او و صد
سال در شاقهای او و صد سال در قدمهای او پس چون آدم درست
ایستاد خدا امر کرد ملئکه را بسجود و این بعد از ظهر روز جمعه بود پس در
سجده بودند تا وقت عصر پس آدم از بیت خود صدای تسبیح
و تقدیس الهی را شنید صدای مرغان پرگفت که پروردگارا این چه
صدا است فرمود که ای آدم این تسبیح محمد حبیب است که بهترین اولین
و آخرین است پس عبادت برای کسیست که او را اسابیت و اطاعت
نماید و نافرمانی برای کسی است که او را مخالفت نماید پس گفت ای آدم
عهد را وفا کن بسیار مکن بر همسای پاکیزه از زنان عفیفه و طیبه و
سلیمهای پاکیزه از مردان پاک پس آدم گفت پروردگارا بسبب این مولود
شرف و بها و وقار و حسن مرا زیاده گردانیدی پس حق تعالی از رضیت
یک دنده آدم حوا را آفرید و حواب را بآدم مستولی گردانید و چون
بیدار شد حوا را نزد بالین خود دید گفت تو کیستی گفت منم حوا خدا

را برای تو آفریده است آدم گفت چرا نگوست خلقت تو پس حق تعالی وحی
نمود بسوی آدم که این کنیز منست و تو بنده منی و شما را آفریده ام از
برای خانه که نام آن بهشت است پس مرا بپاکی یاد کنید و بحمد و ثنا
من بگوئید ای آدم خواستگاری کن حوا را از من و مهر شرط بده آدم گفت
بار خدایا مهر او چیست فرمود که مهر شرط است که صلوات فرستی بر محمد
و آل او ده مرتبه پس آدم گفت پروردگارا پاداش تو را بر نعمت
اینست که تو را ستایش و شکر کنم تا زنده ام پس حوا را تزویج نمود و
قاضی خدا و ندعالمیان بود و عقد کننده جبرئیل بود و گواهان
ملئکه مقربان بودند پس ملئکه در عقب آدم رفتند و آدم گفت
پروردگارا چه سبب ملئکه در عقب من می آیند حق تعالی فرمود که
برای آنکه نظر کنند در نور محمد صلی الله علیه و آله که در صلب تست
گفت پروردگارا آن نور را در پیش روی من قرار ده تا ملئکه در
برابر روی من باشند پس ملئکه در برابر او صف کشیدند و ایستادند
پس آدم از پروردگار خود سئوال کرد که نور در جبهه ظاهر شود که آدم
تواند دید پس حق تعالی نور محمد را در دانگشت شهادت ظاهر گردانید
نور علی را در انگشت سبابین و نور فاطمه را در انگشت بعد از ان و نور
حسن را در انگشت کوچک و نور حسین را در انگشت بعد ازین و پوستر
این انوار از حضرت آدم علیه السلام طالع بودند مانند آفتاب و اسمانها و زمین
و بهشت و کرسی و سراپرده های عظمت و جلال همگی بان انوار منور و روشن
گردیده بودند و هرگاه که آدم میخواست که با حوا نزدیکی کند او را امر
میفرمود که وضو بسازد و میگفت خدا این نور را در ذری تو خواهد کرد و ان
امانت و میثاق خداست پس پوستر ان نور بر آدم بود تا آنکه حوا بحضرت
شیث حامله شد پس ان نور منتقل شد بجبین حوا و ملئکه نزد حوا
میامدند و او را تهنیت میگفتند پس چون شیث متولد شد نور محمد
صلی الله علیه و آله در جبین او مشتعل بود پس جبرئیل پرده در میان حوا و

اوبخت واذیدها بنهان کرده بود چون عبدالمطلب رسید ادم ع او را
طلبید وگفت ای فرزند نزدیک شد که من از تو مفارقت نمایم
پس نزدیک من بیا که من عهد و پیمان از تو بگیرم چنانچه حق تعالی از
من گرفت پس ادم علیه السلام سر خود را بسوی اسمان بلند کرده پس چون رضا
مراد او را دانست فرمود ملئکه را که باز اب اندازند تسبیح و تقدیس
و ثنای خود را دیدند و شرف شدند شاکنان بهشت از نغمهای
خود و ساکن شدند درهای بهشت و خازنان شدند نهرها و صدای صدای
برکهای ان و ممکن کردن کشیدند برای شنیدن ان ندای ادم و حوا
تعالی وحی فرمود باو که ای ادم بگو انچه بخواهی پس ادم گفت خدایا و سیدا
ای پروردگار هر نفس و روح و خبیث و شر مرا فریدی بهر که
خواستی و بمن سپردی ان نور مقدس را که ازان نفرینها و گناهها
دیدم وان نور منتقل گردید بفرزندان من شیث و بخواهم بر او عهد و
پیمان بگیرم چنانچه بر من گرفتی و نور او را بمن بسپاری و پس ندا از انجا
حق تعالی رسید که ای ادم بگیر فرزند خود شیث عهد را و گواه بگیر
بر او جبرئیل و میکائیل و جمیع ملئکه را پس حق تعالی امر کرد جبرئیل را
که بزمین فرود اید با هفتاد هزار ملئک و هر یک علم تسبیح در دست
گرفته بودند و جبرئیل حریر و قلمی در دست داشت که بقدرتهای الهی
افریده شده بودند پس فرود امدند و جبرئیل بجانب ادم ع رفت و گفت ای ادم
بر ورد گار ات نور اسلام میرساند و میفرماید که نبویس برای فرزندت
نامه عهد و پیمان خلافت و نبوت را و گواه گیر بر او جبرئیل و میکائیل
و جمیع ملئکه را پس این نامه را نوشت و جبرئیل بدان بهر زد و بشیث ع
نشانید و نور و خاتم سرخ بر او پوشانید از نور افتاب روشن تر و
از برف سفیدتر خوشبوتر از مشک و دوخته نشده بود بلکه خداوند
جلیل فرموده که باشید پس پدید امد پس پوسته نور محمد ص در جبین
شیث لامع بود تا انکه عالم را تزویج نمود و جبرئیل ان عهد را بعقد

شیث در اورد و چون با او نزدیکی نمود حامله شد بانوش پس نامزد نمود
کرد او را که گوارا و مبارکباد نور ای چنانکه حق تعالی نور رسید بپیغمبران
و بهترین پشتبانان و پیشیان را تا بپیغمبر پس چون انوش متولد شد و بحد
کمال رسید شیث عهد و پیمان از او گرفت و نور محمدی از او منتقل
شد و فرزندان او هر قینان و از او مهلائیل و از او یارد و از او اخنوخ
که ادریس علیه السلام است و از او در پس منتقل شد بسوی متوشلخ و عهد از او
گرفت پس منتقل شد بسوی لمک پس بسوی حضرت نوح علیه السلام و از نوح بسوی
سام و از سام بسوی فرزندان او بخشد و از او بسوی فرزندان او عابر و از او صلی الله علیه وآله
بسوی فالغ و از او بسوی رعو و از او بسوی ساروغ و از او بسوی
ناحور و از او بسوی تارخ و از او بسوی ابرهیم ع و از او بسوی اسمعیل ع
و از او بسوی قیدار و از او بسوی هدیبع و از او بسوی نبت و از او
بسوی عدنان و از او بسوی معد و از او بسوی نزار و از او بسوی مضر و از او بسوی الیاس و از او
بسوی مدرکه و از او بسوی خزیمه و از او بسوی کنانه و از او بسوی
نضر و از او بسوی لوی و از او بسوی غالب و از او بسوی فهر و از او
بسوی عبد مناف و از او بسوی هاشم که او را عمرو العلا میگفتند و
نور حضرت رسول ص در روی او ساطع بود بحدی که چون داخل بحجر
الحرام میشد کعبه از نور او روشن میشد و بوسه از روی نور او میزد
روشنائی بسوی همان بلند میشد و چون از انجا در میگذشت تولد شد
دو کبوتر استخوان دو کبوتر های اسمعیل که نورانیها بسوی همان شاطع
بود پس اهل مکه از شاهده اینحال تعجب کردند و قبایل عرب از هر جانب
بسوی مکه امدند و کاهنان بحرکت درامدند و بتها بفضیلت پیغمبر
خدا گویا شدند و هاشم بهر سنگ و کلوخی که میگذشت بقدرت
الهی بجنبش میامدند و او را ندا میکردند که شادباد بتو ای هاشم که
در این زودی از ذریت تو فرزندی ظاهر خواهد شد که کرامی تر نزد

خلق باشد نزد خدا و خیر خلق بن غالبان باشد یعنی محمد که خاتم
پیغمبران است و چون هاشم در نگاه کی میگذشت روشنائی و هر طرف را
روشن میکرد پس چون هنگام وفات عبد مناف شد عهد و
پیمان از هاشم گرفت که نور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
را بسپارد مکرر در همه‌ای پاکیزه از زنان سلیم حاتکه نجیبه
پیرهاشم قبول عهد نمود و پادشاهان حمیر او نوشته کردند که
دختر خود را باو دهند و بالهای سبیار برای او بفرستادند که شاید
مواصلت ایشان را نیز نور هاشم هر دو بسوی کعبه میماند
و هفت شوط طواف میکرد و بپرده‌های کعبه میچسبید و هرگز نزد او
نمیماند او را کرامتی داشت و عمران را کوتاه میخشید و کرسنه را طعام
میخورانید و پریشان را حاجت خود میرسانید و قرض مناجیان را قرض
را ادا میفرمود و هرگز مبتلا بدیده نمیشد بنیابت او را دا میفرمود و هرگز
در خانه‌اش بسته نمیشد و هرگاه ولیمه میکرد
یا اطعامی میفرمود انقدر میکشید که زیادت آن را برای مردمان و
وحشیان بیرون میفرستاد و صیت کرم او باقاصی جهان رسید و پادشاهان اهل
مکه معظمه بر او سلطه کردند و کلید های کعبه و آب دادن حاجیان
از چاه زمزم و حجابت کعبه و مهمان داری حاجیان و بنا بر امور مکه
باو رسید و علم نزاد و کان اسمعیل و براهن ابرهیم و معلق نبیت
و انکشتری نوح را میراث گرفت پس حاجیان را کرامی میداشت و رفع
حوائج ایشان میفرمود و چون هلال ذی حجه طالع میشد امر میکرد مردم را
که جمع شوند نور کعبه پس خطبه بخواند و میگفت ای گروه مردم بدرستی
که شما مهمانان خدا و همسایگان خانه او بند و در این سو سم
زیارت کنندگان خانه خدا میآیند و ایشان مهمانان خدایند و بهمان
سزاوارتر است بکرامی داشتن از دیگران و خوشحالی شما را مخصوص گردانیده
است باین کرامت و بزودی حاجیان خواهند بسوی شما آمد و لیدیه سوگند

انوده از هر ژرفه عمیق و قصد شما میکنند از هر یکان دوری پس ایشان
را مهمان کنید و حمایت کنید و کرامی دارید تا خدا شما را کرامی دارد
و نصیحت را کار برید پس چون هنگام عظیم برای این امر جسیم پدید آمد
و هاشم جامه‌های پوست نصب میکرد و از آب زمزم پر میکرد برای
آشامیدن حاجیان و از روز هفتم شروع میکرد بضیافت ایشان
و طعام از جهت ایشان نقل میفرمود بسوی منی و عرفات و بنا بر
مکه محتاجی نمیرسید و نداشتند چیزی که ضیافت حاجیان بکنند
هاشم شتری چند داشت پیام فرستاد و فروخت و قیمت آنها را
ممکن صرف حاجیان کرد و قوت یکشب برای خود نگاه نداشت
و این سبب شد که هر سال طوائف همان دور و از اطراف عالم
رسیدند و چون خبر او بغاشی پادشاه حبشه و قیصر پادشاه روم رسید
نامها باو نوشتند و هدیها برای او فرستادند و استدعا نمودند که
دختران ایشان بکبر شاید نور محمدی صلی الله علیه و آله بایشان منتقل
گردد زیرا که کاهنان و برهمنان و علمای ایشان خبر داده بودند
که این نور که در جبین هاشم است نور الخضرات است پس هاشم قبول
نکرد و دختری از خیاری قوم خود خواست و از او فرزندان ذکور
و اناث بهم رسانید فرزندان ذکور هاشم و عمرو و صیفی و اناث
اناث صعصعه و رقیه و خالده و شفا بودند و باز نور حضرت
رسول صلعم در جبین او بود و از این نسبا در تمام بود پس شجل زنها
برد و در خانه کعبه طواف کرد و بتضرع و ابتهال از جناب ازدی
سئوال خود کرد او را فرزندی روزی کند که نور حضرت رسول صلی
الله علیه و آله در او بوده باشد پس او را بخواب دید و در خواب
صدای هاتفی را شنید که او را نام کرد که بر تو باد بسلمی دختر عمرو کاو
ظاهره و مطهره و پاک دامان است از کاهنان پس بهمرسان بده و
او را بخواستگاری نما که مانند او را از زنان نخواهی یافت و از او فرزندی

تو را روزی خواهد شد که ستید پیغمبر آنانا و بهم خواهد رسید پسرهاشم
تو نیان سیاریشه و فرزندان عم و برادر خود را مطلب جمع کرد و خواب خود
را با ایشان گفت پس برادرش مطلب گفت این زن که نام برده ی از قبیله بنی
النجار است و در میان قوم خود معروف و مشهور است بجمال و عفت
و کمال حسن و ملاوت و جمال و قبیله او اهل کرم و ضیافت و عفت
و لیکن تو از ایشان در شرافت و نسب افضلی و جمیع بادشاهان ارزوی
مواصلت تو دارند و اکر البته در این امر خاری درخست فرما تا ما برویم
و برای تو خطبه کنیم هاشم گفت که حاجت بر او رده نمیشود مکن سعی شما
من خود بخواهم تجارت شام بروم و آن کریمه را در عوض خواستکاری
نمایم پس تهیه سفر خود نموده با برادر خود مطلب و دیکران عم خود متوجه
مدینه طیبه شد که قبیله بنی النجار در انجا میبودند چون داخل مدینه
شدند نور محمدی صلی الله علیه و آله که از جبین هاشم ساطع بود
تمام مدینه را روشن کرد و در جمیع خانهای ایشان پرتو افکنده
بر اهل مدینه ظاهر کشت بنی النجار مبادرت نمودند و فرزندان کفتند
شما که هر کز از شما نیکو تر ندیده بودیم در حسن و جمال خصوصا صاحب
نور لامع که شعاع خورشید جمال او جهانیان را روشن کرده است مطلب
کفت ما تیم اهل خانه خدا و ساکنان حرم خویشا لی ما تیم فرزندان لوی بن
غالب و این برادر من است هاشم بن عبد مناف و از برای خواستکاری
بنوی شما آمده است و میدانید که این برادر ما را جمیع بادشاهان اطراف
استدعای مواصلت خود نمودند و او با کرده است و خود رضیت نموده است
که رسولی از شما طلب نماید و بدست رسولی ایشان آن کریمه بنو دیس مبادرت
نمود جواب و کفت شما سیدارباب عزت و شرف و مفاخرت و فتوت
و جود و کرم و آن کریمه که شما خطبه او میفرمائید دختر هنت و او مالک
اختیار خود است و در بروز با زنان اکابر قبیله بنو قریظه و بنو قینقاع و نفر
رفعت استکرده را بجا تو قف نخواهید نمود شمول عنایت و کرامت منتظر خواهید

نفاخ کرده

بود و اکر بان سوق تشریف ببرید بخاطر دید اکنون بکوئید کدام یک از شما
خواستکاری او نمیاید کفتند ما صاحب این نور ساطع و شعاع لامع را
بیت الله الحرام و مصباح ظلام و صاحب جود و اکرام هاشم بن عبد
مناف پدر رسولی کفتیم پس بر این نسبت مبارک پایبر شدیم و بسر بر او رج
رفعت کشیدیم و رغبت ما زیاده است از رغبت او بما و لیکن چون او
مالک اختیار خود است باشما میرویم بنوی او و اکنون فرد ا ای
مبارکزوار و فخر قبیله نزار بسوی ایشان با نهایت عزت و حکومت
فرود آورد و با انواع ضیافتها و اکرامها شما را ذکر کرده اند و شتران تجرکرده
و خوانهای بسیار برای ایشان کشید و جمیع اهل مدینه و قبیله اوس
و قبیله خزرج برای مشاهده نور جمال هاشم بیرون آمدند و علمای
یهود را چون نظر بر آن نور افتاد و حیران در دیده ایشان تیره شد زیرا
که در توریت خوانده بودند که این نور از علامات پیغمبر آخر الزمان است
پس از مشاهده این حال ملول و کریان شدند و عوام ایشان سوال
نمودند از ایشان که سبب کریه شما چیست کفتند این علامت آن کوکبست که
بندی ظاهر شود و خونها بریزد و ملتکه در حنک او را مدد کنند و در
کتابهای شما نام او و محل است و این نور او ست که ظاهر شده است پس
نا بهود از استماع این خبر کریان شدند و همکی کینه هاشم را در سینه
خود جا دادند و از آن روز عزم بر ایذاء نور او بخست نمودند و چون
روز دیکر صبح طالع شد هاشم اصحاب خود را امر نمود که جامهای فاخر
پوشیدند و خود هارا بر کرکنها شفتند و روهارا در بر کردند و علم نور را
بلند کردند و هاشم را در میان کرفتند مانند ماه در میان ستارکان
و غلامان در پیش و اتباع و خدم در عقب روان کردید و با این تجمل
سوی بازار رجح قینقاع شدند و بدست رسولی که از قوم او با جمعی از یهود آن
در خدمت ایشان روان شدند و چون بدر بازار آن بازار رسیدند
هر هم شهر هلا بوادی از نزدیک و در دان بازار خاضر شده بودند

ملکوستاز کارهای خود برداشته حیران نور جمالها شم گردیدند و از
هر طرف بسوی ایشان دویدند و سلمی نزد رسیان ان کره استاده محو
جمالها شم گردید بود ناگاه پدرش نزد او امد و گفت بشارت بدهم
ترا بامری که موجب شعف و شادی و عزت و فخر ابدیت از برای تو سلمی گفت
این بشارت چیست پدرش گفت ای سلمی این افتاب اوج عزت و ناه برج کرامت
که شاهد مینای نحواستگاری توامده است و در اطراف جهان بکرم
و سخاوت و عفاف و کفایت معروف است پس سلمی از غایت حیا دوازید
کرامند و پدر از نقاوی کلام او رشد و خوشودی همید بر ها شم در
کنار خیمه از جوی ریخ برپا کرم و سراپرده ها بر دوران زدند و چون
در خیمه خود قرار گرفت اهل بروقا زهر سو نزد ایشان جمع شدند و تحقیق
احوال ایشان کردید ند و بعد از اطلاع بر حقیقت سال نابرده حسد رده
کانون سینه ایشان مشتعل شد زیرا که سلمی در حسن و جمال و عفت
و ادب و حسن خلق و کمال نادره زمان و یکانه دوران بود پس شیطان
مسبوبت مهر بری متمثل شد و نزد سلمی امد و گفت من از اصحاب ها شم
و برای نصیحت و خیر خواهی تو امده ام این مرد اگرچه در حسن و جمال از تو کمتر
دارد که شاهد کردی ولیکن بسیار کم رغبت است بزنان و زنی را که
نسیار دوست دارد زیاده از دو ماه نگاه نمیدارد و زنان بسیار
خواسته و طلاق گفته است و او در صحبتها قناعت نیست و بسیار
زنان و جبان است سلمی گفت که اگر انچه میگوئی درست و راست
باشد اگر فعلهای خیر برای من بر از طلاق و نفرت کند و او رغبت
نخواهم کرد البته لعین امید وار شد و بصورت تخفی بکرار اصحاب
ها شم متمثل شد و نزد سلمی امد و باز نمانند ان افسانها باز دیگر بر او
خواند و باز بصورت ثانی متمثل شد و این اکاذیب را اعاده نمود
پس چون پدر نزد او امد و او را ملول و غمگین یافت پرسید کای
سلمی چرا محزونی امروز هنگام شادی و سرور است گفت عزت و کرامت ابدی

نو را بهتر گردیده است سلمی گفت ای پدر نخواهی مرا تخصیص تزویج نمائی که رغبت
بزنان ندارد و طلاق بسیار میکوید و قریبات در صحبتها پدر چون این
سخن شنید خندید و گفت والله ای سلمی اینمرد هیچ یک از این صفات
که ذکر کردی متصف نیست بجود و کرم را و مثل بین مند و از بسیاری
طعام که بمهمانان خورانیده و از وفور کوشت و استخوان که برای
ایشان شکسته او را ها شم نامیده اند و هرگز زنی را طلاق نگفته است
و در شجاعت و بسالت مشهور افاق است و در خوش خوی و خوش زبانی
نظیر خود ندارد و البته انکه این سخنان را بتو گفته است شیطانی بود
است و چون روز دیگر سلمی ها شم را دید از محبت او رکه در چین
سینه او بود بی تاب کردید و رسولی نزد او فرستاد که فورا مراجعت
کاری کن و هر مهری که از تو طلبند مضایقه مکن که من تو را مساعدت
مینمایم از مال خود پس روز دیگر ها شم با اصحاب کبار خود بخیمه
پدر سلمی امدند و ها شم مطلب و مقصود خود را بر ایشان عرضه داشتند
و جمیع اهل مجلس از حیرت جمال ها شم نظر از وی بر نمیداشتند
پس مطلب سخن امد و گفتند ای اهل شرف و کرامت و فضل و نعمت ما نیم
اهل بیت الله الحرام و مناجبان شاعر عظام و بسوی نامیشتانیده اند
انام و خود میدانید شرف و بزرگواری ما را و بر انها ظاهر است نور
باهر محمدی صلی الله علیه و اله که خوقعالی ان را بخصوص کرامانیده است
و ما نیم فرزندان لوی بن غالب و ان نور فرد امده است تا انکه بپدر
ما عبد مناف رسیده و ما را و برادرم ها شم منتقل کردیده است و حق
تعالی ان نعمت را بسوی شما فرستاده است و امده ایم برای او فرزند
کرامی شما را خواستکاری سکینم پس عمرو پدر سلمی جواب گفت که از بابت
شما است بخیت و اکرام و اجابت و اعظام و ما قبول کردیم خطبه شما را و او
اجابت نمودیم دعوت شما را و لیکن ناچار است از عمل کردن بعادت قدیم
ما که مهری کران برای این امر زنان مقدم دارید و اکر نه این عادت

وحتی نمود

شاه

از آدم

و شما را و

قدیم در میان ما بوده من انها را این نمیکردم مطلب گفت که ما صد
نا قرسیاه چشم سرخ مو برای شما میفرستیم پس ابلیس که از حضا
عباس بود کرایت و نزد پدر سلمی آمد و گفت مهر از بادکن پدر سلمی
گفت ای پدر کاران قدیم حق ما نزد شما هین بود مطلب گفت هزار
مثقال طلا نیز میدهیم باز ابلیس انداده کرد پس پدر سلمی گفت
زیادتی میدهی پدر سلمی گفت ای جوان تقصیر کردی و دختر ما مطلب
گفت یک خروار عنبر و ده جامه سفید مصری و ده جامه عراقی اضافه
کرد تا شیطان امر زیادتی کرد پدر سلمی گفت نزد یک اندی و احسان
نمودی باز کرامت فرما مطلب گفت پنج کنیز هم برای خدمت ایشان
میدهم باز شیطان اشاره کرد که زیاده مطلب پدر سلمی گفت ای جوان
انچه میدهید باز نبما برمیکرد مطلب گفت ده اوقیه مشک
و پنج قدح کافور نیز اضافه کردم ایا راضی شدید باز شیطان خواست
که وسوسه کند پدر سلمی فریاد زده گفت ای پدر بد تغیره و مرتشو کرم را
در این عباس حجلت داری پس مطلب نیز از او باز جو کرد و او را از خیبر
کرد ند و بیودان نیز با اندوه و ملالت برون رفتند پس مرکوبها
پدر سلمی گفت که ابنمرد پر حکیم تر بین دانایان شام و عراق است
چرا از ندبرا و بیرون میروی ما را اختیار میشود یم که دختر خود را بهیم
که از اهل بیت و بلاد ما نیست بدهی پرسیدند چرا صد نفر از بیهود
که اسلام بود ند شمشیرها کشیدند و در برابر ایستادند و ما را بات
چهل نفر بود ند انان نیز شمشیرها کشیدند و مطلب برگردید
بیود حمله اورد و ها شم ابلیس لعین حمله کرد و ابلیس گریخت و ها شم
با و رسید او را گرفت و بلند کرد و بر زمین زد پس چون نزد حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله برا و ناپدید شد فرزندان او زبردست
ها شم برون رفت و ها شم چون بجانب مطلب نظر کرد دید که دشمن
بیود را بدونیم کرده است و ها شم و اصحاب او بسیار از بیهود را کشتند

وچون

وچون خبر بمدینه رسید مردان و زنان بان طرف دویدند وچون
هفتاد نفر از بیهود کشته شدند رو بهزیمت او ردند و عداوت
بیود نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله عکس ترشد پس ها شم گفت
که ظاهر شد تاویل خواب من و پدر سلمی از ها شم و مطلب التماس
نمود که دست از ایشان بدارید و شادی را بما نمایند و مبلغ بسیار
پرها شم بخیمه خود مراجعت نمود و اسباب ولیمه مهیا کرد و جمیع مسلمانان
را اطعام نمود و پدر سلمی بنزد دختر امد و گفت شجاعت ها شم را
مشاهده نمودی که من از او التماس میکردم یکی از بیهود را زنده
نمیگذاشت سلمی گفت ای پدر انچه خیر است در ان سعی بکن و از
ملامت ایشان پروا مکن پس پدر سلمی بنزد اهل حرم امد و گفت
ای برادران اندوه و کینه را از سینها برون کنید و دختر مرا بدهید
خجالت و از شما هیچ چیز فوت نمیشود مطلب گفت انچه گفته ایم باز نمیدهیم
سلمی گفت ای برادران ما ها شم را بر انچه گفتم راضی کنم
یکدیگر مشاهده کردند و پدر سلمی زر بسیار و مشک و عنبر
و کافور فراوان نزد ها شم و مطلب و سایر اصحاب خود ایشان نثار
کرد و ممکن کردند و بیوی مدینه مراجعت نمودند و در مدینه نزد صفاف
ان نفر بعید مناف با ان دزد صدف کوامت و صفاف مخفوف شد
و بعد از تحقیق امر و مشاهده اخلاق پسندیده ان بدر تمام بسلمی
انچه از ها شم میگذشت مهر کرفته بود با صفاف ان را در کرد و در همان
روز ها و را بعقد طیب عبد المطلب در صدف رحم طاهره سلمی منعقد
شد و نور محمدی صلی الله علیه و آله از جبین مکرم سلمی تابلم کردید
و اهل یثرب ممکن نبی را برای ان کرامت غنی بغنیمت گفتند و از ان روز
انچه حسن و طراوت ان یکانه کون و مکان بود زنان مدینه مشاهده
خجالت میکردند و از نور رخ و ضیاء او حیرات میماندند و بیهود رفت
و سنک و کلوخ که سر گذشت او را دانند به تحیت و سلام و تعظیت و اکرام پیش

وپیوسته ازجناب راست خود ندا فی میشنید که السلام علیک یا خیر
الغیر وابن خیرها پنهانم مشغول میکرد واز نوم خود لحظه نمیبود تا انکه
درشبی شنید که منادی او را ندا کرد که بشارت باد تو را که خدا تو را دختر
داشت فرزندی را که بهتر بن اهل شهرها و صحراها است چون علی
ابن ندا را شنید دیگر نخفت تا صبح شد و بنزد یکی کنیزکان خود
چند روزی بعد ازان در مدینه بماند و وداع کرد علی را و گفت
ای علی تو را میسپردم امانتی باو که حق تعالی بادم سپرد و دم بفرشته سپرد
و چون نه اکابر این نور مبین را میگذرانیدند تا انکه این نور
بنزد او رسید و کرامات مذکور بیان مضاعف کرده بود و اکنون ان
نور را بامر الهی بتو میسپرم و از تو عهد و پیمان میگیرم که ان را حراست
و محافظت نمائی و اکرم رعیت من ان فرزند خواهد بود باید که نزد
تو از دیگران عزیزتر باشد و اگر برای تو فرزندانی متولد شوند
کن کرده برادر و بنگذند که خادمان او بیازارند خصوصا بهوداد
که عداوت ایشان در اول امر ظاهر شد و اکرام این سفر بر نکردم و حسب
وفات من بتو برسد باید که در محافظت و کرامت او تقصیر ننمائی و چون
ابن شباب رسید او را بحرم خدا برکرد انی و او را از عموهای او و دود
بکر ابن کوخانه خدا خانه غربت و ضربت سخت علی کفت خنان تو را
شنیدم و بجان قبول کردم و دلم را از ذکر فراق تو خود بدر داوردم
از خدا و ند عظیم سئوال مینمایم که تو را بزودی بمن برکرداند پس فرمود
بایاد و خود و مرا با قارب بردن اند و هاشم رو بسوی ایشان کرد باید
و کفتای برادران و خویشان مرک راهیبت که هیچکس از ان نجات نیست
و من از شما غائب میشوم و میدانم که بسوی شما برمیکردم یا نزد شما
وصیت میکنم که با یکدیکر متفق باشید و از یکدیکر جدا نشوید که سرزنش
مذلت و خواری شما میکرد بر تو دباد شما کان و غیر ایشان و دشمنان
و غربت شما طمع میکنند و باد دم مطلب و اخلیف خود میکنم بر شما و با

که او عزیزترین خلوات نزد من و اکرم رعیت مرا بشنوید و او را بنوا
خود دانید و کلید های کعبه و سقایت زمزم و حجابت را تواند و
اینها ذکر اسمهای پیغمبران بما رسیده است باد تسلیم نمائید فیروز
و سعادتمند میکرد باد و دیکر وصیت میکنم شما را که در حق فرزندی
من که در رحم علی است که او را شانی عظیم و خطری خطیر خواهد بود
در هیچ باب مخالفت قول من نکنید ایشان کفتند کفتار تو را شنیدیم
و اطاعت کردیم فرمود تو را و لیکن دلهای ما را بوسعت خود تنکنی
هاشم بخاست سنام متوجه شد و چون بمقصد خود رسید و متاع خود را
فروخت و استعداد ساخت خرید و عطرها و هدیها برای علی تحصیل کرد
و خواست که بجانب مدینه سفر کند او را خادمان رسیدند و داد و از دنیا
باز ماند و در روز دیکر مرض بر او سنکین شد پس برفقا و خادمان
و ملازمان خود کفت که حالا ما ت مرک در خود مشاهده مینمایم
کوبا را از این درد رهائی نیست برکردید بسوی مکه و چون بمدینه
برسید سلام مرا بعلی برسانید و او را تعزیت بکوئید و در باب فرزند
من با و وصیت نمائید که من عمی بغیر از من فرزند ازجمند نداریم پس
بعد از دو روز که انا رموت بر او ظاهر کردید و متاع را تخالف
او متواتر برسید فرمود که مرا بخانه مبرید و دوات و کاغذ طلبید و بعد
از ان نامه جناب مقدس ایزدی نوشت که این نامه ایست که بنده ذلیل
نوشت است در وقتی که فرمان مولا را و بار سیده بود که بار بندد
از دنیا فانی دنیا بسوی فنا و بلا عقول ما بعد این نامه را دید
هنکامی نوشتم که جان من در کشاکش مرک بود و هیچکس از مرک کریز
نیست و اموال خود را بسوی شما فرستادم که در میان خود قسمت کنید
و این نکته بیهوده که از شما و داست و نفی رغبتها با اوست و غربت شما نزد او
یعنی علی فراموش مکنید و وصیت میکنم شما را باحترام فرزند او
و رعایت جوانان فرزندان مرا سلام برسانید و پیام و سلام مرا بعلی برسانید

وبگویند که اناه من از قرب و وبال او سیر نشدم و به بدا و فرزند
ولید خود بهره مند نگردیدم و سلام و رحمت خدا بر شما باد تا
روز قیامت این امر را بچشید و بمیرید خود من این کرد اند و با دیشان
سپرد و گفته را بجزا باز دید چون خواهید نظر بسوی آسمان افکند و گفت
مناداکن ای رسول پروردگار من بحق خود مسطی که من حاصل این بودم
وچون این را گفت با شادی بقا لرفیق رحلت خود کرد یا چراغی بود خاموش
شد پس این جناب بتجهیز و تغسیل و تکفین نمودند و در رغرغ شام ان
معدن کرم و انعام را دفن کردند و بجانب مکه روان شدند و چون
عبد نیز رسیدند صدای ناله و واهاشماه بلند کردند و تا سه روز این
صدای وحشت افزا از زنان و مردان مدینه ان خاندان پیغمبر دین رحمت
وسلمی و پدر و خود دیشان جانها شان کردند وسلمی فریاد برآورد که ای
هاشمیه مگریم و حزن از موت تو مردی که خواهد بود بعد از فرزندی
که او را تربیت می نمود او را بخشید و پس سلمی شعرهای نم را کشید و شروع
واسپان او را پاکره و قیمت حمد را از مال خود تسلیم کرد و با و موهای نم
گفت که مطلب از من وفا بر پیمان که من بر عهد برادر تو هستم و مردان
عبد نا و بر من حرام اند و چون غلامان و اموال هاشم نگذرسیدند
زنان مگر موهای پر دیشان کرده گریبانها دریدند و اسمان و زمین
بر دیشان گریستند و چون وصیت نامه هاشم را کشودند مصیبت
او ایشان تازه شد و وصیت او مطلب را رئیس و پیشوای خود کرده اند
وصلی اکرم نژاد و کلیدهای کعبه معظمه و سقایت زمزم و رفادت حاجیان
حرم دکان اسمعیل و عقلین نبیت و سپراهن ابرهیم و اکثر نوع دیگر
مکارم انبیا علیهم السلام کردد ست دیشان بود عمد راعطا لب تسلیم نمودند
وچون هنگام وضع حمل سلمی شد انی که زنان را مینا سند با و نرسید و نا
سدای هاتفی شنید که ای زوجه زنان بخانهای پدران فرزندیه
پاک و بنواز دیه نظر کنان او و استوار دار که اهل جمیع اقطار از او شفا

کردند

کردند چون صدای منادی را شنید دو هاراست و پدر هارا
او بخت و کسی را از حال خود مطلع نکرد اند پس ناگاه دید که جامه
از نور بر او زده شد از زمین تا آسمان که شیاطین نزدیک او
نیایند پس شجره احمد متولد شد و نور محمدی ص از او ساطع گردید
و در ساعت خندید و تبسم نمود و چون او را بر کرفت هوای شیری
در سر او دید و این سبب او را شیبة الحمد نام کردند و سلمی پستان خود را
پنهان کرد و تا یکماه کسی بر ولادت او مطلع نشد و بعد از یکماه که
قوابل و زنان اقارب او مطلع شدند و بر تهنیت او آمدند از
غرایب احوال آن مولود متولد شدند و چون دو ناهر شد براه افتاد
و بپدران که او را دیدند از او رمیده و کینه او بخاطر شان شد زیرا که می
دانستند که از او ساطع است نور پیغمبریست که ایشان را خواهد
کشت و دنیا بی ایشان را بطرف خواهد کرد و چون هفت سال شد
از عمر شریف او کذشت جوان شد در نهایت قوت و شدت و سولت
و بازهای کران را بر میدانست و اطفال را بر میداشت و بر زمین میزد
پس روزی ذخیره نجات الحادث برای حاجیان اهل مدینه شد ناگاه نظرش
بر طفلی افتاد که مانند پاره ماه نو بر او ساطع است و با جمعی از کودکان
بازی میکند پس نزد کودکان ایستاد و در نما شای حسن صورت
و سیرت او حیران کردید و گفت زهی سعادتمندکسی که تو را در دامان
باشی و او بازی میکرد و میگفت منم فرزند زمزم و صفا و پسر هاشم
و من این راست براه شرف من بران مرد نزدیک آمد و گفت ای
جوان چه نام داری گفت منم شیبه پسر عبد مناف پدرم مرد
و عموهای من جفا کردند مرا و با مادرو خالوهای خود و در این غربت
مانده ام تو از کجا آمده ای عمو من گفت از مکه آمده ام گفت چون است
تمکه برکرده و فرزندان عبد مناف را بدین سلام من با دیشان برسان
و بکو تا حق دارم بسوی شما از طفل هیچی که بدرش مرده و عموهایش

ولادته

شجب

بعثته

با او جفا کرده ندای فرزندان عبد مناف زود مرا فراموش کردید و
هاشم را و متابع کرده بدنسل او را و هر نیم که از سوی مکه میرسد
خمیم شما را از آن معذوم و دور از وی و است شما شبها بود
میاد و دم پس از استماع این رسالت گریان شد و بعرجت تمام
بجانب مکه روان شد و چون بمجلس اولاد عبد مناف رسید
از بخت و سلام گفت ای اکابر و اشراف و ای فرزندان عبد مناف
از عزت خود غافل شده اید و چراغ هدایت خود را در خانه دیگران
افروخته اید پس نام عبد المطلب را بایشان رسانید ایشان گفتند
ما نام آن شخص که او با جزت رسیده است آن رسول گفت که عبد المطلب
چون ایشان که صفات و رجیب صفات او لالند و مقلد و مکالمه او
عاجز شدند چون رشید او ج حسن و جمالست و بزرگی اهل فضل و کمال
پس مطلب در میان مجلس مرکب طلبید و سوار شدند و تنها عنان عزیمت
بصوب مدینه معطوف گردانیدند و بعرجت تمام خود را رسانیده و چون
داخل شدند شیبة الحمد را دید که با کودکان بازی میکند پس او را بنور محمدی
صلی الله علیه و آله شناخت و دید که سکینه عظیم بر داشته است و میگوید
که منم فرزند هاشم که شهره راست بعزا پس چون مطلب این سخن را شنید
ناقه را خوابانید و گفت نزدیک من بیا ای زاده دلبند من پس شیبه
نزدیک او دوید و گفت کیستی تو که دلربودی تو مادر ترا کرده بدو گمان
سر برکه بگذاری عنام من باشی گفت منم مطلب بحموی تو و او را در بر
گرفت و میبوسید و میگریست پس گفت ای فرزند آدم میخواهم که تو را
بریم و شهر بدر و عموهای تو که خانه عزت تو است گفت بلی بخواهم
پس مطلب سوار شدند و شیبه را با خود سوار کرد و بسوی مکه روان شدند
پس شیبه گفت ای عم من بعرجت برو که مبشر هم خویشان ما در دم مطلع تو شوند
و خویشان قبیله او بر و خروج با ایشان موافقت کنند و نگذارند که
ما بیرون بروی مطلب گفت ای فرزند برادر غم مخور که حق تعالی کفایت شر

ایشان بنماید و چون بهودان مطلع شدند که شیبه با عم خود مطلب
تنها و از مکه شده اند طمع کردند و قتل ایشان و بگمان دفینای
بهود که او را دحیه میگفتند لبری داشت لاطیه نام دوزخی لاطیه
بر دن امد که با اطفال بازی میکند شیبه استخوان شتری را گرفت و
بر سر او زد و سرش را شکست و گفت ای فرزند بهود به اجلت نزدیک
شده است و بزودی خانهای شما خراب خواهد شد و چون این
خبر بدو رسید در غایت خشمناک گردید و این کینه عالم و
کینه قدیم ایشان شد پس چون این خبر را شنیدند اکثر در میان
بهود کای کرده بهودان آن لبر که از او میترسیدند با عم خود تنها
رفته است پس او را دریابید و هلاک کنید و از شر او ایمن گردید پس
هفتاد نفر از بهود اصلحه بر خود درست کرده و از عقب ایشان
روان شدند نا بروز شب چون صدای نعم شتران ایشان بسمع مطلب
رسید گفت ای فرزند بلا در رسیدند بنا انفاکه از ایشان حذر
میکرد مر شیبه گفت راه را بگردان ای عم من مطلب گفت نور چشم تو
راهنمای ایشان خواهد گردید بدو بهر سو که رو بر نما خواهند رسید
شیبه گفت روی مرا بسوی ایشان نمائید که ایشان نور عفو کردند پس مطلب مرا
سر بر کرد و بر روی شیبه او بخت پس ایشان نور دیدار نمایند و قفا و
نکرد گفت ای فرزند بواد ران نور خورشید جمال تو من رخنایت
بکل نتوان اندود و کسی ان را کسی نتواند پنهان نمود تو را شاد بزرگ
وقدر نهاد عظیم نزد حق تعالی هست و ان خداوندی که این نور را
بتو کرامت کرده هر محمد و را از تو دفع خواهد کرد پس چون بهودان بایشان
رسیدند شیبه با عم خود گفت که مرا فرو او در تا قدرت الهی را بتو نمایم
چون بزمین رسید بروی خاک سجده افتاد و رو و بخاک مالید و
گفت ای پروردگار نور و ظلمت و گرداننده هفت فلک با رحمت
و منت کننده دو زمینهای هر است سوال میکنم از تو بحق تعظیم روز جزا

این مبالات

وخویش کوادی که سپرده بما که ودیعه از ما مکرد شما ان ما را
صنوذ دعای او تمام نشده بود که خیل یهود بنزدایشان رسیده
و در برابر ایشان صف کشیدند و بعد در تالهی تهنایی عظیم از
شیبه و عم او برایشان ستولی شد و از روی عناد و مدارا گفتند
ای بنو کوادان نکو کردار ما بقصد شر شما نیامده ایم و لیکن
میخواهیم شیبه را ببوی مادرش برگردانیم که چون از خویشان ماست و ما
را برکت و منفعت ماست شیبه گفت ای شما بغیر از کینه و مکر هیچ چیز و هیچ
قدرت الهی بر شما ظاهر نشده است این سخن مکر بتدبیر یهود خائب
و مخذول برگشتند و چون قدری راه رفتند لاطیه پسر دعیر بایشان
گفت که مکر نمیدانید که این کرده معدن خیر ند و ما را اعتماد و کرده
بنا شاید نا پاده برگردیم و ایشان را دفع کنیم پس شمشیرهای بدار کشیدند
و بایشان دویدند کواد بگرد بدند و چون بنزدیک ایشان رسیدند
مطلب گفت اکنون مطلب شما ظاهر شد و جهاد شما واجب گردید
پس مطلب کمان خود را کرفت و بچند تیر چند جوان ایشان را بخاک
فرستاد پس ایشان همکی یکدفعه حمله اوردند و مطلب نام خدا برد
و با ایشان مجادله میکرد و شیبه میکریست و تضرع بدرکاه قادر ذوالجلال
میکرد تا انکه ناکاه غباری از دور پیدا شد و صهیل اسبان و قعقعه
سلاح خیالخان بکوش ایشان رسید و چون بنزدیک رسیدند مطلب
دید که سلمی با پدر خود و جمعی از شجاعان اوس و خزرج مطلب
شیبه را نه اند چون سلمی دید که یهودان با مطلب بقتال مشغول خواهند شد
زد بایشان که وای بر شما این چه کردار است پس لاطیه دو بهزیمت
نهاد و مطلب کفت بکجا میروی ای شمن خدا و شمشیری زد و او را بدو نیم کرد
و شجاعان اوس و خزرج دوا دو رسیدند به یهود و اصدی از ایشان برون
نرفتند پس دوا دو رسیدند مطلب و مطلب شمشیر بر هند حمله بردند آنت
پس سلمی فرزند خود ترتبید و قبیله خود را از قتال منع کرد و خطا

نمود با مطلب که کیستی تو که میخواهی که فرزند شیبه را از ما در خود جدا کنی
مطلب گفت من انم که میخواهم شرف او را بر شرف و عزت او را بر عزت
بیفزایم و برادر پدر ایشان توم هاشم را دیده و دانم که حق تعالی او را صاحب
حرم و حفیظ ای عم کرده اند و منم عموی او و مطلب پس سلمی گفت مرحبا خوش
امدی و چرا از من رخصت نطلبیدی در بردن فرزند من و من شرمنده
کرده ام پدر او کر چون فرزندی بپدر بدازد من حیا نکنم پس سلمی فرزند
خود شیبه گفت که ای فرزند کرای اختیار با تو است اکر میخواهی با عم خود
بدو اکر میخواهی با من کرد چون شیبه سخن مادر خود را شنید سر بزیر
افکند و قطرات اشک فرو ریخت و گفت ای مادر مهربان از فراق
تو ترسانم و جدایی تو خاطر خدا را خواهان نیز اکر رخصت سفر مادی ببروم
و اکر نه بر سیکه تن سلمی کرایت و گفت خواهش خود را بر خواهش تو اختیار
کردم و بضرورت در دم مفارقت تو را بر خود کذاشتم پس مرا فراموش
مکن و خبرهای خود را از من باز مکیر و او را در بر کرفت و وداع نمود
و با مطلب کفت که ای فرزند عبد مناف امانتی که بدایت بمن سپرده بود
بسوی تو تسلیم کردم پس او را حافظ تمام باش و چون هنکام تزویج او شود
ذکر مرا بسیار و یاد دو غربت و بیکسی و نزد محصل کرم و احسان خود ای
کریم مزبر کوار کرم کردی و احسان خود ای زنده ابر حق تو را
فراموش نخواهیم کرد پس مطلب شیبه را در پیش خود خود و بجانب مکه
متوجه شدند و چون افتاب بحمال شیبه از دره های مکه طالع کردید پرتو
نور او بر کوههای مکه و کعبه تابید و این روشنی موجب حیرت اهل
مکه کردید و از خانها بیرون شتافتند و چون مطلب را دیدند پرسیدند
که این کیست که با خود اورده برای مصلحت کفت بنده منست پس این سبب
شیبه را عبدالمطلب نامیدند پس او را بخانه او در دو مدت امد او را عبدالمطلب
و مردم از نور او تعجب نمودند و میکفتند که او کیست و جد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله خواهد بود پس امد و در میان قریش عظیم شد و در همه

از او برکت می‌یافتند و در هر مصیبت و بلیه باو پناه میبردند و در
حفظ و حمایت رسول خدا صلی الله علیه و آله میبودند
و حق تعالی در حق ایشان سیصد و سی معجزات باهرات از آن
بر ظاهر میگردید فضل سیزدهم در بیان ولادت باسعادت آنحضرت
بر اینکه اجماع علمای اثنا عشریه منعقد است بر آنکه ولادت باسعادت
آنحضرت در هفدهم ماه ربیع الاول شد و اکثر مخالفان در دوازدهم
میدانند و نادری از مخالفان در هشتم یا دهم ماه مزبور قایل شده‌اند
و ناذری از ایشان گفته‌اند که در ماه مبارک رمضان واقع شد
محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله گفته است که ولادت آنحضرت دوشنبه
شد که دوازده شب از ماه ربیع الاول گذشته بود در سالی که فیل
اوردند برای خراب کردن کعبه و مجاهده جبهل معذب شدند در روز
همبوقت زوال و بروایت دیگر نزدیک طلوع فجر بود بیست و از بعثت بچهل
سال و نادرش با آنحضرت حامله شد در ایام تشریق نزدیک جمره وسطی در
منزل عبد الله بن عبد المطلب و ولادت آنحضرت در مکه معظمه
در شعب ابو طالب در خانه محمد بن یوسف و زاویه را بواذجات چپ
کسی که داخل خانه شود و خیزد آن حجره را از آن خانه بیرون انداخت
وان را مسجد کرده که مردم در آن نماز کنند تمام شد کلام کلینی و گوید
تعیین روز ولادت تقیه فرموده و موافق مشهور میان مخالفان
بیان کرده است و در کتاب عدد قویه گفته است که ولادت آنحضرت
نزدیک طلوع صبح روز جمعه هفدهم ماه ربیع الاول شد بعد از آن بچاه
و پنج روز از هلاک اصحاب فیل یا چهل و پنج روز بعد از آن یا سی سال
بعد از آن و بعضی گفته‌اند در همان روز بود و آنها نسبت که در هر یک
سال بود و نظام گفته‌اند که در روز دوشنبه بود و گویند که هفتاد سال
از پادشاهی نوشیروان مانده بود و بعضی گفته‌اند که در زمان آن پادشاه
هرمز فرزند نوشیروان بود و طبری گفته است که چهل و دو سال از مدت

پادشاهی

پادشاهی انوشیروان گذشته بود و موید این قولست آن روایت
مشهور که حضرت رسول صلعم فرموده که متولد شدم در زمان پادشا
عادل و گویند که موافق بیستم شباط رومی بوده و بعضی گویند که غره
یا هشتم یا بیست و هشتم نیسان رومی بوده و هفتدهم دنیا فرس
بوده و خفر از منازل قمر طالع شده و بعضی گفته‌اند که طالع ولادت
آنحضرت در برج بیستم جدی بوده و زحل و مشتری در عقرب بوده‌اند
و عطارد در خانه خود بوده و در حمل و آفتاب در شرف بوده و در حمل و قمر
در ثور بوده و در شرف و عطارد نیز در ثور بوده و مقارن او میزان
بوده و مریخ در جوزا و ذنب در قوس بوده و در خانه خود مستولی شده
پس حضرت آن خانه را بعقیل ابن ابی طالب بخشید و عقیل آن را
بفروخت بمحمد بن یوسف برادر حجاج و او را اخلی خانه خود کرد و چون
زمان هرون شد خیزران مادر آن اوان خانه را بیرون کرد از خانه
محمد بن یوسف و تجدید کرد و الحال بر همان حالت باقیست و مردم
بزیارت میروند و ابن بابویه علیه الرحمه گفته است که طاهر شدن
ماه در آنحضرت باو در شب جمعه هفدهم ماه جمادی الاخر بود و ابن
بابویه بسند معتبر روایت کرده است از ابو طالب که عبد المطلب
علیه السلام گفت شبی در حجر اسمعیل خفته بودم ناگاه خواب خوشی
دیدم و خواستم و در راه یکی از کاهنان مرا دید که سیلان مرد و سرها
سرمه بود و شم متحرک است چون از او غایب شدم در من مشاهده کرد و گفت
چه میشود بنی لبنی عرب را که دیگرگون چنین متغیر گردیده است ایاما
از حوادث دهر او را داده است گفتم بلی شب در حجر خفته بودم
در خواب دیدم که درختی از پشت من روئید و چندان بلند گردید که
سر بآسمان رسید و شاخهایش شرق و مغرب را گرفت و نوری
از آن درخت ساطع گردید که هفتاد برابر نور آفتاب بود و عرب
و عجم را دیدم که بدور میکردند برای آن درخت و پیوسته غلبه و نور

وبنو دان در تزاید بود و کرم و حلم ذاتی بحدی رسیده بود که ان در رخت را بکنند و چون نزدیک میرفتند جوانی از همه کس نیکوتر و پاکیزه‌تر و تابناک‌تر دیدند که ان رخت را میگرفت و بیشهای ایشان را میشکست و دیدهای ایشان را میکند پیوسته میخندید کرم که تا نخی از شاخهای ایشان را بگیرد هر ان جوان مرا صدا زد و گفت تو را از ان هیچ چیز نیست کفتم درخت از منست و از ان همه تو تمام گفت همه اینها زان کرم و حلیت که در ان او است بخشیدم پس هر ایشان از خواب برامدم چون کاهنان خواب را شنیدند رنگ ایشان کریه شد و گفت یکی راست میگوید از سلب تو فرزندی پس وی خواهد شد که تا مالک شرق و مغرب کرد و پیغمبر شود پس عبد المطلب گفت ای ابو طالب سعی کن که ان جوان که بادی او نمود تو باشی پس ابو طالب پیوسته بعد از نبوت حضرت این خواب را ذکر میکرد و میگفت والله ان در حق ابو الفضایل محمد ﷺ مولف گوید که ناظر است که ان جوان تغیر خواب بر همه نمایان باشد و این شهر اشوب روایت کرده است که چون بر ماسون و فور علم حکیم از خواه در علم بجوم ظاهر شد روزی با او گفت خواب علم و زیرکی جلالیان تا او دی پیغمبر ما گفت حکونه اعیان بتا و دم با و خال انکه دروغ او بر من ظاهر کردد با ذیرا که او گفته است که من خاتم پیغمبرانم و این را دروغ میدانم زیرا که در طالعی متولد شده است که هرکه در ان طالع متولد شود میباید که پیغمبر باشد پس یکی از حکما که حاضر بود جواب گفت که ما از طالع او میدانیم که او راست کوست زیرا که حکما اتفاق کرده اند که طالع او مشتری و عطارد در زهره تحویل است و هر فرزندی که بان طالع متولد شود میباید همان صفت بیرد و اکر نباشد البته پیغمبر از دو هفتم پیغمبر و ان پیغمبر ان طالع متولد شد و شصت و سه سال زندکانی کرد و این علامتها و نشانهای معجزات اوست پس چون او را ذکر کردند و سلمان شد و ماسون او را از خواه و بنا شاه الله نام کرد این نظم مشتری علامت علم و حکمت و زیرکی و فطنت و سیاست و ریاست آنحضرت بود و نظر عطارد نشانه لطافت و ظرافت و ملاحت و فصاحت و حلاوت اوست و نظر زهره دلیل صباحت و تادی و لباشت و حسن و طیب و حیا ایشان و بهجت و دلال اوست و نظر مریخ دلالت میکند بر شجاعت و کفایت و قتال و فتح و غلبه و مخاذیل آنحضرت پس حق تعالی جمع کرد در آنحضرت جمیع مدایح را و بعضی از نجمان کفته اند که طالع ولادت آنحضرت عقبان و میزان است و طالع حضرت رسول میزان بود و بعضی کفته اند که طالع آنحضرت سمالک راجح بود و ان بابویه رحمه الله علیه بسند معتبر از عبد الله بن عباس روایت کرده است که عباس بدر را کفت که چون برای پدرم عبد المطلب عبد الله علیهما السلام متولد شد در روی او نوری دیدم مانند نور آفتاب پس بدرم کفت که این پسر را شان بزرک خواهد بود پس شبی در خواب دیدم که از پشت عبد الله مرغی سفید پیدا شد و پرواز کرد تا بمشرق و مغرب عالم رسید پس برکشت تا بوام کعبه نشست پس همه قریش و ما بعد به کرد ند بوی و ان مرغ بهجت معین کرامت تا کاه نوری شد میان آسمان و زمین و مشرق و مغرب را فرو کرفت چون بیدار شدم از کاهنه که در بنی مخزوم بود و سید کفت ای عباس اکر راست باشد خواب تو میباید که از پشت عبد الله پسری بوجود آید که اهل شرق و مغرب تابع او کردند عباس کفت که بعد از این خواب بیوسته در فکر امر عبد الله بودم تا وقتی که امنه را الفقید خود را در دوا و جمیل ترین زنان قریش بود و چون عبد الله بن عبد المطلب والد رسول صلی الله علیه و آله از امنه متولد کردید دیدم که نور از میان دو دیدهٔ آن حضرت لامع بود و چون او را در برکرفتم بوی مشک از او شنیدم و مانند تا آخر مشک خوش بوکردید پس امنه مرا خبر داد که چون مراد در زادن دکرفت و شد بدن شد صدائی بسیار شنیدم از خانه که در ان بودم که مخبر

ادیان شنا[سی] داشت ندانست و علمی ازسندس و پرنیان ندید دیدم که بر قصبی
از یاقوت انگیخته بودند که میان اسمان و زمین را پر کرده بود و نور
دیدم از سر انحضرت ساطع شد که تا اسمان را روشن کرد و قصرهای
شام را دیدم که از بسیاری نور مانند شعله آتش شده بود ندو دود
خود مکان را بسیار مانند آسفرو دمید دیدم که بالها کشوده بودند
بود و دمن و شعرهٔ اسد پیدا دیدم که گذشت و میگفت ای سنه حجیا
خواهند دید کاهنان و تبها از فرزند تو و جوان بلند پیدا دیدم که از
همه کس بالند تر و سفید تر و نیکو چاسه تر بود گمان کردم که او عبد المطلب
است پس نزدیک من امد و هر دو نزدم را گرفت و اب دهان خود در دهان
او برخیت و طشتی زطلا داشت که با زمرد مرصع کرده بودند و شانه از
طلا داشت پس شکم انحضرت را شکافت و دلش را بیرون اورد و پاک
و تطهیر نمود پس دلهای ان دل نور بیرون اورد و در و انداخت پس کبه
بیرون اورد از جی پر بزوان را کشود و در میان ان کبه کباهی بود
مانند زر بیرنگ سفید پس ان دل مقدس را از ان پر کرد و بجای خود
گذاشت و دست بر شکم مبارکش کشید و با انحضرت سخن گفت و او
جواب گفت و من سخن ادیان را نفهمیدم مگر انکه گفت که در امان
و حفظ و حمایت خدا باش بحقیق که پر کردم دلت را از امان و علم و
یقین و عقل و نجاحت قوی تر از همه بشر و جن تا امان کسی که تو را
متابعت نماید و وای بر کسی که تو را مخالفت کند پس کبه دیگر
بیرون اورد از جی پر سفید و سر ش را کشود و انگشتری بیرون اورد و در
میان دو کتف مبارکش زد که نقش کرفت پس گفت که امر کرده است مرا
پروردگار من که بدهم در تو از روح القدس پس در او دمید و بر او هنر
بر او بپوشانید و گفت این امان تو است از فتنهای دنیا ای عباس انها
بر دکه بدهای خود دیدم عباس گفت که کنفها یش را کشودم و نقش پیغمبر
را نخواندم و پوستهای احوال را بهمان منوال شتم تا انکه زخالی م بگشاید

وبعد از

وکفت السلام

وبعد از انکه بنزد اسلام شرفشدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخاطر
من اورد وایضا اسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
که ابلیس لعنه الله بهفت اسمان بالا میرفت و کون نمیگذاشتند و اخبار میاورد
را میدیدند پس چون حضرت عیسی علیه السلام مبعوث شدند او را از هفت اسمان
منع کردند و نمیگذاشتند بالا میرفت و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله مبعوث شدند
او را از هفت اسمان منع کردند و شیاطین را بتیرهای شهاب از ابواب
سموات راندند پس قریش گفتند میباید وقت کشته شدن ما و امدن
فنا نزدیک باشد که منای نمیدیم که اهل کتاب ذکر پیغمبری بکنند پس محمد بن امیه
که دانا ترین اهل جاهلیت بود گفت نظر کنید اگر ستارهای معروف که
بانها هدایت می یابند مردم و بانها سیر میکنند زنانهای زمستان و
تابستان را اگر بجای نیافتید بدانید که وقت است که جمیع خلق
هلاک شوند و اکثر بنا بحال خود نبودند و ستارهای دیگر ظاهر میشوند
پس امر غریبی میباید حادث شود و چیزی از نور که انحضرت متولد شد
هر قبه که در هر جای عالم بود بر روی افتاده بودند و ایوان کسری یعنی
پارهٔ ازان عجم بلرزید و چهارده کنگرهٔ ان افتاد و دریاچهٔ ساوه که از ابی
پر نمیشد ندفعة وقت وخشک شدند و همان است که تا حال شده است نوشیروان
کاهنان و واردی بنا وه که ما تا بود که کسی اب در ان ندیده بود اب در
جاری شد و از نزدیک نارین که هزار سال خاموش نشده بود در ان شب
خاموش شدند و داناترین علمای مجوس در ان شب در خواب دید که شتران عربی
چند اسبان عربی را میکشیدند و از دجله کذشتند و داخل بلاد ایشان شدند
و طاق کسری از میانش شکست و دو حصه شد و اب دجله بکاهنقرشد و در
قصر او داخل شد و فوجی در ان شب از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم
منتشر کردید و از کرد تا بمغرب رسید و تخت هر پادشاهی در ان صبح
سرنکون شده بود و جمیع پادشاهان در ان روز زلال بودند و
سخن نمیتوانستند گفت و علم کاهنان برطرف شد و بحر ساوه

جاری

فاطمیه

وهر کاهنی که بود دیان او و هر فالی که داشت که خبرها باو میگفت صبا
افتاد و قریش در میان عرب بشرف شدند و ایشان را آل الله گفتند
زیرا که ایشان در خانه خدا بودند و پسر علیها السلام گفت واقع چون
پسر مریم زمین رسید دستها را بر زمین گذاشت و سر بسوی آسمان بلند
کرد و باطراف آسمان نظر کرد پس او را نوری ساطع شد که همه جهان را
روشن کرد و بسبب این نور قصرهای شام را دیدند و در میان آن
نور صدای شنیدم که قایل میگفت که ای سیدی مهترین مردم را پس او
را محمد نام کن و چون آنحضرت را بنزد عبد المطلب آوردند او را در دامن
گذاشت او را و گفت حمد میکنم پروردگار تو را که مرا خداوند یاد کرده بین
این پسر خوشبو را که در کهولت داده بر همه اطفال سیادت و بزرگی دارد
پس او را بقوت خود دستهای او را رکان کعبه و شعری چند در فضایل آن
حضرت گفت و در آنوقت شیطان در میان او لا دخود فریاد کرد تا همه
نزد او جمع شدند و گفتند چه چیز تو را از جا برداشته است ای سید ما
گفت ولی بزرگ از اول شب تا حال احوال آسمان و زمین را متغیر می
یابم و میباید که خانه عظیمی در زمین واقع شده باشد که تا علیین بلند
باسمان رفته است مثل آن واقع نشده است پس بروید و بجگر دید و تفحص
کنید که چه امر مهم پیدا شده است آنگاه پس متفرق شدند و گردیدند و طلب
کشفند و گفتند چیزی نیافتیم آن ملعون گفت که استعلام این کار از
پیر مرد دانا در دنیا و جویان کرد در تمام دنیا تا بحرم رسیدند و دیدند که
ملئکه اطراف حرم را فرو گرفته اند چون خواست که داخل شود ملئکه براه
بانگ زدند و برگشت پس کوچک شد تا تدکهنگ کوه ابو قبیس حوی
داخل شد جبرئیل علیه السلام گفت برگرد ای ملعون گفت ای جبرئیل چگونه از
تو سئوال میکنم بگو که امشب چه واقع شده است در زمین جبرئیل
گفت محمد صلی الله علیه و آله که بهترین پیغمبران است امشب متولد شده است
پرسید که آیا مادر او مهربانست گفت نه پرسید که آیا دراستاده مهربان است گفت

بلی ابلیس گفت راضی شدم و در حدیث دیگر روایت کرده است که امنه رضی الله
عنها گفت که چون حامله شدم برسول خدا صلعم هیچ اثر از حمل در خود
نیافتم و ان حالات که زنان را در حمل عارض میشود مرا عارض نشد
و در خواب دیدم که شخصی نزد من آمد و گفت حامله شدی در بهترین
مردمان چون وقت ولادت شد باسانی متولد شد که از اذیتی بمن
نرسید و دستهای خود را بهترین زمین گذاشت و فرو دامد پس سر خود را
بآسمان کرد که گذاشتی بهتر از پس او و بناه ده خداوند یکانه صمد
از شر هر ظالم و صاحب حسد و در روایت دیگر گفت که چون او را بر زمین
گذاری بگو اعیذه بالواحد بن من شر کل حاسد و کل خلق ما و ذی
یا خذ بالراصد فطرق الوادین فاسرق فاعد پس آنحضرت در روز
اثنین بمنه میکرد که دیگران در هفته اثنین دعوت کنند و در هفته
اثنین بمنه میکرد که دیگران در سال اثنین بمنه میکنند و در سال اثنین
منه میکرد که دیگران در سال اثنین بمنه میکنند و امنه روایت کرده است
از ابن سعد که گفت من نزد مغاویر بودم و کعب الاحبار حاضر بود
و من از او پرسیدم که شما چگونه یافته اید صفت ولادت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در کتابهای خود و ایا فضیلتی برای عمر
آنحضرت یافته اید پس کعب ملتفت شد بسوی معویر که بر هند که او را
بگفتن باز پرس چون تعالی بر زبان معویر جاری کرد که گفت بگو ای ابو
اسحق دیده و سماع کعب کهن هفتاد و دو کتاب خوانده ام که همه
از آسمان فرو دامده است و صحف و اینال را خوانده ام و در همه اینها
ذکر ولادت آنحضرت و ولادت عمر او هست و بدرستی که نام او معروف
است در همه کتابها و در هنگام ولادت صبح سپید میشود ملئکه نازل شدند
بعد از ولادت عیسی و احمد صلوات الله علیهما و بجایهای بهشت را بنزد
برای آنحضرت بعد از من فرو آمدند و ملئکه موکل شدند بر نهر فرات تا وقت قیامت
بودن فیل از ماه و سیح و ماه احمد علیهما السلام و علامت حمل آنحضرت

ان بود که نبی کذا سنه را حضرت خاتم صلی الله علیه و آله ندا کرده و اسماء ایشان
هفتگانه که تبارت باد غطاریکه و زناهوا و نطفه خاتم انبیاء و سید
عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها و دریاها منزده سرت
شهره را ندا کردند و در زمین هیچ دونده و پرنده نماند که بر ولادت شریف
الحضرت مطلع نگردید و در شب ولادت سعادت ایاب از جناب
هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و هفتاد هزار قصر از مروارید تر تبا
کردند و انها را قصور ولادت نامیدند و جمیع بهشتها را زینت کردند
و ندا کردند که ندا دهنده بیا که پیغمبر دوستان تولد کرده
پس بهشت خندید و تا قیامت خندان و شنید هر که یکبار زمانها این ندا
کان را فراموش نکنند و سید و بزرگ زمانهایانست و هفتصد هزار درم دام
و برنیت ان هفتصد کاوراه میروند که هر کاوی از دنیا بزرگتر است
و هر بیانیا نها هفتاد هزار شاخ دارد از زمرد سبز و ان شاخها از رخا
انها خدا را تسبیح و ان شاخها برای شادی بر ولادت احضرت تحرکت
اند و اکرم حق تعالی ان را ساکن میکرد انیدها را بر زمین را بر میکردانید
و شنیده ام که دران روز هیچ کوه نماند که کوه دیگر را تبارت ندا دهد
ندا بلا الا الله بلند کردند و جمیع کوهها خاشع شدند نزد او
نبیین برای کرامت محمد ص و جمیع درختها تسبیح حق تعالی کردند شاخها
و بیوهها بنادی ولادت احضرت و زمین و میان اسمان و زمین هفتاد
عموم از انواع حوریها که هیچ یک بدیگری شبیه نبود و روح حضرت ادم
را تبارت ولادت احضرت دادند پس هفتاد برابر حسن او مضاعف شد
و در ان وقت نخی مرتبه از کام او بیرون رفت و حوض کوثر در بهشت پانصد
در اند و هفتاد هزار قصر از زبرجد و یاقوت بیرون افکنند برای شادی ولادت
الحضرت و شیطان را زنجیرها بستند و حمل بوزا و را در قلعه محبوس
کردند و عزرائیل را حمل بوزد راب غرق کردند و بهامه سرنگون شدند و
فریاد و اویلاه از ایشان بلند شد و صدای از کسیر شنیده شد که ای الحرین

امد لبوی غما تبارت دهنده بشوا بها و تریاشند ه از غذا بها و با اوت
عزت ابد و سوه سندی بزرگ و اوست خاتم پیغمبران و نادر کتابها
با فضایل که حضرت او بهترین مردمند نداد و مرحوم دا مانند از غذا
خدا نا دا مرکه در دنیا احد علی از ایشان بر زمین راه میرود مغاو برگفت
ای بوا سخی حضرت او کیستند کعب گفت فی زمان فاطمة بنت محمد بر روشن
کرد و لبها او جزو ا بدندان کزید و دست بر بالین خود میمالید
پر کعب گفت مبا با فضایل و صفتان و فرزندان پیغمبر اکه شهید خواهند شد
و انها دو فرزند فاطمه از خواهد کشت ایشان را بدترین خلق خدا معاویه
گفت کی خواهد کشت ایشان را گفت مدتی از قول پس پس معاویه گفت چیزی
اکر بخواهید تا او را بر خواسیم و اینا نسبت معتبر از حضرت حماد قوله روایت
کرده است که فاطمه مادر امیر المومنین صلوات الله علیهما بنزد ابوطالب
علیه السلام امد او را تبارت داد بولادت حضرت رسول ص و غرا پس او
نقل کرد ابوطالب گفت که موسی صبر کن که فرزندی برای تو بهم
خواهد رسید که مثل این فرزند باشد و معجزه کالات بغیر از پیغمبر
و اینچ کلینی نسبت معتبر دیکر از حضرت روایت کرده است که در
هنکام ولادت حضرت رسول ص فاطمه بنت اسد نزد امنه خاتون
بود پس کی از ایشان بدیکری گفت ای بهی الخیرین می بینم دیکری
گفت چه می بینی گفتا ان نور ساطع که مابین مشرق و مغرب را فرو کرفته
است پس در این سخن بودند که ابوطالب علیه السلام در اند و با ایشان گفت
که چه تعجب دارید پس فاطمه خبر ان نور را ذکر کرد ابوطالب گفت بخواهی
نور ا تبارت دهم فاطمه گفت بلی ابوطالب گفت که از تو فرزندی بهم خواهد
رسید که صاحب این فرزند خواهد بود و اینا روایت کرده است که ابو
طالب علیه السلام عقیقه کرد در روز هفتم ولادت الحضرت و الا بوطالب
را طلبیدا نا و سوال نمودند که این چه طعام است گفت این عقیقه احمد
است گفتند چرا او را احمد نام کردی گفت زیرا که اهل اسمان و زمین او را

بنات نعش

سنا بنی خواهند کرد و ایضاً کلینی و شیخ طوسی رضی الله عنهما باسنادهای
معتبر روایت کرده اند از امام محمد باقر و امام جعفر صادق و موسی
الله علیهم السلام که در شبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد
یکی از علمای اهل کتاب در روز ان امد بسوی مجلس قریش که از اشراف
ایشان بودند و در میان ایشان بودند هشام و ولید پسرهای
مغیره و هاشم و طاس بن هشام و ابو وجزه بن ابو عمرو بن امیه و عتبه
بن ربیعه و گفت ایا امشب در میان شما فرزندی متولد شده است گفتند
نه گفت میباید فرزندی متولد شده باشد که نام او احمد باشد و در او
علامتی میباید باشد بزرگ خبری که نام پیغامبر باشد و علماء اهل
کتاب خصوصاً بود بر دست او خواهد بود و نباید شما باشد و شما
مطلع نشده باشید چون متفرق شدند از ان مجلس و سئوال کرده نشنیدند
که پسری برای عبد الله بن عبد المطلب متولد شده است پس ان مرد طلب
کردند و گفتند بلی پسری در میان ما متولد شده است پرسید که بینی
او کدام طرف است گفتند پیش گفت تا ببینم نزد او روم
نظر کنم چون نزد او سر رفتند گفتند برون آی فرزند خود را تا ما
بر او نظر کنیم گفت والله فرزند من برون فرزندان دیگر نیامد و
دستها را بزمین انداخت و سر بسوی آسمان بلند کرد و گریه
او بلند شد که قصرهای بصری را از شام دیدند و هاتف از میان
هوا ندا کرد که زاهدی سید است او را پس بگو اهیده یا لواحد بن
شر کل حاسد و او را بنام کن پس آن مرد گفت که او را پس ون او
نامن برنیم چون آن حضرت را برون او رد و آن مرد مر او را نظر
کرد و نبوت در شش او اکشود و مهر نبوت را دید بیهوش افتاد و پس
آن حضرت را گرفتند و با سر دادند و گفتند خدا مبارک کرداند فرزند
تو را و چون از هوش باز امد گفتند چه شد ترا گفت بر پیغمبری
از بنی اسرائیل برطرف شد تا قیامت نیست والله که ایشان را هلاک کند

چون دید که قریش از خبر او شاد شدند گفت والله سطوتی بنما
باید که اهل مشرق و مغرب یاد کنند و اجب شهر اشوب رحمه الله
و صاحب کتاب انوار و غیر ایشان روایت کرده اند که آمنه گفت
که چون نزدیک شد ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
وحشتی بر من غالب شد بودیم مرغ سفید بزرگ که بال خود را بود که
من گفتند تا خوف از من زایل شد پس زنان دیدند م مانند نخل
دراز بلندی که داخل شدند و از ایشان بوی مشک و عنبر میشنیدم
و بانهای ملون بهشت در بر کرده بودند و با من سخن میگفتند و
سخنان میشنیدم که لبخر از دیگران شنیده بودم و در دستهای ایشان
کاسها بود از بلور سفید و پر شده از شراب بهشت دوران کاسها بود پس گفتند
بیاشام ای آمنه از این شربتها و لبشارت تو را بهتر از این شربتها بیاشامند
اند کان محمد صلی الله علیه و آله پس چون از ان شربتها بیاشامید
نوری که در رو بر بود مشتعل گردید و مرا بای مرا فرو گرفت و دیدم
چیزی مانند دریای سفید که میان آسمان و زمین را پر کرده بود
و صدای هاتفی را شنیدم که اگر چیزی زیبا تر از این مردم را و مرا ای بنده دیدم
که در هوا ایستاده بودند و ابریقها در دست داشتند و مشرق و مغرب
زمین را دیدم و علمی دیدم از سندس که بر با قوت سرخ بسته بودند و
بر بام کعبه نصب کرده بودند و میان آسمان و زمین را گرفته بود
و چون آن حضرت بیرون آمد رو بکعبه آورد و دستها بسوی
آسمان بلند کرد و با حق تعالی مناجات میکرد و ابری سفید دید
که از آسمان فرود آمد تا انکه آن حضرت را فرو گرفت بر هاتفی ندا کرد که
بگرد انید محمد را بمشرق و مغرب زمین و دریاها تا ممد حلایق و را بنام و
صفت و صورت بشناسند پس ابر بر طرف شد و دیدم ان حضرت را در
جامه حریر سفید تر و در و ثوب حریر سبز پوشیده کرده اند و بر کلیدها
مروارید تر و در ستی است و گویند سیکفت که آمنه گرفت کلیدهای نبوت

وسود سندی و بغیر برابر ده یکی فرو دامد و از حضرت را از دیده
من پنهان کرد زیاده از مرتبه اول ندای دیگر شنیدم که یکی امید
محمد را بشرق و مغرب و برّ و بحر کنید او را بر روحانیان جن و انس و
مرغان و وحوش و درندگان و حیوانات کنید باو صفای آدم و رقت نوح و خلت
ابراهیم و زبان اسمعیل و حسن یوسف و بشارت یعقوب و سدای داود
و زهد یحیی و کرم عیسی صلوات الله علیهم داد و چون ابر کشوده شد
حریر سفیدی دیدم که در دست دارد و بر بالای محکم چسبیده اند و میدهد
کوینده میگفت که عهد جمیع دنیا را در قبضهٔ تصرف خود گرفت پس بسیج
چیز نماند مگر انکه در تصرف او داخل شد و سه نفر دیدم که از نور روی
برتر بودند که گویا خورشید از روی ایشان طالع بود در دست یکی
ابریقی بود از نقره و نافهٔ مشک در دست دیگری طشتی بود از زمرد سبز
و ان طشت چهار رنگ داشت و بهر چهار گوشه از دیدی مخصوص بود
و قابل میگفت که این دنیاست بگیر ای دوست خدا پس بیا تنزل کرفت
پس کوینده گفت که کعبه را امتیاز کرده و کرفت در دست سیم حریری
سفیدی بود چیده پیرایه و اکنون و انگشتری از زبان آن بیرون آورد
که شعاع ان دیده ها را حیران میکرد پس آن حضرت را هفت مرتبه
شست بآن آب که در ابریق بود پس انگشتر را بر بنان دو کف
او زد که نقش کرفت و با او سخن گفت و حضرت جواب او گفت پس ان
حضرت را دعا کرد و هر یک او را ساعتی در میان بال خود کرفتند
و انکه انها نسبت با حضرت کرده و ضوان خازن بهشت بود پس روی
شد و بجانب الحضرت ملتفت شد و گفت بشارت باد ترا ای فرزند
عزت دنیا و اخرت و لیکن دیگر روایت کرده است که عبد المطلب
در رجب و لادت آن جناب نزدیک کعبه خوابیده بود ناکاه دید که
خانهٔ کعبه با همه ارکان از زمین کنده شد و بجانب سقف ابرهیم
سجده افتاد پس راست شد و گفت الله اکبر برو کار محمد مصطفی و ذرّیهٔ

مزاحم حال بان کرد امید را از انجام شرکان و ارجاس کافران پس تیها
بلرزیدند و بر رو در افتادند و ناکاه دیدم که مرغان همه بسوی
کعبه جمع شدند و کوههای کعبه بیاب مکه متشرف شدند و بر
سفید دیدم که در برابر حجرالاسود ایستاده است عبد المطلب کفت
پس بسوی خانه اسنه دویدم و کفتم ایا من خوابم یا بیدار کفت بیدار
کفتم نوری که در پیشانی تو بود چه شد کفت با ان فرزند است
که از من جدا شد و مرا از حجاز بیرون کرد اند و بدست من
نمیکذارند و این ابرهای ولادت او بر من سایه افکنده است کفتم
پادر فرزند را تا بر بیم کفت تا سه روز نزد ما خواهند کذاشت که پیچ
پس من شمشیر خود را کشیدم و کفتم فرزند مرا بمن بده او در واکرد نور را
میکنم کفت در حجره است تو دانی و او چون رفتم که داخل حجره شوم
مردی بر من امد و کفت بر کرد که احدی از فرزندان ادم او را نمی بیند
تا حرمت مکه او را زیارت نکنند پس بر خود بلرزیدم و بر کشتم
روایت کرده است که الحضرت ختنه کرده و ناف بریده متولد شد
و عبد المطلب کفت که این فرزند مرا شان بزرکی هست و الحضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که چون الحضرت
متولد شد تنها که بر کعبه کذاشته بودند همه بر رو در افتادند و
چون شام شد این ندا از اسمان رسید که جاء الحق و زهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا و چون جمیع دنیا در آن شب
روشن شد و هر سنک و کلوخ و درخت کرخند یدند و انچه در
اسمانها و زمین بود تسبیح خدا کفتند و شیطان کریخت و میکفت
بهترین امتها و بهترین خلایق و کرامی ترین بندکان و بزرکترین
زمین خدا میان محمد است صلی الله علیه و اله و شیخ طبرسی علیه الرحمة
در کتاب احتجاج روایت کرده است از حضرت امام موسی علیه السلام
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و اله از شکم مادر بزمین امد دست

چپ را بر زمین گذاشت و دست راست را بسوی آسمان بلند کرد و آنها
خود را بتوحید بگرفتند و آوردهای ایشان بسیار گشت و خبری ساطع شد که
اهل بکر قصرهای بصری و اطراف آن را از تلم دیدند و قصرهای
سرخ یمن و نواحی آن را و قصرهای سفید اسطخر فارس و حوالی آن را
دیدند و در شب ولادت آنحضرت دنیا دوشن شد تا آنکه جن و انس
و شیاطین ترسیدند و گفتند در زمین امر عجیبی حادث شده است
سالم گفت راوی دیدند که فرود آمدند و بالا میرفتند فوج فوج و تسبیح و
تقدیس خدا میکردند و ستارها بحرکت آمدند و دیوان همدیگر را
میزدند و آنها را علامات ولادت آنحضرت بود و ابلیس لعین خواست که با ایشان
رود بسبب این خراب که مناهدا کرده بود اما او را جایز نبود در آسمان
کواکب و شیاطین را کوش میدادند تا بر بلندی چون رفتند که حقیقت
واقعه را معلوم کنند ایشان را به تیرهای شهاب راندند برای
ولادت پیغمبر آنحضرت و این بابویه و غیر او روایت کرده اند که در شب
ولادت قرین السعادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بلرزید
ایوان کسری و چهارده کنگره آن بریخت و دریاچه ساوه فرو رفت
و آتش فارس که بر سیصد سال خاموش شده بود اعلم علمای فارس که
در خواب دید که شتر صعبی چند میکشیدند تا بسیان عربی رانده انکه از دجله
گذشتند و در بلاد عجم منتشر شدند چون کسری این احوال غریبه
را مشاهده نمود تاج بر سر گذاشت و بر تخت خود نشست و امرا و
ارکان دولت خود را جمع کرد و ایشان را خبر داد با آنچه دیده بود پس
دربانی این حال نامه رسید شتمال بر خبر خاموش شدن آتشکده
فارس این خبر واندوه کسری مضاعف شد و علمای ایشان گفت
ای پادشاه من نیز خواب غریبی دیده ام و خواب خود را نقل کرد
پادشاه گفت که این خواب تغییر شر عظیمی گفت میباید که حادثه
در ناحیه مغرب واقع شده باشد پس کسری نامه نعمان بن المنذر پادشاه حیره

نوشت که ای عرب را بسوی من بفرست که میخواهم مسائلی از او سوال کنم چون نامه نعمان رسید عبد المسیح بن عمرو غسانی را فرستاد
و چون حاضر شد و وقایع را باو نقل کرد عبد المسیح گفت مرا علم
این خواب و سوال از این واقعه نیست ولیکن خالوی من سطیح که در شقا
میباشد تفسیر این خواب را سزاوار است کسری گفت برو و از او سوال
کن و از برای من خبر بیاور چون عبد المسیح بمجلس سطیح حاضر شد
شرف بر صوت شده بود سلام کرد و جواب نشنید پس سه مرتبه چند
خواند شمشیر برکشید از زاویه دوید و گفت ای سوال کننده بزرگی
بیدار کشیده ام و اکنون از جواب ما ایمن مشو چون شمشیر او را شنید
دیده های خود را گشود و گفت عبد المسیح بر شتری سوار شده و طی
مراحل نموده و بسوی سطیح آمده در هنگامی که نزدیک است که منتقل کرده
شبیخ او را فرو نشانده است پادشاه بنی ساسان برای کنز دیدن ایوان
و منطفی شدن نیران و خواب دیدن اعلم علمای ایشان و خشک
شدن دریاچه ساوه ای عبد المسیح و نحن کر بیا رشوه تلاوت قرآن
و معجزه شود بمغیری و عصای کوچکی بوسته در دست داشته
باشد و در دخانه عمان او پر آب شود و بحیره ساوه خشک شود ملک
شام و عجم از تصرف ملوک ایشان بدر رود و بعد از آن کوه ساب
و قصر کری که در خواست پادشاهان ایشان پادشاهی خواهند کرد و بعد
ازان پادشاهی ایشان زایل خواهد شد و هر چیز شد نیست الدنیا
میشود این را گفت و وداع کرد پس عبد المسیح سوار شد و
بسرعت تمام خود را بپادشاه عجم رسانید و سخنان سطیح را نقل کرد کسری
گفت که تا چها رده نفر پادشاهی کنند زمان بسیاری خواهد گذشت
پرده کوی ایشان مدت چهار صد سال مستور خواهد بود و باقی ایشان تا آنا
عنان پادشاهی کردند و بستاصل شدند و سطیح در سیصد و شصت سالگی متولد
شده بود و تا زمان پادشاهی دوازدهم زنده ماند و آن زیاده از سی

قرن بود که هر قرنی سالست یازده و خطیب راوندی رحمه الله
روایت کرده است که از ابن عباس پرسیدند از احوال سطیح گفت حق
تعالی او را خلق کرده بود کوشتی تنها که او را بر روی چهار پای حرکت
خرما میکنانیدند و هر جا که میخواستند نقل میکردند و هیچ استخوان
و عصب در بدن او نبود بغیر از سر و کردن و از پاها تا چنبره کرده و او را
می بریدند چنانچه جامه را می بریدند و هیچ عضو از او حرکت نمیکرد بغیر
از زبان او و چون خواستند او را بکار او دند چیزی از جریده خرما بافتند
و او را بر روی آن انداختند و بکار او دند بلکه چهار نفر از قریش نزد
او آمدند و گفتند ما بزیارت تو آمده ایم بسبب آنچه بما رسیده است
از تو فوت علم تو پس خبر ده ما را بآنچه در زمان ما و بعد از ما خواهد بود
سطیح گفت ای گروه عرب نزد شما علم و فهم نیست و از عقب شما
کوری هم خواهند رسید که انواع علم را طلب خواهند کرد و تنها را
خواهند شکست و عجم را خواهند کشت و غنیمها را طلب خواهند کرد گفتند
ای سطیح چه چیز حق خواهند بود ایشان گفت بحق خالق ماه و ستارگان از
عقب شما فرزندان هیچ خواهند رسید که خداوند رحمان را بیکانگی
خواهند پرستید و از عبادت شیطان و بتان خواهند کرد پرسیدند
که از نسل که خواهند بود گفت از نسل شریفترین اشراف عبد مناف
گفتند از کدام بابد برون خواهد آمد گفت بحق خداوندی که ناقه
تا ابد برون نخواهد آمد مگر از بن بابله و هدایت خواهد کرد مردم را بآنرا
رشد و صلاح و عبادت خواهد کرد خداوند یکانه را بنفس وزری و
فلاح رسید ابن طاوس رضوان الله علیه روایت کرده است لبسند خود از
وهب بن منبه که گوری یافتند در جبل بسته بود و منال بسیاری
در آن خرج کرده بود و طلاء در آنجا برای خود ساخته بود که کسی نمانند آن
نساخته بود و آن عامل در بوان او بود که تاج میپوشید و بر تخت مجلس
نشست و بیصد و شصت نفر از شاهزادگان و کاهنان و منجمان در مجلس او

حاضر

شد باید ناعت نکی اختیار کرد و دران ناعت بناکرد تا چنین نخوند پس
ناعتی اختیار کردند و دران ناعت سد دهله را بنا کردند و در مدت
هشتاد تمام کردند و بال فضیا دران خرج کردند و چون فارغ شدند
ناعت اختیار نمودند و بیایم مصر رفتند و فرقهای ملاون کنزه و انواع
ریاحین بر دو و خود کرانه رفتند و چون درست نشستند اناس قصرش در هم
شکست و اب فرو رفت و قوای او را از اب بیرون اوردند که اندک
رستمی اند و مانده بود پس نجبان و کاهنان را جمع کرد و قریب صد نفر
ایشان را کردن زد و گفت من شما را مقرب خود کرده ام و اموال
فراوان بشما میدهم و شما با من بازی میکنید و فریب میدهید
ایشان گفتند ای پادشاه ما نیز درحساب خطا کردیم بر چنانچه بتو ظاهر
ناظاهر کرده بودند و اکنون حساب دیگر میکنیم و بران حساب بنای
قصر را میکنادیم پس هشت ماه دیگر اموال بخراج کرد و باز دیگر صورتها
باطل مرتاشیدند و خرات نکرد که بران قرار گیرد و سواره داخل قصر شد
و باز قصر بر هم شکست و اب نشست و کری عزیمت بدو اندک رمقی
ازان ماند بود کرا و را بیرون اوردند پس ایشان را طلبید و بهدید
بسیار و خود گفت مرشما را میکشم و اگر شما را بیرون میاورد مرا
شما را در زیر پای فیلان میاندازم اگر بزبان ما قصد ما بین راست
نگویند گفتند ایها الملک دراین مرتبه راست میگوییم چون این
وقایع این ها بایله را ذکر کردی و هریک از ما نظر دیگران خود دیدیم
ابواب علم خود را بسته و دانستیم که بسبب خاوت اعمال ما
این امور غریبه رو داده است و میباید بغیرت مبعوث شده باشند یا
بعد ازین مبعوث شوند و ما خوف کشته شدن بواسطه ما دارین امر نمودیم
خود گفت وای بشما یا بت اول بگویند تا من چاره کار خود بکنم پس
ازایشان و از بنای قصر برداشت و برگشت و شما چنان در بیان
حضرت رسول ﷺ و سایر وقایعی که نزد یک از حال حضرت علیا لم قدس

حصار حبادم

واقع شده شیخ سفید و شیخ طبرسی روایت کرده اند که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله از حجة الوداع مراجعت نمود و بر اخضرت معلوم
شد که رحلت او بعالم بقا نزدیک شده است پوسته در میان
ایشان خطبه میخواند و ایشان را از فتنهای بعد از خود و مخالفت
فرمودهای خود حذر مینمود و وصیت میفرمود ایشان را که دست
از سنت و طریقه او برندارند و بدعت در دین الهی نکنند و ستمکار
نشوند بعبرت و اهل بیت او باطاعت و نصرت و حراست و شایعت
ایشان را بخود لازم دانند و منع میکرد ایشان را از تخلف شدن و
مرتد شدن و میگرد میفرمود که ایها الناس من پیش از شما میروم و
شما در حوض کوثر بمن وارد خواهید شد و از شما سئوال خواهم کرد که چه
کرده اید و چیزکران بزرگ که در میان شما گذاشتم که کتاب خدا و عترت و
اهل بیت منند پس نظر کنید که چگونه خلافت من خواهید کرد در ان
دو چیز بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده است که این دو
چیز از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بمن وارد شوند پس بدرستی
که این دو چیز مراد میان شما میگذارم پس سبقت میکنید بر اهل
بیت من و ایشان را [illegible] و تصغیر میکنید در حق ایشان
که [illegible] چیزی تعلیم ایشان میکنید بدرستی که
ایشان داناترند از شما و صبر ایشان بنابر شما از صبر من از شما
بر کرده اید و کافر شوید و نعشهای بعضی بر روی بعضی بگذرید پس ملاقات
کنید من با علی در لشکری مانند سیل در فراوانی و سرعت و شدت و
بدانکه علی بن ابی طالب پسر برادر و وصی منست و قتال خواهد کرد بتاویل
قرآن چنانچه من قتال کردم بر تنزیل قرآن و ازین باب عصمان در
محالس منعقده میفرمود پس شامتر بن زید را امیر کرد و لشکری از شامیان
و اهل نهروان و غیر ایشان ترتیب داد و امر کرد او را که با اکثم صحابه بیرون
رود بسوی بلاد روم و ایشان موضعی که بدرود ایجا شهید شده بودند

بلاد روم

غرض حضرت از فرستادن این لشکر آن بود که مدینه از اهل فتنه و
منافقان خالی شود و کسی با حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
منازعه نکند تا خلافت برای حضرت مستقر گردد و مردم را میسّر نباشد
نبود در بیرون رفتن و اشاره را بحرف فرستاده و حکم فرموده که در اینجا توقف
نماید تا لشکر بسر او جمع شوند و چون امر فرمود که مردم را بیرون کنند
دانیان را حذر بسیار بود از دو سبب یکی آنکه حال انحضرت را
مرضیّ الی ندند که بآن مرض عیار و حیلها کرده بودند چون ان حالت را
مشاهده نمود دست حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را گرفت و
متوجه بقیع گردید و اکثر صحابه از پی او بیرون آمدند پس فرمود که حق
تعالی مرا امر کرده است که استغفار کنم برای مردگان بقیع چون به
بقیع رسید گفت السلام علیکم ای اهل قبور گوارا باد شما را آن حالتی
که صبح کرده اید در نجات یافتن از فتنهایی که مردم را در پیش است
بدرستی که دولت کرده است نسبت بمردم فتنهای بسیار مانند پارههای
شب تاریک و مدلهم امروز شب امروز برای اهل بقیع کرد و رو او
بسوی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و فرمود که جبرئیل در هر سال
قرآن را یک مرتبه بر من عرض میکرد و در این سال دو مرتبه عرض می کرد
و چنین گمان دارم که این برای آنست که وفات من نزدیک شده است
پس فرمود که یا علی بدرستی که حق تعالی مرا مخیر گردانید میان خزانهای
دنیا و خلد بودن در آن یا بهشت و من اختیار لقای پروردگار خود
کردم چون تو میبینی حزن و اندوه بسیار بر شان که هر که بود دست من تمام کند
کور میشود پس عزم انحضرت نمود و مرض انحضرت شدید شد و بعد
از سه روز بمسجد در آمد عصابه بر سر بسته و بر دست راست بدو غلام
امیرالمؤمنین و بود و بر دست چپ گرفته بود و بیش و پس بنی عباس گرفته بودند
تا آنکه بر منبر بالا رفت و نشست و فرمود که ای گروه مردم تو دیانت نداشته است
که میان من و شما خواب شوم هر که را نزد من وعده باشد باید وعده

خود را بگیرد و هر که را بمن قرضی باشد مرا خبر دارد که ادای کرده مردم
بیت میانه خدا و میانه مردم و وسیله که تسبیب او خیری یابد یا شرّی
از او دور کرده شود بطاعت خدا انها الناس مرا دعوی
کند که من بی عمل دستگاری میکردم و وارد نکند از دوکنده که بیطاعت
خدا برضای او میرسم جز خدا و ندی که مرا بحق فرستاده است که بخدا
امید هد از عذاب الهی بکمتر عمل نیکو یا رحمت حق تعالی و کمتر
معصیت کم هراسد جهنم ببرد مرا خدا و ندا یا دانا نیستم رسالت خود را
از سر فرو دارند و با مردم نماز سنگین ادا کرد و بخانه ام سلمه برگشت
و یک روز یا دو روز در اینجا ماند پس فاطمه ملعونه زنان دیگر را
داعی کرد و نزد حضرت آمدند و التماس کردند که حضرت را بخانه خود برد
و چون بخانه او نزدیک حضرت رفت مرض انحضرت شدید شد پس بلال اذان
نماز صبح آمد و روز دیگر وقت حضرت متوجه خانه دختر من شد چون بلال اذان
نماز دیگر داد حضرت مطلع نشد پس او گفت که ابوبکر را بگویند که با
مردم نماز کند و جعفصه گفت که عمر را بگویید که با مردم نماز کند
حضرت چون خرض فاشد دانیان زیاده از آنست فی سود که دست از این
برداریم که خدا نکند میبایست که یوسف را بخواستند که گواهی کند و چون
حضرت امر کرده بود که ابوبکر و عمر را بشکر اسامه بیرون روند و در این
وقت از نفاق غافل بود و جعفصه نیافت که دانیان برای فتنه و فساد
برگشته اند بنا بر عمل کین شد و با آن شدت مرض برخواست که مبادا
ابوبکر با جماعت مردم نماز کند و این باعث شبهه مردم شود و دست بردست
امیرالمؤمنین و فضل بن عباس را گرفت با نهایت ضعف و ناتوانی آنها
خود را میکشید تا بمسجد در آمد و چون نزدیک محراب رسید دید
که ابوبکر همین سبقت کرده است و در محراب بجای انحضرت ایستاده و نماز
شروع کرده است پس بدست مبارک خود اشاره کرد که دور باشید و خود
داخل محراب شد و نشست و با مردم نماز را نشسته ادا کرد و نماز را از

سر کرفت و امتنا نکرد با نچه ابو بکر کرده بود و چون سلام نماز کفت عمر
برکشت با بو بکر و کفت مر ترا چه شد که رسولان را طلبید و فرمود که شما
با لشکر اسامه بیرون روید کفتند بلی یا رسول الله کفتی فرمود که پس چرا امر
مرا اطاعت نکردید ابو بکر کفت من بیرون رفتم و برکشتم برای آنکه عهد
خود را با تو تازه کنم و عمر کفت که یا رسول الله من بیرون نرفتم برای
آنکه غواستم که خبر بیماری تو را از دیکران بپرسم پس حضرت رسول صلعم
فرمود که دوا ترکنید لشکر اسامه را بیرون روید یا لشکر اسامه خدا لعنت
کند کسی را که مخالف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه این سخن را فرمود و
مدهوش شد از غضب رفتن مسجد و برکشتن و از حزن و اندوهی که
کفار و منافقان و رایت ازین تنهائی فاسد ایشان پس سلمانان بسیار
کریستند و صدا و کوچه از زنان و فرزندان آنحضرت بلند شد و چنین
ازمردان و زنان سلمانان برخواست پس حضرت چشم مبارک کشود
و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که یا ورید از برای من دوات و کاغذ
کو سفندی تا بنویسم از برای شما نامه که کمراه نشوید هرکز پس یکی از حاضران
برخواست که دوات و کاغذ را بیاورد عمر علیه اللعنه کفت که برکرد که ابرد هذیان
سکوید و بیماری بر او غالب شده است و بنا و آمد
پس اختلاف کردند آنها که در آن خانه بودند بعضی کفتند که قول عمر
راست و بعضی کفتند که قول قول رسول خدا صلعم است و کفتند در
چنین حالی چکونه مخالفت حضرت رسول صلعم روا باشد پس بار دیکر سیلاب
کریه بالا کرفت و کفتند یا رسول الله فرمود که بعد از این سخن شما
کار زشت شنیدم مرا حاجتی و لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل بیت
من نیکو بوده کنید و دوا از ایشان کردانید و ایشان بر خواستند
مولف کوید که حدیث دوات و قلم در صحیح بخاری و مسلم و بسیار کتب
معتبره اهل سنت مذکور است بطرق متعدده و چنین روایت کرده اند

کر من کاغذ صلعم

بان

ایشان

ایشان نا زان عباس کرا و کریست انقدر کاب دیدان رسید روی مسجد را
تر کرد و میکفت که روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه روزی که درد رسول
خدا صلعم زیاد شد و کفت بیاورید دوات و کاغذ تا بنویسیم از برای شما
کتابی که کمراه نشوید بعد از آن هرکز پس نزاع کردند در این و نزاوار
بود که نزاع کنند در حضور پیغمبر خود پس عمر کفت که رسول خدا
هذیان میکوید و در روایت دیکر کفت که درد بر او غالب شده است
و نزد شما قرآن هست بس است ما را کتاب خدا پس اختلاف کردند
اهل آن خانه و با لکدیکر مخاصمه کردند بعضی کفتند بیاورید تا بنویسد
رسول خدا برای شما کتابی که بعد از آن کمراه نشوید و بعضی کفتند که قول قول
عمر است چون اوازها بلند شد و اختلاف بسیار شد نزد آنحضرت
دلتنک شد و فرمود که برخیزید از پیش من پس ابن عباس میکفت
که بدبختی که مصیبت و بدترین مصیبتها آن بود که مانع شدند
میان رسول خدا صلعم و میان انکه کتاب را برای ایشان بنویسد
بسبب اختلاف و اوازها که بلند کردند و اوازها که بلند کرد نداد عمر برا یا بعد از
انحدیث که مذکور شد روایت کرده اند هیچ خاذل اعجال از اهست کند
کند در کفر عمر و کفر کسی که عمر را مسلمان داند اکر چه تا بحال یا علامت
خواهد که وصیت کند و کسی مانع وصیت او نشود مردم بر او طعنها
میکنند هرکاه رسول خدا صلعم خواهد که وصیتی کند که سلامتی جمیع
امت در آن باشد و کسی در میان خانه آنحضرت را از رده کند و نسبت
هذیان بآنحضرت دهد چکونه خواهد بود حال او و حال انکه خود
میفرماید که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی
سخن نمیکوید آنحضرت از خواهش نفس خود و نیست سخن او مکر وحی که
بر او فرستاده میشود و میفرماید که آنها که آزار میکنند خدا و رسول
او را لعنت کرده است ایشان را در دنیا و آخرت و کدام آزار از این
بدتر میباشد که بخبر بان بزرکواری و شفقت و مهربانی را جواب بیابند

کنزد یک رفتن او شده است و دیگر شفقتی از او تصور نیست کینهای
خود را اظهار کنند و دست از اطاعت او بردارند و هر چند گویند که با
لشکر اسلام نروید فرمان نبرند و فرمایند که دوات و قلم بیاورید
که وصیت نامه بنویسیم اطاعت نکنند برای انکه بیاد اختلافت امیر
المؤمنین را واضح ترکرده اند و در همه احوال حضرت دانند که خیر خواه ایشان
است که بعد از آنحضرت انتقام او را از اهل بیت او بکشند پس گفت
خدا و رسول بر ایشان باد و بر هر که ایشان را مسلمان داند و هر که در
لعن ایشان توقف نماید و تفصیل این سخن در عمل خود بیان خواهد
شد انشاء الله تعالی و سند ابن طاوس رضوان الله علیه در کتاب
طرف از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده است که چون مرض
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مستکین شد حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه را طلبید و سر بیاد ان خود داد و ایشان انحضرت گذاشت و
مدهوش گردید چون از آن غش افاقت یافت بیرون رفت و عمر را
گفت که برو و با مردم نماز کن عمر گفت ابو بکر بود و تو الحاست نماز
کردن غایشه گفت راست میگوئی ولیکن بدین مردیست تند خو
و بتر سم که مردم نگذارند او را که نماز کند تو برو و نماز کن عمر گفت او
باید و پیش ایستد من او را مدد میکنم و نمیگذارم که کسی مخالفت نماید
با انکه عقد مدهوشی است و گمان ندارم که بر کرده و عملی مشغول او
و در اینحال اذا و مفارقت غنیمتی باید و فرصت غنیمت است باید که
پیش از انکه او بهوش آید ابو بکر را مردم نماز کنند زیرا که اگر بهوش
آید علی را نماز نخواهد فرستاد مگر نشنیدی که در شب چه را زها با
علی گفت و در اخر سخن گفت الصلوة الصلوة پس ابو بکر بمسجد امد که با
مردم نماز کند اول مردم انکار کرده گفت من با مر حضرت رسالت
امده ام که با شما نماز کنم و بنزد یک محراب رفت هنوز تکبیر نگفته بود
که حضرت رسالت چشم گشود و خبر نماز بوی رسید گفتند ابو بکر فرات

کا مردم نماز کند حضرت از در ده شد و عباس را طلبید و بروایت
دیگر فضل پسر عباس را و یک دست بر دوش او و دست دیگر بر دوش
علی انداخت و پای مبارک خود را بر زمین میکشید تا بنزدیک
محراب رسید و ابو بکر را دور کرده و نشسته با مردم نماز کرد پس
امر کرد که او را برداشتند و بر منبر نشانیدند و بعد از آن دیگر نیز
رفت تا اذ دنیا رحلت نمود و جمیع اهل مدینه از مهاجران و انصار
برای ادراک لقای اخرین سید مرسلین بمسجد در آمدند حتی
دختران از حجابها بمسجد دویدند و مردان و زنان میگریستند
و فغان بر آورده و ناله و نوحه در گرفتند و بعضی او بلاه و
بعضی وا فاقه میگفتند و انحضرت با واز ضعیف خطبه میخواند
و گاه از ناتوانی خطبه قرار نمود که ای گروه مهاجران و انصار و هر که در
این روز و در این ساعت در این محفل حاضر شده است از جنبان
و ادمیان باید که این نشئه سکونیه را بغایبان بر سانید و حق را
بیوسانید بدانید که من بمردم و در میان شما میگذارم کتاب خدا
کر شما را ... بر خود و هدایت و بیان هر چه محتاجند بآن است
و آن حجت ... ست از برای من بر شما و میگذارم در میان شما علم
اکبر را که نشان راه دینست و نور هدایت است و او وصی من علی بن
ابو طالب است و حبل متین خداست پس هر چنگ زنید دا و و پیرا
کنده شوید با او و یاد کنید نعمت خدا را بر خود در وقتی که دشمنان
بودید با یکدیگر پس خدا الفت افکند در میان دلهای شما پس گردید
بنعمت خدا برادران یکدیگر و انها النا س علی بن ابی طالب یکی از علم و
حکمت خداست هر که دوست دارد او را و او را در این روز بعد از این روز وفا
کرده است بمعهد خدا و او را کرده است انچه واجبست بر او و هر که دشمنی
کند با او امروز یا بعد از این در روز قیامت کور کور محشور خواهد

شد دل زبرای او بحق خواهد بود نزد خدا ایها الناس نیایید روز قیامت
نزد من با دنیای فراوان و اهل بیت من نیاید ذولسبه و کوتاه کرده و از اد
کشیده و ستم دیده و خونهای ایشان در پیش روی شما جاری شده
باشد و بیعتهای ضلالت و شور نهای جهالت و شما یاری ایشان
نکرده باشید ایها الناس امامان راضا خان هست و ایشان را علامتها
هست و حق تعالی اوصاف ایشان را در قرآن مجید و شفت کرده است
و من ایشان را برای شما نام برده ام و انچه باید در خواهیان شما باشد
ولیکن می بینم شما را کر و عمی نادان بعد از من کافر شوید و از دین
برگردید و کتاب خدا را ناداف تاویل نکنید و هوا و خواهش خود
بدعتها در دین نگذارید زیرا که هر بدعت و حدیث و سخن که خلاف قرآن است
ان باطل است و قرآن پیشوای او هدایت است و قرآن را فایده
که مردم را بسوی آن بخواند و تاویل و تفسیر آن را میداند و او علی بن
ابیطالب است که وارث علم و حکمت سلیمان و آصف برخیا من هست
و میراث من و جمیع پیغمبران نزد اوست ایها الناس بخدا سوگند
میدهم شما را در خواهل بیت خود بدرستی که ایشانند ارکان دین
و چراغ راه یقین و معدن علم ربت العالمین و علی برادر من و
وارث من و وزیر و امین من هست و بعد از من خلیفه با اوست
و بعهدهای من او وفا خواهد کرد و بجز از ذمه کرمین امیان
آورده و بعد از خدا من حجت خواهد شد و در قیامت از هر مومن
تو دیگر خواهد بود پس از امتان فغا ایشان برسانید و هر که پیشوای
جماعتی شود و در میان امت او نا حق بیاشد او کافر است ایها الناس
هر که از من حقی دارد بیاید و بگیرد و هر که من با او وعده کرده ام منزه علی
رود که او وفا من وعدهای من است بمن و بجانب حضرت امیر علیه
السلام کرده اند و من سود نداریم اگر نا اهل کفر نعمت کافر خواهند شد و از دین
برخواهند گشت و شمشیر بر دوی یکدیگر خواهند کشید و چون من از

دنیا رحلت کنم انچه گفتم بتو ظاهر خواهد شد یا علی هر که با تو سازگر کند
از زنان من و اصحاب من معصیت کرده است و هر که معصیت من کند
معصیت خدا کرده است و من از ایشان بیزارم تو نیز از ایشان بیزار
باش حضرت امیر گفت یا رسول الله چرا رشدم از ایشان حضرت رسول
گفت خدا و نا تو گواه باش پس گفت یا علی ایشان با یکدیگر تهدید و
عهد و پیمان میکنند که بعد از من بر تو ستم کنند و با تو خیانت
باطل شب بر روز میاورند و هر کدام این میکرد خاطر او باشد من از او بیزار
و این نیز در خواهیان نازل شده است بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي
تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ یعنی شب بروز میاورند طایفه
از ایشان قول غیر انچه تو میگوئی و خدا مینویسد انچه را ایشان در شبها
تو طیه میکنند و ایضا سید ابن طاوس رضی الله عنه از حضرت موسی
ابن جعفر صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام فرمود که چون هنگام وفات حضرت سید انبیا صلی الله
علیه و آله رسید انصار را طلبید و گفتای گروه انصار و یاوران احد
غنا و مفاوقت من از شما نزدیک شده است و حق تعالی مرا مجبور
دعوت خود کرده است و اجابت داعی حق لازم است و با من نمیکند
کنید و انچه شرط یاری و نصرت بود بعمل آورید و با اهل بیت من در
عدل مضایقه نکرده بدو خیر خود را بر مسلمانان وسعت دادید و در راه
خدا ایشان در رنج نیفتید و حق تعالی شما را بر این اعمال پسندیده
جزای جزیل و ثواب جمیل کرامت خواهد فرمود و دو چیز نمانده است
که کار شما با انها تمام میشود و بدون انها هیچ عمل شما را فاسد
نمی بخشد و ان دو چیز از هم جدا نمیشوند و انها کتاب [illegible]
بیت منند پس دست بر صدا دید از کتاب [illegible] حجت و برهان
و گواه عادل مسلمانان و در روز قیامت حضم خواهد کرد با کروهی
که بان عمل کرده اند و فدیهای ایشان را از صراط خواهد گذرانید

وای کرده اضافه مراد غایت کنید در خواهل بیت من بدرستی که خدا
مراخبر داده که کتاب خدا از ایشان جدا نمیشود تا وارد شوند بر من
در حوض کوثر و بدانید که اسلام مائنه شفا است و سنوان آن
اطاعت امام است و مناصب وای کرده سلمانان زمینا که دست
از اهل بیت من برندارید که ایشان چراغهای راه هدایت و معدن علم
و حجتهای حکمتند و برایشان نازل میشوند ملئکه آسمان
و بگذارید ایشان علی بن ابو طالب است که او وصی و وارث منست و از من
بمنزلت هرون است از موسی و ای کرده اضافه در دعاء حزب منست
و خانه او خانه منست هر که حرمت او را ضایع کند حرمت خدا را ضایع
کرده است پس حضرت امام موسی علیه السلام بسیار گریست و گفت وای
بنا در نبر کوار حرمت تو را ضایع کردند و در گاه حبالت تو را شکستند
و حرمت خدا را در طاعت نکردند نکاه فرمود که پس حضرت رب العزت ما
بما جوان را جمع کرد و فرمود که ایها الناس حضرت رب العزت ما
نبوی خود خوانده و در این دو دای دعوت او را اجابت نمودیم و شتابان
لقای رحمت پروردگار خود کردیم ای مردم وارد زومند ملاقات برادران
خود که پیغمبر انند شده ام و شما را مانند حیاران پایان پیرو ارشکنده
و کار شما را با وصی خود علی بن ابی طالب گذاشته ام و البته شما را
ضرور است با و گفتار ام پس علیه اللعنه برخواست و گفت ایا
بامر خدا این وصیت را کردی یا بامر خود حضرت فرمود که بنیان ای
شرکه بامر خدا و امر رسول او را وصی کردم و امر من امر خداست و طاعت
من طاعت خداست و معصیت من معصیت خداست هر که وصی مرا
اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت
کرده است و هر که وصی مرا نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده و هر که مرا نافرمانی
کند خدا را نافرمانی کرده است نو و مصاحب تو ابو بکر باین امر راضی
نیستند پس حضرت خنده لند و از او کرده اند و گفت انها الناس بشنوید

وصیت را

وصیت مرا هر که بمن امیان آورده و بپیغمبری من تصدیق کرده او را وصیت
میکنم بولایت علی بن ابو طالب و اطاعت او و بتصدیق او زیرا که ولایت
او ولایت من و ولایت پروردگار منست من آنچه با شما گفتم
با بدان که خاندان نبوت ایشان برسانند بدرستی که علی علم هدایت
هر که از او پس نماند گمراهست و هر که با او دشمنی کند راه او بسوی جهنم
است و هر که بجانب راست و چپ رود هالک و گمراه است
و ایضا سید ابن طاوس و کلینی بسندهای بسیار از حضرت
موسی بن جعفر صلوات الله علیه روایت کرده اند که آنحضرت
فرمود که از پدرم حضرت امام جعفر صادق پرسیدم که آیا نه
چنین بود که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه کاتب وصیت
نامه رسول خدا صلعم بود که حضرت بر او القا میکرد و او مینوشت و جبرئیل
و میکائیل مقربان علیهم السلام گواهان بودند حضرت جعفر صادق صلعم فرمود
که راست شد و بعد از آن فرمود که چنین بود که گفتی ولیکن چون وقت
وفات آنحضرت شد جبرئیل از جانب خداوند جلیل نامه نوشتن قلم کرده
بهر کرده او را بدنیا امینان خداوند عالمیان از ملئکه مقربان نیب
جبرئیل گفت که یا محمد امر کرده است بر بروردگار تو که نزد تو اند نعیم
ذوالجلال تو علی را وصی خود کنی و نامها و اسمای را که میدانی و هم تو
و گواه گیری تو را بر انکه نامه را با و سپردی و او قبول نمود که عمل
نماید با نچه در آن نامه هست پس امر کرد حضرت رسول صلعم که هر که قبول
خانه بود بیرون کردند بغیر از علی بن ابو طالب صلوات الله علیه و
فاطمه در میان در و بوده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار
تو سلام میرساند تو او میفرماید که این نامه اخیر ایست که بتو در شب
معراج و عیان عهد کرده بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو و گواه
گرفته بودم بیان بر تو و گواه گرفته بودم بر تو ملئکه را خود را با انکه من
کافیم از برای گواه بودن ای محمد حضرت رسول صلعم چون این سخن را

از جبرئیل هم شنیده بودند بنا کرد از خوف الهی لرزیدن گرفت و گفت
ای جبرئیل برو و دکان من عالم است از همه نعمتها و از دست همه
سلامتها و بیرون برو و بر سکوی دهر تخته نهاد است گفته است برو و دکان
من و وفا بعهد خود نموده است بمن بنده نامه را پس جبرئیل نامه را
بانحضرت داد و امر کرد که بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
تسلیم نماید چون حضرت رسول صلعم بانحضرت تسلیم کرد فرمود که این
نامه را بخوان حضرت نامه را حرف حرف خواند تا باخر نامه رسید چون
تمام کرد حضرت رسول فرمود که این عهد برود کان مفت پسوی
من و فرض است که بر من گرفته است و امانتیست از او تو دمن و من
رسانیدم ادا و انچه شرط خیر خواهی است بود بعمل آوردم و ادای
رسالتهای خدا نمودم حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که گواهی میدهم از برای تو بپذیرفتم و نادم فدای تو باد که تبلیغ
رسالت کردی و خیر خواهی امت نمودی و بتصدیق سینما بر تو را
در انچه گفتی و گواهی میدهد از برای تو گوش من و چشم من و
گوشت و خون من پس جبرئیل گفت که من آمدم از برای خدا حاضر شوم و بر انچه
گفتید از جمله گواهان باشم پس حضرت رسول صلعم فرمود که یا علی کرفتی توصیت
مرا و دانستی ان را و رضا من شدی از برای خدا و از برای من که وفا
کنی بهمه عهدی که در این نامه نوشته است حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که بلی پذیرفتم و نادم فدای تو باد بر من است
بنان انها و بر خداست که مرا یاری کند و بتوفیق دهد که بانها عمل
نمایم پس رسول خدا صلعم فرمود که یا علی من میخواهم که بر تو گواه بگیرم که
چون در دو رقعات بمزد من آئی برای من گواهی دهند که حجت بر تو
تمام کرده حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بلی گواه بگیر حضرت رسول فرمود
که جبرئیل و میکائیل و ملک الموت را بگو حاضر شوند حضرت امیر گفت
دیدان من و تو گواهند حضرت امیر فرمود که گواه شوند بر من و من

بنزد ایشان رفتم گواه میگیرم بر دو سه دم فدای تو باد پس حضرت رسول
ایشان را گواه گرفت و از جمله امور دی که بر انحضرت نازل کرده بود
جبرئیل از جانب خداوند تعالی ایشان را گفته بود که گفت یا علی وفا میکنی
بانچه در این نامه هست از دو سوگی که با خدا و رسول دوستی کنند و
دشمنی کسی که با خدا و رسول دشمنی کنند و بزادی حصینین از ایشان
و بواکم صبر کنی بر فرو خوردن خشم ایشان و بر رفتن حق تو بغضب
کردن حسن تو و فدایم کردن حرمت تو حضرت امیر گفت بلی یا رسول
الله پس حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود که سوگند یاد میکنم
بحق خداوندی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است که
شنیدم از جبرئیل که میگفت یا رسول خدا صلعم که یا محمد اعلام کن
او را که هتک حرمت او خواهند کرد و حرمت او حرمت خدا و رسول
است و دیتش را از خون سر او خضاب خواهند کرد پس حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چون این کلمات را شنیدم از
جبرئیل امین مدهوش شدم و بر دو دو افتادم و گفتم بلی قبول کردم
و راضی شدم هرچند هتک حرمت من بکند و سنتها را معطل کردانند
و کتاب الهی را پاره کنند و کعبه را خراب کنند و دینم را از خونم رنگین
کنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر از پروردگار دارم
تا انکه مظلوم بنزد تو آیم پس حضرت رسول صلعم فاطمه و حسن و حسین را
صلوات الله علیهم طلبید و ایشان را اعلام کرد مثل انچه حضرت
امیر را اعلام کرده بود و ایشان نیز جواب گفتند مثل انچه حضرت
امیر جواب گفت پس وصیت نامه را مهر کردند مهرهای طلای نهشت
گانی بان طلا نوشیده بود و نامه را بحضرت امیرالمؤمنین صلوات
الله علیه سپردند چون حضرت امام موسی علیه السلام این سخن را با انجا رسانید
داوری پرسید که دیدان وصیت چه نوشته بود حضرت فرمود که سفینها
خدا و سفینهای رسول خدا داوری پرسید که ایا دیدان وصیت نوشته

بود که ان سه تا خفقان بغضب خلافت امیرالمؤمنین خواهند کرد حضرت
فرمود که بلی والله انچه کردند جمیع دران نوشته بود مکرر نشنیده تو قول
حق تعالی را که انا نحن نحیی الموتی ونکتب ما قدموا وآثارهم
وکل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی ما زنده میکنیم ایشان را
و مینویسیم انچه پیش فرستاده اند و انچه بعد از ایشان بر اعمال
ایشان مترتب میشود همه چیز را احصا کرده ایم در امام مبین یعنی
لوح محفوظ یا امیرالمؤمنین پس حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله
علیه و آله با حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه صلوات الله علیهما فرمود که
الا فهمیدید انچه ما گفتم و قبول کردید یا نه اعلام نمائید گفتند
بلی قبول کردیم چنانچه حق قبول کردنست و میر سکینم و انچه بر ما دشوار
باشد و ما را انخشم اورد و سخت شد ابن طاوس از حضرت امام موسی علیه السلام
روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حضرت
رسالت پناه در هنگام وفات مرا طلبید و خانه را خلوت کرد و جبرئیل و
میکائیل علیهما السلام دران خانه بودند و من صدای ایشان را میشنیدم
و ایشان را نمیدیدم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله وصیت الهی را از جبرئیل
گرفت و بمن داد و امر کرد که مهر را برکرفتم و هر را خواندم پس گفت اینک
جبرئیل این نامه را از جانب خداوند جلیل برای تو اورده است چون
خواندم هر را سوافق یافتم با انچه حضرت مرا وصیت کرده بود و دران
حال حضرت رسالت پسند من کشیده بود پس فرمود که بیا پهلو بر
پهلو من بنه حضرت دست خود را بسینه خود چسپانید و میکائیل در جانب راست
وی ایستاد پس حضرت فرمود که یا علی کف دستهای خود را بر یکدیگر چسپان
و کفن را تعهد میکنیم در حضور ما و من بر دور کار ملایان جبرئیل
و میکائیل و قاسو کنند میدهم بجوان دو بزرگوار که انچه در وصیت
نامه نوشته است بعمل اوری و قبول نمائی همه را بانکیباد و چیز
کاری بیست و طریقت من در سر طریقت و بدست ابوبکر و عمر و بکیر انچه

خذ ما اتاکم

خلافت بما عطا کرده است بادل قوی و نیت درست بپذیر ست بار ان خود دادن
دوست من داخل کرده و چنان بیافتم که در میان دستهای من چیزی رفته شد
پرسیدم با حال بهتر در میان دو دست تو علم و حکمت را میبینم خواهد
بود هیچ سنت و حکم و قضائی که بر تو وارد شود و چون هنگام وفات
تو شود تو نیز باو صیت خود چنین کن پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه فرمود که هفتم وصیت بار کت حضرت رسالت چنین بود بسم الله
الرحمن الرحیم این وصیت و عهد و پیمان محمد بن عبد الله است با امیر
نبوی جناب و عنایت پناه علی بن ابی طالب امیر بنوشتان و در اخر وصیت
نوشته بود که گواه شدند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر انچه وصیت
نمود محمد صلی الله علیه و آله نبوی علی بن ابی طالب علیه السلام و قبض نمود
علی وصیت را و قضا من شد که علی تنها بر انچه در دان نوشته است بخوری
که قضا من شد و نیز بن نون برای موسی بن عمران و شمعون بن حمون
برای عیسی بن مریم علیهما السلام و چنانچه قضا من شد تنها و صیای ایشان
جز ایشان برای پیغمبران با انکه محمد بهترین پیغمبران و علی بهترین
اوصیای انبیا است و محمد علی را ولی امر خلافت کرده اند و عهد نمود
که هر اینه محمد پیغمبری نخواهد بود بعد از برای علی و ناز برای دیگری
و خدا گواهست بر همه پس حضرت صادق علیه السلام گفت که چون وصیتهای
حضرت رسالت پناه تمام شد گفت یا علی جواب خود را مهیا کن که فردای
قیامت نزد حق تعالی ادا کنی بدرستی که من در قیامت بر تو حجت خواهم
گرفت حلال و حرام و حکم و قضا به کتاب خدا چنانچه در کتاب خدا نهاده
است و بانچه من تو را امر کرده ام از فرایض و احکام و امر بنیکیها و نهی
از بدیها و اقامت حدود و خدا و پر پا داشتن نماز و جرادان زکوة
باهل ان و حج خانه کعبه و جهاد در راه خدا پس چه جواب خواهی گفت یا علی
حضرت امیر گفت بدرود میدهم فدای تو باد امید وارم بکرامت و بشفاعت
که خواهد خداست و بفهمانا که حق تعالی بر تو دارد که مرا یاری کند بر دوری

من تو فاجعه فرمودی و نائب بنداره مرا بسنت و طریقه تو پس چون تو
نبودخدا ملاقات نمایم تقصیر و تفریط نکرده بانبه و از صحبت تو
ظاهر نکرده ام خدای دوری خواهد دوری من و روهای بدران و مادران
من بلکه خواهی یافت مرا بدرود و نادرم خدای تو یاد متابعت کند
وصیت و طریقه و سنت تو را تا زنده ام و چنان خواهی یافت هرات
از امامان فرزندان مرا پس حضرت امیر فرمود که چون سخن باینجا
کشید ناله حسرت برکانون سینه ام شعله کرد بید و خود را بر سینه
حبیب خود افکندم و روبدروی حق جویش کناستم و فغان برکشیدم
که وا حسرتاه زهی وحشت و تنهائی بعد از چون تو غریبی بدرود مادر
خدای تو یاد و زهی حسرت و وحشت بر دختر پیغمبر کواد و فرزندان
بیقرار تو که یک لحظه بی لقای عزیزی تو آرام ندارند و زهی غصه
جان گداز و اندوه و درد و داغ نو بیفارقت چون تو یار و مددی
که بعد از تو خبرهای سلمان از خانه ما نقطع نخواهند شد و ما از جبرئیل
خبری و نزد میکائیل آوای خواهیم یافت پس از جناب تو چه حضرت
رب الارباب که دید و مدهوش نشد و ذوبات سلطانرات و خواتین
معظمات بحجره طاهره در آمدند و صدا بنوحه و شیون بلند کردند
و نها جرات و اضطراب از بیرون و نالهٔ و اعمداه و اسیداه بهم خرگاه
رسانیدند پس حضرت دیده مبارک گشود و حضرت امیر را طلب نمود
چون داخل شد آن مرد را بسینه افروخته چسبانید و گفت ای برادر
بهم خدا تو را بهمانند و توفیق تو را زیاده کرداند و نوا بلند او از فضا
ای برادر چون من از دنیا رحلت کنم است عدد از مین نیرد از ند و جنان
غلاف دفن من شغول غصب خلافت کردند تو از فرزندان من و وطلب
حق خود مکن تا انسان مطلب تواند نبود که مثل تو در این است مثل کعبه است
که آن در جای خود ثابت است و بوسه گاه مردم است کار اطراف جهان بسوی
آن روند و تو فی علم هدایت و نور یقین و در شئون ایمان و ذمه ای برادر

مکتوبات

جبین مبارک

بحق خداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده است سوگند یاد میکنم که آنا
و وجوب متابعت تو را بهم رسانیدم و از صمیم اقرار و بیعت کردم و میکنم
ظاهر انقیاد و انقیاد کردند و سپاس کردند و فا با نها خواهند کرد چون
بطالع بقعهٔ رحلت کنم و از غسل و نماز و دفن من فارغ شوی در خانهٔ
خود بنشین و فرزندان را بترتیبی که خدا فرستاده است جمع کن و آنچه
ترا بیان امر کرده ام بجا آور و بر وانه ملائکه خلق پر و ام مکن و بر جوار
صبر کن تا بنزد من آئی پس حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین
علیهم السلام را طلبید و دیگران را از خانه بیرون کرد و ام سلمه را گفت
که بر در بایست و مگذار که کسی بنزد یک در آید پس فرمود که ای علی نزدیک
من بنشین که هنگام وداع است پس دست نوازش بدیدهٔ خود فاطمه را کرفت و بر
سینهٔ خود چسبانید و بدست دیگر دست برادر خود علی را کرفت و ساعتی
بدین حالت حضرت در ایشان نکریست و قطرات عبرات از دیدهٔ مبارک بارید
و هرگاه ارادهٔ میکرد که سخن بکوید کریبان مبارکش از دم مبارک پر میشد پس اهل بیت رسالت
صدای شیون برآوردند و حضرت فاطمه گفت یا رسول الله نکذار حزن و الم
را بیاده کرده و جگرم را سوخته و انوار سینه ام چسر تم را فروخته
ای سید پیغمبران و ای بهترین کن شکان و ای سید کائنات و ای صاحب بوده و کار
عالمیان و ای رسول خدا و ندرحمن و ای حبیب ملک سنان کو بعد
از تو ضای حزن نشان من خواهد بود و در مقابلهٔ کرا آسوده تو من دید
کی یاور من خواهد بود کی در جود و سخا داست تو بفریاد من در دست
ملک ناصر دین خدا است خواهد رسید کی بعد از تو حق خدا را خواهد
شنید و اس خدا را بر دم خواهد رسانید پس فاطمه حزن را بسینه بیاد
بنز کوار خود چسبانید و دوی مبارکش را ببوسید و قطرات اشک
دون حق بن میبارید و آه حسرت بچرخ نیلکون میرسانید پس حضرت
امیر الموسنین و امام حسن و امام حسین را در برکرفت و هریک را وداع
کرد و صدای الوداع الوداع و حزن و تاسف از مابین و اسیران

لبند شد پس دست فاطمه را بدست علی داد و فرمود که این امانت خدا و امانت
رسول خداست نزد تو پس حرمت خدا و حرمت مرا در حق او رعایت کن
و دانم که خواهی کرد یا علی خدا سوگند که این بهترین زنان اهل بهشت است
و از نکهتگان و نیکان و عذرا سوگند که او مریم بنت عمران نیست نزد خدا و
عذرا سوگند که خاطر او خاطر آسیه مکرم است سوال کردم از خدای سوال کردم از او
و شما را خبر دهم راست را چه سوال کردم عطا فرمود یا علی من از موقف
چند بفاصله گفته ام یا مرجبرئیل از جانب خدای جلیل و او تو خواهد
گفت آنچه گویی در حق علی و بدان که من دانستم از آنکه دختر من فاطمه از او
راضیست و همچنین بر دو دکار دعا کنان و مدتکه زمین و آسمان از آنکه
خوشنود شدند که فاطمه از او خوشنود است و یا علی ای برکتی که بر او بستم
کند و عذاب جهنم برای کسی است که حق او را غصب کند و ویل برای کسی
که هتک حرمت او نماید و بنا حال کسی که در کاه خانه او را بسوزاند
خدایا لعنه برای کسی که دوست او را اذیت رساند و اسفل درکات جحیم
برای کسی که با او منازعت و سیاوزیت نماید خدا و ندان از آنان
بیزارم و آنان از من بسیار بیزارند پس حضرت رسالت نام برد ابو بکر و عمر
و اتباع آنان را که این اعمال شنیعه از آنان سر زد بر فاطمه و علی و حسن
و حسین علیهم السلام را و داغ بر دل گذاشته و گفت خدا و ندان من برای آنان
و شیعیان آنان دوست و یاور و مونس که در داخل بهشت شوند و
دشمن و مخالفین را آنان که با آنان دشمنی نمایند یا برای آنان ستم کنند
یا برای آنان چیزی کمین نهند از آنان بری نمانند و بنا بحسنات آنان را
تکفین و مونس که هر داخل جهنم شوند انگاه سر بر فرمود که خدایا کسی
یاد میکنم که از کسی راضی نمیشوم زا تو راضی شوی و خوشنود میکردم
از کسی که تو از او خوشنود نباشی پس با حضرت امیر خطاب کرد و گفت
یا علی خانه و حقصه با تو عداوت و نزاع و عداوت خواهند کرد بعد
از من و خانه را آنکه کران بر تو حمله خواهد کرد و حفصه را خواهد

کنانت کرد بران

کنانت که برای او لشکر جمع کند و هر دو در عداوت تو مثل یکدیگر
خواهند بود یا علی در آن وقت چه خواهی کرد حضرت امیر گفت یا رسول
الله اگر چنین کنند اول از کتاب خدا برایشان حجت تمام کنم اگر
قبول نکنند دست قهر ایشان و وجوب اطاعت من بر ایشان لازم
فرموده یا علی ایشان حجت خواهم کرد و اگر قبول نکنند خدا را و تو را برایشان
گواه خواهم گرفت و با ایشان قتال خواهم کرد حضرت فرمود که قتال کن
و نترس ایشان را پاکن پس و با من پس گفت خدا و ندان تو گواه باش بر فرزند
تو یا علی چون چنین کنند ایشان را طلاق بگو و از من بیگانه گردان که
هر دو بیگانه از من در دنیا و منفی و بد نامی ایشان شریکند با ایشان
در دو با امامان ایشان پس گفت یا علی سر کن بر ستم ظالمان بدرستی که
کفر و ندا و نفاق در و خواهد او بر بلبوی مردم با خلافت ابو بکر ایشان
و عمر لعنت الله علیهما از و بدتر و ستمکار تر خواهد بود و همچنین ستم
ایشان بر من علیه اللعنه و چون او کشته شود برای تو جمع خواهند شد
کروهی از شیعیان که با ایشان جهاد خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و
مارقان و نفرین و لعنت کن بر ایشان که ایشان و شیعیان ایشان و دوستان
ایشان اهل کفر و نفاقند پس چون شب شد باز علی و فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله علیهم اجمعین و فی موعود که در خانه را کشند کسی
بغیر ایشان نیاید پس حبیبه خود فاطمه را بنزدیک خود طلبید و او را در
در آغوش با او گفت چون شما را اهل بیت دیدند که حضرت رسول با فاطمه
راز میگوید بیرون نمیروند و نزدیک در ایستادند و مردم در میرودند
بودند و زنان حضرت رسالت میدیدند که حضرت امیر الموئنین و امام
حسن و امام حسین تو نیک در ایستاده اند پس غاشیه ملمعه گفت که
برای امر عظیمی تنها با پس ولی کرده و با دختر خود خلوت کرده است
در این ساعت حضرت امیر فرمود که تو میدانی که برای چه خلوت کرده است
برای آنچه تو بدرست و محرم و چند نفر دیگر تعهد کرده اید و در اتمام آن

یا علی

خواهند

کوشش بیانجامد سلمان چون این سخن را شنید دانست که اهل بیت
بر او را ایشان مطلع شده اند جواب نگفت پس حضرت امیر گفت که در
اینحال فاطمه را طلبید چون داخل شدم دیدم که حضرت رسالت بر جای
سفر او نشست خود را ضبط نتوانستم نمود و بی اختیار گریستم حضرت فرمود
که یا علی چرا میگریی این هنگام تعزیت نیست وقت وصیت است و
وفات نزدیک شده و حق تعالی سرای عقبا را برای من بر دنیا اختیار
کرده است پس برادر خود را بجای من نشاندم و غم او اندوه من بر خود و بر فاطمه
است که بعد از من بر او ستم خواهند کرد و کرده منافقان است اجماع
کرده اند بر ظلم شما و شما را بجای او خود سپرده ام و قبول کرده است
ودیعت مرا یا علی فاطمه را وصیتی چند کردم و امر کردم او را که اینها را بتو
بگوید بجهت کوبیدجا او و که او راست کو و تصدیق کرده شده است
پس بار دیگر بیان کو هر صدف عصمت را در گرفت و سرش را بوسید
و گفت بدرت فدای تو باد ای فاطمه پس صدای فاطمه بگریه و زاری
بلند شد آنگاه بار دیگر فاطمه را در بر کشید و فرمود که خدا گواه کند
که خدا انتقام برای تو از ستم کاران تو خواهد کشید و برای غضب
تو غضب خواهد کرد پس ویل و عذاب الیم و آتش جحیم برای ستمکاران
تو مهیا است پس حضرت امیر فرمود که ناگاه از آن حجرت از دیدهای
حور عین حضرت رسالت مانند باران جاری گردید و بیرون میدوید کنیزی
دوید و چادری که بر دوش حضرت افکنده بود نداد آب دیده اش تر
شد و چند از کریت که حکم برای گریه حضرت پاره پاره شد و در
اینحال سر بیابان کنی را بالیدند خود کرده بودم و بر من تکیه داده بود و
فاطمه را بر سینه خود خوابانیده بود و امام حسن و امام حسین قدمهای
عرش پیمایش را میبوسیدند و دیدهای حوران خود را بپایهای وجد
بر سر کوار میمالیدند و صدای گریه بلند کرده میبودند و در آن وقت
جبرئیل امین حاضر بود و صدای گریه او را شنیدم و از گریه فاطمه

چنان می یافتم که زمین و آسمان در گریه و فغان آمدند پس حضرت رسالت
فرمود که ای دختر گرامی خدا خلیفه مغفت بر تو و خدا نگهبان خلیفه ایست
برای تو پس سوگند یاد میکنم بآن خدا و ندی که مرا بحق فرستاده است
که اسمای انها و ذبیحها و الجه در انهاست و حی نزل اعلی بسا کنان عالم
بالا که بر تو گریستند و بنا از ترق بفغان آمدند ای فاطمه خدا سوگند
که بهشت حرام است بر همه خلایق تا من داخل شوم و بعد از من تو
داخل شوی و بهشت باغها و زیورهای بهشت شاد و خوشحال ای
فاطمه گرا باد تو را نعمتهای خدا سوگند که تو بهترین زنان
بهشتی ای فاطمه بدرستی که در قیامت جهنم چنان بخروشد که جمیع
ملائکه مقربان و پیغمبران از دهشتان مدهوش گردند پس حضرت
جهنم را ندا کند که بعزت من ساکن شو و فریاد کیس نا فاطمه دختر محمد
صلی الله علیه و آله از تو بگذرد و لبوی بهشت و غباری و دودی
بمامان حورت او نرسد پس بخدا سوگند که داخل بهشت شوی و
حسن در طرف راست و حسین در طرف چپ تو باشند تا آنکه بر
اعدای تو فرمان حنان بران و بر محشر شرف نوی و علم حمد در دست
علی باشد و بخدا سوگند که در آن روز یاد خنان تو حضری کنم و تنها
شوند انها که حق تو را غصب کردند و مودت تو را قطع کردند و بدوزخ
برانند و ملائکه انیان را از نزد یک من برانند و بسوی جهنم کشند
پس من گویم کرا تنها است من اند در جواب گویند کرا انیان بعد از تو
دین را دل کردند و بجاه جهنم و فتند پس حضرت رسالت گفت که ای
علی ای فاطمه این حنوط بهشت که جبرئیل امین از بهشت برین برای
من اورده است و تنها را سلام میرسانند و سگوید که این حنوط را بنا
خود مفت کنید حضرت فاطمه گفت یا رسول الله نالث ان از تو بالله
و آیه را علی بن ابیطالب فهمت کند حضرت رسول کرامت و فاطمه را
در بر گرفت و فرمود که بوسه بر تو فرض و هدایت یافته و ملهای بالجمله

کفتی موافق رضای الهی بود یا علی تو در بارهٔ حکم کن حضرت امیر کفت یا
رسول الله ضعف باقی از فاطمه باشد و نصف دیکر برای هر کدام بفرمائی
فرمود که نصف دیکر از تست همه را بکیر و صرف کن در انچه دانستی پس
فرمود که یا علی آیا ضامن قرض من شدی که ادا من ادا کنی کفت بلی
حضرت رسول فرمود که خدا و ندا تو کواه باش پس کفت یا علی تو مرا غسل
بده و غیر تو مرا غسل ندهد که تا نبینا میشوی حضرت امیر کفت چرا
یا رسول الله فرمود که جبرئیل چنین کفت از جانب رب جلیل که هر کس
بعد از فوت نظر بر بدن تو مرا فکند کور میشود حضرت امیر کفت
یا رسول الله من بکونه بتنها بی تو بر غسل تو زور دارم حضرت فرمود که
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک موت و اسحفیل که رؤسای اول
سکلست تا اطاعت خواهند کرد بر غسل من کفت کی اب بمن خواهد داد
فرمود که فضل بر عباس را مناد بده خود را ببند دکه نظرش بر بدن
من نیفتد زیرا که حرام است بر تو و بر زنان من و سایر زنان و مردان
بعضی از تو که نظر کنند بر بدن من و چون بدن مرا بشوئید مرا بر تخته
بکذارید و از چاه خم بر چهل دلو اب بر بدن من بریزید پس فاطمه و حسن و حسین
را حاضر کرد ان و از من بشنوید هر چه کفتم بشنوید و هر چه خواهید
بمن کوئید جواب تو خواهم کفت انشاء الله تعالی یا علی اینقدر کفتم قبول
کردی کفت بلی کفت خدا و ندا تو کواه باش پس کفت یا علی چه خواهی کرد با
این کرده بر تو امیر شوند بعد از من و بر تو پیشی کیرند و ابو بکر را بجای
بفرستند و تو را بسوی بیت خود بخوانند و چون ایکه کریبان تو را کیرند
و مخذول و اندوهناک و مهموم و بی یار و یاور و بسوزان لعین بروید
و بعد از ان مذلت و خواری جکر کوشهٔ من فاطمه را نوکر چون
فاطمه این سخنان جان سوز را استماع نموده فریاد جانسوز و کریبان و
نالان شد و حضرت رسالت پناه کریه رسیده نشاکریان شد پس کفت ای
دختر کرامی کریه مکن و همه تسلیمات و یاوران خود را که ملائکه پروردکارند

از بیت عمران اینک جبرئیل جلیل و میکائیل با تجمیل و صاحب برجها
اسرافیل انکه بر شوکران شد ندای فرشتکان بلند شده و بفرودیده
کریه مکن کاسمانها و زمین را بنالهٔ و فغان او دری و دیدهٔ مهر
وماه را از اه حسرت مقربان درکاه تیره کردانیدی پس حضرت امیر
علیه السلام کفت یا رسول الله اکر اذن دهی بر صبر میکنم و با ایشان بیعت
نمیکنم و لیکن تا یاوری نیابم بر ایشان قتال نمیکنم پس حضرت
رسالت کفت خدا و ندا تو کواه باش انکاه کفت یا علی چه خواهی کرد
با قران حضرت امیر کفت یا رسول الله قران را جمع خواهم کرد و بر
بسوی ایشان خواهم برد اکر قبول نکنند خدا را و تو را بر ایشان
کواه خواهم کرد پس حضرت رسالت فرمود که یا علی چون مرا غسل
دهی در همان خانه که فرزند روح من شده است مرا دفن کن و در سر جایکه
یکخانه نیفتد باشد مرا کفن کن و غیر تو کسی در قبر من در نیاید و چون
از غسل فارغ شوی صبر کن تا جبرئیل تو را رخصت دهد پس فاطمه و حسن
و حسین بر من نماز کنند و هفتاد و پنج تکبیر بر من بکویند پس مردان
اهل بیت من فوج فوج بر نماز کنند پس زنان ایشان پس ایر مردم دران
وقت خاتیر رسید و کفت یا رسول الله هر کاه تو را در حجرهٔ من دفن کنند
من در کجا ساکن شوم حضرت فرمود که در هر خانه که خواهی ساکن شو
تو را در حجره حقی نیست و در خانهٔ خود قرار کیر و بر تو اهل کفر
جایز است از خانه بیرون بمرد و با موالی خود و هر کس که خواهی قتال کن
و از دری ستم و شقاق و نفاق و دار کرد خواهی کرد چون این سخن بسمع
رسید حضرت را کفت که یا خاتیر بکو که در باب علی با خدا معارضه مکن که
در بهشت خلیفه شده است در حال حیات و در وفات و فاطمه جمع دارد که
خانه از تو است و کسی تو را از خانه بیرون نمیتواند کرد پس حضرت ایل بنزین
علیه السلام فرمود که در آن شب ما نزد ملک اعظم نشسته بودیم و عالم را نور کی
بر روی حضرت انکند و موی بر عالم قدر بوی و اهل بیت رسالت

شغول کرم و فاری بود تدوانا الله وانا الیه راجعون سیکفتند ناکاه
لحجن امد و کفت سفید شد روی چند و سیاه شد روی چند و جماعتی
سفاد تمند شدند و کروهی بدبخت شدند و اصحاب جباخ تفرقند و من
سرورا بنیامند دنیا نند اهل بیت من و مقربان درکاه الا سفاد تمند
خواهند شد هر کهتابعت و پیروی ایشان نماید بود بدین من و دین
پدران من بود و دکار اهل الدی و وعده های خود را در حق اهل بیت
من تا روز قیامت ولب نشند و روسیاه بجهنم روند آنان که تقل اکبر را
یعنی قرآن را دین دنیا بفروشند و متابع کردند و تقل اصغر را که اهل بیت من اند ترک
خود و کردند و حساب ایشان بعدا است هر کس در کرد کرد خود است
بعد از این دو شاخص سیاهی چنانی خواهند بود روهای ایشان سیاه
کردانها جمع خواهند کرد و مردم را بسوی جهنم خواهند کشید و در زمان
ایشان کتاب خدا سند رس خواهند کرد بدو در خانه اهل بیت رسالت
میبود و متروک خواهد بود و حکمها بنا دانی خواهند کرد در حق اهل
دل علی رحمة الله و دوست علی و آل علی در بهشت اند پس الحضرت ساکت
شاکت شد و روح مقدسش از اشیان بدن بکنکره عرش قرب جلال
شتافت و در ریاض خلد جاودان پرواز نمود و با رفیق اعلی از انبیا و اولیا
و شهدا طوی کرد بد و کفتی لبند معتبر از حضرت سجاد و حضرت باقر علیهما السلام روایت
کرده است که جبرئیل امین از جانب خدا آمد و عزا ایشان خبر وفات حضرت
رسول صلعم را آورد در دو قوی که الحضرت را هیچ دردی و الی نبود پس حضرت خبر داد
که در میان مردم ندا کردند که جمع شوند و بها جوان و انصار و اهل مکه فرمود
که اهله خود را جمع کنند چون مردم جمع شدند حضرت بر منبر برامد و خبر
فوت خود را با ایشان کفت و فرمود که خدا را آیاتی که سپا و دیم که بعد از
من والی باشد با ست من که البته رحم کند بر جماعت مسلمانان و بر ایشان
نیز ترحم نماید و بر ضعیفان ایشان رحم کند و عالم ایشان را معظم نماید
و فضل ایشان نرنجاند که باعث مذلت ایشان کردد و فقیر کرداند ایشان را

که مورث کفر ایشان شود و خود را بر روی ایشان نبندد که اقویای
ایشان بر ضعیفان مسلط شوند و ایشان را در سرحدهای کافران
نسیار حبس نماید که باعث قطع نسل است من کرد پس فرمود که تبلیغ
رسالت کردم و خیر خواهی شما را و دم پس همه کواه باشید حضرت
منادی علیه السلام فرمود که این اخی بخفی بود که الحضرت بر منبر خود کفت
و طبسی و این با بویه بر شیخ طوسی و شیخ مفید و اکثر محدثان خاصه
و عامه بسندهای معتبر از حضرت امام زین العابدین و حضرت امام محمد
باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهم و غیر ایشان روایت
کرده اند که چون هنکام وفات رسول خدا صلعم شد و جنازه الحضرت
بر زمین شد حضرت امیر المؤمنین و عباس را طلب نمود و غائر بود و آن
اصحاب الحضرت را از نهاد جوان و انصار آورد و سر بنار ان خود را در دامن امیر
المؤمنین کذاشت و عباس مرده دیبای سرخ را کشاده بود و بطرف
دیوار خانه مالک را زد و علی الحضرت در سر کرد پس الحضرت چشم کشود
و فرمود که ای عباس ای عم پیغمبر بقول کن و صیت مرا در اهل من
و در زنان من و کفیل میراث مرا و ادا کن دین مرا و وعده های مرا
بجا آور و دست مرا بوسه کن عباس کفت که یا رسول الله من سر دیر عیال
بارم و توانا در جمع نا سف باد دست تو ها را بر بجاوی بخشند و تو
و با من وفا نکنند بوعده های تو و بخشش های تو این را از من کرجان
لیوی کسی که طاقت از من نیز نباشد الحضرت سر بر تیر این سخن را بوا و
افاده کرد و دیکر هیچ نکفت و چنین جواب کفت پس حضرت فرمود که میراث
خود را کسی دهم که قبول کند ان را چنانچه خود کرد دست و زبان او ان نماید
و چنانچه تو جواب کفتی جواب نکوئید پس با حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه خطاب کرد و فرمود که یا علی تو کفیل میراث مرا که مخصوص نیست
و کسی با تو در ان نزاعی نیست و قبول کن وصیت مرا و بعمل او روعده ها
مرا و ادا کن قرضها مرا با صلاح خلیفه من باش در اهل من و تبلیغ رسالات من

بعد از من بردم بگو پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که
چون نظر کردم و سر مبارک حضرت رسول صلعم را دیدم که در دامن او شد
مرتضی علیرغم بیتاب شدم و اب از دیده های من بر روی مبارکش ریخت
و داطلبیدن گرفت و نتوانستم جواب آنحضرت گفت پس او را در کنار خود
افاده فرمود و باز کرد بر در کلوی من گریه شدت نمود و با نهایت دشواری
صدای ضعیفی کردم که یا رسول الله چه دردناک است جدائی تو یا رسول
حضرت فرمود که مرا بجنان اعضرت رفتنی است و بیت سبارکش را بسینه
خود چسبانیدم پس گفت یا علی تو فی بر ادر من در دنیا و آخرت و وصی
و خلیفه من در اهل و است من پس فرمود که ای بلال برو و بیا و در خانه
مرا که آن را ذوالجناب می گویند و ذره مرا که آن را ذات الفضول
می گویند و رایت مرا که آن را العقاب می گویند و شمشیر مرا ذوالفقار و
عمامه مرا که سحاب می گویند و ناقه مرا که آن را عضباء می گویند و برده
مرا و بقره مرا و عصای مرا که چهار شاخ و چوب دستی است که آن را هشوق
می گویند عباس گفت که آن برقه را من پیشتر دیده بودم و چون
آن را حاضر کرده بودند یک بود که نور آن دیده ها را برباید پس حضرت
فرمود که یا علی جبرئیل این خانه را برای من آورده و گفت یا محمد این را
در حلقه ای در خانه خود داخل کنی و بر آن سلقه بر کنی پس دو حلقه
فضه عروس را طلبید که یکی همیشه داشت و دیگری پیشتر نداشت و پراهنی را که
در شب عروسی پوشیده بود طلبید و پراهنی دیگر در روز احد پوشیده
بود طلبید و سر کلاه خود را طلبید کلاهی که در سفر می پوشید و کلاهی
که در عیدها می پوشید و کلاهی که در میان اصحاب خود
می نشست پس فرمود که ای بلال بیا و در و استر مرا یکی شهبا و به یکی دلدل
و دو ناقه مرا یکی صهبا و دیگری مهبا و دو اسب مرا یکی جناح و دیگری حیزوم
و جناح آن بود که بر در حجره حضرت رسول صلعم باز میاشتند و حضرت همواره
برای حاجتی میفرستاد بر آن سوار میشد و حیزوم آن بود که در روز احد

حضرت بر آن سوار بود و جبرئیل در میان هوا سیگفت که هیچ نبی و ولی چنان
و در روی زمین خود را طلبید که آن را بعقور سیگویند چون بلال اینجا
حاضر کرد حضرت عباس را طلبید و فرمود که جای علی بنشین و نیست
مرا نگاه دار و فرمود که یا علی هر چیزی را بتو امانت داده ام تو نیز
کار اعمامت کن حاضرین گواه شوند و کسی بعد از من با تو نزاعی نکند حضرت
فرمود که برخواستم و نیافتم توانائی و قدرتی نداشت پس با نهایت مشقت
رفتم و صدرا کرفتم و عبا نه خود بردوم پس برگشتم و بخدمت حضرت استاده
چون نظر مبارکش بر من افتاد با نگشت خود را از دست چپ پیوند
او بر دو دست من کرد و دفعه خانه پر از نجف ها شد بود و بسیار سلسلها
و با ان ضعف که سر خود را نمی توانست نگاهداشت و سر مبارکش بجناب
راست و چپ حرکت سیکرد صدا بلند کرد که هر شنیدند و گفت کدای
کره مسلمانان علی برادر من و وصی و خلیفه من است در اهل و بیت
من و علی ادا سیکند دین مرا و وفا سیکند بوعده های من ای کره فرزندا
هاشم و فرزندان عبد المطلب وای کره مسلمانان دشمنی با علی
مکنید و مخالفت او را مکنید که کراه میشوید و حسد او مبرید و
از جاده او بسوی دیگری رغبت منمائید که کافر میشوید پس فرمود که
عباس بر خیز از جای علی عباس گفت که هرگز پس یا بر خیز ای و طفل
را بجای او بنشان حضرت سر مبارک را بسخن دانی بود و او جواب چنین
گفت پس عباس غضبناک برخواست و حضرت امیر بجای او نشست
چون حضرت رسول عباس را غضبناک یافت فرمود که ای عم را
رسول خدا کاری مکن که من از دنیا بیرون روم و بر تو خشمناک باشم
و غضب من تو را بجهنم برد چون این را شنید برگشت و بجای خود نشست
پس حضرت فرمود که یا علی مرا بخوابان چون حضرت خواهد فرمود که ای
بلال بیاور دو فرزند من حسن و حسین چون ایشان خوابناک شدند
ایشان را بر سینه خود چسبانید و آن دو گل بوستان رسالت را بوئید

ترجمه

ومیبوسید حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که من میترسم
که ایشان با من زیادت کنند و چون حضرت متوجه نزدیک رفتم که
ایشان را دور کنم حضرت فرمود که با ایشان بگذار ایشان را کار من ایشان را
بجویم و ایشان مرا بجویند و ایشان توشه خود را از ملاقات من
بگیرند و من توشه خود را از لقای ایشان بگیرم که بعد از من بلیها و بزرگ
و مصیبتهای عظیم با ایشان خواهد رسید پس خدا لعنت کند کسی را
که ایشان را بترساند و چون رستم با ایشان بنشاند خدا و ندا ایشان
را بتوحش بیادم و دنیا بر من بر ایشان یعنی علی بن ابو طالب علیه السلام پس شیخ
مفید روایت کرده است که حضرت مردم را امر حضور کرد و پس از ان فرمود
و عتاب و فضل ابراهیم و علی ابن ابو طالب و اهل بیت مخصوص نزد
الحضرت نماند مگر سه نفر پس گفت یا رسول الله اگر خلافت در دنیا نخواهیم
قرار خواهد کرد پس ما را بشارت ده که شاد شویم و اگر چنان که من گمان
ستم خواهند کرد و خلافت را از ما غصب خواهند کرد پس ما صحاب
خود سفارش ما بکن حضرت فرمود که شما را بعد از من سخت خواهد
کرد و بر شما غالب خواهند شد پس هر اهل بیت گریان شدند و از جا
الحضرت نا امید گردیدند و در ان هنگام حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه تمام شب و روز در خدمت الحضرت بود و از الحضرت مفارقت
نمیتوانست کرد پس برای حاجت خود روی با بوبصیر و شیخ مفید و شیخ
طوسی و صفار و شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب و دیگران رحمة الله علیهم
روایت کرده اند بندهای خود را تا از حضرت امیرالمؤمنین و امام محمد باقر و
امام جعفر صادق و امام موسی و امام رضا و غیر ایشان که در هر حال اهل الحضرت
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برای حاجت خود می پرورد و فرمود
بود حضرت هر که بخواهند برای من یا دعوا و دوستی او را و برادر و پسر
پس خادم نیز دا بوبکر فرستاد و حفصه نیز دعمر فرستاد و ایشان را طلبیدند
چون ایشان حاضر شدند و نظر حضرت بر ایشان افتاد سر و روی خود را بجامه

پوشانید

پوشانید و بروایتی دیگر بر و ایشان کرد اند چون ایشان بر گشتند جامه را
باز کرد و فرمود که بطلبید از برای من خلیل من و حبیب من و برادر
مرا با زنان و پسران خود را طلبیدند و چون حاضر شدند
باز کرد و از ایشان کرد اند یا دو از ایشان پوشانید و ایشان گفتند که ما را
بخواهد و علی را بخواهد پس حضرت فاطمه سلوات الله علیها حضرت
امیرالمؤمنین را طلب کرد و چون حاضر شد حضرت او را بر سینه خود
جا داد و گفت دهان مبارک را بگو تا گذاشت و خانه خود را بر
روی او کشید و مرد ان ایشان بر روی یکدیگر بخیت و زنان بر ایشان
حضرت باز گشت و مردم در بیت خانه الحضرت بودند و ابوبکر و عمر نیز
در بیرون در ایستاده بودند چون حضرت بیرون امدند ایشان را
ناو محابا پرسیدند که این چه راز بود که پیغمبر با تو گفت حضرت
فرمود که هزار باب از علم تعلیم من نمود که از هر باب هزار باب مفتوح
میشود و بروایت دیگر حضرت امیرالمؤمنین در دهلیز خانه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله الحضرت امیر را گرفت و پرسید که ای پیغمبر خدا بتو
رازی گفت گفت بلی هزار نوع از علم بمن اموخت که از هر نوعی هزار
نوع دیگر مفتوح میگردید حضرت عمر پرسید که ای احمد دانائی و ضبط
کردی فرمود که بلی پرسید که چیست ان کاغذی که در دهان هست حضرت
فرمود که خداوند فرمان میدهد که وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ
فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً حضرت گفت که درست
یا در خبر ناطق و در روایت خانیه چنین است که چون حضرت
امیر خانه شد حضرت رسول او را در میان خانه خود برده و در بر کرفته
او را و او را در سینه گفت تا انکه روح مقدس او بدن سلمان مفارقت
کرد و سفتی بر روی بدن امیرالمؤمنین بود و ابوبصیر با بوبصیر نسبت
معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که
هنگام وفات حضرت رسول صلعم بندها را طلبید و گفت یا علی تو در دین

وخلیفه من براهل واست من در حیات من و بعد از موت من دوست تو
دوست من است و دوست من دوست خدا است و دشمن تو دشمن من است
و دشمن من دشمن خدا است نیا علی هر که منکر امامت است بعد از من
چنان است که انکار رسالت من کرده باشد در حیات من زیرا که حق
از منی و من از تو ام پس مرا تو در یک طلبید و هزار باب از علم بروی
من گشود که از هر بابی هزار باب دیگر مفتوح میگردید و در روایت دیگر فرمود که
هزار باب از حلال و حرام و از انچه بوده و از انچه خواهد بود تا روز قیامت
تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب بر من مفتوح گردید تا انکه دانستم
مردم و بلاهای ایشان را و حکمتهای چنگ که در میان مردم باید کرد و سنت
بسنده معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در مرض موت خود غسل داد و صحه داد و بجداد امود و پس ظهر شنبه
پوشیده بود پس خطبه خواند برای مردم و در ان خطبه مردم را امر و نهی کرد
و موعظه فرمود و اخوت را بیاد ایشان آورد و پس برای نماز ایشان فرمود
که ای فاطمه علی کن وضو ساخت خدا بجا اور که بدون عمل من فایده نمی
تواند بخشید چون مردم خطبه حضرت را شنیدند شادمان شدند و بدین
الحضرت مسرور گردیدند و زبان الحضرت شادمندند که الحضرت شفا
یافته است و کسوتهای خود را شانه کردند و سر و ریشهای خود کشیدند
پس در همان روز حضرت از دنیا مفارقت نمود و اوی پرسید که پس وچه
وقت بود انکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله هزار باب از علم تعلیم حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه نمود حضرت فرمود که ان پیش از ان روز بود
بسنده معتبر از عبد الله بن عباس روایت کرده است که علی بن ابو طالب علیه السلام
و عباس فضل بن عباس بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل شدند در مرضی که در ان
مرض از دنیا مفارقت نمود و گفتند یا رسول الله مردان و زنان امت در مسجد
خاطر شده اند و همه بر تو میگریند حضرت فرمود که چرا میگریند گفتند که میترسند
که تو الحاق فرمائی ایشان مفارقت نمائی حضرت فرمود که دست و آبگیرید پس وضو

امد و چادری بر خود پوشیده بود و عصابه بر سر بسته بود پس بر منبر نشست
و حمد و ثنای حق تعالی ادا کرد و فرمود اما بعد ایها الناس چه
انکار میکنید مردن را پیغمبر خود را من مگر پیغمبر مرا نیز خود را نیز ها
داده و خبر مرگ شما را شما گفته اگر پیش از من پیغمبری همیشه در دنیا
میماند هرائینه من هم همیشه در میان شما میماندم بدانید که من بزودی
بسوی پروردگار خود رونده و در میان شما چیزی میگذارم که اگر بان تمسک
نمائید هرگز گمراه نمیگردید و ان کتاب خدا است که در میان شما
و در گهر صبح و شام تلاوت میکنید پس رغبت مفانید در دنیا و
حسد مبرید بر یکدیگر و دشمنی میکنید با هم و برادران باشید چنانچه
خدا شما را امر فرموده است و بتحقیق که اهل بیت و حضرت خود را
در میان شما میگذارم و شما را وصیت میکنم با ایشان پس وصیت
میکنم شما را بانصاف زیرا که دانستید حقهای ایشان را و سهیهای
ایشان را نزد خدا و نزد رسول و نزد مومنان تو بعد از شما در خانهای خود و نصف سیوهای خود را بشما بخشیدند
و اختیار کردند شما را بر خود هر چند که خود محتاج بودند پس کسی که
والی امری شود در میان مسلمانان باید که نیکوکار انصار را بپذیرد
و از بدکردار ایشان عفو نماید و اخر مجلسی بود که حضرت بر منبر
نشست تا انکه حق تعالی او را ملاقات کرد و شیخ مفید بسنده معتبر
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که چون
هنگام وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شد جبرئیل مخدمت
الحضرت امد و گفت یا رسول الله انا میخواهد که بدنیا برگردی حضرت
فرمود حضرت فرمود که میخواهد و انچه بر من بود از تبلیغ رسالت
الهی بعمل اورده ام باز جبرئیل گفت که انا میخواهد که بدنیا برگردد
فرمود نه بلکه رفیق اعلی را میخواهم یعنی مرافقت انبیا و اوصیا و دوستان
خدا پس حضرت مردم را موعظه کرد و فرمود ایها الناس پیغمبری بعد از

ازمن بثبت وسنتی بعد از من ثبت پس هر که بعد از من دعوای پیغمبری
کند یا بدعوت من کند دعوای او بدعت او در آتش است
وهر که چنین دعوای کند او را بکشید قتل وهر که کند در آتش
است ایها الناس احیا کنید قصاص را وزنده بدارید حق را و برا کنده
شوید و مسلمان باشید و انقیاد کنید بشنوایان دین را تا از هذا
دنیا و اخرت سالم گردید پس این آیه را خواند کَتَبَ اللّٰهُ لَأَغْلِبَنَّ
أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ وایضا اسند معتبرا ابو
سعید خدری روایت کرده است که آن حضرت خطبه کرد رسول خدا مر برای
ما خواند خطبه بود که در مرض احتضار خود خواند و از خانه بیرون آمد
تکیه کرده بر حضرت امیر المومنین و بر سبیو نزا زاد کرده خود پس بر
منبر نشست و گفت ایها الناس بدرستی که در میان شما و چیز
بزرگ و ناگاه شد پس مردی برخواست و گفت یا رسول الله آن دو
چیز که گفتی کدام اند پس حضرت در غضب شد تا آن که منبار کش خر
شد و فرمود که من نگفتم آن را مگر بخواستم تفسیر آن بکنم ولیکن از ضعف
منبار نفسم تنگ شد پس فرمود که یکی از انها قرآن است که در سما است
و بخنه از آسمان بزمین بکف قدرت خدا است و یکطرف بدست
شما و دیگری اهل بیت منند پس فرمود که خدا سوگند که این لطیف با
خبر ما سکو بمن و میدارد که هنوز دو پشتهای اهل
شر کند و بدنیا نیامده اند و اسیدوار ایشان زیاده از اکثر شما دارم پس
فرمود که خدا سوگند که دوست نمیدارد اهل بیت مرا بنده مگر اکثیف
تعالی عطا میکند باو نوری در روز قیامت تا آنکه در حوض کوثر بر من
وارد شود و دشمن نمیدارد ایشان را بنده مگر آنکه حق تعالی از رحمت خود را
از او محجوب میکند در روز قیامت راوی گفت که من این حدیث را به
خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم و حضرت تصدیق آن فرمود
و صحیح طوسی بسند معتبر روایت کرده است که سلمان فارسی رضی الله عنه

کفت

کفت که خدمت حضرت رسول صلعم رفتم در مرضی که در آن مرض بعالم قدس
رحلت نمود و در خدمت او نشستم و از احوال آن حضرت پرسیدم و چون
برخواستم که بیرون آیم فرمود که بنشان ای سلمان که گواه شوی بر آنچه
کان بهترین امور است چون نشستم ناگاه دیدم که مردی چند از اهل بیت
آن حضرت و مردی چند از اصحاب آن حضرت بخانه در آمدند و حضرت فاطمه
صلوات الله علیها نیز داخل شد و چون ضعف آن حضرت را مشاهده
کرد گریه بر او غالب شد و اشک بر روی مبارکش فرو ریخت
چون حضرت حال او را مشاهده نمود فرمود ای دختر چرا گریه میکنی خدا
دیده تو را روشن کرداند و هرگز دیده تو را نگریاند حضرت فاطمه فرمود
که چگونه نگریم و تو را با این حال مشاهده میکنم حضرت رسول فرمود که
ای فاطمه تو کل کن بر خدا و صبر کن چنانچه صبر کردند پدران تو که پیغمبران
بودند و مادران تو که زنهای پیغمبران بودند ایا میخواهی بشارت
دهم تو را ای فاطمه گفت بلی ای پدر بزرگوار میدانی که حق تعالی
از جمیع خلق پدر تو را اختیار کرد او را برتبه پیغمبری رسانید و بر
کافه خلق مبعوث گردانید پس بعد از او علی را اختیار کرد و امر کرد مرا
که خدایا او تزویج نمایم و او را بامر پرورد گاه و زیر و وصی خود گردانم
ای فاطمه حق علی بر مسلمانان از حق همه کس عظیمتر است بر ایشان و
اسلام او از همه قدیمتر است و علم او از همه بیشتر است و حلم او از همه
فراوان تر است و در میزان قدر و منزلت قدر او از همه کس گران تر است
پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها شاد شد حضرت فرمود که ایا شاد کردم
تو را ای فاطمه گفت بلی ای پدر حضرت فرمود که میخواهی زیاده بگویم در
فضیلت شوهر تو گفت بلی ای پیغمبر خدا حضرت فرمود که پدرت
که علی ولی کسی است که ایمان او در خدا و رسول از این است و بعد از او
بمثل او همه کس چند چه نماد در قیامت ایمان او در دو اول کسی که ایمان
بمن کرد و بر پیغمبری من علی بود ای فاطمه بدرستی که علی برادر من است و برگزیده

وبدفرزندان سنت بدرستی که حق تعالی علی را خصلتها نمی نکو عطا کرده است
که احدی را پیش از او نداده است و احد بعد از او نخواهد داد پس
صبر نکو بگن و بدان که بدرستی که جبرئیل خبر داد مرا از جانب حق تعالی بخشی که کرد فاطمه
گفت ای پدر مرا اول شاد کردی و اخر غمگین کردانیدی پس حضرت فرمود
که ای دختر چنین است امور دنیا شادی دنیا باندوه جهان ابتدا است
منزله دنیا بگذرد و نیش مخلوط است با نیشها که زیاده کنم برای تو ای
دختر گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که حق تعالی مخاطب با فرید و
انسان را دو قسمت کرد و مرا و علی را در قسمت نیکو قرار داد و گفت انسان اجتماع
العیبین اند و ان هرم و مقت را قسمها کردانید و مرا و علی را در بهترین
قسمها قرار داد و حبنا بحبه فرموده است که و حببنا کم شعوبا و قبائل
لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم پس ان قسمها را خانه
ابادها کرده اند و مرا و علی را در بهترین خانه ابادها قرار داد و حبنا بحبه
فرموده است که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا پس حق تعالی اختیار کرد مرا از اهل بیت من و اختیار
کرد علی و حسنین را از انسان و از ذریت است مهدی که حق تعالی
بیرون کند او را بر سیرد اند از عدالت بعد از انکه پر از جور و ستم شده باشد
و فرات بن ابراهیم بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که
حضرت رسول صلعم در مرض اخر خود با حضرت فاطمه صلوات الله علیها گفت
بدرو نادرم فدای تو باد بفرست و شوهر خود را بطلب حضرت فاطمه
حضرت امام حسن علیهما السلام را گفت که برو نزد پدر خود و بگو که جد
من تو را میطلبد چون حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه حاضر شد
شنید که فاطمه میگوید که ذهلی امد و اندوه برای ندبت الم و از دیاد تو ای
پدر پس حضرت رسول صلعم فرمود که بگو شدت بر پدر تو بعد از امروز بیت
و بدان ای فاطمه که برای پیغمبر کرامتیان نمیباید دید و دومیباید خراشید
و ابرک نمیباید کند و لیکن بگو اجعه بدر تو در وفات ابراهیم فرزند خود

گفت که جبرئیل

گفت که جبرئیل سه بار در دنیا باید و هیچ پیغمبری که مرا چنین
غضب پر و دو کار نباشد و ای بر هیم نا بر نواند و هنا کیم و اگر
ابراهیم زنده میماند میبایست پیغمبر شود پس فرمود که ای علی
نزد پدر من برو چون نزد یک رفت می بود که کوش خود را نزد یک
دهان من بنا و چون خاینه و حفصه کوش دادند که سخن حضرت
را بشنوند فرمود که خدا و ندا کوشهای ایشان را سد و دکر ان پس
فرمود که ای پدر من شنیده ام بخبر حق تعالی در قران فرموده است که
ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة یعنی
بدرستی که انانکه ایمان اورده اند و اعمال شایسته کرده اند ایشان
بهترین خلق اند حضرت امیر گفت بلی شنیده ام یا رسول الله حضرت
فرمود که ایشان تو و شیعیان و یاوران تو اند و وعده گاه من و ایشان
در روز قیامت نزد حوض کوثر است در هنگامی که همه امتها بدور تو
در افتاده باشند و اعمال ایشان را بر حق تعالی عرض نماید پس
خدا بخواند تو و شیعیان تو را پس بیاید با دوها و دست و پاها
غره از اثر وضو پس هر که سیر اب باشد یا علی شنیده انکه حق تعالی در قران
فرموده است که ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین
نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة گفت بلی یا رسول الله حضرت
فرمود که ایشان یهود ان و نواصب و اتباع ایشان و دشمنان تو و دشمنان
شیعیان تو اند معجون میشوند در روز قیامت تشنه و کریه
با روهای سیاه و با شقاوت و نصب و عذاب شدید و عبر حدیث
در کتاب علیم بن قیس از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقول
و در تفسیر محمد بن العباس ماهیار از امام محمد باقر صلوات الله
علیه مرویست و ابن بابویه رحمه الله نیز سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که حضرت رسول صلعم در هنگام وفات خود بحضرت
فاطمه صلوات الله علیها گفت که ای فاطمه چون من بمیرم روی خود را

خواهش وکیسوی خود را بر بشان مکن و را بحق الله مکو و بر من نوحه مکن و نوحه
کران را مطلب ودر کتاب اشارة المصطفی روایت کرده است که چون
حضرت رحلت نمود و بیماری که از دنیا مفارقت نمود حضرت فاطمه حسن
وحسین صلوات الله علیهم را بر داشت و بخدمت حضرت آمد و چون
آنحضرت را با این حالت مشاهده نمود بیتاب شد و بر روی آنحضرت افتاد
وسینه خود را بر سینه مبارک آنحضرت چسپانید و بنیاد گریه کرد پس حضرت
فرمود که ای فاطمه گریه مکن و صبر پیشه کن پس حضرت فاطمه برخواست
و آب از دیده های مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله جاری شد
و سر نوبت گفت خدا و نبی و آنیان اهل بیت منند و من آنیان را بدیشان
بهر نوبتی و شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است که چون رحلت حضرت
رسالت پناهی نوبت نزدیک شد حضرت امیر المومنین را گفت یا علی
سر مرا در دامن خود گذار که امر خدا وند عالمیان رسیده است و
چون جان من بر لبان ایدان را بدست خود بگیر و بر روی خود
بگش پس روی مرا سوی قبله بگردان و متوجه بنماز من شو و اول
بر من نماز کن و از من جدا مشو تا من بقبر من نیاری و در جمیع این
امور از حق تعالی یاری بجو چون حضرت امیر سر مبارک آنحضرت را
در دامن گذاشت حضرت بیهوش شد پس حضرت فاطمه نظر بحال پدر
بزرگوار خود کرد و بسیار گریست و ندبه بسیار کرد و شعری خواند که مضمون
ابیات سفید روی که بر گردت روی و طالب یاران میکنند و فریاد
رس بیتیان و پناه بیوه زنانت چون حضرت رسول صدای فاطمه را
شنید دیده خود را گشود و با او بضعیفی گفت که ای دختر این سخن عمر
تو او طالبت این را مگو و لیکن بگو و ما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و
چون فاطمه نیاز کرد حضرت او را بنزدیک خود طلبید و رازی در
گوش او گفت و او شاد شد و چون روح مقدس آنحضرت مفارقت کرد

حضرت

حضرت امیر دست در دست پیغمبر خدا بود پس دست خود را بلند کرد و
بر روی خود کشید و دیده های حق بین را پوشانید و خاموش بر جاست
با کسی سخن نگفت پس از حضرت فاطمه صلوات الله علیها پرسیدند که آن
چه راز بود که چون حضرت رسول در گوش او گفت بنوعی شاد
شد و خندان گردید و چون حضرت فاطمه فرمود که چرا
نوحه و قلق و اضطراب نمودی گفت یا فت حضرت فاطمه فرمود که پدر
بزرگوارم مرا خبر داد که اول کسی که از اهل بیت او با او ملحق خواهد شد
من خواهم بود و مدت حیات من بعد از او اندک زمانی نخواهد بود و این
سبب شادمانی او شد و حزن من تسکین یافت زیرا که دانستم که مدت
مفارقت من و آنحضرت بسیار نخواهد بود فصل در بیان کیفیت
وقوع مصیبت کبری و واقعه عظمی یعنی وفات سید انبیا محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله است و کیفیت غسل و تکفین و دفن و نماز
بر آنحضرت و وقایعی که مقارن آن و بعد از آن بوقوع پیوسته است بدانکه
اکثر علمای خاصه و عامه را اعتقاد آنست که ارتحال سید انبیا
بعالم بقا در روز دوشنبه بوده است و اکثر علمای شیعه را اعتقاد
آنست که آن روز بیست و هشتم ماه صفر بوده است و اکثر علمای
عامه دوازدهم ماه ربیع الاول گفته اند و محمد بن یعقوب کلینی از علمای ما
باین قول قایل شده است و قول اول اصح و اشهر است و بعضی از علمای
عامه دوم ماه ربیع و بعضی اول ماه ربیع و بعضی هجدهم ماه ربیع و بعضی
دهم و بعضی هشتم نیز گفته اند و خلافی نیست که حال در آن وقت از سن
شریف آنحضرت شصت و سه سال گذشته بود و سال دهم هجرت بوده
و در کشف الغمه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که آنحضرت در سال دهم هجرت بعد از مراجعت از حجة الوداع شصت و
سه سال گذشته بود چهل سال در مکه ماند تا وحی
بر او نازل شد و بعد از آن سیزده سال دیگر در مکه ماند و چون بعد از
هجرت بمدینه نجاه و سه سال از عمر شریفش گذشته بود ده سال بعد از

هجرت در مدینه بماند و فات آنحضرت در روز دوشنبه دوم ماه ربیع
الاول واقع شد [illegible] که باین قول کسی از علمای شیعه قایل
نشده است و شاید محمول بر تقیه بوده باشد [illegible] در کشف الغمه
گفته شده که او در ده است که عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بود یا
بود در حدود و سال و بعضی از ناه نماند و چون عبد المطلب وفات نمود
هشت سال از عمر شریفش گذشته بود و بعد از او ابو طالب کفالت و حمایت
او میفرمود و بعضی گفته اند که چون پدر آنحضرت وفات یافت هنوز آن
حضرت متولد نشده بود و بعضی گفته اند که در وقت وفات پدر بزرگوار
هفت ماهه بود و چون شش سال از عمر شریفش گذشت مادرش
برحمت الهی واصل شد و چون عم او ابو طالب برحمت حق جنت رحلت
نمود از عمر آنحضرت چهل و شش سال و هشتماه و بیست و چهار
روز گذشته بود و بعد از او بسر روز آنحضرت خدیجه از دنیا رحلت
نمود پس باین سبب آن سال را عام حزن گفتند و آنحضرت بعد از
بعثت سیزده سال در مکه ماند پس سه روز یا شش روز در غار حرا
بود و بعد از آن بسوی مدینه هجرت نمود و در روز دوشنبه یازدهم
ماه ربیع الاول داخل مدینه شد و ده سال در مدینه بماند پس در بیست
و هشتم ماه صفر برحمت خالق قضا و قدر فایز گردید و در سال دهم
هجرت [illegible] راوندی از ابن عباس روایت کرده است که روزی ابو
سفیان از لعین عذبت حضرت سید المرسلین آمد و گفت یا رسول الله
میخواهم از تو سؤالی بکنم حضرت فرمود که اگر بخواهی من هم از تو
سؤالی میکنم تو بمن راست بگوئی گفت بلی حضرت فرمود که آمده که از من سؤال کنی که عمر
من چه قدر خواهد بود گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که من شصت
و سه سال زندگانی خواهم کرد ابو سفیان گفت که گواهی میدهم که تو راست
گوئی حضرت فرمود که تو بمن راست میگوئی نه دل و بن بابویه بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود که روز دوشنبه

صفر

سفر هکذا در روز دوشنبه گذشته که در این روز حضرت رسول صلعم از دنیا رحلت
نمود و [illegible] از ائمه اطهار و صلوات الله علیهم احادیث بسیار منقول
شده است و شیخ طوسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع
روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که چون مصیبتی بتو برسد یاد آور مصیبت
رسول خدا صلعم را که بدرم چنین مصیبتی نرسیده و نخواهد رسید هرگز
و ابن شهر آشوب روایت کرده است که حضرت رسول صلعم گفت یا علی هیچ
مصیبتی بر سد مصیبتی مرا یاد کند که آن عظیمترین مصیبتهاست و ابن
بابویه بسند معتبر روایت کرده است که جبرئیل برای حضرت رسول صلعم
چهل و هم از کاوریخت برای حنوط او در پس حضرت آن را سه قسمت
نمود پس فرمود یک حصه را برای خود نگاه داشت و یک حصه را بعلی
داد و دیگری با فاطمه صلوات الله علیهم و شیخ طوسی بسند معتبر از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت
فرمود که رفتم عیادت رسول خدا صلعم در وقتی که بیمار بود دیدم که بر ران
حضرت در دامن کسیست که از او خوش رو تر ندیده بودم کسی را
و حضرت رسول در خواب بود چون داخل شدم از مرگ گفت بیا و سر
بر سر خود را بگیر که تو مرا و از تری با و از من چون من نزد یک
رفتم آن مرد برخواست و ران سر و را در دامن من گذاشت چون
ساعتی نشستم حضرت بیدار شد و فرمود که کجا رفت آن مردی که سر من
در دامن او بود من آنچه گذشته بود عذبت آنحضرت عرض کردم حضرت
فرمود که آن مرد را نشناختی گفتم نه پدر و مادرم فدای تو باد فرمود
که او جبرئیل بود و چون از دامن عظیم بود با من سخن میگفت تا آنکه
در دامن من سبک شد و مشغول سخن او کردیدم و بخواب رفتم
و ابن بابویه روایت کرده است که عبد الله بن مسعود گفت از حضرت
رسول صلعم پرسیدم که کی تو را غسل خواهند داد چون وفات یابی حضرت
فرمود که هر پیغمبر را او صیا غسل میدهند گفتم وصی تو کیست یا رسول

صفر

الله فرمود که گفت علی بن ابی طالب پرسیدم که چند سال بعد از تو زنده خواهد کرد فرمود که سی سال همچنانکه یونس بن متی و عیسی بعد از موسی سی سال زندگانی کرد و صفرای دختر شعیب که زوجه حضرت موسی بود بر او خروج کرد و گفت من سزاوارترم بخلافت بودن از تو و یونس با او مقاتله کرد و لشکر او را کشت و او را اسیر کرد و بعد از اسیر کردن او را گرامی داشت و بدرستی که دختر ابوبکر بر علی خروج خواهد کرد با چهل هزار نامرد از امت من و علی اکثر مردان لشکر او را خواهد کشت و او را اسیر خواهد کرد و بعد از اسیر کردن با او احسان خواهد کرد و طبرسی و صفار و شیخ طوسی و ابن بابویه و طبرانی و دیگران بسندهای بسیار از حضرت امیر المؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را فرمود که یا علی چون من بمیرم غسل مشک اب بکنون از چاه حرس ابو عبد الله و بشکن خلده بان اب و مرا کفن کن و حنوط کن و چون از غسل و کفن و حنوط من فارغ شوی کریبان مرا بکو و مرا بنشان و هر چه خواهی از من سوال کن که هر چه بپرسی تو را جواب بگویم پس حضرت چنین کرد و فرمود که در انحنی صنع بیت هزار باب از علم را بمن تو دکه از هر بابی هزار باب مفتوح میشود و در روایت دیگر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چون از انحضرت سوال کردم مرا خبر داد با انچه واقع خواهد شد تا روز قیامت پس هیچ کدام از مردم نخفتند مگر یکدیگر را در که حق ایشان و گرامی ایشان کنیت و بر ایشان دیگر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حضرت اسلام فرمود در ان وقت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه عهد را نوشت و شیخ طوسی بسند صحیح از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت رسول صلعم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را گفت که یا علی چون من بمیرم مرا غسل ده کاحدی عورت مرا نبیند بغیر از تو

طلبیدن

کفن را بکنید

مکرر ابکنید

مکر انکه دیدهای او کور میشود پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت یا رسول الله تو مرد کرانی هستی و مرا چاره نیست از کسی که مرا یاری کند بر غسل تو حضرت فرمود که جبرئیل علیه السلام یاری تو را یاری خواهد کرد بر غسل من و امر کن فضل بن عباس را که اب بدست تو بدهد و بگوید او را که عضا بر دیده خود ببندد که اگر نظرش بر عورت من افتد کور میشود و ابو بصیر بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که دو مرد از قریش خدمت حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه امدند حضرت فرمود که میخواهید خبر دهم شما را از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند بلی حضرت فرمود که بدرستی صلوات الله علیه مرا خبر داد که سر روز پیش از وفات حضرت رسول خدا صلعم جبرئیل بر انحضرت نازل شد و گفت ای احمد بدرستی که خداوند عالمیان مرا فرستاده است بسوی تو برای گرامی داشتن تو و تفضیل تو بر انبیا و میگوید که چگونه می بینی خود را ای محمد حضرت فرمود که ای جبرئیل خود را همانگونه می بینم که همیشه چون دوست میدارم جبرئیل نازل شد با ملک موت و با انیان ملکی بود که او را اسمعیل میگویند و در هوا سر او هفتاد هزار ملک پس جبرئیل چون از انیان امد و از حیات حق تعالی همان سلام سابق را اورد و حضرت هیچ از انیان جواب نفرمود پس ملک موت رخصت طلبید که داخل شود و در خانه انحضرت پس جبرئیل گفت ای احمد این ملک موت است و رخصت طلبید که خانه تو در اید و رخصت نطلبیده است به احدی پیش از تو در رخصت نخواهد طلبید از احدی بعد از تو حضرت فرمود که رخصت دهد او را تا داخل شود پس جبرئیل او را رخصت داد چون ملک موت داخل شد بنزد یک اندر و سلام ادب در خدمت انحضرت ایستاد و گفت ای احمد بدرستی که حق تعالی فرستاده است مرا بسوی تو و امر کرده است

مرا که اطاعت کنم تو را و هر چه مرا بآن امر فرمائی اگر فرمائی که جان تو را نیز کنم میکنم و اگر فرمائی که بمیرم بمیرم پس حضرت رسول صلعم فرمود که او را امر کنم که بکند ای محمد اری خواهی که ای ملک موت گفت چنین ما مور شده ام که اطاعت کنم تو را و هر چه بفرمائی پس میکائیل گفت کدام احمد بدستی که حق تعالی مشتاق لقای تو کرده است پس حضرت رسول صلعم فرمود ای ملک موت مشغول شو بآنچه ما مور شده بآن پس جبرئیل علیه السلام گفت که این آخر آمدن منست بزمین تو بودی تحفا من از دنیا و با تو کار داشتم و دیگر مرا بدنیا حاجتی نیست پس چون روح مقدس آنحضرت از بدن مطهرش مفارقت نموده شخصی آمد و ایشان را تعزیت فرمود که صدای او را میشنیدند و شخصش را نمیدیدند پس گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیامة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور یعنی هر نفسی چشنده مرگست و نیست جز آنکه تمام میدهند مزدهای خود را در روز قیامت پس هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود او را در بهشت پس رستگار گردیده و نیست زندگانی دنیا مگر متاع فریب پس گفت که بدرستی که در آلهی صبر فرو فرستاده است از هر مصیبتی و خلف است از هر که هلاک شود و ثواب او تدارک میتواند نمود آنچه را فوت شود پس بر خدا اعتماد کنید و از او امید بدارید بدرستی که مصیبت یافته کسی است که از ثواب خدا محروم گردد و السلام علیکم و رحمة الله پس حضرت امیر ... رحمت الله علیه فرمود که این حضرت خضر علیه السلام بود که تعزیت ما آمده بود و ایضا ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه صلعم وفات یافت و اصحاب آنحضرت بر گرد او جمع گردیدند حضرت امیر رضی الله عنه بخواست و گفت بدرد ما آمدیم فدای تو بادیا رسول الله چون بجوار رحمت پروردگار خود واصل گردی

کی از زنان ما تو را غسل خواهد داد حضرت فرمود که غسال دهنده من علی ابو طالب است زیرا که هر جنبی را که غسل میکند که نبوید مثل کافور و بوی شدید آن جنبی را میگیرد و دیگر گفت بدرد ما آمدیم فدای تو بادیا رسول الله کی از ما بتو ملحق خواهد گردید حضرت فرمود که ناگاه خود ما تو را رحمت کردیم ابو بکر و عمر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیها او را دو گفت ای پسر ابو طالب یعنی که روح من از بدن مفارقت کرد مرا غسل ده و یکی غسل ده و کفن کن مرا در این دو جامه که پوشیده ام یا در جامه سفید دیگر یا در دیبا و کفن مرا در دیبا و کفن حواب یا کرباس کردان و مرا بردار تا بوکنا رفتن بگذارید پس اول کسی که بمن نماز خواهد کرد خداوند جبار خود که بعرش عظمت و جلال خود بر من صلوات خواهد فرستاد بعد از آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با لشکرها و فوجهای ملائکه که بعدد اندازه ایشان را غیر از خدا داند عالمیان بر من نماز خواهند کرد پس از آنها که اطراف عرش الهی کرده اند پس بعد از ایشان ساکنان هر آسمان بعد از آسمان دیگر بر من نماز خواهند کرد پس جمیع اهل بیت من و زنان من در مرتبه قرب و منزلت ایشان ایما کنند ایما کردن و سلام کنند بر من سلام کردن و از او نمانند مرا بعد از فوت کننده و نزاله کننده پرگفت ای بلال مردم را بنزد من بطلب فاذن مسجد جمع شوند چون جمع شدند حضرت بر فراز امد و عمامه مبارک را بر سر بسته بود و بر کمان خود تکیه فرموده بود تا انکه بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی را کرد و فرمود که ای مردم من هیچ پیغمبری نبودم برای شما الا یاخود بنفس خود بجهاد نکردم در میان شما الا ندان چیز را انکشیده ایا جبین مرا خاک آلوده نکرده ایا خون بر روی من جاری نکرده تا انکه دلیل من زنگین نشده ایا عقل شد نهاد و قبها نشدم از نادانان قوم خود ایا سنگ کوسنگی بر شکم نبستم برای ایثار و امانت خود همه گفتند بلی یا رسول الله

خواهد

کردیم

نخلف

بخفیق کرده بودی برای خدای عزوجل نمی کنند بودی از بدنها
پس جزا دهد خدا ترا از ما بهترین جزاها حضرت فرمود که خدا تعالی
را جزای خیر دهد پس فرمود که حق تعالی حکم کرده است و هر که
یاد عفو داده است که از او نگذرد و ظلم ستم کاری نیکوکند سید هم شما
را اعلام کرد که هر که او را تردد محل ظلم بوده باشد البته بر خیزد و از او
قصاص بستاند که قصاص در دنیا نزد من محبوب تر است از نه قصاص
فردا در حضور اهل ملکه قیس مردی از اخوی مردم برخاست که او را
سواده بن قیس میگفتند و گفت بدرو مادرم فدای تو یا رسول
الله صبحی در هنگامی که از اصحاب طائف میآمدی من با شتران
تو آمدم و تو بر ناقه عضباء خود سوار بودی و عضباء ی صفوف
خود را دریدی و آنقدر چون بلند کردی ان را که بر راحله خود نیز
بر شکم من آمد و ندانستم که عمدا کردی یا خطا حضرت فرمود که شما
الله که عمدا کرده باشم پس گفت ای بلال برو بخانه فاطمه و از ان
عضا را بیاور چون بلال از مسجد بیرون آمد در بازار هفاف
مدینه ندا کرد که ای گروه مردم کیست که قصاص خود را بیابد نفس
خود را بجزا از روز قیامت اینک محمد خود را در معرض قصاص
در آورده است بیلال زود جزا دجون بدر خانه فاطمه علیها
السلام رسید در را کوبید و گفت ای فاطمه بو خیر که پدرت
عضبای محبوبی خود را طلبید فاطمه گفت ای بلال امروز دو
کار فرمودن عضا نیست برای چه ان را میخواهد بلال گفت ای
فاطمه مگر نمیدانی که پدرت پیغمبر برامده است و اهل دین و دنیا
را وداع میکند چون فاطمه سخن وداع از شنید فریاد برآورد و گفت
زهی عزا و اندوه و حسرت دل مگر من برای اندوه تو ای پدر بزرگوار
همیدا رنو فقیران و بیچارگان و غریبان و دردمندان بگیتا
برای حبیب خدا و محبوب قلوب فقرا پس بلال عضبا را گرفت

و بخدمت حضرت شتافت چون عضبا را بحضرت داد فرمود که بکجا
رفت ان مرد پس او گفت من خاضرم یا رسول الله بدرو مادرم فدای
تو یا حضرت فرمود که بنا و از من قصاص کن تا راضی شوی از من ان
مرد گفت شکم خود را بگشا یا رسول الله چون حضرت شکم محترم خود را
گشود گفت بدرو مادرم فدای تو یا رسول الله دستوری میدهی
که دهان خود را بر ان نهاده تو کذارم چون رخصت یافت شکم مکرم
بوسنکم
انحضرت را بوسید و گفت پناه میبرم بتو ضمن قصاص شکم رسول خدا
از اتش جهنم در روز جزا حضرت فرمود که ای سواده ایا قصاص میکنی یا
عفو مینمائی گفت بلکه عفو میکنم یا رسول الله حضرت گفت خداوند
تو عفو کند از سواده بن قیس چنانچه او عفو کرد از پیغمبر تو پس حضرت
از منبر بزیر امد و در خانه ام سلمه رضوان الله علیها شد و گفت بدرو مادر
تو بسلامت دارالسلام محمد را از اتش جهنم و برایشان حساب روز جزا
دلشان کردان پس ام سلمه گفت یا رسول الله چرا نور اعظم کجا بسم
و رنگ مبارک تو را متغیر می بینم حضرت فرمود که در این ساعت جبرئیل
خبر مرگ مرا بمن رسانید پس سلام بر تو باد در دنیا که بعد از این روز
هرگز صدای محمد را نخواهی شنید ام سلمه چون این خبر وحشت اثر را
از ان سرور شنید صدای خویش را بگریه و گفت واحزناه بر تو اندوهی
مرا در دادیا محمد که بغایت سخت و حسرت تمام است حضرت فرمود
که فاطمه سلام حبیب دل من و نور دیده من فاطمه را طلب تا این را
گفت و مدهوش بیفتد چون فاطمه زهرا بخانه در امد و قیام بدر خود
سید انبیا را بر ان حال مشاهده نمود خویش را بر او درد و گفت جانم
فدای جان تو باد و دویم فدای روی تو یا ای پدر بزرگوار و
تو را چنان می بینم که عمر شریف را خورت دادی و لشکرهای مرگ از هر
سو تاخت و کرفت از ایا یاران کلمه با هر زند سستند خود سخن نمیگوئی
و از حضرت او طلب زوال یاران خود نکنی نمیدهی چون حضرت

صدای خود برای فرزند دلبند خود را شنید و دیده مبارک خود را گشود
و گفت ای دختر گرامی در این دو روزی از تو مفارقت میکنم و تو را
وداع مینمایم پس سلام بر تو باد حضرت فاطمه چون این خبر وحشت
فزا از سید مبشرین شنید آه حسرت از دل پر درد بر کشید و گفت
ای پدر بزرگوار در روز قیامت کجا تو را ملاقات کنم حضرت
فرمود که در اینجا که خلایق را داد احتساب میکنند فاطمه گفت که اگر اینجا
تو را نبینم کجا تو را ببینم پس فرمود که در مقام محمود که خدا مر او را وعده
داده است که در انجا گناه کاران امت خود را شفاعت خواهم کرد
فاطمه گفت که اگر اینجا نبینم تو را نیابم پس حکیم فرمود که مرا نزد صراط
طلب کن در هنگامی که امت من از صراط گذرند و من استاده باشم
و جبرئیل در طرف راست من و میکائیل در طرف چپ من و ندا نکند
حق تعالی و پس دو و پس سر من استاده باشند و همه بندگان خدا
الحاحات تضرع نمایند و دعا کنند که پروردگارا امت محمد را از
صراط بسلامت بگذران و حساب را بر ایشان آسان گردان پس فاطمه
پرسید که مادر من خدیجه کبری در کجاست حضرت فرمود که در قصر
که جهار در دو بهشت بجوی این گشوده میشود پس آنحضرت سر هوش
گردید و متوجه عالم قدس گردید و چون بلال ندای نماز در داد
و گفت الصلوة رحمک الله حضرت بهوش باز آمد و برخواست
و بمسجد در آمد و نماز را بسبب داکرد و چون فارغ شد علی بن
ابو طالب و اسامه بن زید را طلبید و فرمود که مرا بجنازه فاطمه
ببرید چون بخانه فاطمه در آمد سر خود را در دامان ان بهترین زنان
عالمیان گذاشت و تکیه فرمود چون حضرت امام حسن و حضرت امام
حسین صلوات الله علیهما چنین حالت شاهده
نمودند بیتاب گردیدند و اب حسرت از دیده محمدیه باریدند و
خروش برآوردند و میگفتند که جانهای ما فدای جان تو باد و دلهای

ما فدای تو باد حضرت پرسید که ایشان کیستند حضرت امیر المؤمنین
گفت یا رسول الله فرزندان گرامی تو اند حسن و حسین پس حضرت
ایشان را نزد یک خود طلبید و دست در گردن ایشان آورد
و ان دو بگر گوشه خود را بسینه خود چسبانید و چون حضرت
امام حسین را بیشتر میگریست حضرت فرمود که یا حسن گریه را کم
کن که گریه تو بر بدن دشوار است و موجب آزار دلفگار است پس
در اینحال ملک موت نازل شد و گفت السلام علیک یا رسول
الله حضرت فرمود که وعلیک السلام ای ملک موت مرا بسوی تو
حاجیست ملک موت گفت که حاجت تو چیست ای پیغمبر خدا حضرت
فرمود که حاجت من انست که روح مرا قبض کنی تا جبرئیل نزد
من اید و بر من سلام کند و من بر او سلام کنم و او را وداع نمایم
پس ملک موت بیرون امد و میگفت یا محمد اه پس جبرئیل از هوا
ملک موت رسید و پرسید که قبض روح محمد کردی ای ملک موت
گفت نه ای جبرئیل حضرت از من سؤال کرد که او را قبض روح نکنم
تا تو را ملاقات نماید و وی او را وداع کند و با تو وداع کند جبرئیل
گفت ای ملک موت مگر نمی بینی که درهای آسمانها را گشوده اند
برای روح محمد مگر نمی بینی که حوریان بهشت را که زینت کرده اند
خود را برای روح محمد پس جبرئیل نازل شد و نزد حضرت رسول
امد و گفت السلام علیک یا ابا القاسم حضرت فرمود که وعلیک
السلام یا جبرئیل آیا در حیات طالب مرا تنها میگذاری جبرئیل
گفت یا محمد تو را میباید مرد و هر کس را مرگ در پیش است و هر چیزی
خواهند مرد است حضرت فرمود که قد یک شوق بن ای حبیب من
جبرئیل پس جبرئیل نزد ملک الموت رفت و ملک موت نازل شد پس
جبرئیل او گفت که ای ملک موت بجا طر دارد وصیت حق تعالی را در
قبض روح محمد پس جبرئیل در طرف راست آنحضرت استاد و میکائیل در طرف

چو ملک موت در پیش و مشغول قبض روح المهر آنحضرت گردید پس ابن
عباس گفت که حضرت در آن روز مکرر میگفت که طالب دار بر
دل من حبیب دل را و هر که را میطلبید ندا دوی میبارک خود را
انا و میکردانید پس بحضرت فاطمه گفتند که ما گمان میبریم که او علی
را میطلبد حضرت فاطمه رفت و حضرت امیر را حاضر گردانید چون
نظر مبارک سید انبیا بر دوی منور رسید او را افتاد و
جان داد گریه کرد و مکرر گفت ای علی نزدیک من بیا تا انگه دست
او را گرفت و نزدیک با این خود نشانید و باز مدهوش شد پس
این مثال بجنبید حسین شهید آمدند درآمدند و چون نظر ایشان
بر جمال پر مثال او برکنده و تو الحال افتاد و او حضرت را بر آن
حال مشاهده کردند فریاد و احباه و اعماه برآوردند و فغان
کنان خود را بر سینه آنحضرت افکندند حضرت ایشان را خواست که ایشان
را دور کند در این حالت حضرت رسالت مهوش باز آمد و گفت
یا علی بگذار که من این دو گل بوستان خود را ببویم و ایشان گل رخسار
مرا ببویند و من ایشان را وداع کنم و ایشان مرا وداع کنند بدرستی
که ایشان بعد از من مظلوم خواهند شد و بتیغ ظلم و بزهر ستم
کشته خواهند شد پس سه مرتبه فرمود که لعنت خدا بر کسی باد که بر
ایشان ستم کند پس روی دست بسوی حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه فرا کرد و حضرت را کشید تا آنکه بر سینه خود بود و دهان
خود را بر دهان او و بروایت دیگر دو کف خود را گذاشت و با او راز
بسیار گفت و اسرار الهی و علوم غریبه ملکوتی او بخواند تا آنکه روح
مقدس سروری بجوی جنت پرواز کرد پس حضرت امیر بنوعی
از زیر لحاف آن حجله بیچون بیرون آمد و گفت حق تعالی فرد
شما را عظیم کرداند در مصیبت پیغمبر شما بدرستی که خداوند
تعالیان روح بر کنده او میان را بسوی خود برد پس صدای

خروش و شیون از اهل بیت رسالت بلند شد و جمعی قلیل از منافقان
که بغصب خلافت مشغول نگردیده بودند و در حزن بر مصیبت
با ایشان موافقت نمودند ابن عباس گفت که از حضرت امیر کیفیت
پرسیدند که چه راز بود که حضرت رسالت با تو گفت در هنگامی
که تو را بزیر لحاف خود برد حضرت فرمود که هزار باب از علم بر من بتعلیم
نمود که از هر باب هزار باب دیگر گشوده میشد و این با بویه بسند
معتبر روایت کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
فرمود که اول بلاها و افتتانها که بعد از حضرت رسالت بر
من وارد شد آن بود که مرا مخصوص جمیع مسلمانان
بغیر از حضرت رسالت پناه صلعم میدانستند و باز دیگر دیگر دیگر دیگر
بر او ناسزا میگفتند باری از او داشتن با شم او مرا در خرد سالی
کرد و چنان که پناه داد و از نیمی بدر او رد و خرج من و عیال مرا
متکفل گردید و نیز باز کرداند از طالب و محتاج تسلم بر کنان
حضرت بکلی اینها و امثال اینها تعمق چند بود تا آنحضرت بر من
در این سه دنیا و آخرتها با بی یاری که بود در حق اخیه مرا مخصوص بیان
کرداند و در نزد فرمود تو درجات عالیه کمالات نفسانی و
متاز کرداندن معلوم و یافتن و راهنمائی سلوک مراتب قرب
و وصال ملک متعال و محلی کرداندن با داب حسنه و اخلاق
و افعال پس از زندن بر من از وفات آنحضرت المرواند و هی چند
که گمان ندارم که اگر اینها را بر کوهها باز میکردند تاب تحمل اینها
داشتند پس روم را دادن مصیبت بر احوال مطلع یافتم بعضی
جزع ایشان بر حد یکه ضبط خود نمی توانستند کرد و فوت
بر تحمل آن مصیبت عظیم ندا شتند شدت جزع صبر ایشان را برده
بود و عقل ایشان را بر ایشان کرده بود و خایل کرده بود سیاه او
و مهمید و فهمانیدن و گفتن و شنیدن این بود حال نوشتا

اغضرت از اهل بیت او وفرزندان عبدالمطلب وبنا بر دوم و بعضی
تعزیت میگفتند واو بصبر میفرمودند و بعضی مساعدت و یاری
ایشان در کار میکردند و با ایشان در جزع شریک میشدند پس با
چنین مصیبت عظیمی که ناگاه روی من او در خونه را بر یکیانی دادم
وغالبی شغل اختیار کردم و مشغول کردیدم بانچه مرا امر فرموده بود از
تجهیز نمودن و غسل دادن و حنوط و کفن کردن و نماز بر او کذاردن
و او را در قبر سپردن و جمع کردن کتاب خدا و مرا از این امور فرو دیر
کرد از جانب اغضرت مأمور شده بودم مانع نشد کریه بیتابانه و فریاد
و ناله و نوحه کردن و من مصیبت بدر او فرزنده نا انکه ادا کردم در این
امور انچه از حق تعالی بر من لازم کردیده بود و آن دردها و مصیبتها را بر
خود شکستم از روی صبر و شکیبائی و امید واری رحمت نامتناهی الهی
و ابن شهر اشوب از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در مرض وفات دو زدی مدهوش شد ناکاه کسی
خانه را کوبید حضرت فاطمه کفت کیست که در میکوبد کفت ملک الموت
امده ام که از حضرت رسول سوالی بکنم ایا دستوری میدهی که در خانه در
ایم حضرت فاطمه کفت برو و کار خود خدا تو را رحمت کند که حضرت رسول
بر خود مشغول است و حق نمیتواند پرداخت پس رفت و صدا زد ملک
زنهار بر کرنت و باز در را کوبید و کفت غیرت رحمت سیطلبد کریه
رسول خدا صلی الله علیه و آله در ایا رحمت سیدهید تعزیه بیان را در این
حال حضرت رسالت سر بهوش از امد و دید ملک خود را کشوده و ایستاده
ای فاطمه میدانی که این کیست کفت نه یا رسول الله فرمود که این واکذنده
جماعتهاست و در هم شکننده لذتهاست این ملک موت است و پیش
از من بر کسی رحمت نطلبیده است و بعد از من بر کسی رحمت نخواهد
طلبید و بدانکه از برای من نزد پروردکار خود دارم و از من دستوری
سیطلبید دستوری دهید او را که در اید پس حضرت فاطمه کفت که بخانه

در آخذا

در آخذا تو را رحمت کند پس در داخل شد تا بتواند تسلیم کند و سلام کرد بر
اهل بیت و سالت و کفت السلام علیکم اهل بیت رسول الله پس
حضرت رسول او صیت کرد حضرت امیر المؤمنین را بصبر کردن از انچه
در دنیا از اهل جور و جفا ملاقات نماید و بحفظ کردن حضرت
فاطمه و با نکه قرآن را جمع کند و قرضهای انحضرت را ادا نماید و غسل
دهد جسد او را و بر دوش قبر انحضرت دیواری بنا نماید و حسن و
حسین صلوات الله علیهما را محافظت نماید و در اثبات الهمه
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون هنکام وفات
سید انبیا صلی الله علیه و آله رسید روی بحضرت علی کرد و انحضرت در آید
حضرت امیر المؤمنین سر بیرون برد و پرسید که چه کار داری
کفت بجز اهم انحضرت را بملاقات نمایم حضرت امیر کفت که در این
وقت ملاقات انحضرت میسر نیست نکو چکاری داری کفت کار ضروری
دارم و البته میباید بخدمت او برسم حضرت امیر بخدمت حضرت
رسول الله در آمد و بر ای او رخصت طلبید حضرت فرمود که نکوید و باید چون
داخل شد نزدیک پای انحضرت نشست و کفت ای پیغمبر خدا من بر
بوسالت از جانب حق تعالی نزد تو امده ام فرمود که تو کیستی کفت که منم ملک
موت حق تعالی مرا فرستاده است که تو را بحکم کرامتم میان لقای او و بر کشتن
بدنیا مخیر نمودم که مرا مهلت دهد تا جبرئیل فرود اید و با او مشورت
نمایم پس جبرئیل نازل شد و کفت یا رسول الله اخوت مهتر است برای تو
از دنیا و حق تعالی دار اخوت از قرب و کرامت و منزلت و شفاعت نعمتها
بتو خواهد داد که تو خوشنود کردی و لقای حق تعالی برای تو نیکوتر است
از بقای دنیا پس حضرت ملک موت را کفت که باز کرد تا مأمور نشده از جانب خدا
اقدام نماید جبرئیل کفت ای ملک موت تعجیل مکن تا من نزد پروردکار
خود روم و بر کردم ملک موت کفت که خبات کرد خبات مقبول و بجا فی رسیده است
که دیکر تا خیر دران روا نیست پس جبرئیل کفت که این اخر آمدن من بود بزمین

دیگر از ابوذر زمین خاکی نیست و ابوذر از غلامی روایت کرده است
که ابوبکر خدمت حضرت رسول آمد و دو قرص که مرحمت حضرت سنگین
شده بود و گفت یا رسول الله اجل تو گویا خواهد بود حضرت فرمود که چنان
شده است اجل من ابوبکر گفت با ذکر گفت تو گویا است فرمود که بلی سدرة
المنتهی و جنة المأوی و رفیق اعلا و علیین گوارا و حرمهای شرابه قربه
حق تعالی ابوبکر گفت کی تو را اجل خواهد داد فرمود که یکی هر که از اهل
بیت من بمن نزدیک تر است پرسید که در چه چیز تو را کفن کنند فرمود
که در همین جامه ها که پوشیده ام یا در حلههای یمنی یا در جامه های سفید
مصری پرسید که چگونه بر تو نماز کنند و در این وقت چه چیز از موم بخواست
و در و دیوار بلرزه آمد حضرت فرمود که صبر کنید خدا عفو کند از شما بدون
مراعات هند و کفن کند مرا بتقوی بگذارید بوکناد قبر من و شما هیچ برزخ
و بعد و مرا تنها بگذارید اول کسی که بر من نماز میگذارد خداوند تعالی است
پس حضرت میفرماید سلمکه اسمان دا که بر من نماز کنند اول کسی که از آسمان
میشود جبرئیل است پس اسرافیل پس میکائیل پس ملک الموت پس لشکرهای
ملائکه هفت در میایند و بر من نماز میکنند پس شما فوج فوج بلا تجاوز
در آیید و بر من صلوات فرستید و سلام کنید و مرا زیارت میکنید بگریه و ناله
و فریاد و باید که اول کسی که از دشمان بر من نماز کند نزدیکان اهل بیت
من باشند بعد از زنان و کودکان اهل بیت من و بعد از ایشان
مردم دیگر ابوبکر گفت که کی اجل قبر تو خواهد شد فرمود که هر که از اهل
بیت من بمن نزدیکتر است یا ملکی چند که شما ایشان را نخواهید دید
پس فرمود که بخیزید و لحیه گفتم بدیگران برسانید و ابوذر از حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که در بیماری حضرت
رسول جبرئیل هر روز و هر شب بر حضرت نازل میشد و میگفت السلام
علیک یا رسول الله تا روزی که بر دوکار تو تو با سلام میرساند و میفرماید که چگونه
می بینی خود را و حال تو را بهتر از تو میداند ولیکن میخواهد که کرامتی
تو را

تو را زیاده کرامت جنانچه تو را بر جمیع خلق فضیلت داده است و خواست
که عبادت یاران مستقیم کرده دوست تو گردان حضرت را وجعی بود
در جواب میفرمود که درد داریم و جبرئیل در جواب میگفت که ای محمد
هیچ کس گرامی تر نیست نزد حق تعالی از تو و برای ان تو را درد داده است
که دوست میدارد که صدای دعای تو را بشنود و میخواهد که درجات
تو را در آخرت بلند تر گرداند و اگر حضرت میفرمود که من در راحت
و عافیتم جبرئیل میگفت که خدا را حمد کن بر عافیت که حق تعالی حمد
خاملان را می پسندد و نعمت خود را بایشان فزون میکند پس
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر گاه جبرئیل نازل میشد و انا و املان
او بر ناظر میکرد بعد از خانه بیرون میرفتند بعد از من پس در بیت
اخی جبرئیل با حضرت گفت که یا محمد پروردگار تو سلام میرساند تو را
و از حال تو سوال مینماید با انکه ان را بهتر میداند حضرت فرمود که خود
بر صلاح سفر اخرتی هستیم و انا در حق شاهد و سیما میرود جبرئیل
گفت یا محمد بشارت باد تو را که حق تعالی میخواهد که بسبب این خاکی
که در توست درجات تو را بلند تر گرداند انا بخدا هست با انکه در
هیچ کس یاد نمیرسید پس حضرت فرمود که ای جبرئیل ملک الموت
طلبید و بخانه من داخل شد و از او مهلت طلبیدم تا تو بخبر علی
جبرئیل گفت یا محمد پروردگار عالمیان بسوی تو مشتاق است و ملک
موت بغیر از تو از هیچ کس رخصت نطلبید و نخواهد طلبید فرمود که ای
جبرئیل حرکت مکن تا ملک موت بگردد پس حضرت زنان و فرزندان خود را
طلبید و بگریه با ایشان وداع کرد و حضرت فاطمه را فرمود که نزد پای من
ای دختر پس حضرت را در بر کشید و بوسید و رازی در گوش او گفت
چون حضرت فاطمه سر برداشت آب از دیده های مبارکش ریخت پس حضرت
باز در گوش او راز دیگر طلبید و در بر کشید و رازی در گوش او گفت
و چون سر برداشت خندان گردید پس زنان از حضرت از حال تعجب

کرده‌اند وچون از آنحضرت سئوال کرده‌اند فرمود که اول هر چیزی که فرمود
خود را بمن گفت و بآن سبب گریان شدم و دوم چیزی دیگر فرمود
که ای مختار من جزع مکن که من از چه وجه کار خود سئوال کرده‌ام که او را
کسی که از اهل بیت من نبود بمن ابدا تو با منی و دعای مرا مستجاب
گردانیده و بعد از من در دنیا بسیار نخواهی ماند و باین سبب
شاد و خندان گردیدم پس حضرت امام حسن و امام حسین صلوات
الله علیهما را طلبید و ایشان را ببوسید و آب از دیده‌های مبارکش
ریخته و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است که چون حضرت
رسول ص از دنیا مفارقت خود دیده در پیش آنحضرت او فتاده
و حضرت امیر المؤمنین ص در پیش پرده نشسته بود و از فاطمه ع
دستهای خود را در زیر دوی خود کداشته بود و چون باد میوزید
آن پرده بدوی مبارک آنحضرت میخورد و حضار بنای رفتار آنحضرت
و در سجده بوده‌اند و صداها بنالهٔ و زاری بلند کرده بودند
و اب حسرت از دیده‌ها میریختند و خاک مذلت بر سر خود می‌بیختند
ناگاه صدای از اندرون خانهٔ حضرت بلند شد که کوتاه کنید و اندیشند
و صدای او را شنیدند که گفت بپیغمبر شما طاهر و مطهر بود او را دفن
کنید و غسل بدهید چون حضرت امیر المؤمنین ص این صدا را شنید
دانست که صدای شیطان از افتتان مردم تو سید و سر از زانوی
اندوه بر داشت و گفت دور شو ای دشمن خدا که الحق ما را در مصیبت
کما و اغسل دهم و کفن کنم و دفن کنم و این سنت از برای همه کس جاری است
تا روز قیامت پس ندای دیگر ناگاه بغیر از صدای دلگداری علی بن
ابی طالب چوشان عورت پیغمبر خود را دید در وقت غسل دادن بر اهن
از بدن او بیرون مکن و شیخ مفید و سید رضی الدین رضی الله عنهما
و دیگران بسندهای معتبر از ابن عباس و غیر او روایت کرده‌اند که
چون حضرت رسول ص از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله علیه متوجه غسل آنحضرت گردید و عباس حاضر بود و فضل بن
عباس بود و میفرمود چون از غسل آنحضرت فارغ گردید و آن حضرت را
کفن کرده خارج از وی مبارک آنحضرت دور کعت نماز گذارد و گفت پدر و مادرم
فدای تو باد طیب و نیکو و پاکیزه بودی در حیات و بعد از موت
و منقطع شد بوفات تو آنچه منقطع نشده بود بوفات احدی از خلق
از پیغمبری و ناز لشدن وحیهای آسمانی مصیبت تو سبب آن عظیم
شد که باقی فرمانده مصیبتهای دیگران کردید و محنت وفات تو
چنان گردید که همه خلق صاحب مصیبت اند و در نظر تو اکرنه
آن بودی که امر کردی بصبر کردن و نهی فرمودی از جزع نمودن
هر آینه اعضای سر خود را در مصیبت تو فرو میریختیم و هر آینه در
مصیبت تو را هر گز دوا نمیکردیم و جراحت مفارقت تو را از سینه
بیرون نمیکردیم و فریاد و مصیبت تو اندکیست از آنست که واند و حزن
را چاره نتوان کرد و چون مفارقت تو بر طرف شدنی نیست بدرود
نمودن تو فدای تو باد کن ما را نوشه بود در کار خود و ما را از خاطر
خود بیرون مکن پس بر دوی آنحضرت در افتاد و روی مبارکش را
بوسید و آنحضرت از سینه بر دوش کشید پس بخانه را بدروی آن
حضرت بوشانیدند و در سیاالدرجات روایت کرده است که روزی که
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حضرت رسالت ص را غسل داد چون
تعالی را او داد گفت و ابتدا لسندی معتبر از حضرت صادق ع روایت
کرده است که چون حضرت رسالت ص بعالم بقا رحلت نمود ناگاه شنیدند
جبرئیل و ملائکه را که در شب قبل در باب آنحضرت ناله کنند پس
حق تعالی وحی بدو حضرت امیر المؤمنین صدا فرستاد که ایشان
را از ناله‌ها منع نمائید و ایشان معاونت آنحضرت مینمودند
در غسل دادن آنحضرت و فائز کردن بر او و قبر تربیب آنحضرت
و احضر میکردند و بعد از سوگند که کسی بغیر از ملائکه قبر آنحضرت را نکند

سکوت ۳ آیه

تا انکه حضرت امیر المؤمنین ع ان حضرت را بقبر برد و ایشان با ان
حضرت داخل قبر شدند و حضرت را در قبر گذاشتند پس حضرت
رسول ص با ملئکه نجف اند و حق تعالی کوثر امیر المؤمنین را شوانی
ان بخشان داد و شنید که حضرت رسول ص سفارش امیر المؤمنین میکند
پس حضرت گریان شد و شنید که ملئکه در جواب گفتند که ما او را در
حضرت و اعانت و یاری و خیر خواهی او تقصیر نخواهیم کرد او ست
صاحب و امام و پیشوای ما بعد از تو و پیوسته نزد او خواهیم آمد
و اکنون او بخبر این مژده ها را خواهد شنید و صدای ما را خواهد شنید
چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بقبر لحد در آمد جبرئیل
و میکائیل و ملئکه و روح با ذن حضرت حسن و حسین صلوات الله
علیهما نازل شدند و ایشان ملئکه را دیدند و واقع شد انچه
در وفات حضرت رسول ص واقع شد و گفتند حضرت رسالت ص
را کمک میکرد ملئکه را در غسل و کفن و دفن حضرت امیر المؤمنین ع
و چون حضرت امام حسن صلوات الله علیه شهید شد حضرت حسین صلوات الله
علیه جبرئیل و ملئکه و روح و حضرت رسول و امیر المؤمنین و امام حسن
صلوات الله علیهم را دید که حاضر شدند و در همه امور یاری ایشان
حضرت نمودند و چون حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه بر اثر
حنایت ظالمان مزد حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه حضرت رسول
و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم را دید که مدد
میکردند جبرئیل و میکائیل و روح را در معاونت حضرت و چون حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه برای رحلت نمود رسول خدا و امیر

المؤمنین

المؤمنین و حسن و حسین و امام زین العابدین صلوات الله علیهم اجمعین
را کمک میکردند ملئکه و روح را در غسل و کفن و دفن ایشان و چون
من در همه این امور میبودند و این حکم جاری و باقیست تا اخر امر
صلوات الله علیهم اجمعین و لیف گویند که شاید مراد ازان اخبار
که گذشت که جبرئیل فرمود که دیگر من بزمین نازل نمیشوم مرادان
باشد که برای وحی نازل نمیشوم تا با این اخبار منافات نداشته باشد
و محتملست که بعد ازان حضرت بزمین نیامده باشد و در هوا این
امور را بعمل آورده باشد و الله تعالی یعلم و کلینی و شیخ طوسی
و دیگران بسندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت رسول ص
را در سرداب کفن کردند یکی بر دیگری سرخی بوده و در جامه
سفید از حضار بمین بوده و ایشان بسند حسن از حضرت صادق ع
روایت کرده اند که عباس بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمد و
گفت که مردم اتفاق کرده اند که حضرت رسول ص را در بقیع دفن کنند
و ابو بکر چنین نمیدید و بران حضرت نماز کند چون حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه دانست که ان منافقان اراده فساد دارند ذا
خانه برون آمد و فرمود که ایها الناس بدرستی که رسول خدا ص
امام و پیشوای ما است در حال حیات و بعد از وفات و خود فرموده
که من دفن میشوم در قبعه که روح قبض شده باشد و چون
ایشان در غسل خلافت مطلب خود را حاصل نبودند و در
باب حضرت مضایقه کردند و گفتند اینچه میدانیم اینست پس حضرت
در پیش رو ایستاد و خود بر او نماز کرد و بعد ازان مردم فرمود
صحابه را که ده نفر ده نفر داخل میشدند و ایشان بر دو بر جنازه
حضرت می ایستادند و حضرت امیر المؤمنین در میان ایشان می
ایستاد و این اذا یحوا ان الله و ملئکته یصلون علی
النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بر ایشان

ورقه ۵

مرتبه ندارد

ورقه ۶

ان ایرا میخواندند و صلوات بر آنحضرت میفرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه اهل مدینه و اطراف مدینه همه بر آنحضرت صلوات فرستادند

و شیخ طبرسی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ده نفره ده نفره داخل میشدند و چنین بر آنحضرت نماز میکردند و آنها دو دو و سه سه بر سر شنبه تا صبح دو سر شنبه تا شام تا آنکه خود و بزرگان و مردم وقت از اهل مدینه و اطراف مدینه همه بر آنحضرت چنین نماز کردند و کلینی نیز بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رحلت فرمود نماز کردند بر او جمیع ملائکه و مهاجران و انصار فوج فوج و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اغسل و داجائز میدونی آنحضرت آنکه در خانه کذاشت و هر کو و هی که داخل نماز میشدند بیرون و بر آنحضرت ایستادند و صلوات بر آنحضرت میفرستادند و بر او دعا میکردند و بیرون میرفتند پس کرده داخل میشدند چون همه از صلوات بر آنحضرت فارغ شدند حضرت امیر المؤمنین داخل قبر آنحضرت شد و فضل بن عباس و اینز با خود بقبر برد و چون آنحضرت را بر روی دست خود کرفت کره داخل قبر کردند دا نعمان از انصار نا آنجا که خیال کرده ام او بن خوان یکفتند از بیرون خانه نکاه کرد که کسوکند میدهم نماز را که حق بامار قطع نکنید و خدا نهای مارا فراموش نکنید و مارا بعد از این شرف بهره بدهید پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیها و اینز طلبید و او را قبر کرد و او در حنبل بد و حاضر شده بود و او را از آنحضرت پرسید که جنازه آنحضرت را در کجای قبر کذاشتند حضرت فرمود که نزد پای قبر کذاشتند

واذ انها

واز انجا داخل قبر کردند و در کتاب احتجاج و کتاب علیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده اند که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از غسل و کفن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فارغ شد داخل خانه کرد مرا و ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را و خود پیش ایستاد و ما را صف بصف پشت حضرت صف بستیم و بر آنحضرت نماز کردیم و ما غیر ملعونه در آن حجره بودیم و سطح نشد بر نماز کردن ما بسبب آنکه جبرئیل چهل نماز او را کرفته بود پس ده نفره ده نفره ما را جوان و انصار داخل حجره میکردانیدند و ایشان بر آنحضرت صلوات میفرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار چنین کردند و نماز بر آنحضرت همه ان بود که در اول واقع شد و در کتاب کفایة الاثر بسند معتبر از عمار روایت کرده است که چون هنکام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله شد علی بن ابی طالب علیه السلام را طلبید و او را بسیاری با او کفت پس فرمود که یا علی تو وصی منی و وارث منی و حق تعالی تو را مطلع کرده است بعلم و فهم من و چون من از دنیا بروم ظاهر خواهند شد برای تو کیفیتهای دین بیرکه در آن سیفتنها عنی پنهان است و غضب خدا تو خواهند شد پس حضرت فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم کریستند پس حضرت با فاطمه فرمود که ای بهترین زنان چرا میکریی کفتا ای پدر بیرسم که حق ما را بعد از تو ضایع کنند و حرمت ما را رعایت نمایند حضرت فرمود که نبارت باد تو را ای فاطمه که تو اول کسی خواهی بود که از اهل بیت من بمن ملحق میکردد کریه مکن واند و هنالک مباش بدرستی که تو بهترین زنان اهل بهشتی و پدر تو بهترین پیغمبران است و پسر عم تو بهترین اوصیای پیغمبران است و دو پسر تو بهترین جوانان اهل بهشتند و حق تعالی از صلب حسین نه امام پدید خواهد آورد که همه مطهر و معصوم باشند و از ما خواهد بود مهدی این امت پس با علی بن ابی طالب خطاب کرده و فرمود که یا علی سر جبر عمل کفن من نشود کسی بغیر از تو حضرت امیر کفت یا رسول الله کیفیت

من خواهد شد بر غسل تو فرمود که جبرئیل معاونت تو خواهد کرد و فضل
عباس اب بدست تو ب خواهد داد و در فقه الرضا علیه السلام مذکور است که چون
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از غسل حضرت رسول صلعم فارغ شدند
بزبان مبارک خود لبیک اللهم درود و رحمت رسول خدا صلعم بروه و گفت پدر
و مادرم فدای تو باد یا رسول الله طیب و پاکیزه بودی در حال حیات
و بعد از وفات و در کتاب نهج البلاغه مسطور است که بعد از وفات
فاطمه زهرا صلوات الله علیها حضرت امیر المؤمنین با حضرت فاطمه صلوات الله علیها
رسول صلعم خطاب کرده گریه بسیار کرد که مفارقت عظیم تو و مصیبت بزرگ
تو مرا صبر فرو نشانده است از هر مصیبتی زیرا که بدست خود تو را در لحد
گذاشتم و روح مقدس تو در میان سینه من و سینه من بیرون آمد و در
خطبه دیگر فرموده که چون روح رسول خدا صلعم را قبض کردند سر مبارک او
بر سینه من بود و جان او در میان کف من جاری شد و آن را بروی
خود کشیدم و خود متوجه غسل آنحضرت شدم و ملائکه را یاوران من
بودند پس آن خانه و اطراف آن خانه از صدای ملائکه پر شده بود
که هی یا امیر فتند و که هی بن یا میآمدند و صداهای ایشان را
میشنیدیم که بر آنحضرت صلوات میفرستادند تا آنکه جسد مطهر آن
حضرت را در ضریح مقدس بنهادن کردم پس گفت از من سزاوار تر بآن
حضرت در حیات او و بعد از وفات او و کلینی بسند حسن از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که ابو طالب انصاری محمد حضرت
رسول صلعم را کفن کرد و میتواند بود که بحسب ظاهر در نظر مردم
چنین نموده باشد که ابو طالب میکند و در واقع ملائکه کننده باشند
تا منافی خبر نباشد و کلینی بسند معتبر دیگر از حضرت صادق
روایت کرده است که شعران از دکرده رسول خدا صلی الله علیه و آله
در قبر آنحضرت قطیفه آنحضرت انداخت و بسند صحیح دیگر از آنحضرت
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در قبر آنحضرت

خشت جدید و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که چون بردی قبر
حضرت رسول صلعم سنگ و نیزهای سرخ ریختند و کلینی و حمیری در کتابهای
روایت کرده اند که حضرت رسالت صلعم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را گفت که
چون من بمیرم مرا در همین سکان دفن کن و قبر مرا از زمین مچها
انکشت بلند کن و آب بر روی قبر من بریز و شیخ طوسی در حدیث
دیگر روایت کرده است که قبر شریف آنحضرت دارای شبر از زمین بلند
کردند مؤلف گوید که اخبار مختلف شبر ها بوده باشد زیرا که مچها را انکشت کناده
باحتمال اختلاف شبر ها بوده باشد زیرا که مچها را انکشت بوده باشد
یک شبر نزدیکست و محتمل است که مراد از مچها را انکشت بوده باشد
و بعد از زمین سنگریزه یک شبر بنده باشند و احتمال دارد که
لفظ شبر محمول بر قفیر بوده باشد و شیخ طبرسی روایت کرده است که
امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون حضرت رسالت صلعم بعالم بقا
رحلت نمود من دست خود را بر سینه مبارک آنحضرت گذاشتم پس
چند هفته بعد از آن چون طعام میخواستم یا وضو میساختم
بوی مشک از دست خود میشنیدم و کلینی بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در شبی که حضرت رسالت صلعم
بریاض جنت رحلت نمود بر اهل بیت آنحضرت در آن شب ناگاه
وحشتی بر ایشان گذشت که مثل آن گذشت که مثل آسمانند و بر روی
زمین اند که حضرت رسول صلعم از برای خدا با ایشان وداع کرده بود و از ایشان دشمنی
کرده بود و از ایشان نسبار کسی گذشته بود و از انتقام کافران و منافقان
ترسان بودند پس حق تعالی در ایشان دل مذکور افرستاد و بر وایت
دیگر جبرئیل را فرستاد که او را بمیدیدند و صدای او را میشنیدند
و گفت السلام علیکم اهل البیت و رحمة الله و برکاته هر نفسی
ذائقة الموت خدای تعالی دهنده است از هر مصیبتی و نجات دهنده است
از هر هلاکتی و تدارک کننده است هر فوت شده را پس این امر را بخدا

نزد دیگران

كل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجوركم يوم القيمة
فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحيوة
الدنيا الا متاع الغرور پس فرمود كه بدرستى كه حق تعالى شما را
برگزيده است و بر ديگران فضيلت داده است و از كذابان و عيبها
پاك كرده است و شما را اهل بيت پيغمبر خود كرده است
و علم خود را بشما سپرده است و كتاب خود را بشما ميراث داده است
و شما را سند و حجت خود كرده است و بعصاى عزت خود سلطنت
و براى شما مثلى از نور خود زده است و معصوم كرده است شما
از رجس شما را پاك كرده است شما را از فتنها پس بصبر فرمود خدا
صبر كنيد بدرستى كه حق تعالى از شما دور نميكند رحمت خود را و
ذليل نميكند انفس خود را عبثا سوگند كه شما ايد اهل مدا كه شما را
كرده است لغت خود را بر خلق و صبغ ناخته است پاك كند كنها را و
متفق كرده است كلمها را و شما ايد دوستان خدا هر كه دوست
شما را اختيار نمايد رستگار است و هر كه بر شما ستم كند و حق شما را
از شما بگيرد او هالك است حق تعالى مودت شما را در كتاب خود
بر مومنان واجب كرده است و شما قادر است بر آدى كه در شما
هر وقت كه خواهد و مصلحت داند پس صبر كنيد و منتظر باشيد ثواب
نيكو را بدرستى كه بازگشت امور بسوى خداست و بتحقيق كه پيغمبر خدا
خدا و الحق تعالى سپرد و حق تعالى ما را و قبول كرد و شما را سپرد بدوستان
مومن خود در زمين پس هر كه ادعاى امانت الهى بكند و ولاية خدا را بر خود
لازم داند و حرمت شما را رعايت نمايد حق تعالى جزاى راست كوش
او را دهد و قيامت باو ميدهد پس شما ايد امانت سپرده شده خدا و
رسول و از براى شما است مودت واجبه و اطاعت مفروضه و حضرت
رسول صلى الله عليه و آله آرزو نمود تا آنكه دين را از براى شما كامل كرد تا
و راه مخالفات را از براى شما بيان كرد و از براى جاهل حجتى نگذاشت پس

كسى كه نادان باشد يا اظهار نادانى نمايد يا انكار حقى بكند يا از او بشنود
كند يا اظهار فراموشى نمايد پس بر خداست حساب او و خدا ياور
او در هر چه ميان شما است و شما را بحق ما ميسپارم و السلام عليكم
راوى پرسيد از حضرت كه اين تعزيت از جانب كى بود حضرت
فرمود كه از جانب خداوند عالميان بود و در الحاوى معتبره وارد
شده است كه حضرت فاطمه از دنيا رفت چهل و سه فرشته
معتبر از حضرت خداوند عالم روايت كرده است كه در روز چهل و هفتم
حضرت را دلدارى دادند چون حضرت تعزيت فرمودند
گوشت بدن او و گفتند يا رسول الله ما اينها را ديده ايم پس حضرت
در مرثيت خود سيزده كلام و زينب مراد را هم شكست ان لهم
كه در اين خبر تناول كرديم و هيچ پيغمبر و وصى پيغمبر نيست مگر
انكه بشهادت از دنيا مى رود و در روايت معتبره ديگر فرموده كه زنى
بيمار حضرت را زهر داده بود زراع گوسفندى و چون حضرت قدرى
از آن تناول فرمودند زراع خبر داد كه من زهر آلوده ام پس حضرت از او
انداخت و بپوستان زهر در بدن آن حضرت اثر ميكرد تا آنكه بآن
علت از دنيا رحلت فرمود و چهل اند در لسنده معتبر از حضرت
صادق عليه السلام روايت كرده است كه عايشه و حفصه لعنة الله عليهما
ابو بكر و عمر را حضرت را بزهر شهيد كردند و محققست كه هر دو زن
آن حضرت دخيل بوده باشند و شيخ مفيد و شيخ طوسى و شيخ طبرسى
و ساير محدثان خاصه و عامه روايت كرده اند كه چون حضرت رسالت
از دنيا رحلت فرمود منافقان مهاجران و انصار را بر ابو بكر و عمر
و عبد الرحمن بن عوف و امثال ايشان اهل بيت حضرت را بران
حال گذاشتند و تعزيت ايشان نپرداختند و ستم بر تعزيت حضرت
نكردند تا وقتى كه بسقيفه بنى ساعده و ستم بر غصب خلافت شدند
و باين سبب اكثر ايشان نماز بر حضرت را در نيافتند و حضرت امير المومنين

بوده را بخود انبان فرستاد که بنماز بحضرت حاضر شوند و ایشان نرفتند تا آنکه سیصد حجره را وقوق تمام کردند که حضرت را دفن کرده بودند بصبح شد حضرت فاطمه سلوات الله علیها فریاد بر آورد که واسوء صباحاه یعنی بد روز بد بتاکه دوز نشست چون ابو بکر لعین این سخن را شنید از دوی خباثت گفت که دوز تو بد تر ین دوز هاست چرا ان مدعین فرصت یافتند شروع کردند که حضرت امیر المومنین سلوات الله علیه متوجه بخیبر شود و بقتال بود فی الحضرت است و بنی هاشم مصیبت بحضرت در نمانده اند پس رفتند و با یکدیگر اتفاق کردند که ابو بکر را خلیفه کرد انند چنانچه در حیات حضرت رسول صلعم چنین توطیه کرده بودند و چون منافقان ایضا در حیرت استند که خلافت را برای سعد بن عباده بگیرند یا مهاجران منافقان مقاومت نتوانستند کرد و مغلوب شدند و چون بیعت ابو بکر تمام شده روی بحجرت حضرت امیر المومنین سلوات الله علیه نهادند در وقتی که آنحضرت بغسل و دستماز بود و قبر شریف حضرت رسول صلعم را مسدا ساخت و گفت منافقان صحابه با ابو بکر بیعت کرده اند تو اگر نکنی چون میدانی منافقان مخالفت خواهند نمود فضیحت حق تعالی خواهد بود پس حضرت بیل را در دست داشت بر زمین کذاشت و این ایات را خواند لیس هذا الا من جحیم الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین ام حسب الذین یعملون السیئات ان یسبقونا ساء ما یحکمون وتفصیل این قصه بعد از این در محل دیکر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وشیخ طوسی رحمه الله در روایت کرده است که چند سال تمام محمد و فرزندان او را حضرت امیر المومنین علیه السلام غسل کرد و وقتی که حضرت رسول صلعم را غسل داد در حجره نوشت که حضرت رسول طاهر و مطهر بود و لیکن حضرت امیر المومنین

غسل

غسل کرده و سنت چنین جاری شد که هر میتی را که امام غسل کند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و غیر ایشان خاصه و غیر ایشان روایت کرده اند که در روز شوری که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه چهل یوم از ایشان اختفا نمود فرمود که ای یاران شما کسی هست بغیر از من که حضرت رسول را غسل داده باشد یا نه گفتند نه یا امیر المومنین که ما نازنده بودیم یا بوها و کفنهای بهشت و ملائکه از جای من اعلام نمودند حضرت را میکردانیدند و من غسل ایشان را میفرمودم و میکفنند که بپوشانند عورت خود را تا حق تعالی شما را بپوشاند همه گفتند نه یا فرمود که ای یاران شما کسی هست بغیر از من که کفن کرده باشد حضرت رسول را و دفن کرده باشد حضرت را بدست خود گفتند نه یا فرمود که ای یاران شما کسی هست بغیر از من که کفن کرده باشد بغیر از من کسی دیگر یاران شما هست که حق تعالی بسوی او بتعزیت فرستاده باشد در وقتی که حضرت رسول صلعم از دنیا رفت فاطمه زهرا سلوات الله علیها را حضرت میکریست ناکاه میشنیدند صدائی از بیرون و کوینده میکفت بلی انکه او را بر بیم السلام علیکم اهل البیت و رحمة الله وبرکاته هر نفسی مرکب است و هر مرکبی متلاشی میشود الا خدا و هر زنده ای میمیرد الا خدا و هر وارثی میبخشد الا خدا و هر هالکی عوض میخواهد الا خدا در هر مصیبتی تسلی فرماینده است از خدا کمک میخواهم و بخدا پناه میبرم از شر هر مصیبت شدید و از هر فوت شده پس تعزیت فرمودن خدا صبر کنید و بدانید که همه اهل زمین میمیرند و اهل آسمان کسی باقی نمیماند والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و در این وقت خود را فراموش نمود و از غیر از من و فاطمه و حسن و حسین و حضرت رسول صلی الله علیه وآله در میان ما خواهید بود و جامه بدر دوخی و بپوشانیده بودیم که کفنند نه باز فرمود که ای یاران شما کسی هست که حضرت رسول صلعم حنوط بهشت را باو داده باشد فرموده باشند که آن را سر قسمت کن و بثلث آن مر اسم حنوط کن و کفنهای

منافقان بخود آمدند

غسلم

بر بدن حضرت و باقی را بر بدن من

برای خود نگاه دارد گفتند فرمود که ایا در میان شما کسی هست
که عدل او مبلغات رسول خدا باشد از من نزد بانان نرسانند گفتند
نه فرمود که سوگند میدهم شما را بعبادی که با بعیزان من کسی در میان شما
هست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هزار کلمه از او تعلیم نموده باشد
که هر کلمه کلید هزار کلمه دیگر باشد گفتند نزد کسی نیست و دیگران سندهای
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بر امت خلد رحلت نمود و حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دنیا
انتقال نمود بر حضرت امیر علیه السلام آسان شد حزن و اندوه او بجهت فقدان
ان را عیان است پس حق تعالی جبرئیل را نزد آن حضرت فرستاد که تسلی
آن حضرت نماید و بشارت دهد آن حضرت را و تسکین نماید و هر روز
جبرئیل علیه السلام میامد و دلداری آن حضرت میکرد و خبر میداد آن حضرت را که
از قرب و منزلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نزد حق تعالی و درجات و منازل
آن حضرت و آنچه بعد از آن حضرت بر ذریت طیبه آن حضرت واقع خواهد
شد از مصیبتها و محنتها و آنچه بر دشمنان ایشان واقع خواهد شد
از عذابها و هر گاه که در این امت سلطانی و دولتی بحق یا باطل خواهد
یافت چون حضرت فاطمه علیها السلام این حالات را مشاهده نمود با حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام گفت که بنزد من میباید و چنین سخنان میگوید حضرت فرمود
که ای فاطمه هر گاه او بنزد تو میاید مرا خبر کن پس هر گاه که جبرئیل میامد حضرت
فاطمه حضرت امیر را خبر میکرد و آنچه جبرئیل میگفت حضرت امیر مینوشت
تا آنکه کتابی جمع شد و آن کتاب مصحف فاطمه نام شد علیها السلام بر جمیع احوال
اینده تا روز قیامت و آن کتاب اکنون نزد حضرت قائم است و حضرت
فرمود که حضرت فاطمه بعد از حضرت رسالت هفتاد و پنج روز زنده
ماند و پیوسته در شدت و الم بود تا بدرجه والد ماجد خود پیوست صلی
الله علیه و علیها و علیهما و اولادهما الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم
اجمعین فصل ششم در بیان احوالی چند است که بعد از وفات حضرت

واقع شد

واقع شد نزد ضریح مقدس آن حضرت ظاهر کرده بود و عذاب احوال
روح مقدس آن حضرت است صحیح طوسی روایت کرده است که جواب
خواستند عمارت و وضع آن حضرت را بسازند از نزد بانان مسجد آن حضرت
و نزد بان با ای حضرت شکی ظاهر شد که بان خوشنود نشدند بدیده
بودند و بعضی اسناد معتبر روایت کرده است از حضرت حسن مثنی
خطیب که گفت من در مدینه بودم که خراب شد سقف مسجد رسول
از سوی قبله که نزدیک ضریح شریف آن حضرت بود و بنایان و کارکنان بالا
میرفتند و فرود میامدند پس من اسمعیل بن عمار را گفتم که از حضرت
صادق علیه السلام سؤال کند که آیا میتوانیم بالا رفت که بر قبر مقدس آن حضرت
مشرف شویم و نظر کنیم روزی دیگر اسمعیل برای ما خبر آورد که حضرت
فرمود که من دوست نمیدارم برای احدی که بر قبر آن حضرت مشرف شود
و ایمن نیستم که به بیند چیزی که دیدار آن ناپسند شود پس بیان کند یا انکار
به بیند که آن حضرت ایستاده است و نماز میکند یا انکار به بیند که با بعضی
از زنان طاهره خود نشسته است و صحبت میدارد و ایضا اسند
صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که در سال چهار یکم هجرت
معویه عازم الحجه اراده حج کرد و بخارا دیدار با جوهای آنها فرستاد و نامه
بوالی مدینه نوشت که منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بکن و بعقب دیوار کن
در شام دارم نیاز و چون اراده کنند منبر آن حضرت را کوفتند افتاد
منکسف شد و زلزله عظیم در زمین میباشد و بنایان دست بردارند
و در قضیه را بحضور نوشتند آن ملعون در جواب آنان نوشت
که آنچه نوشته اید میباید کرد پس آنان بگفتند آن ملعون منبر آن حضرت
را کندند و بزیر آن کردند و سفارد و دیگر آن اسندهای صحیح و معتبر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سه روز با
اصحاب خود گفت که زندگی من بهتر است از برای شما و مردن من بهتر
است از برای شما صحابه گفتند یا رسول الله میدانیم که حیات تو بهتر

المدینة

لما کوفتند

برای شما

برای ما واجب بیان هدایت یا فهم از ضلالت و از کفار کرده الا این
خلقت یا فهم بجهه سبب من قوا ز برای ما خبر است حضرت
فرمود که بعد از موت من عملهای شما را بر من عرض میشود اگر
هر عمل نیک که از شما می بینم وفا میکنم که خدا توفیق شما را زیاده
کرده اند و هر عمل بد که از شما می بینم برای شما طلب امرزش از خدا
میکنم پس مردی از منافقان گفت یا رسول الله حکمه برای ما
رضا خواهد کرد در وقتی که استخوانهای تو خاک شده باشند حضرت
فرمود که نه چنین است زیرا که حق تعالی گوشتهای ما را بر زمین
حرام کرده است و بدن ما در زمین نمیپوسد و کهنه نمیشود و ایضا
سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که هیچ پیغمبر
و وصی پیغمبر در زمین زیاده از سه روز نمیماند تا آنکه روح او
گوشت و استخوان او بآسمان بالا میرود و هر دم نسیم خاک
بدنهای ایشان میرساند و در روز یک سلام مردم بایشان میرسد
و ایضا بسندهای معتبر بسیار از حضرت روایت کرده اند که
چون ابوبکر بعین از حضرت امیر المومنین غصب خلافت کرد حضرت
باو گفت که یا رسول خدا امر نکرد که مرا اطاعت کنی ان ماموت
نرا امر میکرد میکردم حضرت فرمود که اگر الحال نیز ترا بحق و
تورا امر کنند باطاعت من خواهی کرد گفت آری حضرت فرمود که با من
بالسوی مسجد قبا چون بمسجد قبا رسیدند ابوبکر دید که رسول
الیشاده است و نماز میکنند چون حضرت از نماز فارغ شد حضرت
امیر المومنین گفت یا رسول الله ابوبکر اقرار میکند که تو او را امر کرده
باطاعت من کرده حضرت رسول با ابوبکر گفت که من تورا امر کرده ام
باطاعت او بود و او را اطاعت کن ان ماموت بیاد نرسید و بر
گشت و در راه عمر او را دید عمر گفت چه میشود تورا ابوبکر گفت حضرت
رسول با من چنین گفت عمر گفت هلاک شوند اگر چون تو محقی و او

نزد کرده اند که بنیاد این کتابها از تحریفهای ناصبی است و ولایتنا انتقاد
و بسایر الدرجات و سایر کتب بسندهای معتبر از حضرت صادق
روایت کرده اند که چون خبر حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه را کردند و برای بیعت ابوبکر بمسجد کشیدند حضرت در
را و قبر رسول خدا ایستاده و گفت ایها الناس و جواب ابوبکر که
یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی یعنی ای برادر
من و ای فرزند مادر من بدرستی که قوم مرا ضعیف کرده اند و
نزدیک شد که مرا بکشند پس سوگند بحق رسول خدا سر بزیر انداخت
پس ابوبکر که هرگز شنیده بودند که دست بخدیست و صدایش که هر
دانستند که صدای حضرت است گفت آکفرت یا الذی خلقک من
تراب ثم من نطفة ثم سوّاک رجلا یعنی ایا کافر شدی بآن
خداوندی که تورا خلق کرده است از خاک پس از نطفه پس تورا
مردی کرده است و بسایر دیگر بسوگند زنفس ظاهر شد و بآن بر
دست تو شنه بود که آکفرت یا الذی خلقک من تراب
ثم من نطفة ثم سوّاک رجلا و ایضا سفاد و دیگران بسندهای
معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت با اصحاب
خود فرمود که چرا او زده میکنید حضرت رسول صلعم را گفتند ما میگو
الحضرت را او زده میکنیم حضرت فرمود که مگر نمیدانید که او ولی
شما بعد حضرت بعد من میشود و چون معصیتی از شما می بیند او زود
میشود و کلینی و سفاد و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
صادق روایت کرده اند که چون شب جمعه میشود و جمعت
میدهند روح رسول خدا صلعم را و ارواح پیغمبران گذشته را
و ارواح اوصیای گذشته را و روح امام زمان را الی انشاء الله
بعرش الا میبرند و هفت شوط بر دور عرش طواف میکنند و نزد
هر واحد از شوایم عرش دو رکعت نماز میکنند و چون صبح

میشود علم آنان بسیار فزون کرده است و در روایات بعضی دیگر وارد شده است که چون حق تعالی بخواهد علم نازه باامام زمانی افاضه نماید بغیر از خاتول و عوام پران علم را باملکی میفرستد نزد رسول خدا صلعم و آن را بحضرت محمد میفرماید پس حضرت میفرماید که بدو بزرد علی این علم را باو بر سان چون بزد حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه میاید میفرماید که بدو بزرد حسن و همچنین هر امامی بسوی امام دیگر میفرستد تا بامام زمان منتهی میشود و دیگر سفارشهای معتبر روایت کرده اند که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمود که من در شب حضرت رسول صلعم را در خواب میدیدم و با او دیدار میکردم یا [illegible] و در بعضی از روایات معتبره است که حضرت امام رضا علیه السلام

کردم و در پای ان درخت دو ملک دیدم کسلها و زیورها بر هم
می چیدند گفتم ای حبیب من جبرئیل این درخت از برای کیست
و این حلها و زیورها از کیست گفت اینها از براد و تو علی بن
ابی طالب و این دو ملک پیوسته از برای تو زیورها و حلها
می چینند تا دو قیامت پس قدری پیشتر رفتم و وطی شاهده
کردم از مسکتر نرم تر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر پس اورا
وطیب نامیدم تا اول کردم و ان وطب نطفه شد در صلب من
چون بزمین امدم با خدیجه مقاربت کردم و او بفاطمه حامله شد
پس فاطمه حوریه انسیه است که در ظاهر بصورت انسان است و در
صفات و اخلاق موافق حوریان است پس هر گاه که مشتاق بهشت
بهشت فاطمه را ببویم و از او بوی بهشت می یابم و لهذا نبسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که با حضرت رسول
گفتند بچه سبب نسبیا رسیبی فاطمه را و در دو پسر یکی او را و
نسبیا را و نه یا نخود سطلبی و نسبت باو لطفی چند سیفان که
نسبت بنا باید خوان خود همینا فی حضرت فرمود که سبب ان است
که جبرئیل سیبهای بهشت برای من اورد پس ان را تناول
کردم و نطفه شد در صلب من پس با خدیجه مقاربت کردم و بفاطمه
حامله شد و من پیوسته از او بوی بهشت می شنوم و علی ابراهیم
و دیگران نسبتهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند
که حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و آله سیب و سیبی دید حضرت فاطمه
صلوات الله علیها را و بطبع عالیه انسانیه کودکان بود چون در بعضی
از روزها اطعام را منعی نمود حضرت فرمود که ای فاطمه چون از
باغان بروند و داخل بهشت شدم جبرئیل مرا بنزد یک درخت
طوبی برد و از میوهای ان درخت بمن داد و تناول کردم و حق تعالی
ان را ایجاد کرده بود در بهشت من همی چون بزمین امدم با خدیجه مقاربت

کردم

کردم و او بفاطمه حامله شد پس هر گاه که او را ببویم بوی درخت
طوبی از او استشمام مینمایم و در کتاب مغانی الاخبار و نسبتد معتبر از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی
خلق کرد نور حضرت فاطمه صلوات الله علیها را پیش از انکه بیافریند ادم را
و زمین را بسی گفتند اند از نهم یا رسول الله او مکرد اخل این نسبت
حضرت فرمود که فاطمه در باطن حوریه است و بظاهر انسیه است
گفتند یا رسول الله حقیقت این سخن را برای ما بیان فرما حضرت
فرمود که حق تعالی فاطمه را از نور خود افرید پیش از انکه ادم را خلق
کند و هنگامی که ارواح خلایق را افرید پس چون حق تعالی خلق کرد
ادم را نور فاطمه را بر ادم عرض کرد صحابه گفتند یا رسول الله پیش از انکه
ادم نور فاطمه در کجا بود فرمود که در حقه بود در زیر ساق عرش
گفتند یا رسول الله خوراک او چه بود فرمود که طعام تسبیح و تهلیل و تحمید
حق تعالی بود پس چون حق تعالی حضرت ادم علیه السلام را خلق کرد و مرا از
صلب او بیرون اورد و خواست که فاطمه را از صلب من بیرون اورد نور
فاطمه را سیبی کرد اینده در بهشت و جبرئیل ان سیب را برای من اورد
و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا محمد گفتم و علیک
السلام و رحمة الله ای حبیب من جبرئیل پس جبرئیل گفت ای محمد
پروردگار تو سلام میرساند تو را پس گفتم از اوست سلام و بسوی
او بوست سلام و تحیت پس جبرئیل گفت با تحفه این سیب
که حق تعالی بجهت تو فرستاده است بسوی تو از بهشت پس من ان سیب را
گرفتم و بسینه خود چسبانیدم جبرئیل گفت که ای محمد خداوند جلیل
میفرماید که این سیب را بخور چون ان سیب را پاره کردم نوری از ان
ساطع گردید که من و یاران شدیم از ان جبرئیل گفت چرا تناول نمیکنی
بخور همه تر بید و سبق گرد این نوع را از کسیست که نام او در اسمان منتهی
است و در زمین فاطمه است گفتم ای حبیب من جبرئیل چرا او را دوست

منصوره میگویند و در زمین فاطمه جبرئیل گفت که او را در زمین فاطمه
میگویند از برای آنکه قطع کرده است شیعیان خود را از آتش جهنم و دشمنان
خود را از محبت خود بریده است و در امان او را منصوره میگویند
برای آنکه خدا از خود را نصرت و یاری میکند خدا بخود تعالی یقرأ باید
کرد یوم یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء و در کتاب عیون
المعجزات از عماد دین یاسر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت در
حضرت امیر المؤمنین سلوات الله علیه نزد حضرت فاطمه سلوات الله
علیها رفت چون نظر فاطمه بر او حضرت افتاد گفت یا علی نزد یا یک
من بیا تا خبر دهم تو را از آنچه بوده است و از آنچه خواهد بود تا
روز قیامت و از آنچه نخواهد بود چون حضرت امیر المؤمنین این سخن
را شنید برگشت و بخدمت حضرت رسول صلعم آمد چون حضرت
رسول صلعم نظرش بر او حضرت افتاد فرمود که نزد یا یک من بیا ای ابو
الحسن چون نزد یا یک حضرت نشست فرمود که بخواهی من تو را خبر
دهم یا تو مرا خبر میدهی حضرت امیر المؤمنین سلوات الله علیه فرمود
که سخن گفتن تو بهتر است یا رسول الله پس البته میبایست آن حضرت و
حضرت فاطمه گذشته بود بیان فرمود پس حضرت امیر گفت که ای نور
فاطمه از تو بهتر است یا حضرت رسول فرمود که سکوت تو یا علی که نور
فاطمه از تو بهتر است پس حضرت امیر المؤمنین سجده در آمد و شکر الهی
بجا آورد پس حضرت امیر المؤمنین سلوات الله علیه بسوی حضرت
فاطمه سلوات الله علیها مراجعت نمود و حضرت فاطمه فرمود که مرحبا
بنزد پدر من و البته من با تو گفتنی بایدم گفتن حضرت فرمود که مرحبا
بروی فاطمه پس فاطمه گفت که ای ابو الحسن بدرستی که خدا تعالی آخر پیغمبر
او نور من تسبیح حق تعالی میکرد پس نور بر سر در درختی از درختان
بهشت روان درخت نور من روشن شد پس چون در شب معراج پدرم داخل
بهشت شد حق تعالی انعام کرد او را که آن میوه را از آن درخت چید و تناول

نمود

نمود پس نور من در صلب او قرار گرفت پس نور من از صلب او بر رحم
خدیجه دختر خویلد پس من از آن نور بوجود آمدم و چون متولد شدم
ملائکه من را بانده را سیدا تم ای ابو الحسن من نور خدا نقل میکنند

و ابن بابویه رحمة الله علیه بسند معتبر از فضل بن عمر روایت کرده است
که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که میگویند بود ولادت
حضرت فاطمه سلوات الله علیها سخت فرمود که چون خدیجه اختیار
مرا و حجت حضرت رسالت صلعم نمود زنان مکه از عداوتی که با آن حضرت داشتند
از او هجرت نمودند و بر او سلام نمیکردند و میگفتند که زنی فریب
او مرد و فریب خورد بجهت این سبب وحشتی عظیم بر او عارض شد و لیکن
همه غم و جزع خدیجه برای حضرت رسول بود که مبادا از شدت
عداوت ایشان آسیبی بآن حضرت برسد پس چون بفاطمه زهرا سلوات
الله علیها حامله شد فاطمه در شکم با او سخن میگفت و مونس او بود
و او را تسلی میداد و خدیجه اخبار غائبات را از حضرت رسالت پناه
میشنید پس روزی حضرت داخل شد و شنید که خدیجه سخن
میگوید و کسی را نمیبیند فرمود که ای خدیجه با کی سخن میگوئی
خدیجه گفت که این فرزندی که در شکم منست با من سخن میگوید
و مونس منست حضرت فرمود که امین جبرئیل مرا خبر میدهد که
این فرزند دختر است و او نسل طاهر با سعادت با برکت است و حق
تعالی نسل ما را از او بوجود خواهد آورد و از نسل او امامان و
پیشوایان دین بهم خواهند رسید و حق تعالی بعد از انقضاء
دولت ایشان دشمنان خود خواهد کرد امید در زمین و بهشتر
خدیجه دلخوش بود تا آنکه ولادت حضرت فاطمه نزدیک شد
و چون درد زائیدن را در خود احساس کرد بسوی زنان قریش
و غیر زنان هاشم فرستاد که نزد او حاضر شوند ایشان در جواب
او فرستادند که فرمان نمیبریم و قبول قول ما نکردی و در میان

ابو طالب شدی که فقیر است و مالی ندارد و ما باین سبب خانه
تو نیامدیم و متوجه امور تو نمیشویم چند بچه چون پیغام ایشان
را شنیدند بسیار خندیدند و هنگامی که دیدند دایه حالت ناگاه دیدند که
چهار زن کنیزکان بهشت بالای او حاضر شدند و یکی از آن
بوی ما شبیه بود نظر چون ایشان بر سیدند یکی از
ایشان گفت که منم رای خدیجه که ما را سوی او فرستاده کار دیگر
نیست تو و ما خواهران توئیم منم ساره زوجه ابراهیم خلیل و
دویم آسیه دختر مزاحم است که رفیق تو در بهشت خواهد بود
در بهشت و سیم مریم دختر عمران است و چهارم کلثم خواهر موسی
بن عمران است علیهم السلام حق تعالی ما را فرستاده است که در وقت
ولادت نزد تو باشیم و تو را بانجام معاونت نمائیم پس یکی از آنها
در طرف راست خدیجه نشست و دیگری در طرف چپ و سیم در
پیش رو و چهارم در پشت سر آن فاطمه صلوات الله علیها پاک
و پاکیزه فرود آمدند و چون بزمین رسید نور او ساطع گردید بر مزیر
که خانها و بیکر را روشن کرد آنید و در مشرق و مغرب زمین موضعی
نماند مگر آنکه از آن نور روشن شد و ده نفر از حور العین بآن
خانه در آمدند و هر یک ابریقی و طشتی از بهشت و دوات داشتند
و بر بقایای آنیان مملو بود از آب کوثر پس زنی که در پیش روی
خدیجه نشسته بود حضرت فاطمه را برداشت و با آب کوثر غسل داد و
دو جامه سفید پوشانید و دو کفن از شیر سفید تر و از مشک و عنبر خوشبو
تر بودند و حضرت فاطمه را در یک جامه پیچید و جامه دیگر را مقنعه
او کرد آنید پس او را بحجر در آورد و فاطمه گفت اشهد ان لا الٰه
الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان بعلی سید
الاوصیاء و وُلدی سادة الاسباط یعنی گواهی میدهم یکانگی
خدا و باکمر بدم رسول خدا بهترین پیغمبران است و شوهرم بهترین

اوصیای پیغمبران است و فرزندانم بهترین فرزندزادهای پیغمبرانند
پس بر هریک از زنان سلام کرد و هریک را بنام ایشان خواند
پس از زنان شادی کردند و حوریان بهشت خندان شدند
و یکدیگر را دیدند و دادند و اهل آسمانها یکدیگر را بشارت دادند
بولادت آن سیده زنان عالمیان و در آسمان نور و روشنی
هویدا شد که بیشتر چنان نوری مشاهده نکرده بودند پس زنان
زنان مقدس را بچه خطاب کردند و گفتند کیرا این درخت را
که ظاهر و مطهر است و پاکیزه و بابرکت است و حق تعالی برکت
داده است او را و فضل او را پس بچه زبان حضرت را تعریف شاید
و حق تعالی و پیغمبران خود را در دهان او گذاشت پس فاطمه در
روزی انقدر بزبان میگرفت که اطفال دیگر در مهد با هی میکردند و در
ماهی انقدر بزبان میگرفت که اطفال دیگر در سالی میکردند **فصل**
دوم در بیان اسماء شریفه و بعضی از فضایل آن حضرت این
بابویه رحمة الله علیه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده
است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها را بنام هشت نزد خداوند
عالمیان فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه
و مرضیه و محدثه نزد حضرت فرمود که ای سیدهٔ زنان بپیر
تفسیر فاطمه را وی گفت خبر ده مرا ای سید من بر او حضرت فرمود که یعنی
بریده شده است از بدیها پس حضرت فرمود که اگر حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فاطمه را تزویج نمیکرد او را کفوی نبود بر روی زمین
تا در وقت ولادت نه آدم و نه آنها که بعد از او بودند مترجم گوید که
صدیقه یعنی معصومه راست و مبارکه یعنی صاحب برکت در علم و نزول
و کمالات و معجزات و اولاد کرام و طاهره یعنی پاکیزه از صفات نقص
و زکیه یعنی نموکننده در کمالات خیرات و راضیه یعنی راضی بقضای
حق تعالی و مرضیه یعنی پسندیده خدا و دوستان خدا و محدثه یعنی

سلك باقی بمن میکفت و زهرا یعنی نور ایمان بنور صوری و معنوی و بدانکه
اخبار شریفه دلالت میکنند بر انکه حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه از جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان بغیر از پیغمبر ما از برای
صلی الله علیه و آله افضل باشد بلکه بعضی استدلال بر افضلیت حضرت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها بر ایشان نیز کرده اند و ایضا در کتاب
علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده است که ابان بن تغلب از حضرت
صادق علیه السلام سوال کرد که چه سبب حضرت فاطمه صلوات الله علیها
را زهرا مینامیدند حضرت فرمود برای انکه نور حضرت فاطمه در روز سه
مرتبه برای حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه ظاهر میشد
یکی در اول روز که حضرت فاطمه بخانه بامداد میامد و روی
در میان دختران خانهای خود بود نوری سفید از آن خورشید
فلک عصمت ساطع میگردید و در جمیع خانهای مدینه داخل میشد
و دیوارهای ایشان از آن نور سفید میشد از مشاهده این حالت
تعجب میکردند و خدمت حضرت رسالت پناه میشتافتند و از سبب
آن مزبور سوال میکردند نبی حضرت جواب میفرمود که بروید بخانه
فاطمه تا سبب نور بر شما ظاهر شود چون بخانه حضرت میامدند
میدیدند که حضرت در محراب عبادت نشسته است و بنماز
مشغول است و از روی او نور ساطع است پس میدانستند
که آن نوری که مشاهده کرده اند از حضرت است و چون هنگام
زوال شمس میشد و حضرت فاطمه علیها السلام نماز پیشین میکرد
نور زردی از جبین مبینش ساطع میشد و در جمیع خانهای مدینه
داخل میشد و از آن نور در و دیوار و جامها و رنگهای ایشان
زرد میشد پس چون خدمت آنحضرت میامدند و از سبب این حال
سوال میکردند حضرت ایشان را بسوی خانه فاطمه صلوات
الله علیها میفرستاد بخانه حضرت میرفتند و در محراب عبادت

می یافتند

می یافتند که بنماز ایستاده است و نور زردی از روی مبارک او
ساطع است پس میدانستند که انچه دیده اند از نور روی آنحضرت
بوده است و چون ناصی روز میشد و آفتاب غروب میکرد روی
منور فاطمه صلوات الله علیها سرخ میشد و نور سرخی از روی او
حضرت ساطع میشد از روی فرح و شادی و شکر نعمت الهی پس نور
سرخی که از روی آنحضرت ساطع بود داخل خانهای مدینه میشد
و دیوارهای ایشان سرخ میشد و از مشاهده این حالت متعجب میشدند
و خدمت رسول خدا میامدند و از علت آن سوال مینمودند
و حضرت ایشان را بخانه حضرت فاطمه میفرستاد پس ایشان آنحضرت
را مشاهده میکردند که در محراب نشسته و بتسبیح و تمجید الهی مشغول
است و از کوته لطیفش نور سرخی ساطع است پس میدانستند که انچه
دیده اند آثار نور جمال آنحضرت است و پوستان این نور در جبین
انور آنحضرت بود تا انکه حضرت امام حسین صلوات الله علیه
متولد شد و آن نور بجبین مبین آنحضرت منتقل گردید و
پوستان نور بامامت و از امامی بامام دیگر منتقل میشود تا
روز قیامت و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که از آنحضرت
پرسیدند که چه سبب حضرت فاطمه صلوات الله علیها را زهرا
نامیدند حضرت فرمود که زیرا که حق تعالی آنحضرت را خلق کرد از نور
عظمت خود چون او را افرید اسمانها و زمین از نور روی او روشن
گردید و دیدهای ملائکه را خیره کرده بودند و ملکی از برای حق تعالی
سجده افتادند و گفتند ای خدای ما و بزرگ ما این چه نور است
حق تعالی بسوی گردانید بایشان که این نوریست که از نور عظمت خود افریده ام و
در آسمان ساکن گردانیده ام و از عظمت خود او را خلق کرده ام
بیرون خواهم آورد او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خود که او را
زیادتی داده ام بر جمیع پیغمبران و از این نور بیرون خواهم آورد

بیشوایان دین که قیام نمایند بامر من وهدایت کنند مردم را
بدین حق من و ایشان را خلیفهای خود کرده ام در زمین بعد از
انکه وحی من از زمین منقطع شود و ایضا لسند معتبر از حضرت
روایت کرده است که حضرت فاطمه علیها السلام را باین سبب زهرا
نامیدند که چون در محراب خود بعبادت مشغول میشد نور او اهل
آسمان را روشنی میبخشید چنانکه ستارگان آسمان اهل
زمین را روشنی میدهند و ایضا لسند معتبر از حضرت موسی بن
جعفر روایت کرده است که حق تعالی چون میدانست که حضرت
رسالت پناه دختران دنیا را بسیار خواهد خواست و هریک از ایشان
طمع در خلافت آنحضرت خواهند کرد لهذا چون حضرت فاطمه
صلوات الله علیها بوجود آمد او را فاطمه نامید زیرا که خبر داد
که خلافت آنحضرت در شوهر و فرزندان اوست و بولادت آنحضرت
قطع طمع خواهد کرد زیرا که فاطمه مشتق از فطم است
و فطم بمعنی قطع است و بریدن است و ایضا لسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت سیدة النساء
شد حق تعالی ملکی فرستاد که بر زنان سیدالانبیاء صلعم جاری گردانید
که آنحضرت را فاطمه نامید پس فاطمه خطاب کرد که تو را نعلم بریدم از
جمیع خلق تو را بریدم از حایض شدن پس حضرت باقر علیه السلام فرمود که
خدا سوگند که حق تعالی او را در روز قیامت بعد از خود مخصوص و
از کثافت حیض و والدت پاک و مطهر گردانیده و در اخبار متواتره از طرق
خاصه و عامه روایت شده است که آنحضرت را برای این فاطمه نامیدند
که حق تعالی او و شیعیان او را از آتش جهنم بریده است و ایضا
لسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه
صلوات الله علیها در روز قیامت بر کنار جهنم خواهد ایستاد و در آن
روز در میان دو چشم هر کس نوشته خواهد شد که مومن است یا کافر

پس

پس هر که در آن روز یکی از محبان اهل بیت را کرکناه شیبا کرده باشد
که او را بجهنم برند چون او را ببند بحضرت فاطمه رسانند آنحضرت
در پیشانی او بخواند که او محب آنحضرت و ذریت آنحضرت است
پس گوید که ای خدای من و ای سید من مرا فاطمه نامیدی و مرا وعده
دادی که سبب من دوستان مرا از آتش جهنم آزاد کردانی و وعده
تو حق است و خلاف وعده نمیکنی پس حق تعالی ندا فرماید که در
گذرای فاطمه بدرستی که من تو را فاطمه نامیدم و بریدم و قطع
کردم تو را و هر که تو را و اولاد ترا دوست دارد و
دوستداران تو و ایشان نباشد از آتش جهنم و وعده من حق است
و خلاف وعده نمیکنم برای همان امر کردم که این منادی آتش
بر ندا کند تا تو را و اشفاعت کنی و شفاعت تو را در حق او قبول کنم و
ظاهر کرده ام بر ملکه و انبیا و رسولان من قدر و منزلت تو نزد من
پس هر که را در میان دو دیده اش بخوانی که مومن است دستش را
بگیرد و داخل بهشت کردان و ایضا لسند معتبر روایت کرده است
که از حضرت رسول صلعم پرسیدند که بچه سبب فاطمه را بتول مینامی
فرمود که برای آنکه حیض نمی بیند و دیگر زنان می بینند و میدانند
خون در رحم ایشان ناخوش است و در روایت دیگر از حضرت
رسول صلعم منقول است که در فاطمه علیها و کنایتهای زنان دیگر نیست و
ایضا شهر آشوب روایت کرده است که از حضرت امام حسن عسکری
صلوات الله علیه سئوال کردند که چرا حضرت فاطمه را زهرا نامیدند
فرمود که از برای آنکه روی آنحضرت از برای حضرت امیرالمومنین صلعم
در اول روز سپید و خشید مانند آفتاب تابان و در هنگام زوال
مانند سیمین و نزدیک غروب آفتاب مانند ستاره روشن و ایضا روایت
کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که فاطمه را بچه سبب
زهرا نامیدند حضرت فرمود که برای آنکه از برای فاطمه قبه در بهشت

هست از یاقوت سرخ و بلند و آن قبر بقدر یک میل راه است و بر
و بقدرت حق تعالی در میان هوا ایستاده است نه از بالا علاقه دارد
که آن را نگاه دارد و نه از زیر ستونی دارد که بر آن قرار کرده و آن
قبر را هزار درواست و بر هر دری هزار ملک ایستاده است و بر آن
آن قبر را اهل بهشت همه مانند شما که ستارگان را در آسمان
مشاهده میکنید پس میگویند که این قبر زهرا و نور آن از فاطمه
سیدة النساء است و در کتاب ارشاد القلوب از سلمان فارسی
رضی الله عنه روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلعم در مسجد
نشسته بود ناگاه عباس رضی الله عنه حضرت را خلوت شده و سلام کرده و حضرت
جواب او فرموده و او را مرحبا گفت پس عباس گفت که چه سبب
و بنا فضیلت یافته است علی بن ابی طالب و حال آنکه اصل ما
یکیست حضرت فرمود که ای عم حق تعالی فرید مرا و علی را در وقتی
که نه آسمان بود و نه زمین و نه بهشت و نه دوزخ و نه لوح و نه قلم
چون حق تعالی خواست که ما را پیدا فریند بکلمه نور بکلمه و از آن
نوری بهم رسید پس کلمه دیگر فرمود و از آن روحی بهم رسید پس آن
نور را با آن روح ممزوج کرانید پس من و علی را از آن نور و روح
آفرید پس از نور من نوری شق ابهدون او رد و من از عرش بنیه کرتا
و از نور علی نور اسمانها را پروین او رد و پس علی جلیل تر و بزرگتر
است از اسمانها پس پروین او رد از نور حسن نور آفتاب را و
از نور حسین نور ماه را پس ایشان نه کمتر اند از آفتاب و ماه پس
ملئکه تسبیح حق تعالی میکردند و میگفتند سبوح قدوس چه
نسبا کرامند این نورها نزد حق تعالی چون حق تعالی خواست
که امتحان کند ملئکه را آنیان فرستاد ابری تاریک و چنان قوی
گرفت ملئکه را طاقت یک دیگر را نمیدیدند ملئکه گفتند ای خداوند
ما و سیدما و نور های دو نوری که ما را آفریده بودی تا حال چنین

خالق ما ندیده بودیم پس از تو سوال میکنیم بحق این نورها
که این ظلمت را از ما دور کرداند پس حق تعالی نور حضرت فاطمه
صلوات الله علیها را آفرید مانند قندیلی و بر کنار عرش آویخت و
از نور او اسمانها و هفت کانور و زمینها روشن کرد بدند و بان سبب
فاطمه را زهرا نامیدند پس ملئکه تسبیح و تقدیس حق تعالی کردند حق
تعالی فرمود که بعزت و جلال خودم سوگند یاد میکنم که ثواب
تسبیح و تقدیس شما را تا روز قیامت قرار دادم باغ محبان این زن
و پدر او و شوهر او و فرزندان او و این تمام ثواب روایت کرده است
که کنیتهای حضرت ام الحسن و ام الحسین و ام الائمه و ام ابیها
بود و اسمای حضرت فاطمه و بتول و حصان و حرة و سیده و عذرا
اکبر و زهرا و حورا و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه
و محدثه و مریم الکبری و صدیقة الکبری بود فصل سیم
در بیان مناقب و فضایل بعضی از احوال و معجزات آن حضرت
شیخ مفید و این بابویه و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
امام محمد باقر روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که خدا
غضب میکند برای غضب فاطمه و خوشنود میشود برای خوشنودی
فاطمه و این بابویه بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله
علیه روایت کرده است که حضرت رسالت صلعم فرمود که حق تعالی از
زنان چهار کس را اختیار کرده است مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه
و ایضا بسند معتبر از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
صلوات الله علیهما نهضت ندارند جمیع اهل زمین بعد از من و بعد
از پدر خود و مادر ایشان بهتر از زنان اهل زمین است و این بابویه
از طریق مخالفان از مالک بن انس از مالک روایت کرده است که حضرت
فاطمه صلوات الله علیها هرگز خون حیض و نفاس ندید و ایضا بسند

صحیح روایت کرده است کرا زحضرت صادق ع پرسیدند کرا بخبر رسول
خدا صم فرمود کہ فاطمہ بہترین زنان اهل بهشت است یا بهترین
زنان اهل زمان خود است حضرت فرمود کہ مریم بهترین زنان
اهل زمان خود بود و فاطمہ بهترین زنان اهل بهشت است از اولین
واخرین پرسیدند کہ قول رسول خدا صم کہ فرمودند کہ حسن و حسین
بهترین جوانان اهل بهشتند حکمی نراست فرمود کہ بخدا سوگند
کہ ایشان بهترین جوانان اهل بهشتند از کن شتکان وانیدکان
وایضاً سند معتبر روایت کرده است کہ چون حضرت رسول ص
از سفری مراجعت میفرمودند اول بخانہ فاطمہ صلوات الله علیها تشریف
میبردند و بعد ازان بخانہ زنان خود میرفتند
پس در بعضی از سفرهای بحضرت حضرت فاطمہ دو دست پر نج
وقلاده و دو کی شواده از نقره ساخته و پرده بر در خانه او کشیدند
چون حضرت مراجعت فرمودند و بخانہ فاطمہ داخل شدند و بخانہ
بر در خانہ توقف فرمودند و ان حال را مشاهده فرمودند عصبناک
بیرون رفتند و بمسجد درآمدند و بر منبر نشستند حضرت
فاطمہ گمان بردند کہ برای ان زینتها حضرت رسول ص بغضب آمدند
پس کردن بند و دستبندها و کوشوارها را کندند و کشیده
واکشودند و بدر را نزد حضرت فرستادند و بان مخدره انها
را بردند و گفتند کہ مادر حضرت سلام میرسانند و میگوید کہ انها
را در راه خدا بده چون نزد انحضرت آوردند فرمود کہ گرو انجه
بحبوا ستم بر دین خدای و باد دنیا از محمد وال محمد نیست واگر
دنیا در چشم نزد خدا برابر پشه میبود خدا در دنیا کافر را شربتی
از اب نمیداد پس برخواستند و بخانہ حضرت فاطمہ داخل شدند
وایضاً سند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است کہ روزی
حضرت فاطمہ صلوات الله علیها از رسول خدا ص پرسید کہ ای پدر

چنین

سه نقطه

در روز قیامت تو را کجا ملاقات کنم فرمود کہ ای فاطمہ نزد در
بهشت در وقتی کہ علم حمد با من باشد و شفاعت کنم برای امت
خود لبوی پرورد کار خود گفت ای پدر اگر تو را انجا نیابم
کجا تو را طلب کنم فرمود کہ نزد حوض کوثر در وقتی کہ امت
خود را اب دهم ازان حوض گفت ای پدر اگر انجا تو را نیابم
در کجا تو را طلب کنم فرمود کہ نزد صراط در وقتی کہ من ایستاده باشم
وگویم پرورد کارا امت مرا سلامت از صراط بکن راوی گفت اگر
انجا تو را نیابم بر حکیم فرمود کہ مرا طلب کن نزد میزان کہ ایستاده باشم
وگویم کہ خداوندا شادمان مرا رامت مرا از عذاب خود گفت اگر انجا
تو را نیابم فرمود کہ در کنار حوض مرا طلب کن و هنگامی کہ ایستاده باشم
وسنج کنم شرابها و ظرفهای ان را از است خود بر فاطمہ از اشامیدن
اب حسنان شاد شد وایضاً سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر
علیهما السلام روایت کرده است کہ روزی حضرت رسالت پناه ص بخانہ دختر
خود فاطمہ درآمد و در گردن او دید کہ بند طلا پس روی مبارکرا
انا کرد چون حضرت فاطمہ بافت کہ انحضرت را خوش نیامد
دید ان گردن بند ان را باده کرد و دور افکند پس حضرت رسول ص
فرمود کہ تو ازمنی ای فاطمہ در انحال نابالی امد و حضرت فاطمہ
گردن بند را باو بخشید پس حضرت رسول ص فرمود کہ شاد باش
غضب خدا و غضب من بر کسی کہ خون مرا بریزد و اذا دکند مراد حضرت
من وشیخ مفید و شیخ طوسی رحمهما الله علیهما از طی بن خالقان روایت
کرده اند کہ حضرت رسول ص فرمود کہ فاطمہ پاره تن منست هرکہ او را
شاد کرده اند مرا شاد کرده است و هرکہ او را آزرده کند مرا آزرده
کرده است فاطمہ عزیزترین مردم است نزد من وایضاً بطریق
ایشان روایت کرده اند کہ هیچ کس زمردان ص نزد رسول خدا ص محبوب
تر از علی بن ابیطالب نبود و از زنان نزد انحضرت کسی محبوب

از خالقین

از حضرت فاطمه صلوات الله علیها بنویسد و ابن عباس از عایشه روایت کرده اند
که روزی حضرت رسالت صلعم نشسته بود و حضرت فاطمه صلوات الله
علیها نبوی آنحضرت آمد و ساعتی رفتار رسول خدا صلعم بوا میرفت
چون آنحضرت را نظر بر او افتاد دو مرتبه گفت مرحبا دختر من
پس گفت ای فاطمه آیا راضی نیستی که چون دو روز قیامت بیائی
بهتر بن زنان مومنان باشی یا بهتر بن زنان این امت یا بهتر بن
و ابن بابویه بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که روزی
حضرت رسول صلعم نشسته بود و حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسن و
حسین صلوات الله علیهم نزد آنحضرت بودند پس گفت خدا وندا
تو میدانی که اینها اهل بیت منند و گرامی ترین مردمند بر من پس
دوست دار هر که ایشان را دوست دارد و دشمن دار هر که ایشان را
دشمن دارد و دوستی کن با هر که با ایشان دوستی کند و دشمنی کن با
هر که با ایشان دشمنی کند و اعانت کن هر که ایشان را اعانت کند و ایشان
را پاکیزه و مطهر گردان از هر رجسی و منزه و معصوم گردان از هر گناهی
و تقویت کن ایشان را بروح القدس از جانب خود پس حضرت فرمود که
یا علی تو پیشوای امت منی و خلیفه منی بر ایشان من بعد از من و تو
کننده مومنان بسوی بهشت و گویا نظر میکنم بسوی دختر خود
فاطمه که بیاید بصحرای محشر سوار شده بر شتری از نور و از جانب راست
او هفتاد هزار ملک باشند و از جانب چپ او نیز هفتاد هزار ملک
باشند و بعد از پس او دولت سرای او هر یک هفتاد هزار ملک
باشند و زنان مومنات سوار از پی خود و بسوی بهشت پس هر زنی
که در شبانه روزی پنج نماز واجب را ادا کرده باشد و ماه مبارک
رمضان را روزه داشته باشد و حج خانه خدا کرده باشد و زکوة مال
خود را داده باشد و شوهر خود را اطاعت کرده باشد و اقرار بامامت علی
بعد از من داشته باشد داخل بهشت شود بشفاعت دختر من فاطمه

وبدرستی که دختر من بهترین زنان عالمیانست گفتند یا رسول الله یا
او بهترین زنان زمان خود است حضرت فرمود که آن مریم دختر عمران است
که بهترین زنان زمان خود بود و اما دختر من فاطمه پس او بهترین
زنان عالمیانست از کنار شکمان و اینده گان و چون در محراب عبادت
خود می ایستد هفتاد هزار ملک از ملئکه مقربین بر او سلام میکنند
و ندا میکنند او را و ندا می کنند که ملئکه مریم دختر عمران را میکردند و می
گویند یا فاطمة ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفاک علی نساء
العالمین صفوی فاطمه بدرستی که حق تعالی تو را برگزیده و مطهر و
پاکیزه گردانیده و اختیار کرده تو را بر زنان عالمیان پس تو چه حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه گریه کرد و فرمود که یا علی فاطمه پاره تن
منست و نور دیده منست و میوه دل من است هر آزرده میکند
هر صبا او را آزرده میکند و مرا شاد میکرداند هر چه او را شاد می
گرداند و اول کسی که از اهل بیت من بمن ملحق میگردد او خواهد
بود پس بعد از من با او نیکو سلوک کن و اما حسن و حسین پس ایشان
پیران مهند و دو گل بوستان منند و بهترین جوانان بهشت
اند پس باید که ایشان را گرامی داری مانند چشم و گوش خود پس حضرت
دست بجانب اسمان بلند کرد و فرمود که خدا وندا من تو را گواه
میگیرم که من دوست میدارم کسی را که ایشان را دوست میدارد
و دشمن میدارم کسی را که ایشان را دشمن دارد و صلح میکنم با کسی که با
ایشان صلحست و جنگ میکنم با کسی که با ایشان جنگست و دشمنم با کسی که با
ایشان دشمن است و یارم با کسی که با ایشان یار است و ایضا نسبت
مصنف حضرت امام مجمل با قرعه روایت کرده است که دختر ما همچو ان
خاتونی نیشوند و بدرستی که حق هفتاد بیست برای زنان و اول کسی
که از زنان بکو خاتون شده باشد بود و شیخ طوسی بسند مخالفانه
از ابن شیبه روایت کرده است که او میگفت که ندیدیم احدی از زمره صحابه

که در گفتار و سخن شبیه تر باشد از فاطمه برسول خدا ص و چون فاطمه
بنزد آنحضرت میآمد او را مرحبا میگفت و دستهای او را میبوسید
و او را در جای خود می نشانید و چون حضرت رسول ص بخانهٔ فاطمه
صلوات الله علیها میرفت برمیخواست و استقبال آنحضرت میکرد و
مرحبا میگفت و دستهای آنحضرت را میبوسید و در مرض وفات
حضرت رسالت ص فاطمه بنزد آنحضرت آمد و حضرت با او راز گفت
و فاطمه گریان شد پس راز دیگر با او گفت و او خندان شد پس من
در خاطر خود گفتم که من فاطمه را بهتر از زنان میدانستم اکنون
دانستم که او نیز مثل زنان دیگر است و را شتابی گریستن و خندیدن از سبب
آن گریه و خنده از فاطمه سؤال کردم فرمود که من اسرار پیغمبر
چون حضرت رسالت ص از دنیا رفت سببان حال را از فاطمه سؤال
کردند گفت اول مرتبه مرا خبر داد بوفات خود و بان سبب گریستم پس
بعد از آن مرا خبر داد که تو سیّد زنان اهل بهشت بین ملحق خواهی شد
باین سبب خندان شدم و علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت
رسول ص فرمود که هر که او را زیارت کند فاطمه را در حیات من و هر که
او را زیارت کند بعد از وفات من و هر که او را زیارت کند در حیات من و هر که او را زیارت کند
مرا از او کرده و هر که مرا زیارت کند خدا را زیارت کرده و حق تعالی در باب
ایذاء امیر المؤمنین و فاطمه را این آیه را فرستاده است که اِنَّ الَّذینَ
یُؤذُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنیا وَ الْآخِرَةِ وَ اَعَدَّ
لَهُمْ عَذاباً مُهیناً یعنی بدرستی که آنان که ایذا میکنند خدا و
رسول را لعنت کرده است خدا آنان را در دنیا و آخرت و مهیا کرده
است از برای ایشان عذابی خوار کننده و ابن بابویه روایت کرده
بسندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت رسول ص وصیت فرمود
که با علی بدرستی که حق تعالی علم کامل احاطه کرده باحوال خلق و مرا

بر کرده

بر کرده بود ایشان علی را پس تو را اختیار کرده بعد از من بر دیگران
پس اختیار کرد امامان از فرزندان تو را از جمیع مردان عالمیان
بعد از من و بعد از تو پس بکرده فاطمه را بر جمیع زنان عالمیان
و ایضاً بسندهای معتبر بسیار از حضرت رسول ص روایت کرده اند
که حضرت فرمود که فاطمه شاخیست از من ایذا میکند مرا هر چیز او را
آزار میکند و شاد میکرداند مرا هر چیز او را شاد میکرداند و بدرستی که
حق تعالی غضب میکند برای غضب فاطمه و خوشنود میگردد برای
خوشنودی او و در صحیفهٔ الرضا علیه السلام از ابا جعفر محمد بن علی روایت
کرده است که روزی حضرت رسالت ص بخانهٔ فاطمه علیها السلام صلوات الله
و بوکرون او فاطمه دید که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
از غیبت بر او گران بود پس حضرت فرمود که ای فاطمه تو را فرمیبند
دهند مردم که کوبند دختر محمد ما را و ما او را بشوی حضرت
فاطمه ان قلاده را کشود و فرو خت و بنده خرید و او را آزاد کرد پس
حضرت رسول ص بان شاد گردید و علی بن ابراهیم روایت کرده است
که روزی حضرت رسالت ص نشسته بود و حضرت فاطمه بنزد آنحضرت
و بنای مبارکش از کرسنگی متغیر گردیده بود پس فرمود که تو را چیزی
من نیاچون فاطمه بنزد پدر آنحضرت رفت دست مبارک خود را
بر سینهٔ آنحضرت گذاشت و هنوز آنحضرت گویا نبود پس گفت خدایا
ای برکننده کرسنگان و بلند کننده زیردستان فاطمه را کرسنه
مگذار و چون دعای حضرت تمام شد دیدیم که کاسهٔ فاطمه از
ثرید لبریز نایلا گردید و کوزهٔ او چون بر روی مبارکش جاری میشد
پس حضرت فاطمه فرمود که بعد از آن هرگز کرسنگی نیافتم و ایضاً بسند
معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول ص چند
روز نگذشت که طعامی تناول نفرمود تا آنکه کرسنگی بر آنحضرت بسیار
غالب شد و بجرهای ذنان خود کرد دید طعامی نیافت پس بحجرهٔ فاطمه

حضرت فاطمه صلوات الله علیها درآمد و فرمود که ای دختر گرامی یا نور
توطعامی هست که تناول نمایی یا که کسی برمن زود وارد شده است
حضرت فاطمه گفت نزد ما طعامی نزد من نیست جز آنچه غذای تو
باد چون حضرت از خانه او برون رفت یکی از کنیزان فاطمه دو گرده نان
و یا چیز کوچکی از برای آن حضرت بهدیه او داد پس فاطمه آن را گرفت و در
زیر کاسه نهان کرد و جامه بر روی آن پوشانید و گفت بحقم سوگند
که حضرت رسالت را اختیار میکنم بر خود و بر فرزندان خود و همه کرسنه
بودند و محتاج بطعام بودند پس حضرت امام حسن یا امام حسین صلوات
الله علیهما را فرستاد بخدمت پدر بزرگوار خود و آن حضرت را طلبید
چون تشریف آوردند گفت ای پدر بعجز و رقت تمام حق تعالی طعامی از
برای من رسانید و از برای حق نهان کرده ام از فرزندان خود فرمود که بیار
ای دختر چون سرکاسه را برداشت نقدرت حق تعالی آن کاسه پر از نان و
گوشت تازه بود چون فاطمه آن حال را مشاهده کرد بتحیر شد و دانست
که از جانب حق تعالی است پس حمد الهی بجا آورد و صلوات بر حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرستاد و آن طعام را نزد آن حضرت آورد چون حضرت
آن کاسه پر از طعام را دید بنگرکه حق تعالی چقدر پروریانیده و پرسید که از
کجا آورده این طعام را فاطمه گفت که از نزد حق تعالی آمده است بدرستی
که حق تعالی روزی میدهد هرکه را بخواهد بحساب پس حضرت رسول صلوات
حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله
علیهم و جمیع زنان آن حضرت از آن طعام تناول کردند تا سیر شدند حضرت
فاطمه فرمود که آن کاسه بحال خود ماند و هیچ کم نشد تا آنکه جمیع همسایگان
خود را از آن سیر کردم و حق تعالی در آن برکت و خیر بسیار کرامت فرمود
و ابن بابویه روایت کرده است از حضرت صادق که چون خدیجه رضی الله عنها
از دار فنا بجای بقا رحلت فرمود فاطمه نزد پدر بزرگوار خود آمد و گفت
بگریست و می پرسید که مادر من در کجاست و حضرت جواب او نفرمود و فاطمه

یا طالب امیرالمومنین حضرت رسول صلوات
امیرالمومنین بنده

چون بسیار بگشت و از اهل خانه سؤال میکرد که مادر من در کجاست و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت که چون جبرائیل آمد و او را خبر داد که خدای
جلیل از تو سلام میرساند و گفت بر تو درود میفرستد و امر میکند تو را که سلام او را بفاطمه برسانی و
بگوئی باو که مادر تو در خانه ایست از خانهای بهشت که از برای او ساخته اند
و آن را بیت العز نامیده اند و عمودهای آن از یاقوت سرخ است
و در میان قصر سیاه زنی فرتوت و پیر و مختل و مریض است این فاطمه
گفت که حق تعالی عالم است از نفسها و عیبها و علتها و بلاتیها از اوست
و بلاها و بلیتها باو برمیگردد و این را روایت کرده است که چون حضرت
فاطمه صلوات الله علیها از دنیا بسفر آخرت رفت کرام ایمن خانه نزد آنحضرت
سوگند یاد کرد که دیگر در مدینه نماند زیرا که غیبتی است جانگداز آنحضرت
را خالی میبیند پس از مدینه بتوجه مکه شد و در بعضی از منازل او را
تشنگی غلبه نمود و چون از آب مانع بودند دست بدعا برداشت
و گفت خدایا و خدای من خانه نزد حضرت فاطمه ام ایمن را از تشنگی هلاک خواهی
کرد بنوعی که حضرت فاطمه صلوات الله علیها دلو آب از آسمان برای او
بفرستاد و چون از آن آب نوشید تا هفت سال احتیاج بخوردن و
آشامیدن نکرد و مردم او را در روزهای بسیار گرم برای کارها
میفرستادند و تشنه نمیشد و این را بعضی معتبر روایت کرده است که
روزی سلمان رضی الله عنه بخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها آمد
و دید که آن حضرت نشسته است نزد آسیائی و جو از برای عیال خود خود
میکند و دست مبارکش مجروح گردیده و خون بجو آسیا روان شده
و حضرت امام حسین صلوات الله علیه در ناحیه خانه از گرسنگی گریه و
اضطراب میکنند سلمان گفت ای دختر رسول خدا دستهای تو از
آسیا کردن مجروح شده است و پینه کرده است و اینک قنفذ کنیز تو بجای آن
چرا این خدمت را باو نمیفرمائی و خود تحمل بدین بلیه فرمود که حضرت
رسول صلعم او وصیت کرده است که خدمت خانه یک روز با فضه باشد

ویك روز با سن و دو روز نوبت فضه بود سلمان گفت که من بندهٔ آزاد
کرده شما پیغمبر ما که حضرت امام حسین را شغول کرد از بازی
بگرد الله حضرت فاطمه فرمود که لکن حسین را من نوبتی میتوانم
کرد تا سیاه را بگیرد آن چون سلمان قد دراز خود را خم کرد تا
خدا را شکر بجای نماز بمسجد رفت چون از نماز فارغ شد
اجنده دیده بود از برای حضرت امیر المؤمنین هم تفل کرد و حضرت
از استماع آن قصه گریان شد و بخانه برگشت پس بنی نجار بیان
بمسجد معاودت نمود چون حضرت رسول صلعم از سبب تبسم آنحضرت
سؤال کرد گفت چون بخانه برگشتم فاطمه را دیدم که بر پشت خوابیده
بود و حضرت امام حسین بر روی سینهٔ اش بجواب رفته بود و
اسیاه لکه دستی ظاهر شده بود چون حضرت رسول صلعم
تبسم کرد و فرمود که یا علی مگر نمیدانی که خدا را ملکی چند هست که
در زمین میگردند و خدمت میکنند محمد و آل محمد را تا روز قیامت
و ایضاً این سند معتبر روایت کرده است که ابوذر رضی الله عنه گفت
که روزی حضرت رسول صلعم مرا بخانهٔ علی بن ابی طالب علیه السلام فرستاد
که آنحضرت را طلب نمایم چون بخانهٔ آنحضرت رفتم و ندا کردم کسی مرا
جواب نگفت و دیدم که اسیاه خود میگردد و کسی نزد او اسیاه حاضر
نیست پس حضرت را ندا کردم و چون مخاطبت حضرت رسول الله
شنید با او گفت که من نمیدانم که در نجیم از اسیاهی که دیدم
در خانهٔ علی بگرد بدو کسی نزد او نبود حضرت فرمود که حق تعالی
دل و جمیع جوارح دختر من فاطمه را پر کرده است از ایمان و یقین
و چون حق تعالی ضعف او را میداند او را یاری کرده است بر دفع
او و کفایت امور و مهمات فرموده است مگر نمیدانی که خدا را ملکی
چند هست که موکل بنیاوی آل محمد صلوات الله علیهم و برکاته کنند
الفرد و اما الشیخ طوسی و تفسیر فرات بن ابراهیم ابو سعید خدری

دوازده

روایت کرده اند که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بحضرت
فاطمه صلوات الله علیها گفت ایا نزد تو طعامی هست که چاشت کنیم
فاطمه گفت که بجان خداوندی که بدیدم را گرامی داشته است
به پیغمبری و تو را گرامی داشته است بوصیت که در این بامداد نزد
من هیچ طعامی نیست که برای تو خاصه کنم و دو روز بود که طعامی
نداشتم تعبیر این امر بخاطر تو نزد تو بیاورم و از خود و فرزندان خود بازی
کرفتم و تو را بر خود و ایشان اختیار میکردم حضرت فرمود که ای فاطمه
در این دو روز نجل مرا چیزی میکردی که طعامی در خانه نیستا از برای
غذای طعامی طلب کنم فاطمه گفت ای ابوالحسن من شرم میکنم از خدای
خود که تو را تکلیف کنم بر چیزی که قادر بان نیستی پس حضرت امیر از
خانه فاطمه برون آمد با اعتماد تمام و وثوق عظیم بخداوند خود
و یك دینار قرض کرد و خواست که از برای عیال خود طعامی کرد ناکاه
عرض حاجت مقداد را ملاقات کرد و دو روز نبیاورد کرسنگی حوادث
آفتاب از بالای سر او در زبر پای او را فرو کرفته بود و خالق را متفکر
کرانیده بود چون حضرت او را در این وقت با این حال مشاهده کرد گفت
ای مقداد در این ساعت کرم برای چه از خانه بیرون آمده مقداد گفت
ای ابوالحسن از من درکذر و از حال من مکو سؤال مکن حضرت فرمود
ای برادر دینی از خیانت نیست که از تو درکذرم تا بر حال تو مطلع نکردم باز
مقداد مضایقه کرد و حضرت سه الفه فرمود پس مقداد گفت بحق آنخداوندی
که محمد را کرامی داشته است بپیغمبری و تو را بوصی و کرامی کرده است که از خانه
برون نیامدم مکر برای شدت کرسنکی و عیال خود را در خانه کرسنه
کذاشته ام و چون صدای کریهٔ ایشان را شنیدم تاب نیاوردم و با
حال از خانه برون آمدم چون حضرت از حال مقداد مطلع کردید با
از دیدهای خود اشک فرو ریخت تو فرمود که سوکند یاد میکنم بان خداوندی
که تو یاد سوکند یاد کردی که من نیز برای این کار از خانه برون آمده ام

محمد باقر

واقعه که در بیت کرده شد

ویک دینار قرض بهم رسانیده و تو را ایثار میکنم بر نفس خود پس برد دینار را بعقیده داد و از شرم بخانه رفت و بمسجد آمد و نماز ظهر و عصر و مغرب را با رسول خدا صلی الله علیه و آله ادا کرد و چون حضرت رسول از نماز مغرب فارغ شد و هم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که در صف اول نشسته بود پس پای مبارک خود را شانه کرد و چنین پس حضرت برخواست و از پی حضرت رسول صلعم روان شد و در رکاب حضرت رسالت پناه سلام کرد و حضرت رد سلام او کرد و فرمود که یا علی ایا طعامی داری که ما امشب تناول کنیم پس حضرت امیر المؤمنین از شرم ساکت شد و جواب نفرمود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوحی الهی دانسته بود آنچه با حضرت در آن روز گذشته بود و چون ما را او را امر کرده بود که در آن شب نزد علی بن ابی طالب افطار کند چون حضرت او را ساکت یافت فرمود که ای ابو الحسن چرا جواب نمیگوئی یا بگو نه تا من برگردم یا بگو داری تا من بیایم حضرت امیر گفت یا رسول الله از شرم جواب نمیتوانم گفت بیا تا بروم حضرت رسول صلعم دست او را گرفت و با یکدیگر برو انه شدند تا بخانه فاطمه در آمدند و فاطمه در جای نماز خود نشسته بود و از نماز فارغ شده بود و در دست سر خوش کاسه گذاشته بود که مملو از طعام بود و بخار از سر کاسه بر میخواست چون صدای حضرت رسول صلعم را شنید از جای نماز خود برون آمد و بر حضرت سلام کرد و فاطمه عزیز تر و محترم تر بود نزد آن حضرت پس حضرت جواب سلام او گفت و دست مبارک خود را بر سر او گذاشت و گفت ای دختر برگزیده خدا تو را رحمت کند گفت بخیر و نیکی شام کرده ام فرمود که طعامی برای ما مهیا و کرده تا کنیم خدا تو را رحمت کند و کرده است پس فاطمه آن کاسه را بود داشت و نزد رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما گذاشت چون حضرت امیر آن طعام را مشاهده نمود از وی تعجب نبوی فاطمه نظر کرد بحضرت

فاطمه گفت سبحان الله چه بسیار از وی تعجب و شدت نبوی من نقل میکنی یا بدی کرده ام که سبب غضب گردیده ام حضرت امیر فرمود که از آن تعجب میکنم که امروز سوگند یاد کردی که دو روز است که طعامی تناول نکرده و هیچ طعام در خانه نداری و اکنون چنین طعامی تهیه مانموده پس حضرت فاطمه بسوی آسمان نظر کرد و گفت پروردگارا تو میدانی و زمین میدانند که سوگندی که من یاد کردم حق بود حضرت امیر گفت که ای فاطمه از کجا آورده این طعامی را که این نوع طعامی نداریم در خانه و در بیرون و از این نیکو تر طعامی نخورده ام پس حضرت رسول صلعم دست مبارک خود را بمیان دو کتف علی علیه السلام گذاشت و از وی لطف نخرج و فی مود که یا علی این بدل دینار است که عقبا داده ای این جزای دینار است از جناب خدا خدا وندی سیدهد هر که را میخواهد بحساب پس حضرت رسول صلعم گریان شد و گفت حمد و سپاس خدا و نیایی را که شما را از دنیا نبرد تا آنکه تو را بمنزلت زکریا گردانید و فاطمه را مثل مریم دختر عمران (ع) مثل این قصه را از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و در آخر آن مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی مثل تو و مثل فاطمه مثل زکریا و مریم است که هر گاه نزد او میرفت طعامی نزد او می یافت و از او میپرسید که از کجا آمده است این طعام از برای تو میرسید که از نزد خدا و خدا عالمیان بدهد بهر کسی که خداوندی سیدهد هر که را خواهد بحساب و فرمود که یکماه از آن کاسه طعام خوردند و تمام نشد و آن کاسه اکنون نزد ماست و حضرت قاید صلوات الله علیه از آن کاسه طعام میل خواهد کرد و ابن شهر آشوب و قطب راوندی روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه محتاج بقرض شد و بخانه فاطمه صلوات الله علیها آمد و دید بهودی مرهون کرده و جزوات شهر آشوب آن بهودی زید نام داشت و آن چادر از پشم بود و قدری

از جهة خرکوفت پس یهودی آن چادر را بخانه برد و در خانه کناشت
چون شب شد زن یهودی بان حجره درآمد و نوری از آن چادر
ساطع دید که تمام حجره را روشن کرده بود چون زن آنحالت غریب را
مشاهده کرد بتند شوهر خود رفت و آنچه دیده بود باو نقل کرد پس
یهودی از استماع آن حالت در تعجب شد و فوراً من کرده بود که چادر
حضرت فاطمه دخانه است پس بسرعت شتافت و داخل آن حجره شد
چون داخل آن حجره شد دید که شعاع چادر آن خورشید فلک عصمت
است که مانند بدر منیر روشن کرده است یهودی از مشاهده
اینحالت تعجبش زیاده شد پس یهودی و زنش بخانه خویش آمدند
و هشتاد نفر از ایشان را حاضر کردانیدند و از برکت
شعاع چادر فاطمه همگی بنور اسلام منور گردیدند و تعلب راوی
روایت کرده است که چهل از یهود قریظه داشتند و خدمت حضرت
رسول صلعم آمدند و گفتند یا ابا قاسم ما یکی از ادیرو خرمی داریم
پیش او دیر و اقناس میآیم که فاطمه را بخانه نبات بفرستی که موجب خیر
عزت و برکت ما گردد و این باب ما بغداد بنیاد کرده شد حضرت
فرمود که او زن علی بن ابی طالب است و در حکم اوست ایشان التماس
کردند که حضرت شفاعت نمایند تا حضرت امیرالمؤمنین را رخصت
بگیرد و خرخانه یهود آن بود که چون خود را اجلی و زیور بسیار
براسته بودند و جامهای فاخر پوشیده بودند اگر فاطمه با آنها
همخانه شود بهر ایشان بود موجب خواری و ذلت اخضرت کرم در
دان خانه چیزی نازاشتند و جامها و زیورها از هیبت نور فاطمه
او دو حضرت با آن جامها و آن زیورها بخانه آن یهودی درآمدند
و چون زنان یهود اخضرت را با آن حلی و زیورها و نور و صفا
مشاهده کردند همگی بن دا خضرت شتافتند و بر زمین افتادند
پاهای مبارکش را بوسه دادند و بسیاری از ایشان بشرف اسلام

مشرف گردیدند مترجم گوید که این قصه از این مبسوطتر در کتب دیگر
مسطور است و چون در کتب معتبره باین خوبی بنظر احقر نیامد لهذا ترجمه
اختصار نمود و در روایتی معتبره بطرق متاخره و عامه از حضرت صادق علیه السلام و غیر حضرت
روایت کرده اند و در تفسیر این آیه کریمه مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ یعنی
خلط کرد دو دریا را که بهم میرسند یکی حضرت رسول صلعم و
دریای علم است یعنی علی و فاطمه که حق تعالی ایشان را بهم رسانید
بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ یعنی میان ایشان فاصله هست که بهم دیگر
زیادتی نکنند حضرت فرموده که مراد حضرت رسول صلعم است که سبب الفت
علی و فاطمه گردیده است يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ یعنی بیرون
میآید از آن دو دریا مروارید و مرجان حضرت فرموده که مراد حسن و حسین
صلوات الله علیهما است که از آن دو دریای علم موجود آمده اند و در
کتب معتبره عامه باسانید بسیار از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند
که حضرت فرموده که برابر است تو را از زنان عالم آسیه خاتون و مریم دختر
عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلعم و آسیه زن
فرعون و بهتر زنان جهان حضرت فاطمه صلوات الله علیها است و هم
باسانید بسیار دیگر روایت کرده اند که بهترین زنان بهشت این چهار
زنند و هم روایت دیگر بهترین زنان عالمیان این چهار زنند و
در روایات متواتره از طریق خاصه و عامه روایت شده است که فاطمه
بهترین زنان عالمیان است از اولین و آخرین و ایضاً مخالفان از
عامه روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم بحضرت فاطمه صلوات
الله علیها گفت که بشارت باد تو را ای فاطمه که خدا برگزید تو را بر
زنان عالمیان و در روایت دیگر روایت کرده اند که در روز قیامت
آسیه و مریم و خدیجه پیش روی فاطمه روند مانند دربانان
و خدمتکاران تا آنحضرت را داخل بهشت کنند و ایضاً روایت کرده اند
که چون حضرت رسالت صلعم اراده سفری میفرمود آخر کسی را که وداع میکرد

اخاذ

فاطمه بود و چون از سفر برمیگشت اول کسی که ملاقات میکرد فاطمه بود
و ایضا از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که چون
حق تعالی مرا امر فرمود که فاطمه را بعلی تزویج نمایم جبرئیل گفت که حق تعالی
بمنزلی ناکرده است ازمرواریدو دیوارهای آن را از قضبات مروارید
و یاقوت ساخته و طلا بمشک کرده اند و سقفهای آن را از زبرجد
سبز کرده اند و درآن بهشت طاقها از مروارید بناکرده و انهار از آب
بگل نا خورده و درآن بهشت غرفها آفریده یک خشت از طلا و یک
خشت از نقره و یک خشت از مروارید و یک خشت از یاقوت و یک خشت
از زبرجد و درآن خیمها قرار داده که از اطراف آن غرفها جاریست و میوه
و نهرها بر دوران غرفها جاریست و بران نهرها قبتها از مروارید
ساخته شده و آن قبتها را بتخمهای طلا آراسته اند و بر دوران قبتها
انواع درختان میوه دار روسته و بر سر هر شاخی قبه بناکرده اند و در
هر قبه تختی گذاشته اند از سرخ یاقوت و بر دهای از حریر بر زمین
گذرده بهشت بر دوی آن تختها کشیده اند و فرش زمینش از
زعفران است و آن تختها را مشک و عنبر معطر کرده اند و در
هر قبه حوریه جا داده اند و آن قبه صد در داد و بر هر دری دو
کنیزک ایستاده و بر دوران قبها آبراکه بیرون نقوش نهاده پس من
گفتم یا جبرئیل این بهشت را ازبرای که بناکرده اند جبرئیل گفت که
ازبرای علی و فاطمه بناکرده اند و این خطه است که حق تعالی برای
ایشان مقرر کرده اینده بغیر بهشتهای دیگر که ازبرای ایشان نوید
است ازبرای انکه دیده نور رویش و نا کرده و این شهر خوب
از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت
کرده است که حضرت رسول صلعم بخواب نمیرفت تا انکه روی حضرت
فاطمه صلوات الله علیها را ببوسیده و روی خود را در میان دو پستان
آن خورد یا خود میگذاشت و آن برای آن بود تا حضرت فاطمه

علیها روایت کرده است که از حضرت سوال کردند از معنی حدیث علی
خیر المتقبل حضرت فرمود که یعنی بشتابد به نیکی کردن بسوی فاطمه
و بسوی فرزندان فاطمه تا روز قیامت که ان بهترین اعمالست
و دیگران از مفسران غیر روایت کرده اند که چون اهل
بهشت ساکن گردند در بهشت نوری مشاهده کنند که تمام بهشت
روشن گردد ان بر اهل بهشت گویند پرودگارا با نور چه نامی
در قرآن که اهل بهشت آفتاب نمی بینند آن چه نور است که ما مشاهده
کردیم پس ندا کند که این نور آفتاب و ماه نیست بلکه علی و فاطمه
خندیدند و این نور ایشان است و ایضا روایت کرده اند که چون
بود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها مشغول عبادت بود و یکی
از فرزندان مطهرا و میگریستند در گهواره حق تعالی ملکرا امر
میکرد که گهواره را حرکت میداده تا حضرت از عبادت فارغ میشد
کفعمی گفته است و معتبر از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده
که چون حق تعالی حضرت آدم و حوا علیهما السلام خلق کرد انها را
گردند در بهشت و آدم حوا گفت که حق تعالی خلقی از ما بهتر نیافریده
پس خدا تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل که دو بنده من آدم و حوا را ببین
بسوی فرزند علی پس چون آدم و حوا داخل فرزندان شدند نظر کردند
بسوی دختری که بر دوی تختها از تختهای بهشت نشسته بود و نامی
از نور بر سر داشت و در گردنهای خود دو گوشواره از نور داشت
و جمیع بهشتها از نور روی او روشن گردیده بود پس آدم گفت ای
حبیب من جبرئیل کیست این دختر که تمام بهشت از نور روی او روشن
گردیده است جبرئیل گفت که این فاطمه دختر محمد است و او پنجمین است
از فرزندان تو که در اخر الزمان ظاهر خواهد شد آدم گفت که این تاجی
که بر سر دارد چیست گفت این تاج شوهر او ستاره المومنین صلوات الله
علیه و پرسید که این گوشوارها چیست گفت این دو گوشواره است

که دو فرزند او حسن و حسین آدم گفت ای حبیب من جبرئیل را ایشان
پیش از من آفریده شده اند جبرئیل گفت که ایشان موجود بودند
در علم یزدان حق تعالی پیش از انکه تو آفریده شوی بچهار هزار سال
و ایضا از طرق مخالفان روایت کرده است که محبوب ترین زنان
نبوی رسول خدا ص فاطمه بود و محبوب ترین مردان نبوی آنحضرت
شوهر او بود و ایضا از طرق شیعه روایت کرده اند که گفت من راست
کوتر از فاطمه ندیدم کسی را مگر پدر زن ابن ابو عمیر نسبت مقبول از
حضرت رسول ص روایت کرده است که بهشت مشتاق است بسوی چهار
کس از زنان مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون که در بهشت زوجه
رسول خدا ص خواهد بود و خدیجه که در حجر آنحضرت است در دنیا و آخرت
و فاطمه دختر محمد ص و در کشف الغمه از طرق مخالفان روایت کرده
است که دوزی حضرت رسالت ص از خانه بیرون آمد و دست
فاطمه را در دست داشت و فرمود که هر که این را شناسد بشناسد
و هر که نشناسد این فاطمه دختر محمد است و این پاره تن منست دشمن
دل منست و جان منست که در آن تردیدی نیست هر که او را آزار
کند مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند خدا را آزار کرده است و
ایضا از طرق مخالفان از ام سلمه روایت کرده است که گفت فاطمه
شبیه ترین مردم بود در رو و خلقت و سیرت برسول خدا ص و
ایضا سند معتبر روایت کرده است که حضرت رسالت پناه گفت که
هر که بر تو صلوات فرستد حق تعالی گناهان او را بیامرزد و او را
ملحق گرداند بمن در هر جائی که باشم و در کتاب دلائل الامامة
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی
حضرت رسالت پناه نماز عصر را کرد چون از نماز فارغ شد در محراب
نشست و مردم بر در حضرت نشسته بودند ناگاه مرد پیر خدا ترسی
عرب و ظاهر بنای کهنه پوشیده بود و از نهایت بیم خود را نگاه

میداشت پس حضرت متوجه او گردید و حال او را از او پرسیدن
مرد پیر گفت یا رسول الله گرسنه ام مرا طعام ده و برهنه ام مرا جامه ده
و فقیر و محتاج بنا از کردان حضرت فرمود که از برای تو چیزی نزد
خود نمی یابم و لیکن دلالت کننده بر خیر مثل کننده است بر دلیوی
خانه کسی که خدا و رسول او را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست
میدارند و رضای خدا را بر جان خود اختیار میکند بر دلیوی حجره
فاطمه و خانه آنحضرت متصل بود بحجره که حضرت رسول ص برای خود مقرر
فرموده بود و هر گاه میخواست که از زنان تنها شود بآن حجره میرفت
پس حضرت بلال را فرمود که این مرد را ببر بخانه فاطمه چون آن
مرد پیر بدر خانه رسید با واز بلند نداکرد السلام علیکم یا اهل بیت
النبوة و تختلف الملئکة و مهبط جبرئیل الی آخر فاجابه
الامین بالتنزیل بر عیک و رب العالمین یعنی سلام بر شما
باد ای اهل خانه پیغمبری و محل آمد و رفت ملائکه و محل نزول
جبرئیل روح الامین باد و آن جناب بر وی رد کرد و گفت علیک السلام
پس حضرت فاطمه گفت بر تو باد سلام کیستی و گفت منم مرد پیری از عرب
که آمدم بسوی پدر تو و هجرت کرده ام از مکان دوری و من ای دختر
محمد برهنه و گرسنه ام پس حواسات کن تعالی حال خود تا خدا تو را
رحمت کند و حضرت فاطمه و حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول
صلوات الله علیهم سه روز بود که طعام تناول نکرده بودند و حضرت
رسول ص این حالت را از ایشان میدانست پس حضرت فاطمه صلوات
الله علیها پوست گوسفندی در خانه داشت که حضرت امام حسن و
امام حسین صلوات الله علیهما بر روی آن میخوابیدند آن را برداشت
و فرمود که بگیر این را ای پدر حق تعالی از این بهتر از برای تو میدهد
او را به گفتای دختر محمد من بسوی تو از گرسنگی شکایت کردم و تو پوست
گوسفند را بمن دادی من چگونه با آن برگردم چون حضرت

از سایل

فاطمه این سخن را شنید دست دراز کرد پسری که ن بندی که فاطمه
دختر حسن برای آنحضرت بهدیه فرستاده بود و آن را از کردن خود به
گسیخت و پسری را جرایی افکند و فی الحال بگریان کردن بند او بفرمود
تا بدکه خوشحالی بهتر از این خواهد داد پس اجرایی ان کردن بند را
برداشت و پسری بمسجد حضرت رسول آمد و هنوز حضرت با اصحاب
خود نشسته بود و گفت یا رسول الله فاطمه این کردن بند را بمن داد و گفت
بفروش تا بدین تعالی برای تو بهتر از این میسر گرداند آنحضرت چون این
سخن را شنید گریست و فی الحال جبرئیل از جانب حق تعالی آمد و گفت
میگوید که چگونه حق تعالی از برای تو از این بهتر
میسر نگرداند و حال آنکه این را فاطمه دختر محمد بتو داده است بهترین
دختران فرزند آدم پس رد را بخال عمار بن یاسر رضی الله عنه بر خواست
و گفت یا رسول الله ابا رخصت میدهی مرا که این بند را بخرم
فرمود که بخدای عمار و اگر شریک شوند در این کردن بند تمام جن
و انس هر اینه حق تعالی ایشان را معذب نگرداند بآتش جهنم عمار گفت
بچند میفروشی کردن بند را ای اجرایی گفت بآنقدر از نان و گوشت
که سیر شوم و یک پرده ابا که عورت خود را بآن بپوشانم و دران
بردا از برای پرودگار خود نماز کنم و یک دینار طلا که مرا با اهل
خود برساند و دانوقت عمار حصیر خود را از غنیمت خیبر فروخته
بود و چیزی برای او نمانده بود پس عمار گفت که این کردن بند را
از تو بخرم بهشت دینار طلا و دویست درهم مجری و یک پرده ابا
و شتری که خود دارم که تو را با اهل خود برساند و نفقه که سیر شوی
از نان گندم و گوشت اجرایی گفت که چه بسیار جوانمرد هستی تو ای
مرد پس عمار او را با خود برد و آنچه گفته بود تسلیم او نمود و اجرایی بخدمت
حضرت برگشت حضرت فرمود که ای اجرایی ایا سیر شدی و پوشیده شدی
اجرایی گفت بلی مستغنی شدم بدرود تا دم فدای تو باد حضرت
فرمود که پس جوانمرد فاطمه را باچه کردی نسبت بتو اجرایی گفت خدا و تو نه

پروردگاری که خود را حادث نیافتم و حیران نبوده خلاف که عبادت
کنم بخیر تو نادیده و توئی روزی دهنده نا بر حمد حال غنا و نا عطا
کن بفاطمه انچه دیده ندیده باشد و گوشی نشنیده باشد پس
حضرت رسول امین گفت بر دعای او و رو براصحاب خود کرد و فرمود
که حق تعالی بفاطمه عطا کرده است در عوض انچه اجرایی از برای او سوال
کرد زیرا که منم پدر او و احدی از عالمیان مثل من نیست و علی شوهر
اوست و اگر علی نمیبود فاطمه را جفتی و مانندی نبود و حق تعالی
حسن و حسین را باو عطا کرد من بجمیع از عالمیان چنین فرزندان
نداده است بهترین فرزندزادگان پیغمبرانند و بهترین جوانان
هشتند و در انوقت در بر ابر حضرت سلمان و مقداد و عمار
رضی الله عنهم نشسته بودند پس فرمود که میخواهید زیاده بگویم
گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جبرئیل نزد من آمد و گفت چون
فاطمه از دنیا رحلت کند او را دفن نمایند دو ملک در قبر اینند و از
او سوال کنند که کیست پروردگار تو او در جواب گوید که خداوند
عالمیان پروردگار منست پس گویند که کیست پیغمبر تو گوید که پدر
من پس گویند که کیست ولی و امام تو گوید که اینمرد که در کنار قبر من است
علی ابن ابی طالب پس فرمود که دیگر بگویم از فضائل او و بعد از ان حق تعالی
موکل کرده است بفاطمه کرام کاتبین را که اعمال نظیف
مینویسند او را از جبرئیل و او از لیث سرو از جانب راست و از جانب
چپ و ان ملک او را میدرد حیات او و بعد از وفات او تا روز قیامت
او خواهند بود و صلوات بر پیغمبر میفرستند بر او و بر پدر و شوهر و فرزندان او
هر که زیارت کند او را بعد از وفات من چنانست که مرا زیارت کرده است در حیات من و هر که فاطمه را
زیارت کند چنانست که مرا زیارت کرده است و هر که علی را زیارت
کند چنان است که فاطمه را زیارت کرده باشد و هر که حسن و حسین

کنند

ایستاده

را زیارت کند چنان است که علی را زیارت کرده باشد و کسی که امامان از فرزندان ایشان را زیارت کند چنان است که ایشان را زیارت کرده است پس عمار ان کردن بندرا باشک خوشنود کرد و در بر گرفت و بوسید ان را و غلامی داشت که ان را بهم نام کرده بود و از حضرت خیبر را خریده بود پس عنان ان کردن بند را بغلام داد و گفت این کردن بند را ببر بخدمت حضرت رسول ص و ترا بمن بخشیدم چون غلام بخدمت حضرت امد و انچه عنان گفته بود عرض کرد گفت برو بخدمت فاطمه و کردن را باو بده و تو را باو بخشید چون غلام بخدمت حضرت فاطمه رفت و پیغام حضرت را رسانید حضرت فاطمه کردن بند را گرفت و غلام را ازاد کرد پس غلام خندید بحضرت فرمود که چرا میخندی گفت تعجب میکنم از بسیاری برکت این کردن بند کوسند را سیر کرد و بهشت را بر او شیده کرد و فقیر را غنی کرد پس بنده را ازاد کرد و باز بمنزل خود برگشت و این مستبعد است از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که روزی حضرت رسالت ص بحضرت فاطمه سلوات الله علیها گفت برخیز و بپرون او دان کاسه را پس فاطمه برخواست و بپرون اورد کاسه را که دران کوشت و نان بود و بپیچوشید و بخانه ازدوی ان برخواست و دران ساعت از اسمان فرود امدند بود و حضرت رسول ص و حضرت امیرالمومنین و فاطمه و امام حسن و حضرت امام حسین سلوات الله علیهم اجمعین ازان تناول میکردند و مدت سیرده روز پس روزی ام ایمن دید که قدری ازان در دست حضرت امام حسین سلوات الله علیه بود و تناول میفرمود پرسید که این را از کجا اورده حضرت امام این فرمود که مدتی روزاست که ما ازین تناول میکنیم پس ام ایمن بنزد حضرت فاطمه سلوات الله علیها امد و گفت هرگاه چیزی نزد ام ایمن می‌برد از برای فاطمه و فرزندان فاطمه است و هرگاه نزد فاطمه چیزی

بهم میرسد از ان ام ایمن بنزد فاطمه صلوات الله علیها پرید او دید که کاسه را و ام ایمن از ان خورده و بایشان سیب طعام ان کاسه بر طرف شده و حضرت رسول ص فرمود که اکران را بدیگران امام علیکرده بود هرازنده برای هر کدام ایشان قوتی میماند و زیاده پس حضرت امام محمد باقر ع فرمود که ان کاسه نزد ما است و قایم ما ع ان را بیرون خواهد اورد و ایضا [illegible] معتبر از حضرت روایت کرده است که عبادت کرده نشده است خدا تعالی بچیزی از تمجید و تعظیم او که بهتر باشد از تسبیح فاطمه سلوات الله علیها و اکر ازان بهتر چیزی میبود هرایینه حضرت رسالت ص ان را بفاطمه عطا میکرد [illegible] بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی جابر انصاری رضی الله عنه از پدرم که امام محمد باقر ع بود سئوال کرد از فضایل حضرت فاطمه صلوات الله علیها حضرت فرمود که حضرت رسالت ص فرمود که چون روز قیامت شود ص از برای پیغمبران و رسولان سبزها از نور خلق کنند و سبزتر از سبزهای ایشان نباشد و باشد پس حق تعالی فرماید که کدام محمد خطبه بخوان پس من خطبه بخوانم که از صحیفه از پیغمبران و رسولان چنین خطبه نشنیده باشند پس خلق کند از برای او و صی من علی نام طالب و سایر انبیا سبزی خلق کنند که از هفت اقالیم تر باشد پس فرماید که ای علی خطبه بخوان و او خطبه را اکند که احدی از اولین و اخرین چنان خطبه نشنیده باشند پس از برای فرزندان پیغمبران و سرسلان سبزها بر یکدیگر ازنز پس از برای دو پسر من و دو گل بوستان من حسن و حسین دو سبز خلق کنند پس حق تعالی امر کند ایشان را که خطبه بخوانند و ایشان خطبه را بگویند که احدی از اولاد پیغمبران چنان خطبه ادا نکرده باشد پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد ص کجاست خدیجه دختر

خواهید گفت مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست آنگاه
ما در یحیی پسران ایشان برخیزند و حق تعالی ندا کند کای اهل محشر کرم
و بزرگواری را برای که دیدید پس محمد و علی و حسن و حسین صلوات
الله علیهم گویند که بخصوص حق تعالی ما را دوست داشت حق تعالی ندا کند
کای اهل محشر آمرزیدم شما را بجهت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و
قرار دادم ای اهل محشر سرها بزیر افکنید و دیدها بپوشید که فاطمه
ببوی بهشت میرود پس جبرئیل ناقه از ناقهای بهشت برای حضرت
پاورد که پهلوهای آن را بپای بهشت مزین کرده باشند هفتاد هزار ان
از مروارید تر باشد و مهارزان از مرجان باشد پس بخواباند ان را نزد
حضرت و بران سوار شود پس حق تعالی صد هزار ملک بفرستد که بر
جانب راست او روند و صد هزار ملک دیگر که از جانب چپ او روند و
صد هزار ملک دیگر که او را بالهای خود بردارند و پرواز کنند
ببوی بهشت چون بدر بهشت رسد نظری بعقب کند پس حق تعالی او را
ندا کند کای دختر حبیب من برای چه نظر میکنی و حال آنکه امر کرده ام
که تو را بهشت ببرند فاطمه گوید که ای پروردگار من خجل استم که زنان
منزلت من نزد تو امروز بر مردم معلوم شود پس حق تعالی فرماید کای
دختر حبیب من بر کرد ببوی محشر و نظر کن هر که را دوست داری و بپای
محبت خود یا محبت یکی از ذریت خود دست او را بگیر و داخل بهشت
گردان پس حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که ای جابر بخدا سوگند که
فاطمه هودران روز شیطان و محبان خود را از صحرای محشر بر ایجا
مرغ دانه نکو را از دانه بد جدا میکنند و چون شیطان بحضرت بدر
بهشت میرسند حق تعالی در دل ایشان میافکند که التفات بعقب کنید
پس حق تعالی ایشان را ندا میکند که ای دوستان من برای چه التفات
میکنید و حال آنکه شفاعت فاطمه دختر حبیب خود را در حق شما قبول
کردم پس ایشان گویند که پروردگارا میخواستیم که در این روز در نزد

تو ظاهر گردد بر اهل محشر پس حق تعالی فرماید که ای دوستان من بر گردید
ببوی محشر و نظر کنید بهر که شما را دوست دارد برای دوستی فاطمه و هر که
شما را طعام داده باشد برای محبت فاطمه و هر که شما را جامه پوشانیده
باشد برای محبت فاطمه و هر که شما را شربتی آب داده باشد برای
محبت فاطمه و هر که از شما غیبتی را رد کرده باشد در محبت فاطمه رد
ایشان را بگیرید و داخل بهشت کنید پس حضرت امام محمد باقر فرمود
که بخدا سوگند که در صحرای محشر غوغا خواهد ماند مگر شک کننده یا کافر
یا منافق پس چون ایشان را بطبقات جحیم در اندازند گویند
ربنا لنا این نشاء فیقین و لا مبدین جحیم یعنی پروردگارا ما را شفاعت
کنندگان و فریاد رسان نیست گویند فلو ان لنا کرة فنکون
من المؤمنین یعنی چه بودی اگر ما را بازگشتی بدنیا میبود پس میگریند
از مؤمنان پس حضرت باقر علیه السلام فرمود که هیهات هیهات ذروی
ایشان دمانی دوزخ فایده نمی بخشد و اگر برگردند ببوی دنیا هر اینه
برخواهند گشت ببوی آن عملهائی که میکرده بودند ایشان را از
اینها وبین بر حق که ایشان از دروغ گویانند و سید ابن طاوس رحمه الله
از ابو سعید خدری روایت کرده است که پادشاه حبشه برای حضرت
رسول صلعم تحفه بفرستاد که بطلا بافته بود و حضرت فرمود که
البته این تحفه را بپدری بدهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا
و رسول او را دوست دارند چون اصحاب الحضرت این سخن را شنیدند
همگی تمنا کنند که شاید با ایشان داده شود پس حضرت فرمود که
کجاست علی همانا چون این سخن را شنید بخانه حضرت امیر المؤمنین شتافت
و این خبر را بحضرت رسانید چون حضرت شادی شد حضرت رسول تحفه
را باو داد و فرمود که تو شایسته تری باین تحفه پس حضرت امیر این
تحفه را ببوقبیس آورد و دو تا رهای ایشان را از هم گشود و طلاهای ایرا
میان مهاجران و انصار قسمت کرد و چون بخانه برگشت هیچ از ان بجز

نبرد چون روز دیگر شد حضرت رسول ص او را ملاقات کرد و فرمود که
یا علی دیروز سه هزار دینار از من قرض خواستی و چیزی ندادم
اکنون نزد تو چه داشت خواهیم خورد حضرت امیر گفت چنین باشد یا
رسول الله چون روز دیگر شد حضرت رسول ص با بهلوان و انصار
متوجه خانه الحضرت شدند تا انکه در کوبیدند و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بیرون آمد چون نظر مبارکش بر ایشان افتاد در
عرق حیا غوطه خورد زیرا که در خانه خود کان چیزی نداشت نه اندک
و نه بسیار پس حضرت رسول ص با بهلوان و انصار را بخانه در آورد و
نشستند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نزد فاطمه صلوات الله
علیها و قت ناکاه کاسه بزرکی دید که پر بود از ثرید و بوی آن
باده کوشش کداشته بود که بوی مشک از آن ساطع بود پس حضرت
امیر خواست که آن را برداره از نیاوری بزرکی نتوانست برداشت
پس فاطمه علیها السلام الحضرت را مدد کرد تا انکه الحضرت ای کاسه
را نزد حضرت رسول ص کذاشت چون حضرت رسول ان طعام را
مشاهده کرد نزد حضرت فاطمه رضی الله عنها آمد و فرمود
که ای دختر از کجا او ردی این طعام را فاطمه کفت که ای پدر از
جانب خدا آمده است بدرستی که خدا روزی میدهد هر که را ای
خواهد بحساب پس حضرت رسول ص فرمود که حمد میکنم خدا وند را
که پیرون نبرد مرا از دنیا تا انکه دید دختر خود انچه ذکریا دید مر مریم
دختر عمران دید و این بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها را باین سبب محدثه
میکفتند که ملئکه از آسمان فرود می آمدند و او را ندا میکردند چنانچه
ملائکه مریم دختر عمران را میکفتند که یا فاطمه بدرستی که خدا
عالمیان تو را برکزیده است و تو را مطهر و معصوم کرده است و
تو را اختیار کرده است بر زنان عالمیان ای فاطمه عبادت کن پروردکار

حضرت

تو برای پروردکار خود و سجود کن و رکوع کن با رکوع کنندکان
پس او با ملئکه سخن میکفت و ملئکه با او سخن میکفتند پس کفتند
کفت که ای مریم بدرستی که خدا تو را برکزیده و تو را پاک کرده است
کفتند که مریم بهترین زنان زمان خود بود و حضرت عیسی علیه السلام
نوزادترین زنان زمان خود و زمان مریم و بهترین زنان اولین
و اخرین کردانیده است فصل پنجم در بیان بعضی از سیر و مکارم
اخلاق آن حضرت است در قرب الاسناد بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسالت ص مقرر فرموده
بود که هر چهار خدمت پیرزن در باشند از آب و هیزم آوردن و امثال
اینها حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بجا آورد و هر چهار خدمت
اندرون خانه مانند از سیا کردن و نان و طعام پختن و جاروب
کردن و امثال اینها با حضرت فاطمه صلوات الله علیها باشد و در
باقر رحمة الله علیه بسند معتبر از حضرت امام حسن صلوات الله علیه
روایت کرده است که الحضرت فرموده که در شب جمعه نماز دوم حضرت فاطمه
صلوات الله علیها در محراب عبادت خود ایستاد و مشغول بذکر حق
تعالی کردید و پیوسته در رکوع و سجود و قیام و دعا بود تا صبح طالع
شد و شنیدم که پیوسته دعا میکرد از برای مؤمنین و مؤمنات
و ایشان را نام میبرد و دعا برای ایشان بسیار میکرد و از برای خود دعا
نمیکرد پس کفتم ای مادر چرا از برای خود دعا نمیکنی چنانچه دعا
از برای دیکران میکردی کفت ای فرزند اول همسایه را باید دید
و بعد از خود و در ایضاً بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه روایت کرده است که الحضرت فرمود که فاطمه زهرا صلوات
الله علیها محبوب ترین مردم بود نزد حضرت رسالت ص و انفاق
ابی از مشک نا ورد که در سینه او اثر کرده و انفاق دستهائی که
دستهائش پیسه کرده و انفاق دخانه را جاروب کردن که جامها را نیز کرده

الوده شد وابقده و دانش از فرو ریخت که جامها اینش سیاه شد و بلب این
خدمتها با حضرت می رشد یدی رسید پس روزی من با الحضرت گفتم
که برو و از پدر خود سوال کن که برای تو کنیز که مجزم که بعضی از خدمتها
تو را تحمل کرده و چون خدمت حضرت رسول ص رفت نزد الحضرت جماعتی را
دید که سخن میگفتند حیا مانع شد او را که با حضرت سخن گوید و بخانه
برگشت پس حضرت رسالت دانست که الحضرت برای کاری رفته پس روز
دیگر با مداد نیز دنا الله و ما هره و روز دیگر خائف بودیم و جامه
ندا شتیم که بپوشیم و از زیر لحاف بیرون آیم پس حضرت فرمود که السلام
علیکم و نا شرم کرد پیرکه جواب سلام الحضرت بگوئیم بسبب ما لحق
که داشتیم پس بار دیگر الحضرت سلام کرد و جواب نگفتیم پس مرتبه سیم
سلام کرد و تر سیدیم که اگر جواب نگوئیم برکرده و عادت الحضرت
چنین بود که سه مرتبه سلام میکرد و اگر جواب نمی شنید برمیگشت
پس من گفتم که وعلیکم السلام یا رسول الله داخل شو پس الحضرت
داخل شد و بر ما بین ما نشست و فرمود که ای فاطمه آمده
دیروز نزد من جون فاطمه از جواب گفتن شرم کرد و من ترسیدم
که اگر جواب نگوئیم حضرت برخیزد و سر خود را بیرون او ردم و حالت
او را عرض کردم حضرت فرمود که ایا میخواهید خبر دهم شما را بسی
چیزی که بهتر است از برای شما از کنیز چون برخت خواب میروی
سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار
مرتبه الله اکبر بگوئید پس حضرت فاطمه سر خود را بیرون او رد و سه
مرتبه گفت راضی شدم از خدا و رسول و در کتاب مکارم الاخلاق
نسبت معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت
رسول ص اراده سفری میفرمود الخر کسی که وداع میکرد حضرت فاطمه
صلوات الله علیها بود و از خانه او متوجه سفر میگردید و چون بر
میگشت از سفری بخانه فاطمه میرفت پس در یکی از سفرهای الخضرت

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه غنیمتی یافته بود و بحضرت فاطمه
صلوات الله علیها داده بود پس چون الخضرت بان سفر بیرون رفت
حضرت فاطمه از ان غنیمت دو دست برنج از ان غنیمت از نقره کرفته
و در دست کودک بزد بخانه خود برده او یخت پس چون حضرت
رسول ص از ان سفر مراجعت فرمود داخل مسجد شد و بعادت
مقرر متوجه خانه فاطمه کردید و داخل شد حضرت فاطمه شاد و خوشحال
باستقبال او بیرون کوار یشتافت و چون حضرت ان دست رنجنها
و پرده را دید برکشت و در مسجد نشست و حضرت فاطمه از مشاهده
این حال بسیار محکم شد و کریست و فرمود که بدل از این با من چنین
میکند پس حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله
علیهما را طلبید و پرده را کشود و دست رنجنها را بیرون کرد و
دست رنجنها را سیکی از ایشان و پرده را بدیکری داد و گفت ببرید
اینها را بسوی پدرم و او را از من سلام برسانید و بگوئید که بعد
از رفتن تو ما کاری بغیر از اینها نکرده بودیم که موجب غضب
تو کردد پس هر چه خواهی با اینها بکن چون ان کودکان رفتند حضرت
رسول ص پیغام مادر مکرمه خود را با الحضرت رسانیدند حضرت
ایشان را در بر کشید و دوی ایشان را بوسید و هریک را بر یک
ران خود نشانید پس فرمود که ان دست رنجنها را بشکنند و پاره
پاره کردند و کوهها از نقره ای مهاجرین را که در صفه میبودند و فرزندان
و عیالشان داشتند طلبید و اینها را پاره پاره در میان ایشان قسمت کرد پس
ان پرده را نیز بهمین کیفیت پاره پاره کرد و پس از ایشان کرد بران بود
و چیزی نداشتند یکی از اینها را میدادند که بجای آن بستند و چون
ان پرده که عرض بود هر کاه بر تن میکردند بعورت ایشان نمیرسید
و باین سبب حضرت مقرر فرمود که در خانها جماعت مردان پیش زنان
سراز بجود بر دارند که نظر زنان بعورت ایشان نیفتد و سنت

چنین مقرر شد پس حضرت فرمود که خدا رحمت کند فاطمه را و او را عوض
این پرده مجلسهای بهشت بپوشاند و بجای این زیور از زیورهای
بهشت محلی کرداند و این جامه را بپوشد و دیگران از طرف خانان زنها
کرده اند که حسن بصری میگفت که فاطمه صلوات الله علیها غایب تر
این است بود و در عبادت حق تعالی ان قدر بر پای ایستاد که پاهایش
باد کرد و ورم میکرد و ایضا بالسناد معتبره روایت کرده اند که روزی
حضرت رسالت ص بخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها در آمد و فاطمه
جامه پوشیده بود از خلجهای شتر و بدست خود آسیا میکرد و
در آن حالت فرزند خود را شیر میداد چون حضرت او را بر آن حالت
مشاهده کرد اب از دیده مبارکش روان شد و فرمود که ای
دختر گرامی تلخیهای دنیا را امروز بجهت برای حلاوتهای آخرت
پس فاطمه گفت که یا رسول الله حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او و
شکر میکنم خدا را بر کرامتهای او پس حق تعالی فرستاده که کرامت
بعظمتی رسانیده که فوق هر چیزی است پس تو خواهد داد
آنقدر که راضی شوی و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که حضرت فاطمه علیها السلام در هر بامداد روز شنبه بزیارت
حمزه و سایر شهدا میرفت پس بجد و تضرع و استغفار از برای حمزه میکرد و
علی بن ابراهیم بسند حضرت صادق ع روایت کرده است که شبی حضرت
فاطمه صلوات الله علیها در خواب دید که حضرت رسول ص حضرت امیر
المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را برداشت و از مدینه
برون برد چون از بناهای مدینه گذشتند دو واه ایشان را احاطه
امد پس حضرت رسول ص از راهی که در خیابان راست بود روان شد
تا انکه منزلی شد بموضعی که درختان خرما بود پس حضرت رسول ص
گوسفندی خرید که در بیکی از کوهپایه های نخلستان سفید بود و فرمود
که آن گوسفند را ذبح کردند و پخته چون تناول فرمودند مرد پس

فاطمه از خواب بیدار شد گریان و ترسان و حضرت رسول ص را از این خواب
مطلع گردانید و چون صبح شد حضرت رسول ص در آن کوچه و در و سوار
گردیدند فاطمه را و امر کرد باسیر المؤمنین و اکه حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیهما السلام را از مدینه بیرون آورد و چون از بناهای
مدینه بیرون رفتند و راه ایشان را جدا شد و حضرت رسول ص بجانب
راست میل فرمود چنانچه فاطمه در خواب دیده بود تا انکه رسیدند
بموضعی که در آن آب و درختان خرما بود پس حضرت رسول ص گوسفندی
سفیدی خرید بجوی که فاطمه در خواب دیده بود که ذبح کردند و بریان
کردند پس چون خواستند که تناول کنند حضرت فاطمه بر خواست و
گریان شد از ترس آنچه در خواب دیده بود پس حضرت رسول ص از حضرت
را طلب کرد تا انکه او را بیابد یافت فرمود که سبب گریه تو چیست ای
دختر گفت یا رسول الله چنین خواب دیده بودم و آنچه در خواب
دیده بودم تا حال بعمل آورده ای از بناها و رسیدم تا انجا که
بعد از این دیده ام مشاهده نکنم پس حضرت رسول ص بر خواست
و دو رکعت نماز ادا کرد و بعد از نماز با پروردگار خود مناجات
کرد پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خواب فاطمه انشاء الله حق است که
او را دشمنان میکشند و خونهای مؤمنان محاربین و ایشان را اذاد
میکنند و خونهای بر ایشان باشان مینماید که باعث اندوه
ایشان میگردد پس جبرئیل از ان شیطان را غایب ساخت حضرت
او را حضرت آدم پرسید که تو چه دیدی که این خواب را بفاطمه نمودی
گفت یا آدم پس حضرت سر مبارک را بخاک نهاد و انداخت و
سر جای سر او را بیرون کرد پس جبرئیل گفت یا محمد هر گاه بر بینی در
خواب خود چنین چیزی که نور ایمان از بدن یا مبدل بکفر یا مبدل شود چنین
خوابی را بفاطمه زهرا مگو و در باره او بنما غاذت به ملائکة الله المقربین
و انبیاء الله المرسلون و عباده الصالحون من شر ما ظهر

بن دُرُستی و بخواند سورهٔ حمد و معوذتین و قل هو الله احد را
و بجانب چپ جزو سر بر تراب دهان بپیمانه زد چون چنین کنند
ان خواهی که دیده است باو ضرر نرساند پس حق تعالی این امر را
بحضرت فرستاد که انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین
امنوا و لیس بضارهم شیئا الا باذن الله و علی الله فلیتوکل
المؤمنون **فصل خامس** در بیان تزویج امیر المؤمنین و فاطمه
صلوات الله علیهما است **شیخ** مفید و ابن طاوس و اکثر
اصاغر علما ذکر کرده اند که این مزاوجت با سعادت در شب جمعه
بیست و یکم ماه هم از سال سیم هجرت واقع شد و **شیخ** موسوی د
امالی روایت کرده است که زفاف حضرت امیر المؤمنین و فاطمه صلوات
الله علیهما شانزده روز بعد از وقات رقیه رضی الله عنها بود بعد از
رجوع از جنگ بدر و چند روز از ماه شوال گذشته بود و بعضی گفته اند
که در روز سیزدهم ماه ذی الحجه بود و در کشف الغمه از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که تزویج الحضرت در ماه مبارک رمضان
و زفاف در ماه ذی الحجه بود از سال دوم هجرت **و بعضی** از مخالفان
گفته اند که در ماه صفر بعد از هجرت بسه سال واقع شد **و در کتاب** عیون
اخبار الرضا بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با من گفت که یا علی با من تزویج
کرده اند مرا در آسمان قبل از آنکه فاطمه را بتو تزویج کنم پس هرگاه که
کره بر او الا تو را از نا منع کردی و او را بعلی تزویج نمودی پس من
گفتم با انسان که بخدا سوگند که من منع نکردم شما را و نه من تزویج کردم
با و لیکن خدا شما را تزویج کرد و با و بخشید پس جبرئیل بر من نازل شد و
گفت یا محمد خداوند جلیل میفرماید که اگر من خلق نمیکردم علی را هرآ
برای فاطمه دختر تو کفوی و جفتی بر روی زمین نیافریدم
و نظیر ندارد **و شیخ** طوسی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است

که حق تعالی امیر المؤمنین را برای فاطمه خلق نکرده مگر از برای او
کفوی نبود در روی زمین و اینمعنی از طرق عامه و خاصه بسندهای
بسیار وارد شده و این را بعضی از بسندهای معتبر از حضرت امام
رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که بخدا سوگند
فاطمه را بعلی نزدیک نکردم صلوات الله علیهما مگر بامر خدا
بتزویج ایشان و اخبار بسندهای معتبر از حضرت روایت کرده است
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که مدتی بنزد من و گفت ای محمد بدرستی
که حق تعالی بتو اسلام میرساند و میفرماید که فاطمه را تزویج کردم بعلی
پس تزویج کن فاطمه را باو و امر کردم رضوان را که برود و درختی را که بر دارد در و باقوت
و مرجان و بهر سه که اهل امان شادند از برای این دو زود باشد
که دو لیرا از ایشان متولد شود که بهتر جوانان اهل بهشت باشند
و ایشان زینت اهل بهشت پس شاد باش یا محمد که تو بهتر خلق
پیشینیان و پسینیان و اخبار کافی و اخبار بسندهای معتبر از حضرت موسی بن
جعفر صلوات الله علیه روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نشسته بود ناگاه ملکی بر آنحضرت داخل شد که بیست و چهار رو
داشت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ای حبیب من جبرئیل هرگز تو را
ندیده بودم در مثل این صورت ملک گفت که من جبرئیل نیستم
منم محمود حق تعالی مرا فرستاده است که نزد تو بیایم نور دیده ات
حضرت پرسید که کدام باکی که گفت فاطمه را با علی چون ملک ثابت کرده بود
که در میان دو کتف او نوشته است محمد رسول الله خلق و صفیه
حضرت از او پرسید که چند گاه است که این در میان کتف تو نوشته
است ملک گفت که پیش از انکه حق تعالی آدم را بیافریند بهشت و
دو هزار سال و دوزخ را بیافرید بهشت و چهار هزار سال و همه
نیز این روایت را بطرق بسیار روایت کرده اند و بروایت ایشان نام
ان ملک صرصائیل بوده و بیست سر است و در هر سری هزار زبان

داشت و دستهای او بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین بود
و در میان دو کتف او بعد از نبوت مهر نبوت بود که علی بن
ابی طالب بفهم الحجة و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه روایت کرده است که نزد من آمدند دو ابوبکر و عمر
و گفتند که چرا نزد حضرت رسول صلعم نمیروی که فاطمه را خواستگاری
نماوی پس رفتم خدمت آنحضرت و چون نظر مبارکش بر من افتاد
خندان شد و فرمود که برای چه آمده ای ابوالحسن حاجت خود را
بیان کن پس من عرض کردم خدمت آنحضرت حق نبی خود را و مبادرت
نمودن خود را بسوی اسلام و یاری نبی که آنحضرت را کرده بود و
جهاد هائی که در راه دین بتقدیم رسانیده بود آنگاه حضرت فرمود
که یا علی است کفی تو نیکوتری از آنچه یاد کردی پس گفتم یا رسول
الله استدعا میکنم که فاطمه را بمن تزویج کنی حضرت فرمود که پیش
از تو جماعتی خواستگاری او نمودند و چون اینها را تزویج او مذکور
ساختم انا در کراهت از روی او مشاهده کردم ولیکن با من بنا بود
و بنزد تو برگردم چون حضرت رسول صلعم بنزد فاطمه صلوات الله
علیها آمد فاطمه برخواست و ردای مبارکش را گرفت و فاطمه
از پای مبارکش گرد و آب آورد و دست و پای مبارکش را شست
پس در خدمت آنحضرت بنشست حضرت فرمود که ای فاطمه فرمود که
لبیک چه حاجت داری یا رسول الله فرمود که ای فاطمه میدانی
قرابت علی بن ابی طالب را و فضیلت او را و سبق اسلام او را و حقوق
او را در دین خدا و من از حق تعالی سؤال کردم که تو را تزویج نماید
به بهترین خلق خود و محبوب ترین مخلوق بسوی او و در امر خواستگاری
تو بمن گفت پس چه صفت میدانی حضرت فاطمه چون این سخن را شنید
ساکت گردید و لیکن روی خود را نگردانید و اینها را کراهت ننمود پس
حضرت رسول برخواست و گفت الله اکبر ساکت شدن او علامت راضی

فرمود که

شدن

شدن اوست پس در آنوقت جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد فاطمه
را تزویج کن بعلی ابن ابی طالب که حق تعالی علی را برای فاطمه و فاطمه
را برای علی پسندیده است حضرت امیرالمؤمنین فرمود که پس تزویج
کرد فاطمه را بمن و در مناقب خوارزمی و سایر کتب معتبره عامه و خاصه
از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و امام سلم و سلمان فارسی
و رضی الله عنهما روایت کرده اند که چون حضرت فاطمه صلوات الله
علیها بحد بلوغ رسید اکابر و اشراف قریش و صنادید عرب از مرد و زن
و مرد و حضرت آنحضرت را خواستگاری نمودند و هریک از ایشان که
اظهار این امر مینمود حضرت رسول صلعم روی مبارک خود را از او
میگردانید و اظهار کراهت میفرمود تا انکه هریک از ایشان گمان
میبردند که حضرت بر او خشمناک است و بحدی ناامید بودند که
او نازل شده است و از جمله اینها که خطبه کرد ابوبکر بود و حضرت
در جواب او گفت که امر او باخداست و بعد از او عمر خطبه کرد و
حضرت همان جواب فرمود پس دریافته اند که روزی ابوبکر
و عمر و سعد بن معاذ در مسجد حضرت رسول صلعم نشسته بودند و جمعی
از جمله حضرت فاطمه سلوات الله علیها را بمیان آوردند پس ابو
بکر گفت که اشراف قریش خواستگاری او را از حضرت نمودند و حضرت
در جواب ایشان فرمود که امر او بسوی پروردگار اوست اگر خواهد
که او را تزویج نماید خواهد نمود و علی ابن ابی طالب در این باب
بحضرت سخنی نگفت و کسی بنزد علی بحضرت سخنی نگفت و گمان ندارم که
چیزی مانع نشده باشد او را مگر تنگدستی و البته من امیدوارم است
که خدا و رسول فاطمه را بگناه نداشتند مگر از برای او پس ابوبکر با
سعد بن معاذ گفت که برخیزید نا بنزد علی برویم و او را تکلیف
نماییم که خواستگاری فاطمه بکند و اگر تنگدستی او را مانع باشد
ما او را در این باب مدد کنیم سعد بن معاذ گفت که نسبا و دنیا

دیده و بر خواستند و بخانهٔ امیر المؤمنین صلوات الله علیه رفتند
ورود حضرت رسول صلعم بخانهٔ امیر المؤمنین
حضرت را در خانه نیافتند و حضرت سر بر خود را برده بود و در
باغ مرده ای را دفن میکرد با چون سر بر آورد حضرت را دید
و چون بخدمت حضرت رسیدند فرمود که برای چه حاجت
آمده اید ابو بکر گفت که ای ابو الحسن هیچ خصلتی از خصلتهای
خیر مکارم اخلاق تو بر دیگران دران خصلت سبقت نگرفته و رابطهٔ
جنت بیان قرابت حضرت رسول صلعم از خویشی و مصاحبت و ایمی و مضرت و دایی
و روابط معنوی معلوم است و جمیع اشراف قریش فاطمه و خدیجه را
درجواب خواستگاری فرمودند الجابت نفرمود و فرمود که امر او با پدر و کار او
بر چه بالغ است تو او را خواستگاری نمائی او را زیبا کرا مکان است که
خدا و رسول او را از برای تو نگاه داشته اند و از دیگران منع میکنند
چون حضرت امیر المؤمنین این سخنان را از ابو بکر شنید اب از دیدها
مبارکش فرو ریخت و فرمود که اندوهی تازه کردی دلدوزی که در
سینهٔ من بود پنهان بچان او دردی کی باشد که فاطمه را خواهد و لیکن
باعتبار تنگدستی شرم میکنم از انکه اینمعنی را اظهار نمایم پیش ازینها
بهر خوکه بود الحضرت را دامنی کرده اند که خدمت حضرت رسول صلعم
رود و فاطمه را از الحضرت خواستگاری نماید و حضرت محقق
خود را کشود و بخانهٔ او رو و قبت و بفلان خود را بوشید و متوجه
خانهٔ حضرت رسالت شد و در ان وقت الحضرت در حجرهٔ ام سلمه
رضی الله عنها بود چون الحضرت دست بر در زد ام سلمه گفت که
کیست پس پیش از انکه حضرت بفرماید که منم علی حضرت رسالت صلعم فرمود
که ای ام سلمه برخیز و در را بگشا که این مرد نیست که خدا و رسول او دوست
میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند ام سلمه گفت که بدرم و مادرم
فدای تو باد کیست که تو در حق او چنین سخنی میگوئی و همتی زاندازهٔ حضرت
فرمود که ساکت باش ای ام سلمه که ان مردیست که سفاهت نداده و رو از جلده

فدایت

تعالی بدین برادر دمنست و پیر هم منست و محبوب ترین خلوات نبوی
من ام سلمه گفت من برجستم و بنا درست عودم جای دو گشودن و با پیرهن
مجید و ازار نهایت تجمل خود بر بر بودم چون در را گشودم علی بن ابی
طالب صلوات الله علیه را دیدم پس بخدا سوگند که داخل خانه شد تا انکه
دانست که من بیرون رفتنی و مراجعت کردم پس داخل شدند بر رسول خدا صلی الله
علیه و آله و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته حضرت
رسول صلعم در جواب فرمود که وعلیک السلام یا ابا الحسن بنشین ام
سلمه گفت که پس علی بن ابی طالب نشست در حضرت رسول خدا صلعم و نبوی
زمین نظر میکرد و چنان مینمود که برای کاری مهمه است و شرم میکند
که اظهار کند و از حیا الحضرت سر بر میافکنده بود پس حضرت رسول صلعم
بعالم نبوت دانست که الحضرت چه در خاطر دارد و فرمود که ای ابا الحسن
چنان می بینم که برای کاری مهمه حاجت خود را بگوئی اینجا در خاطر داری
اظهار کن که حاجتهای تو نزد من روا و ره است پس علی بن ابی طالب
گفت پدر و مادرم فدای تو باد تو سید انامی یا رسول الله که مرا از تخم خود
ابو طالب و فاطمه بنت اسد کرمی در وقتی که من کودک بودم و از نعمت خود
خود مرا غذا دادی و با داب خود مرا تادیب کردی و نسبت بمن از پدر
و مادر من مهربان تر بودی و حق تعالی مرا ببرکت تو هدایت کرد و مرا
نجات داد مرا از غیبت پدران و محوهای نابودان بود ندا حیرت و ضلالت
و بدبختی که تو فدایت رسول الله دختر من و شرف من در دنیا و آخرت
و با ان کرامتها که حق تعالی بسبب تو نسبت بمن کرده است بخواهم که
خانه و در خانه داشته باشم و امدهٔ ام نبوی تو خطبه کنند و امید دارم
که دختر خود فاطمه را بمن تزویج نمائی یا بمن تزویج نمائی و در این سؤال
اقتصام سلمه کرد یعنی روی مبارک رسول خدا صلعم را که از استماع این سخنان شگفت
و خندان کرد پس از روی تبسم با الحضرت گفت یا علی ایا چیزی یا خود داری
که او را بتو بیان تزویج نمایم حضرت امیر المؤمنین گفت که بدر و مادرم فدای

تو باد خدا سوگند که بر تو پنهان نیست چیزی از امر من شعیری دارم و نه
و شتری که بان اب میکنم و چیزی بغیر از پنهانا لک نیستم حضرت فرمود
کذلک شعیر تو را بان احتیاج باهست از برای جهاد فی سبیل الله و مقاتله بکفار
بان باد نعمان خدا و شتر را اب میکنی بان برای غلامان خود و
اهل خود و اسباب خود را در سفر بران باد میکنی و لیکن تو را تن و جع میکنم
بان زده و بان از تو را منم ای ابا الحسن بخواهی تو را بشارت دهم
حضرت امر کفت بلی یا رسول الله ای تو باد بشارت ده مرا بهر چیزی
که تو ممبر را برکت و سعادت و سیمیت و فیض و عزی بوده در کفتا
و کرد اورد و خدا بر تو باد حضرت رسول ص فرمود که بشارت باد
تو را ای ابو الحسن بدرستی که حق تعالی فاطمه را بتو تزویج نمود و او را بتو
بمثل آنکه من او را بتو تزویج نمایم در زمین و در آسمان سوکند
که نشسته ام بمثل آنکه تو بیائی ملکی بر من نازل کردید که در دهان
نسیا دو بالهای خود داشت و بمثل آن او را ندیده که من مانند او
ندیده بودم چون فرود آمد کفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته
بشارت باد تو را ای محمد باجتماع اهل تو و پاکیزه کی نسل تو کفتم او چه
خبر است که سید همه ای ملائک کفت یا محمد منم سیطائیل و سوکند میخورم
قائمهای عرش الهی از برودکار خود در حضرت طلبیدم که تو را بشارت
دهم و اینک جبرئیل از عقب من میرسد که تو را خبر دهد بکرامتها
حق تعالی نسبت بتو و هنوز سخن ان ملک تمام نشده بود که جبرئیل
در رسید و کفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا نبی الله
پس حق بعبدی زنی بر کرامتهای بهشت بدست من داد و در آن حریر
دو طاز تو بر نوشته بود کفتم ای حبیب من جبرئیل این حریر از تو
نوشتها چیست کفت یا محمد چون حق تعالی بعلم خود بر احوال خلق
مطلع بود تو را از جمیع خلق بر کزید پس تو را برسالت خود فرستاد
و بعد از تو از میان جمیع خلق بر کزید باز بای تو وادری و وزیری

و صدا جبی و داماد و پسر و ختن تو فاطمه را باو تزویج کرد کفتم حبیب من جبرئیل
ان مرحبا کفت ای محمد باد در تو در دنیا و پیغمبر تو در و نسب علی بن ابی
طالب صلوات الله علیه است و بدرستی که حق تعالی وحی کرد بسوی بهشتها
که زینت یابید پس مزین کردیدند و هنات حسان و بسوی دختران
که بروید حلیها و زینتها او زینت کردند حوریان بهشت و حق تعالی
امر کرد ملائکه را که جمع شوند در اسمان چهارم تزویت المعمور پس هر
ملکی که در بالای اسمان چهارم بود بسوی ان فرود آمد و هر ملکی که
در زیر اسمان چهارم بود بالا رفت و حق تعالی رضوان خزینه دار بهشت
را امر کرد که منبر کرامت را نصب نماید در نزدیت المعمور ان منبر است
که حضرت آدم علیه السلام بر ان خطبه خواند در روزی که عرس حوا را بسکی
بر مدنکه و ان منبر است از نور پس حق تعالی وحی کرد بسوی ملکی از ملائکه
محجب که او را داعیل میکویند که بوان منبر بالا رود و حق تعالی بستایش
کند مجامدها و طاعات و عبادات و بزرکی یاد کند و ثنا کوید حق تعالی را بثنائی
که سزاوار است و در زمان ملائکه خوش زبان تر و سکوپان تر از او
نبوت پس بر منبر بالا رفت و حمد و ثنا بی حق تعالی کرد مجامدی که سزاوار
عظمت و جلال او بود و صدای شادی و فرح از جمیع اسمانها بالا رفت و
جمیع اهل حوالت خوشحال شدند و غاز شدند و بدرستی این خطبه را خواندند حمد
و سپاس خداوند را سزاست که اول است بی ازاولیت چیزی و باقیست بعد
از فنای خلایق ان حمد میکنیم او را که کرده اند ما را ملائکه در مکانهای ما
ما را از اقرار کنندکان بپروردکاری خود بر بعضی از نعمتهائی که بر ما تمام کرده
است از شکر کنندکان و ما را محجوب کرده اند از کناهان و مستور کرده اند
از عیبها و ما را ساکن کرده اند در حوالت و نزدیک کرده اند بسوی رحمت خود
و از ما زایل کرده اند حرص بر شهوات را و حرص و خواهش ما را در تسبیح
و تقدیس خود قرار داد الحمد خداوندی که رحمت خود را بر ما تمام کرده است و
بخشیده نعمتهای خود را که جلیل تر است از انچه باو نسبت میدهند مشرکان

روز مبین و بلند خواست موعظت و ملال خود را فزاینده ان که براو می بندد
ملحدان پس بعد از سخنی چند گفت بدرستی که اختیار کرد خدا و پیغمبر
بر کزیده گرامی و بنده پسندیده خود را برای کنیز خود که بهترین زنان
و دختر بهترین پیغمبران و اشرف ایشان است پس چون ندکر جمیل ان جنب
و الجمیل مرجای نا اهل او که مصاحب اوست و مصدق کننده دعوت
اوست و مبادرت کننده است نبوی دین و ملت او که بپوندنا فرزند
بفاطمه بتول و دختر رسول و بر وایت اول جبرئیل گفت که پس حق تعالی امین
وحی کرد که عقد نکاح ایشان را ببندم بدرستی که من تزویج کردم کنیز
خود فاطمه دختر حبیب خود محمد را ببنده خود علی بن ابی طالب پس
قسم عقد نکاح را کواه کردم بان ملئکه مقربان را و کواهی دادند ایشان
در این خبر بنوشته شده است و بحقیق که امر کرد پروردکار من مرا که این
نامه دانشور عرش کهن و مشک ان را مهر کنم و بر جبرئیل امین خزینه دار بهشت
و بدرستی که چون حق تعالی کواه کرفت ملئکه را بر تزویج علی بفاطمه امر کرد
درخت طوبی که انچه بار بر داشته است از حلی و حلل فرو ریزد
و بر ایشان نثار کند پس ملئکه و حور العین ان نثارها را بر بودند و بدرستی
که هر یک از ولی یکدکر بعد بر سفر ستدان نثار را و تفاخر میکنند
بان نثار و زفتها است یا محمد بدرستی که خداوند تعالی ایشان را امر کرده است
که امر کنم تو را که تزویج کنی فاطمه را علی و بشارت دهی ایشان را
که حق تعالی کرامت خواهد کرد با ایشان دو پسر پاکیزه نجیب ظاهر
طیب بخشنده صاحب فضیلت در دنیا و اخرت یا ابا الحسن بخدا سوکند
که ملئک هفت زار نفر من بالا نرفته بود که تو دست برد روی پس
بدان که من در باب تو بخدا دکی کرم امر پروردکار را در حق تو و ابی الحسن
بر تو و کرم ان نخست تو می بر نبوی مسجد و در حضور مردم فاطمه
را بتو تزویج سپنایم و از فضیلت تو ذکر خواهم کرد انچه باعث دوستی
دیدار تی و دیدار دوستان تو کردد در دنیا و اخرت حضرت امیر المؤمنین ع

فرمود

فرمود که من از خدمت حضرت پیغمبر ص بیرون امدم بسرعت متوجه مسجد شدم و مرا
چندان فرح و شادی روی داده بود که وصف نمیتوانم کرد و چون ابو
بکر و عمر الخضرت را برای ایشان فرستاده بودند و انتظار بردن امدن
الخضرت میکشیدند سر راه بر الخضرت کرفتند و پرسیدند که چه چیز
داری حضرت فرمود که حضرت رسول ص دختر خود فاطمه را بمن تزویج
کرد و مرا خبر داد که حق تعالی بر اسمان فاطمه را بمن تزویج نموده است
و اینک حضرت رسول ص بیرون میاید که در حضور مردم فاطمه را بمن
تزویج کند چون ایشان این خبر را شنیدند نظاهر اظهار فرح
و شادی کردند و بمسجد بر کشتند حضرت امیر فرمود که مانا هنوز حضرت
مسجد نرسیده بودیم که حضرت رسول ص بما ملحق شد و از دور
مبارکزا نثار شادی و خوشی ظاهر بود و بلال را امر فرمود که ندا کند مهاجر
و انصار را که جمع شوند چند جمع شدند بر یک بار بسیار الا دفعه
حمد و ثنای حق تعالی را کرد و فرمود که ای کروه مسلمانان در این
زود ی جبرئیل بنزد من امد و خبر داد مرا که پروردکار من ملئکه
را بفرستاد تا محور جمع کردند و مرا کواه کرفت بر انکه تزویج کرد کنیز خود
فاطمه دختر رسول را ببنده خود علی بن ابی طالب و مرا امر کرد که فاطمه
را باو تزویج نمایم در زمین و شما را کواه میکیرم بر این پس تزویج
کرد علی ع فرمود که ای ابا الحسن بخیز و خواستکاری کن فاطمه را برای
خود پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برخاست و خطبه در نهایت فرمود
فصاحت و بلاغت ادا نمود و بعد از ان خطبه انیت حمد میکنم خدا را برای
نکو نعمتها و احسانهای او و کواهی میدهم نهادت سیدهم بوحدانیت خدا
تنهائی که موجب رضا و خوشنودی او کردد و صلوات میفرستم بر محمد
الا و صلوات که موجب نزدیکی قرب و منزلت و شود و بیاینده که نکاح از
جمله چیزهائی است که خداوند تعالی امر کرده است بان و پسندیده است
ان را و این مجلس و جمع ما بقضا و قدر حق تعالی مرتب کردیده است و

بحقیقت که تزویج کرد من رسول خدا صه دختر خود فاطمه را و مهر او را ابن
دوازده من کرد انید و بروایت دیگر پانصد درهم کرد انید و من راضی
شدم با ین پس زاد او پرسید و گواه شوید بین مسلمانان از حضرت
پرسیدند که ای ابو بکر تزویج کردی با و فاطمه را یا رسول الله حضرت فرمود
که بلی مسلمانان گفتند که خدا برکت دهد برای ایشان و برادیشان
و عمل ایشان را جمع کند و حضرت رسول صه بخانه ازواج خود برگشت
و صحیح طوسی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که
چون حضرت رسول صه فاطمه را بعلی ع تزویج کرد و بخانه فاطمه آمدند و او سکینه
پرسید که سبب گریه تو چیست عرض کرد که ای مادر دیگران اهل بیت من از او
هجرت کنند میبوه هل تبر تو را با و تزویج کردم و من تو را با و تزویج کردم
و لیکن حق تعالی تو را با و تزویج کرد و حسن ما من تو کرد انید تا دام که
اسلام و ذریه ما قیامت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حضرت
رسول صه مرا امر فرمود که با علی بخشم و ذره را بفروشم و پس بخواسته و
ذره را فروختم و قیمتان را که فتم و بخدمت آنحضرت آوردم و مزدها را
در دامن حضرت ریختم و آنحضرت از من پرسید که چند است و من بتو
نگفتم پس یک کف از آن در گرفت و بلال را طلبید و با و داد و گفت از
برای فاطمه بوی خوشی بگیر پس یک مشت و یک کف از آن دراهم برگرفت و با بو
بکر داد و فرمود که برو بیاز اد و از برای فاطمه بگیر آنچه او داد و برگشت
از طعام و ناس اهل بیت و عیال دین یاسره صلی الله علیه و جمعی از صحابه با
هر یک فرستاد و هیچکس نیاز اد و ماند مگر یک از ایشان چیزی را که
اختیار میکرد ند یا بو بکر میبودند و عیالت او میخریدند پس برا هنی
خریدند نصف درهم و مقنعه نصف درهم و قطیفه سیاه خیبری و گربه
که موشان را از لیف خرما با فته بودند و دو گلدانی که گفتند از جامهای
سفر که میان یکدیگر از لیف خرما پر کرده بودند و بکوزه از نیم که گفتند
و چهار بالش که گفتند از پوست طایف که میانش از لیف خرما پر کرده

بودند و پرده از نیم و حصیر هجری و دست اسیاب و آبدیزی و ظرف
آبخوردن از پوست و کاسه چوبی از برای شیر و مشکی از برای آب و سطیحه
بقیر اندوده و سبوی سبزی و کوزه‌ها از سفال چون منداب و
خریدند هیچ را ابو بکر برداشت و هر یک از صحابه هیچ را برداشتند و
بخدمت حضرت رسول صه آوردند و حضرت هر یک از آنها را بدست میگرفت
و بدیده خطر میبود و صفیر میبود خداوند اسماء مبارک کودکان این را با اهل بیت
و در روایت دیگر از دیده منبارکش ریخت و هر یک را بنام ایشان نامید کرد
و فرمود که خدا و ند برکت دهد برای کرهی که بیشتر نظر فرمای ایشان
بقا است حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بعد از این
بگاه ما ندم که با حضرت رسول صه در مسجد غذا از سنگ نادم و بخانه
برنگشتم و از امر فاطمه سلوات الله علیها خبری مذکور نشد تا ختم
لیل زنان حضرت رسالت صه من گفتند که ای بخواهی که منادی باب
ترا و جهت تو با حضرت رسول صه سخن بگوئیم گفتم بگذید لیل ایشان
رفتند بخدمت حضرت رسول صه ام ایمن گفت یا رسول الله اکنون
زنده میبوده هل ببیند او دوشن میشد بر فاف فاطمه صلوات
الله علیها و ببرستی که علی ع وجه خود را بخواهد دید و دشن کردان
دیده فاطمه را دشبوهر شوهر جمع کن میان این دو نیز کو اد و دیده ما
روشن کردان با ین امر حضرت رسول صه فرمود که علی ع چیزی از وجه خود را از
نخ طلب من منتظر طلب او یم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که گفتم یا رسول الله صبا ما نع من شد لیس و کرد بخاب زنان
و فرمود که گفت از زنان من دو با خبا م سلمه گفت که من خاضم یا
رسول الله و بنت فلان و فلان حاضر شدند حضرت فرمود که من میدانم
برای دختر من و بر عصر من حجره از حجرها و مرا ام سلمه گفت که ام حجره یا
رسول الله حضرت فرمود که حجره نخله را بهیا کن و زنان خود را امر فرمود
که فاطمه را زینت کنند و بخانه او در کاراست بعمل و در نظام سلمه گفت که از

منخف

فاطمه پرسیدم که آیا تزه تو بوی خوشی هست که از برای خود نه خیره
کرده باشی گفت بلی پس تفسیر او دده و از آن شیشه قدری در کف
من ریخت من بوی خوشی تا حال مشام کرم که هرگز چنین بوی خوش استشمام
نکرده بودم پس از فاطمه پرسیدم که این بوی خوش از کجاست گفت که
حبیب کلوکاه محبت پدرم حضرت رسول صلعم سیامد و با پدرم سفر بود
چون که ای فاطمه بیا و با آنچه از برای عم خود بینداز و من بالش برای
انداختم و حبیب از درون جان می نشست و چون برخواست از منزل
جامهای عاج و چیزهای میرخیت حضرت مرا امر میکرد که اینها را جمع کنم پس
امیرالمومنین صلوات الله علیه از حضرت رسول صلعم پرسید از سبب آمدن
حضرت فرمود که آن جبرئیل بود که بصورت دحیه میآمد و این عزیزیت
که میان تا لهای حبیب میرخیت و بود است دیگر فاطمه نیز کلاب
او دو که هرگز کلاب بان علیل ندیده بودند لم سلم پرسید که این
کلاب را از کجا آوردی حضرت فاطمه گفت که چون حضرت رسول صلعم
نزد من تشریف میکرد بعرق آن حضرت را میگرفتم و در این شیشه میکردم
و این کلاب از عرق آن حضرت است پس حضرت امیرالمومنین فرمود که حضرت
رسالت پناه مرا گفت که یا علی بازار از بهای خود طعام منکوی فرمود
که گوشت و نان را نمای ویم و من بخانه او رفتم و آنچه را خریدم
و روغن کرفتم و آوردم و حضرت رسول صلعم جامه را از دستهای مبارک
خود باز کرد و بدست با برکت خود در میان دو عرق نشست و
چنگال میالخت و از برای ما کوسفندی فربه فرمود که بیاورند و نان زیاد
از برای ما مهیا کرد چون طعام تمام مهیا شد فرمود که یا علی برو و هر که
را میتوانی طلب کن چون بمسجد رسیدم مسجد را از صحابه عامر یافتم و
حیا مانع شد مرا که هیچ را طلبم و بعضی را بگذارم پس بر بالندی برآمدم
و ندا کردم که یا اهل صفه و اهل مسجد بر خواستند و
متوجه خانه شدند و من شرم کردم از بسیاری مردم و گفتم طعام چون حضرت

رسول الخالت را از من مشاهده کرده فرموده که من دعا خواهم کرد که خوشی
طعام را برکت بدهد پس حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود
که بسم الله بخورید پس حضرت همه مهاجر و انصار طعام خوردند و از آب
اناسیدند و از برای ایشان دعا برکت کرده و سیر برگشتند و آنقدر
زیاده از هم چهار هزار نفر بودند و از آن طعام هیچ کم نشد پس
حضرت رسالت فرموده که کاسهای آبا و بدهید چون آوردند کاسهای را پر
کرده و بخانه زنان خود فرستاد پس کاسه طلبید و پر از طعام کرده و
فرمود که این از فاطمه و شوهر اوست چون آفتاب غروب کرد حضرت
فاطمه صلوات الله علیها را گفت بیا و فاطمه را پیام سلام فاطمه را آورد و
او را از خانه خود بیرون میکشید و عرق حیا از اطهرت بچکید و از غایت شرم
پیرهن را بر زمین میکشید و حضرت رسالت فرمود که خدای تو را از فضل خود
و انموخت چون در پیش روی حضرت آسیا و حضرت نقاب را از روی
منورش برداشت تا انکه علی ابن ابی طالب علیه السلام خورشید سما الوی را مشاهده
کرده پس دست فاطمه را گرفت و بدست علی داد و فرمود که خدا میارک
کرداند وصلت دختر رسول خدا را با تو یا علی بنکوروزی
فاطمه و یا فاطمه بنکو شوهریست علی بروید بسوی منزل خود و کاری
مکنید تا من بسوی شما بیایم حضرت امیرالمومنین فرمود که دست
فاطمه را کرفتم و بخانه بردم و فاطمه را در یک طرف صفه نشاندم
و خود در طرف دیگر نشستم و هر یک از شرمندگی سر بزیر افکنده
بودیم پس حضرت تشریف آورده و فرمودند که کجایت و را کجا گفتیم
داخل شو یا رسول الله مرحبا بتوای زیادت کننده و ای داخل شونده
پس حضرت داخل شده و فاطمه را در پهلوی خود نشانیده و فرموده که
ای فاطمه آب بیا و فاطمه برخواست و کاسه را پر از آب کرده و نزد آن
حضرت آورد پس حضرت جرعه از آن آب در دهان مبارک خود کرده و
مضمضه فرموده و باز در آن ظرف ریخت پس قدری از آن آب را بر سر

فاطمه دخت وفرمود که دوجانب من کن وقدری ازان اب در دهان من
بیاشامانید فرمود بیاشامید پس فرمود که پشت خود را بجانب من کن وقدری
ازان اب در میان دو کتف حضرت بپاشید پس فرمود که خدا این جنس
سخت ومحبوب ترین خلقت نزد من وخدا و ندا این براه و سخت
ومحبوب ترین خلقت نزد من خدا و ندا او را و اهل خود کرد ان را طاعت
کننده و فرمان برد او به خود کرد ان و اهل او را برای او مبارک کرد ان
پس فرمود که ای علی نزدیک شو با اهل خود خدا برکت دهد برای تو و
رحمت خدا و برکات خدا بر شما باد ای اهل بیت بدرستی که حمید مجید
است و بزرگوار است و در روایت معتبر دیگر حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرمود که در شب زفاف حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
من امد و دست مرا گرفت و فرمود که برخیز بنام خدا و بگو بسم الله و
بالله برکت خدا و الخیر خدا خواهد واقع میشود و فرمود که نیت در امور
بسیار خدا تو کل کردم بحول خدا پس مرا آورد و بنزد فاطمه نشانید و فرمود
که خدا و ند این هر دو را جمع نماید بسوی من پس تو دوست دار ایشان را
و برکت ده در فرزندان ایشان و از جانب خود بر ایشان حافظی تو
کن و پناه میدهم ایشان را بتو و ذریت ایشان را از شیطان رجیم
و در کتب معتبره خاصه و عامه وارد است از حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمع
صحابه حضرت فاطمه را بمن تزویج نمود همان زمان یکماه سپر کردم و از امر
فاطمه چیزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ذکر نکردم از شرم حضرت و
لیکن هرگاه که با الحضرت خلوت می نمودم سیفرمود که ای ابوالحسن
چه نیکوست زوجه تو نیاد بانوان ای ابوالحسن که تزویج کردم تو را بهتر بن
زنان عالمیان و اجمل یکماه از شب نزد من امد بار دوم عقیل ترک
طالب و در روایت دیگر جعفر عقیل و گفتار ای برادر هیچ چیز نیفتد و نیاد
تقدم ما تند شادی که مرا بهم رسید از تزویج تو با فاطمه دختر عمو ای برادر

چرا از حضرت سوال نمیکنی که فاطمه را بتو عطا کند و دیده ما در و شن
کرد و زفاف نما حضرت فرمود که همانا سوگند که من نیز میخواهم ولیکن
حیا مانع است مرا که با خیف را بحضرت الهنا دکم پس عقیل برا
سوگند داد و برده است و با خود برد و در خانهای زاده ام ایمن و املاقات
کرد یم ام ایمن گفت که بگذارید که در اب باب من با حضرت بخن بگو یم
که بخن زنان در اب باب انفع است پس ام ایمن بر گشت بنزد ام سلمه
رضی الله عنها و با او در اب باب مصلحت کرد و ام سلمه نا این زنان حضرت
طلبید و در رفتند بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقتی که الحضرت در
چهار خانه پیغمبر بود و بخدمت الحضرت عرض کردند که بالهام ما جمع
شده ایم که از خدیجه رضیات میبود دیده اشان روشن میکردید
ام سلمه گفت که چون نام خدیجه را بردیم حضرت گریان شد و فرمود
که مثل خدیجه کجا است و اقصد بتو کرد در وقتی که همه مردم مرا تکذیب
کردند و مرا یاری کرد بدین خدا و بمال خود مرا معاونت کرد و از مال خود و حق نفقه
مرا امر کرد که دشادت دهم خدیجه را که حق تعالی خانه در بهشت از
قصبات در عرض بنا کرده است که در ان خانه نصب و شقت نیست
ام سلمه گفت که ما گفتیم که بله و ما در ان ثنا ای تو باد یا رسول
الله هر چه در فضایل خدیجه بیان کنی عمر حق است و او بر حمت پروردگار
خود واصل گردیده و بکرامت های حق تعالی رسیده و خدا گواه کرد اند
بر او و نعمتهای خود را بر او بر حمت خود میان ما و او در بهشت جمعیت
دهد و اینک برادر تو در دنیا و پسر عم تو در رضب علی بن ابی
ابی طالب میخواهد که در وجه او فاطمه را با و تسلیم نما فی حضرت
فرمود که ای ام سلمه علی چیزی از من سوال نکرد ام سلمه گفت که
حیا مانع است او را یا رسول الله ام ایمن گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با
گفت که برو و علی را حاضر نما پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
فرمود که چون ام ایمن مرا طلبید و بخدمت الحضرت رفتم زنان الحضرت

برخواستند ومن وعلی ما حضرت نشستم واز شرم سر بزیر انداختم
پس حضرت فرمود که یا علی که تو را بحق من تسلیم نمایم پس من از روی
شرم سر بزیر انداخته گفتم بلی فدای تو شوم یا رسول الله حضرت
فرمود که اشهد یا فرزند اشهد الله فاطمه را بتو تسلیم میکنم پس من
از خدمت حضرت شاد برون آمدم پس حضرت زنان خود را طلبید
وامر فرمود که فاطمه را زینت کنند واو را بخوشبوکرده اند وحجره را
براو فرش کنند واز قضیت وزه که نام سلسله سرخ بود ده دوسیم کرفت
ومن داد وفرمود که با علی خرما وروغن وکشک بخر پس خریدیم وبخدمت
حضرت آوردم حضرت دست مبارک خود را بزیر وغرفه از پوست طلبید
وبدست مبارک خود خرما وروغن وا باکشک مزوج کرد تا انکه حیسانه
ساخت پس فرمود که یا علی هر که را میخواهی طلب پس بسوی مسجد آمدم
در وقتی که اصحاب الحضرت در مسجد بودند وگفتم که حضرت رسول
خدا را طلبیده است بیائید پس همه برخواستند وستوه خانه الحضرت
شدند ومن برکتم وبخدمت حضرت عرض کردم که جماعت انصار
آمدند پس حضرت دستمالی بمن داد وفرمود که کسی
را که کوشیار او را که طعام بخورند وبروند واینان با من
بیامدند وطعام بخوردند وبرون میرفتند واز طعام هیچ
کم نمیشد تا انکه هفتصد مرد وزن از ان طعام تناول کردند برکت
الحضرت دوباره دیگر ندای حضرت امیر المومنین سلام الله علیه از الحضرت
رسید جمیع اهل مدینه واطراف مدینه را از انصار ومهاجرین
وغیر انها وغیر انها ای خود متوجه خانه الحضرت شدند واز برای اینان نطعها
در مسجد افکندند وهمه ازان طعام خوردند وسیر شدند وعدد
اینان زیاده از چهار هزار کس بود وتا سه روز میامدند واز ان
طعام میخوردند وچیزی کم نمیشد ام سلمه گفت که بحضرت رسول
علی فاطمه را طلبید وعلی را بدست راست خود کرفت وفاطمه را بدست

امیر

برخاست

چپ وهردو را بسینه خود چسبانید وبیان دو دیده ان نور دیده
خود را بوسید وفاطمه را بعلی تسلیم کرد وگفت یا علی نیکو زنیست
زن تو پس رو کرد بفاطمه وفرمود که نکو شوهریست شوهر تو پس
برخواست واینان را بخود برد تا انکه داخل کرد اینان را بخانه
که از برای اینان مهیا کرده بودند واز خانه برون آمد ودر میکود
را بدستهای مبارک خود کرفت وفرمود که خدا شما را مطهر کرداند
ونسل شما را پاکیزه کرداند من یاور شما هرکه با شما در استم و
حکم با هرکه با شما حکست شما را اعلا میدیم وضمار الخلیفه
خود بر شما میکردانم ودیگر فرمود که مرحبا بودود ای علم که با
یکدیکر ملاقات کردند ومرحبا بدو بیم احسان سعادت و
شرف که یکدیکر را مقترن کردیدند حضرت فرمود که سرور حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله مدتها بود که در پی حجره ما ایستاده است باو
فرمود که برای چه اینجا ایستاده در حجره هست اینجا
کفت پدر ومادرم فدای تو باد عرض میکند که خانه شوهر بدون اجازت
از برفکه نوده او باشد ودخول ذات او قیام نماید ومن برای خدمت
الحضرت ایستاده ام حضرت فرمود که ای اسما حوتقا الی حوایج دنیا
واخرت قدما برود حضرت امیر فرمود که ان نامادبیا وسرد بود
ومن وفاطمه در زیر عبا خوابیده بودیم چون سخن حضرت را شنیدیم
خواستیم که بوجه شریف حضرت ما شوکند داد که چون من که از برای خود حوکه
میکنم تا سن بوکردم لهذا پس بر حال خود ماندیم تا حضرت برابیا
بالا مد ودو نوزیاک ما انشست وپاهای خود را دو میان ما داخل کرد
پس من پای استوی را کرفتم وبسینه خود چسبانیدم وفاطمه پای چپ را
کرفت وبسینه خود چسبانید وپاهای مبارک مبارکش کردیم فرمود که ما را
کوزه آب بیاورید چون کوزه را اوردم سر بر آب دهان مبارکش دران

برخاست

چون پاهای مبارکش کردیم

انداخت و از چند از قرآن بران خواند پس فرمود که یا علی از اینجا
عبور را مدکه در قبر کوزه میکنار چون از شما سیدم باقی بوادر سرم
و سینه ام ریخت و فرمود که حق تعالی هر بلوا از تو دور کرد ای
ابوالحسن و پاک کرد ترا از کناهان و عیبها پاک کرد انید تی
و فرمود که اب تازه بیاور چون او دم بالای سر مبارک اب دهن
مبارک خود را دران ریخت و ایات قرآن بران خواند و بحضرت
فاطمه علیها السلام داد و فرمود که بیاشام و اندکی در دهنش میکنار پس
باقی ما نده اب را بر سر و سینه اش ریخت و فرمود که خدا از تو هر
بلوا دور کرد اندق و پاک کرد اندق را از کناهان و عیبها پاک
کرد انیدق و مرا از خانه بیرون کرد و با فاطمه خلوت کرد و از او
پرسید که چه حال داری ای دختر و شوهر خود را چکونه یافتی فاطمه
گفت ای پدر نیکو شوهری است ولیکن زنان فرایش نزد من امدند
و گفتند که حضرت رسول ترا تزویج کرده است بر دی که پر نیانی است
و مانای ندارد حضرت فرمود که ای دختق پدر تو و شوهر تو پدر شان
نیستند بتحقیق که عرض کردند من هن نیانی زمین را و من نخواستم
و اختیار و نواب اخرت کردم ای دختر اکر بانی نیچه پدر تو میدانند هر اینه
دنیا را در نظر تو قدری نخواهد بود هنا سو کند ای دختر که در خیر
خواهی تو تقصیر نکردم و تو را بکسی تزویج کرده ام که اسلامش از همه
پیشتر است و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه بزرکتر است ای دختق
حق تعالی زمینان جمیع اهل زمین را دو کس را اختیار کرده است یکی پدر تو کرامی
است و دیکری شوهر تو ای دختق نیکو شوهریست شوهر
تو در همه چیز امری مخالفت او روا مدار پس حضرت صفاذ و مرا طلبید
کفتم لبیک یا رسول الله پس فرمود که داخل خانه خود شو و مرا قف
کن بار و خبر خود بدستی که فاطمه پاره تن منست هر چیز او را بدو داد و
امر بدو ده میاورد و هر چیز او را شاد کرد اندرا شاد میکرد اند تعالی

میسیارم

میسیارم و جنا ذا خلیفه خود میکرد انم پر تعالی پس حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرمود که تا فاطمه را از دنیا برد هرکز
او را بغضب نیاوردم و هرکز امری که بر طبع او کران بود بجا نیاورد
و هرکز او مرا بغضب نیاورد و در همه چیز امری نافرمانی من نکرد و
هرکاه که باو نظر میکردم جمیع غمها و الما از سینه من بیرون میرفت
حضرت امیر المومنین فرمود که چون حضرت رسول بر حواست که بیرون
رود حضرت فاطمه کفت ای پدر من طاقت خدمت تو ندارم بر خانه
از برای من کنیزی مراخدمت کند و مرا یاری کند و امور خانه حضرت
فرمود که ای فاطمه تخواهی چیزی که از خادم بهتر باشد حضرت امیر کفت
بلی فاطمه کفت ای پدر تخواهم اخر بهتر است از خادم حضرت
فرمود که در هر روزی و سر تبه سبحان الله و بحمده الله
و بحجا در تبه الله اکبر کو که این صد تسبیح است در زبان و هزار
ثواب دارد و در میزان ای فاطمه اکر این تسبیح را در همه هر روزی کوید
حق تعالی کفایت میکند امور دنیا و اخرت تو را و اب بابو سر
معتبر از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسالت پناه فرمود که
حق تعالی میانه من و علی برادری انداخت و در بالای هفت آسمان
دختر مرا تزویج باو کرد و کواه کرفت بر تزویج ملائکه مقربان را و او را
وصی و خلیفه من کردانید پس علی از من است و من از او هم و دوست
او دوست منست و دشمن او دشمن منست و بدرستی که ملائکه تقرب
بجویند بسوی حق تعالی و ایضا فرستاده صحیح از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که در روزی که این بخدمت حضرت رسالت پناه آمد
و در میان خانه و خود چیزی نداشت حضرت باو کفت که با خود چه داری ای
ام ابیها کفت بعزت خدای زنده قسم خورده ام و با او وفا کرده بوده اند
و این از شادی دست بهم امین کرایید و کفت یا رسول الله فاطمه را
تزویج کردی و با او چیزی ندادند حضرت فرمود که ای ام ابیها چرا

فرمود که بکنیز

دروغ مگوئید بدرستی که خداوند عالمیان چون تزویج کرد فاطمه را بعلی
امر کرد دختران بهشت را که بشارت کنند باهل بهشت از زیورهای خود
وحلیهای خود و یاقوت خود و مروارید خود و زمرد خود و حریر خود
و دیبای خود و اشتند اذا بنها اعنی تواند و وصف کرد و حق تعالی درخت طوبی
را بمهر فاطمه داد و آن درخت را بخانهٔ امیر المؤمنین قرار داد و علی بن
ابو طالب علیه السلام بعیر روایت کرده است که هر که خواستگاری حضرت فاطمه
صلوات الله علیها نمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم حضرت رسالت پناه و سلم
را اعلام کرد که فاطمه را بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما تزویج کند پنهان بفاطمه اعلام نمود حضرت فاطمه
جواب گفت که اختیار من با تست ولیکن زنان قریش بر علی سبقت
کرده اند و او مرد است فقیر و درهمهای بلند داده و بندهای او را خواستگاری
کرده اند و او چیزی ندارد و چشمهای بزرگ دارد و پیوسته
دنیا را بچشم حقیر نگاه میکند حضرت فرمود که ای فاطمه
سگویندان که حق تعالی بر تو نیاورد بر دنیا و ترا اختیار کرد بر جمیع مردان عالمیان
پس او را دوست گردانید بر دنیا و علی را اختیار کرد بر مردان عالمیان پس منفعل
شد بر دنیا و تو را اختیار کرد بر زنان عالمیان ای فاطمه در نزد او
باسمان برو ندیدیم که در حضرت عزت المقدس نوشته بود لا اله الا
الله محمد رسول الله ائید تربیوزیره و نصر شریونزیره یعنی محمد
نفوذ کرده بود مرا و نبی من از حبیب بل و سلام که گفت و زیرین گفت
علی بن ابی طالب ع و چون نسبه المنجوق سیدیم باز این حرف را بدان
نوشته دیدیم و چون بعرش رسیدیم مثل این را و قوایم عرش نوشته
دیدیم و چون داخل بهشت شدیم درخت طوبی را دیدیم که
بهشت همچو قصری و بنی لی فیه سکنا که از درخت طوبی پرداخته
هست و بالای آن درخت سیدهاست از علمهای سندس و استبرق
بهشت و از برای هر بندهٔ مؤمن نوزده هزار سید هست و در هر یک

و بنادی کدیم اوا انبذ بدا یوم

صد هزار صله هست و هیچ صله از آنها بصله دیگر شبیه نیست و هر یک و یک
و بانهای اهل بهشت از آلست و در میان آن درخت نور است کشیده
و عرض بهشت مانند عرض آسمانها و زمین است و بنا کرده اند آنرا از برای
آنها که ایمان خدا و رسول آورده اند اگر سوار ده در سایهٔ آن درخت
صد هزار سال بتازد از سایهٔ آن بدر نمیرود و این است تفسیر قول حق
تعالی که وظل ممدود و در میان آن درخت میوهای اهل بهشت است
و طعامهای ایشان که آفریخته است در میان خانهای ایشان و در
هر خانه از آن صد نوع از میوه هست از آن میوها که شبیه آن در دنیا
ندیده اید و از آنها که دیده اید و از آنچه شنیده اید شبیه آن را و از
آنچه نشنیده اید و هر میوه که چیده میشود از آن درخت در حال
مثل آن بجای آن میروید چنانچه حق تعالی فرموده است که لا مقطوعة
ولا ممنوعة و در زیر آن درخت نهری جاری میشود که از آن نهر
متشعب میشود جویها و نهر که حق تعالی فرموده است اول نهرهای بهشت
که هر که تغیر میکرده و دویم نهرهای شیری که مزه اش تغیر نمیکند
سیم نهرهای شراب که لذت بخشنده است اشامندگان را چهارم
نهرها از عسل صاف کرده ای فاطمه حق تعالی عین عطا کرده است
درحق علی هفت خصلت اول کسی است که با من از قبر بیرون
میاید دوم کسی است که با من بر صراط می ایستد و خطاب میکند
با تش جهنم که این را بگیر و این را بگذار دوم کسی است که با من بجایه
میپوشند دوم کسی است که با من در حجاب دست عرش میایستد
دوم کسی است که با من در بهشت داخل میشود دوم کسی است که با من
در درجات علیین ساکن میگردد دوم کسی که با من مبعوث شد
از شراب سر بمهر بهشت و در آن با یکدیگر رغبت کنند رغبت کنندگان
ای فاطمه انها است که حق تعالی بجهت کرامت کرده است در آخرت و
مهتاکرده است بلندی در بهشت اگر در دنیا مال ندارد در آخرت

از عظمت وجلال دارد واما انکه گفتی که شکم او نزد برکت حق تعالی
او را مملو از علم کرده است واو را از میان است من بعلم من
مخصوص ساخته است واما انکه گفتی که پیش سر پیش بوینا رود بدان
کناره است بدرستی که حق تعالی او را بصفت حضرت آدم علیه السلام آفریده
است واما بلندی دستهای او پس حق تعالی برای ان دستهای او را
بلند کرده است که دشمنان خدا و دشمنان مرا بان بقتل رساند
وحق تعالی برکت ان دین مرا غالب خواهد کرد امید بود عمر دنیا
هرچند بخواهند شرکان وبا و حق تعالی قهر ها کرا است خواهد
کرد ومقاتله خواهد نمود با شرکان وکافران بر تنزیل قران وبا
منافقان وبغی کنندگان وبیعت شکنندگان واز دین بدر روندگان
بر تاویل قران وحق تعالی ذریت او بقدر خواهد آورد دوسبط
جوانان اهل بهشت را و بانها امر خود را زینت خواهد داد
در قیامت ای فاطمه حق تعالی بچهبری نفرستاد مگر انکه فرزندان
او را از صلب او قرار داد و ذریت من از صلب علی پدید خواهد
آورد واگر علی نبود ذریت من در روی زمین نمیماند پس فاطمه صلوات
الله علیها فرمود که مرا واختیار نمکنم احدی از اهل زمین را پس
حق تعالی فاطمه را بعقد تزویج نمود و ... نابوبیر و دیگران نسبتها
معتبر از حضرت امام زین العابدین و حضرت امام جعفر صادق
و حضرت امام رضا صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده اند
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که من تزویج حضرت
فاطمه سلوات الله علیها را در ضاطر داشتم و شب و روز در این
خیال بودم و جرات نمیکردم که بخدمت حضرت رسالت صلعم عرض حال
تا انکه روزی بخدمت آنحضرت رفتم فرمود که یا امیر یا بحاجتی آمده که تو
را کهذا کنیم گفتم رسول خدا مصلحت مرا بهتر میداند و احتیاج نمیخواهد
که بکسی از قریش امین تزویج نماید و من میترسیدم که فاطمه از من

من

من بیرون رود روزی پیغمبر نشسته بودم ناگاه فرستاده حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بنزد من آمد و گفت اجابت کن حضرت را که تو
را میطلبد بزودی بیا و هرگز آنحضرت را باین فرح و شادی مشاهده
نکرده بودیم حضرت فرمود که بشتاب رفتم بخدمت آنحضرت و او
را در حجره ام سلمه یافتم چون نظر من بر من افتاد از سر درد
شادی از جبین سیاركش ظاهر شد و شکفته گردید و خندان شد
بحدی که نور دندانهای مبارکش ساطع شد پس فرمود که یا علی حق
تعالی کفایت کرد از برای من آنچه را من اهتمام بان داشتم از تزویج
تو گفتم چگونه است این یا رسول الله فرمود که جبرئیل نزد من آمد
و از سندس و قرنفل بهشت با خود آورده بود پس من گرفتم انرا و او
بوئیدم و گفتم سبب او در دن این سندس و قرنفل چیست جبرئیل
گفت که حق تعالی امر فرمود خازنان بهشتها را از ملائکه که در بهشت
است که دنیا و انچه در زینت تا قیامت بهشتهای بهشت را بان زینت
و درختها و میوها و قصرها و اطاقها و امر کرد باد های بهشت را که
وزیدند با انواع بوهای خوش و امر کرد حوریان بهشت را که ملائکه
نمایند سوی بهاء عزت و طوبی و لیروحمسوم اپس منادی ازدید
عرش ندا کرد که امروز روز تزویج علی بن ابیطالب است و بدرستی که من
شما را گواه میگیرم که تزویج کردم فاطمه دختر محمد را بر ابو الحسن علی بن
ابو طالب پس بانها اندیشیدند و ایشان را برای کدبکر پس خوش
ابر خیدی فرستاده بادین و ایشان از مرواریدها و از درها
و یاقوتهای خود بر خواستند ملائکه و فرود آمدند از سندس
و قرنفل بهشت و این از نثار ملائکه است که برای تو آورده ام پس
حق تعالی امر کرد ملکی از ملائکه بهشت را که او را اصیل بگوید و
در میان ملائکه بفصاحت و بلاغت او ملکی نیست که خطبه بخواند
پس خطبه خواند که مثل ان خطبه را اهل آسمان و اهل زمین نشنیده

بود تا پس منادی ندا کرد که ای ملائکه من و ای ساکنان بهشت من
برکت من سفید بر علی بن ابی طالب که حبیب و دوست محمد است
و بر فاطمه دختر محمد ﷺ بتحقیق که من برکت فرستادم بر ایشان
بدرستی که من تزویج کردم محبوب ترین زنان را بسوی حق و با
محبوب ترین مردان بسوی خود بعد از پیغمبران ایشان ﷺ پس
گفت که برکتی که بر ایشان فرستاده و زیاده از انچه ما شاهد کردیم
امروز و ظاهر کردانیدی از کرامت ایشان هر چه خواهد بود حق تعالی
ندا کرد که ای راحیل از برکت من بر ایشان انست که جمع میکنم ایشان
را بر محبت خود و میکردانم ایشان را محبت خود بر خلق خود بعزت و
جلال خود سوگند یاد میکنم که از ایشان خلقی خواهم افرید و از ایشان
ذریتی بر وجود خواهم افرید و ایشان را خزینه داران خود در زمین
و معدن نهای علم خود خواهم کرد امتیان و ایشان مردم را دعوت
خواهند کرد بسوی دین من و با ایشان محبت بر خلق خود تمام میکنم
بعبادت پیغمبران پس بشارت باد تو را ای راحیل که حق تعالی تو را کرامت
کرده که احدی از خلق چنین کرامتی نکرده و من تزویج کردم تو را
فاطمه را بحق که خداوند حسن او را تزویج کرده و راضی شدم
از برای فاطمه نا بخدا از برای او راضی شده پس بگرد زحجره
راکه تو را از تحت کفالت از من و بتحقیق که خدا داد واجب بر او کرامت
شناخت نسبی تو و فاطمه و اگر نه این بود که حق تعالی ایقدر
کرده است که از شما بیرون اورد حجتهای خود را بر خلق هر اینه
دعای بهشت و اهل بهشت را در حق شما مستجاب میکرد و شما را
در این دنیا ایشان میرسانید پس نیکو برادر و داماد و مصاحبی
تو از برای من و کا نیست خوشنودی خدا از خوشنودی یکدیگر
پس حضرت امیر المؤمنین ﷺ فرمود که یا رسول الله ایا فاطمه من
بخانه من رسیده است که مرا در بهشت یاد میکنند و حق تعالی مرا در

میان

میان ملائکه خود تو را تزویج میفرماید حضرت فرمود که حق تعالی کرامی
داشت دوستی خود را و دوست خود را کرامی میدارد او را با هر چه خواهد
بدهد باشد و کو نها نشنیده و ما شنیده پس حق تعالی این کرامتها را
بتو عطا کرده است ای علی پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی
و ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذریتی پس حضرت
رسول ﷺ گفت امین یا رب العالمین و یا خیر الشاهدین و بعد
گفتار قریب از استاد لبنده معتبر از حضرت صادق ﷺ منقول است
که در شب زفاف حضرت فاطمه و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما
فراش ایشان را در زیر انداخته بودند پوست گوسفندی بود
چون بخواستند بر روی ان بخوابند میکردانیدند و نمیخوابیدند تا
میکردند و بر روی ان بخوابیدند و با نزل ایشان از پوستی بود که
در میان انرا لیف خرما پر کرده بودند و مهمان حضرت رزه الهی
بود ﷺ طویل بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت
کرده است که چون حضرت رسالت ﷺ فاطمه را بعلی تزویج کرد همچو از
قریش خدمت آنحضرت آمدند و گفتند تو تزویج کردی علی را با
مهر چیزی حضرت فرمود که من دختر خود را بعلی تزویج نکردم خدا او را
بآنحضرت تزویج کرد در شبی که او را بمعراج برد نزد سدرة المنتهی پس
و حکم کرد سدرة المنتهی که نثار کند انچه در او بود پس نثار کرد
مروارید و یاقوت و زبرجد و انواع جواهر پس حوریان بهشت مبادرت
کردند و بردند و انها را بهشتیان سیر ساختند تا برای یکدیگر فخر میکنند
بان و میگویند که انها از نثار فاطمه دختر محمد است ﷺ و چون شب
زفاف فاطمه شد حضرت استر اشهب خود را احاضر ساخت و تلطیف بر روی
ان افکندند و فاطمه را بران سوار کرد و امر کرد سلمان را که مهار بکشد
و حضرت رسول ﷺ از پی استر میرفت پس در اثنای راه در میان هوا

سدانهای دنیا و شنیدند ناگاه جبرئیل فرود آمد با هفتاد هزار
ملک و میکائیل فرود آمد با هفتاد هزار ملک و حضرت از ایشان
پرسید که برای چه بزمین آمده اید گفتند آمده ایم برای زفاف
فاطمه و علی صلوات الله علیهما پس جبرئیل و میکائیل یکی گفتند
و مدتی با ایشان موافقت کردند و حضرت رسول ص هم تکبیر گفت پس
تکبیر گفتن در عرو سیها از آن شب مقرر شد واضا اسبد معتبر از حضرت
صادق ع روایت کرده است که حق تعالی وعده نمازها بر حضرت فاطمه
صلوات الله علیها کرده است و بهشت و دوزخ را بر او کرد که دشمنان
خود را داخل جهنم میکند و دوستان خود را داخل بهشت میکند و آن
سند تفسیر کبیری و جمیع پیغمبران کن شته بر معرفت و ولایت او
مبعوث کرده اند و در بسیار الاسناد لسند موثق از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که مهر حضرت فاطمه صلوات الله علیها
بود که بیست درهم میارزید مترجم گوید که امروز مهر آنحضرت
پانصد درهم بود که بحساب این زمان سه تومان و یکهزار و
پانصد دینار میشود و قطب راوندی روایت کرده است که در
هنگام تولد حضرت فاطمه صلوات الله علیها جبرئیل هدیه را از
آسمان آورد و آن سیبی بود که در آن نان و سوزنی بود
بود و یک پیراهن از حریرهای بهشت آورده و حضرت رسول ص بدست
خود آن را بدو نیم کرده و نصف آن را بعلی و نصف آن را بفاطمه داد
و فرمود که این هدیه ایست از بهشت برای شما و این شهر آنست
روایت کرده است که جبرئیل از آسمان آمد از برای حضرت فاطمه
صلوات الله علیها آورد که مفیت آن برابر جمیع دنیا بود و چون
آنحضرت آن جامه را پوشید جمیع زنان قریش تحیر شدند زیرا
که مثل آن ندیده بودند و گفتند از کجا آوردی این را حضرت فاطمه
فرمود که این از بهشت خداست واضا از حضرت صادق ع روایت

کرده است که حق تعالی وحی کرد بحضرت رسول ص که فاطمه را بکر که نکوئی
علی نکند که اگر او غضب آید من بغضب میآیم از برای غضب او واضا
از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که حق تعالی بحضرت رسالت
وحی کرد که من از جانب علی جفت دنیا و ثلث بهشت را بفاطمه بخشیدم
و او را بر اعدا و دوزمین چهار رنهر مفرر ساختم نهر فرات و نیل یعنی
و نهر وان و نهر بلخ و نوا و او را دو زمین تر و بیخ کن بر بغداد تا
تا سنوی کرد از برای است تو و بروایت دیگر حضرت رسالت ص فرمود
که یا علی من فاطمه را بتو تزویج کردم بامر حق تعالی بر صداق همین زمین
و همچنان صد و هشتاد درهم واضا از انجا بر اسناد دی رضوان الله علیه روایت
کرده است که چون شب زفاف حضرت فاطمه صلوات الله علیها شد
حضرت رسول ص در پیش بود و جبرئیل از جانب راست و میکائیل از جانب
چپ بود و هفتاد هزار ملک از عقب آن حضرت بودند و تسبیح و
تقدیس حق تعالی میکردند تا طلوع صبح و بروایت دیگر حضرت رسالت
کرد دختران عبد المطلب را همراه فاطمه بردند و فرح و شادی
کنند و برخی هلهله کنند و تکبیر و تحمید حق تعالی بگویند و چیزی
که خدا نمی پسندد نگویند جابر گفت که این حضرت رسول ص آنحضرت را
بنا قه خود سوار کرد و بروایت دیگر بر اشتر شهب خود سوار کرد و سلمان
مهار ناقه را گرفت و بدو سر شصد هفتاد حور و پیر فتند و حضرت رسول
و حمزه و عقیل و جعفر و اهل بیت از عقب او میرفتند و شمشیرهای
برهنه در دست داشتند و زنان حضرت رسالت ص از پیش او میرفتند
و هر جز میخواندند تا آنکه علی و فاطمه را در حجره حضرت سعادت میکدیگر
رسیدند و چون صبح شد حضرت رسالت ص بنزد ایشان آمد و کاسه
از شیر برای ایشان آورد و بفاطمه فرمود که بخور و فدای تو کرده باد
و بحضرت امیر المؤمنین فرمود که بنوش فدای تو کرده باد پس عمت و در
کتاب کشف الغمه از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که گفت شنیدم

از حضرت فاطمه صلوات الله علیها که فرمود شوهرم حضرت امیرالمؤمنین صلوات
فراش من درانداخت شنیدم که زمین با آن حضرت سخن میگفت و از آن خبر
زیان کردیم و چون صبح شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد من آمد و مرا
ترسناک یافت و چون قصه را بحضرت نقل کردم لبخند زد و فرمود حق
تعالی تقدیم میرساند پدر را تحیه بود و فرمود که ای فاطمه نثار کن
تو را بفرزندان طیب و نیکو بدرستی که خدای تعالی شوهر تو را فضیلت
داده است بر تمامی خلق خود و امر کرده است زمین را که هر چه در او داود
بلعیده بر روی آن واقع میشود از مشرق تا بمغرب و قطب او و دنیا و آنچه
میان شرق و مغرب است همه را بتو عرضه کرد و بتو نمود تا بدانی که
پروردگار تو بر همه چیز توانا است و بدرستی که حضرت رسالت صلی الله
بناه تا بان پسر عمران حمزه بن عوف برخواست و گفت یا رسول الله
این فوج چیست که در روی تو مشاهده میکنیم حضرت فرمود که بسبب
آنست که من رسیده است در باب برادر و پسر عم و دختر عم و
بدرستی که خدای تعالی تزویج کرده است فاطمه را بعلی و امر کرده است
رضوان خزینه دار بهشت را که درخت طوبی را بحرکت درآورد پس
برات بنات او درد درخت طوبی بعدد محبان اهل بیت رسول خدا
و افریدیدر زیر آن درخت ملکی چند از فوج فوج مکی از مالک
بیت برات زنان برات داد چون قیامت برپا شود حق سبحانه و تعالی
در میان خلایق بنشیند چون برات دوستان اهل بیت مکرا نکه بجهنم
از آن برات را بنمایند چون برات دشمنان اهل بیت مکرا نکه بجهنم
از آتش جهنم پس در آن روز بیرحمت برادر و پسر عم و دختر عم بندها
بیاران و آتش جهنم افتاد و درکشف الغمه از طریق مخالفان
بسندهای بسیار روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
فاطمه را از من خواستگاری میفرمود من جواب منیگفتم و انتظار وحی
بر خود میکشیدم تا آنکه در شب بیست و چهارم ماه مبارک

رمضان

رمضان جبرئیل بر من نازل شد و گفت ای محمد خداوند علی اعلا تو را سلام
میرساند و جمیع کردم و بیانان و گریان را در وادی که آن را افیح می
گویند در زیر درخت طوبی و تزویج کرد فاطمه را بعلی و من خطبه کننده
بودم و خداوند میان ایشان ولی فاطمه بود و امر کرد درخت طوبی را که در
از علی و مثل و مروارید و یاقوت پس برافشان نثار کرد و حوریان بهشت
آن نثارها را ربودند و هر که بیشتر و بهتر برده است فخر میکند
تا روز قیامت و میگویند که این نثار فاطمه است و چون شب زفاف
شد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با هفتاد هزار ملک بزیر آمدند و
دلدل را برای فاطمه آوردند و جبرئیل لجام آن را گرفت و اسرافیل
رکاب را گرفت و میکائیل در پهلوی دلدل ایستاده بود و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله دست میکرد و پس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و جمیع ملائکه تکبیر گفتند و مدت جادی تکبیر گفتن در روز زفاف تا
روز قیامت شد **و از کتاب** نوادر و من الاخبار که از مشاهیر مخالفان
از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله
علی را فرمود که تا علی تعالی فاطمه را بتو تزویج نمود و زمین را
مهر او کرد اینست هر که بدوی زمین راه رود و دشمن تو باشد حق
بر روی زمین راه رفتن است **و در کشف الغمه** از حضرت امام محمد باقر
روایت کرده است که روزی حضرت فاطمه صلوات الله علیها شکایت
کرد از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که هر چه بهم میرساند دنیا
فقر و مذاکرین فقت میکنند حضرت فرمود که ای فاطمه نمیدانی که خدای
او روح داد باب برادرم و پسر عم که بدوستی که ختم او ختم مفت و ختم من
ختم خدا است پس حضرت فاطمه فرمود که پناه میبرم بخدا از غضب خدا
و رسول **و از کتاب** لبنده های معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فاطمه صلوات
الله علیها را تزویج نمود بر پوست گوسفند و زره که قیمت درهم بیاورد و فرمود

از پوست گوسفند که هرگاه میخواستند که بخوابند میگستردند و بر روی
ایشان میخوابیدند و ایضا ایشان معتبر روایت کرده است که روزی
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فاطمه را دید و میگریست فرمود که چرا گریه میکنی
عرض کرد که اگر در میان اهل من از او بهتری نبود من ترا باو تزویج
نمیکردم و من ترا باو تزویج نکردم خدا تو را باو تزویج کرد و خدای
دنیا را صداق تو کرد امید تا آسمان و زمین باقیست و ایضا ایشان
حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت در حلال روایت
بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فاطمه صلوات الله علیها را در شب
زفاف گفت که کاری مکنید تا من نزد شما بیایم پس چون نزد ایشان
آمد پاهای مبارک خود را در میان ایشان دراز کرد در حضور
و ایضا روایت کرده است که در میان کتاب زفاف حضرت فاطمه صلوات
الله علیها مردم میگفتند یا لیتها و لیت بها پس چنانچه میان ایشان متعارف
بود میگویند این مزاوجت مقرون باد باتفاق و پسرها حضرت رسول فرمود
که چنین مگویید بلکه بگویید علی الخیر و البرکة یعنی این مزاوجت
باخیر و برکت باد و ایضا منقول است از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که حق تعالی بر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حرام
کرده بود زنان دیگر را تا حضرت فاطمه در حیات بود زیرا که او
طاهره بود و هر کدام از ایشان حیض میشدند و بعضی از عصفقان گفته اند که حق تعالی
در سوره هل اتی انواع نعمتهای بهشت را بیان فرموده است و متعرض
ذکر حوریان نگردیده است شاید که چون این سوره برای اهل بیت نازل
شده است حق تعالی برای رعایت حضرت فاطمه حوریان را ذکر نکرده باشد
فصل ششم در بیان کیفیت معاشرت حضرت امیر المؤمنین و فاطمه
صلی الله علیهما است ابن بابویه رحمه الله علیه بسند معتبر
از ابو هریره روایت کرده است که گفت دوزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با ما
نماز صبح ادا کرد و از جای خود از روی مبارکش ظاهر بود پس برخواست

و نبوی منزل فاطمه صلوات الله علیها رفت و ما نیز از عقب او رفتیم چون
بدر خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در میان در
خوابیده است بر روی خود خاک بر دیگ او نشسته و
خاک را از پشت او دور میکرد و میفرمود که برخیز خدای تو را بکشد
بدرو مادرم ای ابو تراب پس دست علی را گرفت و داخل خانه فاطمه
شد و ما تا عتبه در بیرون در ایستادیم پس صدای خنده ملایمی
شنیدیم و مقارن آن حال حضرت بیرون آمد نبوی ما گفته
و شاه و خوشحال بر گشتیم یا رسول الله داخل شدی با دوی اندوه
ناک و بیرون آمدی بروی دیگر فرمود که چه گویم شاه و شاد باشم و حال
آنکه اصلاح کردم میان دو کس که محبوب ترین اهل زمینند نبوی
اهل ایمان و بروایت دیگر چون حضرت داخل شد فوثی برای حضرت
انداختند و حضرت بر روی آن فوث خوابید پس فاطمه صلوات
الله علیها از یکطرف خوابید و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از طرف دیگر
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و بر روی ناف خود گذاشت
و دست فاطمه را بر بر ناف خود گذاشت و هر دو ستر ایشان را بخود میگفت
تا در میان ایشان اصلاح کرد و چون بیرون آمد فرمود که چگونه
شاد نباشم و حال آنکه اصلاح کردم میان دو کس که محبوب ترین اهل
زمینند نبوی بر من **مولف گوید** که ابن بابویه رحمه الله علیه گفته است
که این حدیث نزد من معتمد نیست زیرا که علی بن ابی طالب سید الوصیین
و فاطمه سیدة النساء است و میان این دو بزرگوار منافقه و منازعه
روا نیست و در کتاب علل الشرایع و اخبار المصطفی و مناقب بسندهای
معتبر از ابو ذر و ابن عباس روایت کرده اند که چون جعفر طیار رضی
الله عنه وارد مدینه شد برای او کنیزکی بهدیه فرستادند که قیمت او پنجاه
هزار درهم بود چون جعفر بدینه آمد آن کنیز را برای برادر خود علی
ابن ابی طالب علیه السلام هدیه فرستاد و آن کنیز خدمت حضرت میکرد و روزی

امیر المؤمنین صلوات الله علیه

حضرت فاطمه صلوات الله علیها بخانه در آمد و دید که سر حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در دامن آن کنیز است چون از خجالت در اول خطر محو و
متغیر گردید و پرسید که ای کاری کرده با او حضرت امیر فرمود
که نزد خدا سوگند ای دختر محمد که کاری نکردم الحال آنچه میخواهی بکن
تا بجا آورد حضرت فاطمه فرمود که میخواهم مرا در حضرت دهر که بخانه
پدرم بروم حضرت امیر فرمود که رخصت دادم پس حضرت فاطمه چادر
بر سر کشید و بر قع افکند و متوجه خانه پدر بزرگوار خود گردید و بلافاصله از
انکه فاطمه غایب شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جلال و
عظمت او افزود و گفت حق تعالی تو را سلام میرساند و میفرماید که آنیک
فاطمه نزد تو میاید برای شکایت علی از او در باب علی چیزی قبول مکن
چون حضرت فاطمه داخل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که شکایت علی
آورده گفت بلی یا رسول الله پس فرمود که برگرد بسوی علی و بگو برغم انف
خود راضیم آنچه کنی پس برگشت بخدمت حضرت امیر المؤمنین و سر
مبارک گفت که برغم انف خود راضیم با آنچه رضای تو در آنست حضرت
امیر فرمود که ای فاطمه مرا شکایت مکن که تو را محبوبه من و دوست من و پسر عم
رسول خدا ساخته و السوگند یاد میکند که نزد آنحضرت خدا را گواه میگیرم
ای فاطمه که این جاریه را از دکردم تا برای رضای حق تعالی و بجهار صد
درهم کدا رعطای من زیاد آماده است صدقه میکنم بر فقرای مدینه
پس عباس و فضل بن بوشید و متوجه خدمت حضرت رسالت پناه شدند پس آن
دیگر جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد حق تعالی تو را سلام میرساند و میفرماید
که بگو بعلی که بهشت را بر تو واجب و مطلق کردم بجهت آزاد کردن جاریه ات
برای خوشنودی فاطمه و اختیار جهنم را بجهت آدم برای چهار صد درهم
که صدقه کرده و بر اهل بهشت کن هر که را خواهی برحمت من و هر که را
خواهی از جهنم بیرون آور بعفو من پس در آن وقت حضرت امیر فرمود که ما
قیمت کنیزان بهشت و دوزخ نمیدهیم کنیزی که دوکار دارد

نزکان دین و یقران درگاه رب العالمین متفکر نمیباید بود و هر چه از
ایشان رسد در مقام تسلیم و انقیاد میباید بود و دانا باشند که آن
معاد جمیل عجیب ظاهر و قبحی نماید و در واقع مشتمل بر مصلحتهای نامتناهی
باشد و میتواند بود که برای شخص ناخدا که حالت ایشان بر دیگران
ظاهر گردد **فصل هفتم** در بیان کیفیت وفات آنحضرت و بیان
سنهای عمر شریف آنحضرت که از سنا فقان این امت است بیان جمیع کونه حضرت رسالت
صلوات الله علیه و آله واقع شد و ما را حوال آنحضرت بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله باو پیوسته معتبر از حضرت صادق در روایت کرده اند
که نسبا کریمه کنند کان هیچ کس بود مانند آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه
دختر محمد و علی بن الحسین صلوات الله علیهم اجمعین اما آدم پس
بر مفارقت بهشت اتفاق کرده است که جز و خطا او را ذکر میکنند
دو بهن نمانده بود و اما یعقوب پس بر مفارقت یوسف نفقه کرده است
که تا بینا شد و تا انکه گفتند با او که بخدا سوگند که بیوسف یاد میکنی
یوسف تا انکه خود را بمشقت عظیم انداخت ای با هلاک شوی و اما یوسف
پس انفاق کرده اند بر مفارقت یعقوب کریمه تا انکه اهل زندان از کریه
او متاذی شدند و گفتند با او که یا در شب کریه کن و روز ساکت
باش تا ما را استراحت بگیریم یا در روز کریه کن و در شب ساکت باش پس
با ایشان صلح کرد و یکی را تعیین کردند و در دیگری ساکت میباشد
و اما فاطمه صلوات الله علیها پس انفاق کرده است بر وفات رسول خدا
که اهل مدینه از کریه او متاذی شدند و گفتند با او که ما را از کریه
بیاسای کریه خود پس آنحضرت میرفت بمقبره شهدای احد و آنجا
میبود تا است میکرد پس و بسوی مدینه برمیگشت و اما علی بن الحسین
صلوات الله علیه بر مصیبت پدر خود بیست **هفتاد** کریه و **هفتاد**
چهل سال و هر گز طعامی نزد او نگذاشتند که نگرید و هر گز از او سؤال
نکردند که چرا گریه میکنی تا انکه یکی از او از دکرد های آنحضرت گفت که خدای تو شوم تا

رسول الله من ستریم که تو خود را از کربه هلاک کنی حضرت فرمود که نگاه
میکنم مصیبت وارد بر خود را نسبت بخدا و مبدا نم از خدا انچه خدا
میداند من هرگز بیاد عمی او دهم شهادت فرزندان فاطمه را مگر انکه
کربه و دلتنگی من میکرد و شیخ طوسی بسند معتبر از ابن عباس روایت
کرده است که چون هنگام وفات حضرت رسالت پناه شد نقد کرامیت
کاب دیده اش بر زخمی بسیار کثیر جاری شد گفتند یا رسول الله سبب
گریه غلبه چیست فرمود که گریه میکنم بجای فرزندان خود و انچه نسبت
بایشان واقع خواهند کرد ان بیان است من بعد از من کوثر ای دختر
فاطمه دختر خود را که بلا و ستم کرده باشند بعد از من و او ندا کنند که یا
ابتاه یا ابتاه و امد ای از امت او را اجابت نکنند چون فاطمه این سخن
را شنید گریست حضرت رسالت پناه فرمود که گریه مکن ای دختر فاطمه
گفت که گریه نکنم برای انچه بعد از تو با من خواهند کرد ولیکن میگریم
از مفارقت تو یا رسول الله حضرت فرمود که دنیا رت باد تو را ای دختر
محمد که زود بمن ملحق خواهی شد و قوال تو کسی خواهی بود که اول اهل بیت
من بمن ملحق میشود و شیخ طوسی او نیز بسند دیگر از ابن عباس روایت کرده است که
مرض اخر حضرت رسالت پناه فاطمه زهرا صلوات الله علیها را حضرت احزان بنا نهاد
پس حضرت فرمود که حسین را بمن رسانیده اند پس فاطمه گریست حضرت
فرمود که گریه مکن که بعد از من در دنیا نخواهی ماند مگر هفتاد و دو روز
و نصف روزی تا انکه ملحق خواهی شد بمن و بمن ملحق خواهی شد
تا انکه از میوهای بهشت برای تو تحفه بیاورند پس حضرت فاطمه خندان
گردید و کلینی و دیگران بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند
که حضرت فاطمه صلوات الله علیها بعد از پدر بزرگوار خود هفتاد و
پنج روز در دنیا ماند و چون شد بدی برا حضرت داخل شده بود اند
مفارقت پدر خود و جبرئیل نیامد بتزد او و او را تسلی نیکو میداد
و فاطمه را راضی میکرد و خبر میداد او را از حال بدر و مکان او

و خبر میداد او را باینچه بعد از او واقع خواهند شد در فرزندان او و حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه انها را دفن نمود و صحف فاطمه را بیت
و ایضا بسند صحیح دیگر از الحضرت روایت کرده اند که حضرت فاطمه
بعد از پدر بزرگوار خود هفتاد و پنج روز در دنیا ماند و در تمام
مدت کسی الحضرت را شاد و خندان ندید و در هر هفته دو مرتبه
بزیارت قبور شهدا احد میرفت در روز دوشنبه و پنجشنبه و دعا
و مناجات میکرد و بر ایشان ابوده تا از دنیا مفارقت کرد و در بعضی از
کتب معتبره از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت
کرده اند که فرمود که حضرت رسالت پناه را در بر اهنش غسل دادم و
چون ستر فاطمه میگفت که بر اهن را بمن نیاچون بر اهن را میداد در
میبوسید و مدهوش میگردید پس بر اهنرا پنهان کردم و دیگر بدیگر
و ابن بابویه روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه از دنیا مفارقت
فرمود بلال اذن الحضرت امتناع کرد از اذان گفتن و گفت از ان
میکو بیم از برای کسی بعد از رسول خدا پس حضرت فاطمه صلوات الله
علیها روزی فرمود که من بخواهم که بشنوم صدای مؤذن پدر خود را چون
این خبر بلال رسید شروع کرد باذان چون بلال الله اکبر گفت فاطمه
بیاد خود افتاد و بام معاشرت الحضرت در ایاد او در و خود را از گریه ضبط
نتوانست کرد و چون بگفت اشهد ان محمدا رسول الله رسید فاطمه نعره
زد و بیهوش افتاد و غش کرد مردم گمان کردند که الحضرت از دنیا مفارقت
کرد و بلال را گفتند که تو کن اذان را که دختر محمد از دنیا رفت لهذا
را قطع کرد و تمام نکرد پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها بهوش آمد
و بلال را امر فرمود که اذان را تمام کن و او نکرد و گفت ای خیر زنان
من بر تو میترسم که چون صدای مرا بشنوی بر اذان هلاک شوی پس حضرت
فاطمه او را معاف داشت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق
روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و اله را بمعراج

بروند حق تعالی باو وحی کرد که من تو را امتحان میفرمایم در سر جزیرتا تعلی
کنم که صبر تو چگونه است حضرت فرمود که تسلیم میکنم پروردگارا
امر تو را و مراجعه و توقف نیست تا بگویی ان سر جزیر کدام است
حق تعالی فرمود که اول تنها است که خود و عیال و اهل خود را
در سر بیابانی و فقیران و محتاجان است خود را بر خود و ایشان ترجیح
تمامی حضرت فرمود که قبول کردم ای پروردگار من و راضی شدم و
تسلیم کردم و از تو میطلبم توفیق و صبر را و تا دوم قیامت که صبر
تمامی بر تنگ تر است و تو بر دوم نیاز مائی و انکه جان خود را
در راه رضای من بذل کنی و با کافران محاربه نمائی بجان و مال خود
و صبر تمامی بر اینجا از ایشان بتو میرسد از آزار و اذیت از اهل بغاوت و
بر الهنا و جراحتها که در جنگ بتو میرسد حضرت گفت پروردگارا قبول
کردم و راضی شدم و استقامت خواهم نمود و از تو میطلبم توفیق و صبر را پس حق
تعالی عز شانه که واقف است بر اینکه است که باهل بیت تو خواهد رسید
بعد از تو از کشته شدن امام باقر در زمان علی بن ابی طالب پسر خواهد
بافتاد از است تو دشنام و در شتی و عنف و بر زنش و محروم خواهند
کرد او را از حق خود و عشقت و نصب خواهند افکند او را و ستم بر او
خواهند کرد و در اخر کار او را شهید خواهند کرد حضرت فرمود که پروردگارا
قبول کردم و راضی شدم و از تو توفیق و صبر میطلبم و امداد حق تو
پس مظلوم خواهد شد و او را از میراث تو محروم خواهند کرد و غصب
او خواهند نمود از او حقی را که تو از برای او فرا خواهد داد و در بر نکم
او خواهند زد و در قبر کرا و خاکه را بباد خواهند داد و در بر نکم
داخل خواهند شد و ندامت و خواری او را فرو خواهد گرفت و کسی منع
نخواهد کرد انتقامی است تو را از انچه نسبت باو کنند و از ان شرب
فرزندی که در شکم او باشد بیفتد از و از شدت ان شرب و جراحت
شدیدا که در حضرت فرمود که انا لله و انا الیه راجعون قبول کرد مر

پروردگارا و انقیاد نمودم و از تو توفیق و صبر طلب مینمایم پس حق تعالی
فرمود که از دختر و برادر تو و پسر بیم خواهند رسید و یکی از ایشان
را بمکر و غدر بشهید خواهند کرد و اموال او را غارت خواهند کرد
و بطعن خنجر او را عجوج خواهند کرد انید و همانا او است تو
نسبت باو خواهند کرد حضرت فرمود که قبول کردم انا لله و انا الیه
راجعون و انقیاد نمودم و از تو توفیق صبر میطلبم پس حق تعالی فرمود انا
نپرد یکل و پس است تو او را بجنان خواهند طلبید و او را بدترین
خالی بشهید خواهند کرد و فرزندان و برادران و خویشان او را در
نظر او خواهند کشت و حرمت او را ضایع خواهند کرد و خیمه او را
بغارت خواهند برد و در هر حال استغاثت بمن خواهد جست و من
برای او و اهل بیت و یاوران او شهادت را مقدر کرده امر و کشتن
او حتمت خواهد بود بر جمیع اهل زمین پس اهل بغا او را و ذریه او
او کریم خواهند کرد از دوی جزع بر او و کریم خواهند کرد بر او تا انکه
چند که حضرت او پایند و یاری او را دریابند پس از ثبات او بر
دار و مرکب تو را بان اسپ یاری کنم و نجح او الحال در زیر عرش است و
پرخواهد کرد زمین را از عدالت و رعب او را در دلهای مردم
خواهم افکند و انقراض منافقان و کافران خواهد گشت که مرده
گویند که چرا انقدر مردم را بقتل میرسانی حضرت فرمود که انا لله و
انا الیه راجعون پس ندا از جانب حق تعالی رسید که جانب بالا
نظر کن چون نظر کرد مردی را دید که از همه کس خوش رو تر و از جمیع
مردان حوش بوی تر و از سراپای او نور ساطع بود پس او را بنزد دل خود
طلبید و امد بنزد او حضرت با جامهای نور و سیار هر جنس و سعادت
از جنین او ظاهر بود و نزد یک امد و میان دو دیدهٔ انور او را بوسید
پس حضرت سلمان را دید که بر دوش او را حاطه کرده بود ندا کرد
ان ملک را بغیر از خدا کسی نمیدانست پس حضرت رسول فرمود که

ای پسر دکار من ایمن از برای کی غضب خواهد کرد و از برای کی من بیاد
کرده اینحاعت نسیاد را کرد و را و بند و خالانکه مرا وعده
نصرت کرده و من منتظر یاری تو هستم و اینحاعت که خال ایشان را
بیان کردی یاران تو اهل بیت منند و مرا خبر دادی نسیمانی که
بعد از من بایشان خواهد رسید و اگر خواهی میتوانی که مرا یاری
دهی در حق ایشان برانها که بر ایشان ستم کنند و خالانکه انقیاد کرده
امر تو را و قبول کردم و راضی شدم و از تو بسیار بم توفیق و رضا و
یاوری بر سیدن ایس خطاب رسید بمن که اما یاد تو پس جزای او نزد
من است که جنة المأوی را باو عطا کنم بصبر که بر اینحاعت میکند
و محبت او را بر خلاف تو غالب کرده انرا در روز قیامت و حوض کوثر را
باو واگذارم که دوستان شما را از ان اب دهد و منع کند از ان
دشمنان شما را و جنم را با و سرد و سلامت کرده انرا در و داخل جنم
شود و بمن او در ایمان هر کس را در دل بقدر سنگینی ذرة از
محبت او بوده باشد و منزلت شما اهل را در بلند در جنت
قرار دهم و اما ان دو پسر بقتل مظلوم شهید را پس در روز قیامت
عرش خود را بایشان زینت دهم و ایشان را در قیامت انقدر کرامت
عطا کنم که در خاطر کسی خطور نکرده باشد پس ایشان بالاها که بر
ایشان میرسد و زیارت کنندگان ایشان را کرامی دارم زیرا که
زیارت کنندگان ایشان زیارت کنندگان فرزندان من اند و زیارت
فرزیارت کنندگان مثل و بمن لازم است که زیارت کننده
خود را کرامی دارم و هر چه سئوال میکنند ایشان را عطا میکنم
و ایشان را در قیامت جزای بدهم که او زوی خالی ایشان کنند
هر کس باحوال ایشان مطلع گردد و اما و حشر تو پس در روز قیامت
او را نزد عرش خود باز میدارم و او را ندا میکنم که حق تعالی بفرما
خاکم کرامنده است بر خلق خود پس هر گرسنه که وعده است بر تو یا بر

فرزندان

خاه را بپوشند و کسوا ایشان را نه بینند و ایشان کسی را نه بینند پس گوید
ان جماعتی که کلابتر و محبت ایشان را اختیار کرده بودند ای پرود
دگار ما بنما ما را ان دو گروه که گمراه کرده اند ما را از جن و انس بعنی ابو بکر
و عمر تا ایشان را دو زیر پاهای خود قرار دهیم تا انکه ایشان از ما
پست تر باشند و عذاب ایشان از ما شدید تر باشد پس خود تعالی
فرماید که فایده نمیکند شما را این سخنان چون ستم کرده اید بر خود
و سود عذاب نمیکند پس روا نیوفت شمای و اویلاه و وا ثبور واه برادند
و اینند نزد حوض کوثر و سئوال کنند از حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه و ملائکه ان ملائکه نزد ان حضرت باشند و گویند صفوگرد ما
و ما را اب بده و از عذاب خلاص کن پس حضرت با ایشان گوید که بر
گردید نشنه لب بسوی قعر جهنم که نیست شراب شما امروز مگر از
حمیم و غسلین نفع نمی بخشد شما را شفاعت شافعین و این بابویه
بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که روزی حضرت سید
انبیا صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب در مسجد نشسته بودند
که ناگاه حضرت امام حسین علیه السلام از در در اندر شد چون نظر مبارک
سید عالم صلعم بر او افتاد ببیار گریست و فرمود که الی یا بنی قبوی
من آمای فرزند دلبند وای انیس دل غمگین وای ثمره شاه زاده و ای
زانوی خود بخاند و چون زمانی بگذشت حضرت سید انبیا شنید
امام حسین علیه السلام از در در اندر خواهر عالم صلعم چون بروی نظر
کرد قطرات عبرات از دیده ببارید و بفرمود که ای نور دیده وای
سرور سینه من نزد یک من بیا و ان امام مظلوم را بر زانوی چپ خود بنشان
بنشاند و بعد از ساعتی خود برخیزد و تو عصمت و جلالت انشیزد خواهر
فاطمه زهرا علیها السلام حاضر شد چون حضرت ریاست صلعم نظر بروی
او افکند بی اختیار گریه را غاز کرد و فرمود که ای فرزند کرا بی نزد یک
من بیا و ان بخناب را در مقابل خود بنشاند و چون لحظه بگذشت حضرت

سید انبیا علی مرتضی علیه السلام بنا بر خورشید تابان از در مسجد در اندر
چون بخناب او را دید بیاد اغلت حسرت از دیده مبارک ببارید و
گفت ای برعم و ای انیس دل پر غم نزد یک من ای و ان سرور
اصحاب الیمین را بهلوی راست خود بنشانید اصحاب گفتند ای
سید عالم و آئین اوصاف او را دم سبب چه بود که هر یک از این خوص
فلک عصمت و طهارت را که دیده بکر نیستی سید عالم فرمود که بخی
ان خدای مرا بر اسرای خلق بر گزیده و از جمیع عالمیان و ادمیان مرا
برگزیده که من و این سه تا را کو هر صدف عصمت و طهارت کو اهی
دین خاتم نزد خداوند عالمیان و خدا را از ما خلق گرامی تر
نیست و هیچ احدی از خلق الهی را از ایشان دوست تر نمیدارد و
اما علی ابن ابیطالب برادر و دستاز و عدیل من است و
صاحب من خلافت بعد از من و علم دار ملت در دنیا و
در اخرت ساقی حوض کوثر و شفاعت کننده روز محشر است
و سردار مسلمانان و پیشوای مومنان و راه نمای متقیان است
و ای وصی و خلیفه و جانشین من است بر اهل بیت و امت من در
حیات و بعد از وفات من دوستدار او دوستدار منست و دشمن
او دشمن منست و حق سبحانه و تعالی کناهکاران امت مرا بر کت
دوستی و یاری و دوستکاری بخر بنان را بفرخ خود رشید و کلا یتاه
محو نماید و دشمنان او را عذاب الیم معذب سازد و سبب گریه
من بر اجناب ایشان بود که سیدا فخر که بعد از من امت جفا کار بلوی
غدر ها نمایند و بغضب خلافت ما از وی غضب کنند و او را بقهر
بیاورند و اصناف در میان جمعی از کلاب اهل نار و بد ترین اشرار کنند
و بیوسته از امت محنتها او برسد و او با مر الهی صبر فرماید و پیوسته
انچه شرط صبر است بجا اورد تا انکه بد بخت ترین امت من ضربتی بر
فرق مبارک ان سلطان سریر خلافت زند که ریش مبارکش از خون سرش

رکین شود و او بدخوال خدا نیز املاقات نماید پس حضرت سید عالم
فرمود که اما فاطمه علیها السلام پس او سیده زنان عالمیان و مهتر
و بهتر همه ایشان و ایشان است و او پاره تن من و نور دو چشم من
و میوه دل منست و جان ملکت هرگاه که او بمقدم صعود بیت در محراب
عبادت بجز خدا و ند خود بایستد و چهره بنور اخلاص بر افروزد
نور او بملکه هفت آسمان را فرو شود هد و شعاع او عرش عظیم را منو
رساند چنانچه کواکب آسمان اهل زمین را نور بخشند و حق تعالی و
ملاء اعلی او بالها مات نماید و ندا فرماید که ای ملائکه من تظلم
باین بنده من فاطمه بهترین خلائق من بکوش مردم خدمت من ایستاده
و جمیع خواص و اعضای او از خوف من بلرزه در آمده و دل از جمیع ما سوی
برداشته و متوجه جناب اقدس من گردیده ای کروبیان ملائکه کوام باشید
که شیعیان و محبان او را از آتش دوزخ امین گردانیدم و از عذاب
خود نجات بخشیدم پس حضرت رسالت پناه فرمود که آن حکیم کون خنده
داد دیدم بریکی و غرچون او بعد از خود گریستم و بران محنتها
که از جفاکاران امت من باو خواهد رسید دلو دو باشد که در خاتمه او کار
بمنتهای شرف عزت و مکرمت است مذلت و خواری دارید و رعایت
حرمت او ننمایید و هیچ از او شرم ندارید و فرق او که خدا تعالی داد
از او باز ستانید و او را از میراث من منع نمایید و از هر طرف که نقل
کند نزیاری نیابد که او را یاری کند و نه دلسوزی که او را غمخواری نماید
و بهمان این امت یاور و رحم نمایند و یاس حرمت او ندارند و او فریاد
کند که یا امتاه و احمداه و هیچ کس بفریاد او نرسد و چندانکه تضرع و
زاری کند هیچکس او را یاری نکند و پیوسته بعد از من بحزن و محنت
ناک و مکروب و غمناک گریه و زاری و ناله و بیقراری نماید کاهی
افتطلع و جبرئیل را یاد او در دهد جانسوز ناله دل پرغم بر کشد و زمانی
صحبت مرا غنیمت شمرد و از حضرت از کاهون سینه اش شعله کرده

وچون شب کوشزده هد و او از تلاوت قرآن مرا کرده نماز بجا آرد
نشود زاری نیاله و یاد عزت و دولت زمان بدر بزد کوار کند
و بر مذلت و خواری خود نوحه کند و از فرقت حق سبحانه و تعالی
کریان ملاء اعلی و قدسیان عالم بالا را مویل و کرداند و بیاد
داری او بنشیند و او را دلداکنند بنداکه مریم دختر عمران را ندا کرد
که یا فاطمة اقنتی لربک و اسجدی و ارکعی مع الراکعین یعنی
ای فاطمه قنوت و خضوع کن برای پروردکار خود و سجده کن و
رکوع کن با رکوع کنندکان انکاه از آن جراحتی که از امت بدترین
خلق خدا عزوجل بخطاب علیه اللعنة والعذاب خورده باشد صلاحب قرار
کرد و وجع او استشفا نماید و بر فراش رود و الم بیکس و غربت
بخواب د و حق سبحانه و تعالی مریم را در عیسی علیه السلام را به پرستاری او
بفرستد که در دخت و بیکس ایمن او باشد و در مرض و الم غمخوار او و تعالی
و چون از مرض و الم و جفای امت بتنک آید دست نیاز بدرکاه بی
نیاز برد او را که بارخدایا باشتیاق لقای تو کرد یده ام و از زندکانی
سیر کشته ام و از جفای این امت بتنک آمده ام و از محنتهای دنیا
عنا رملول کشته ام و از مفارقت پدر بزرکوار بسطاقت کرد یده ام
مراد در وضات رضوان و غرفات جنان بپدر خود ملحق کردان پس
سبحانه و تعالی او را بپدر من ارد و او اول کسی که از اهل بیت رسالت
بمن ملحق شود او باشد و چون چنان کین و جی و ح بنزد من آید بدرکاه
تضرع بدرکاه قاضی الحاجات بردارم و حق و حق باو دهم که شفاعت
ظالمان فاطمه را بعذاب خود معذب کردان و هر که حق حکم
کی شرم اغضب کرده او را بکالخر د معاقب کردان و خوار و رسوا
مقدار کرد هر که او را خوار کرده و پیوسته در آتش جهنم بدار هر که او را
برنجانده و زده و فرزندان او را شهید کرده و هر دعائی که من کنم بکو
امینا فقال امین کو بید پس سید عالم فرمود که و اما امام حسن او فرزند

لیند بده و نوزده بده منت و دوشنان سینه و نژاه دل منت
واوسید و مهتر جوانان اهل بهشت است و حجت و خلیفه خداست
بعد از پدرش بر خلقان گفته او گفته منت و کرده او کرده من
و هر که متابعت او کند متابعت من کرده و هر که مخالفت او کند مخالفت
من کرده و چون تا حال باکمالش نظر افکندم سخنهای که بعد از من
بوی خواهند کرد بخاطر او ردم و بر یکسی و غریبی و مظلومی او گریستم
زیرا که بعد از من اصحاب او را غریب و فی یار و میان دشمنان
جفا کار بگذارند و پیوسته در محنت و مشقت و عنا باشد تا آنکه
او را بزهر مقرر شهید کنند و بلند که ارض و سما و کروبیان ملا اعلی
در ما قران حکر گوشه من بگریند و آسمان و زمین در مصیبت او
زاری نمایند و مرغان هوا و ماهیان دریا بر غریبی او بگریند او نوحه
کنند هر که در مصیبت او اشک خونین از دیده بیارد در روز
قیامت که دیده ها نابینا شود چشم او روشن باشد و هر که در
تعزیه او اندوه گین باشد در روز جزا که خلایق غمگین گردد دل
او شاد و خرم باشد و هر که در روضه مطهره ان امام مظلوم او را
زیارت کند قدم او بر صراط ثابت باشد در روزی که قدمها بر
صراط لرزان باشد و اما امام حسین صلوات الله علیه و آله نیز او
فرزندان بلند و انیوه لی سقند منت و او بهترین امامان و مردان
مسلمانان است بعد از پدر و برادر خود او پناه سیاه کاران و فریاد
رس دوستداران و محبت خداوند عالمیان است و او بهترین جوانان
اهل بهشت است و باب رستگاری و فیروزی بر این است است و امر
او امر منست و اطاعت او اطاعت منست چون ان نور چشم خود را دید
بغریبی و بیکسی و در میان دشمنان زیرا که بد بختان ان امت قصد
کشتن او کنند او را مهربانید و بیاری او کمر همت بر میان جان بندند
و او را امان ندهند و هیچ وصیت مرا در حق او مرعی نداشتند و فرزند

حرم من نمایند و کاد را برا و تنگ کنند پس من در خواب او را در بر
گیرم و سر خود را بر سینه او گذارم و او را امر فرمایم که از دار هجرت
من رحلت نماید و او را بشارت دهم که جفا کاران این امت تو را
شهید خواهند کرد و بیعادت نمادت خواهی رسید پس ان حبر
کوشه من با چشم گریان و دل بریان از من قبله طهرت من مفارقت
نماید و بزمین کربلا و محنت و عنا و مقتل شهیدان الی عنا
رود و در و چندین هزار بدبخت از امت من تیغ بر روی او بگشند
و کروهی از مسلمانان او را یاری کنند که بهتر بن شهیدان امت باشند
در روز قیامت و او را ان کروه در میان گیرند و تیر باران کنند
و چون ان فرزند دیده من از اسب در افتد ان دو سیاهان تیغ
بکلوی مبارکش گذارند و او را بوطریق کوشفند سر ببرند حضرت
سید عالم صلعم این را فرمود و آهی کرم از سینه بر درد بر کشید و بزار
زار بگریست و خروشی از حاضران برامد صدای نوحه و زاری بلند
شد آنگاه حضرت سید عالم صلعم بر خواست و در وی بسوی اسمان
کرد که بار خدایا با تو شکایت میکنم از امت خود و از این گروه ستمکار بی حال
بیتابان میرسد و بجز ذات طاهر مرا حجت خود و ابقا نسیند معتبر
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که ان
حضرت فرمود که روزی من و فاطمه و حسن و حسین در خدمت
حضرت رسالت صلعم نشسته بودیم ناگاه نظر کرد بسوی ما گریست
من گفتم سبب گریه تو چیست یا رسول الله فرمود که میگریم برای
انچه نسبت بتو خواهند کرد بعد از من گفتم ان چیست یا رسول
الله فرمود که میگریم برای ضربتی که بر سر تو خواهند زد و بلایه
که بر روی فاطمه خواهند زد و طعنه که بر دان حسن خواهند زد
و او را بزهر شهید خواهند کرد و از کشتن حسین چون اهل بیت
رسالت این خبرها را شنیدند همه گریان شدند پس من گفتم یا رسول

تا فریضه است تا او را بود و کار ما تا کی از برای با او حضرت فرمود که
شاد باش تو را بخدا که خدا عهد کرده است بسوی من که دوست ندارد
تو را مگر مؤمنی و دشمنی ندارد تو را مگر منافق و این
انطا بدو داده است که حضرت رسالت صم در وقت وفات حضرت
امیرالمؤمنین ع گفت که سالم خدا بر تو باد ای پدر دوکل بوستان
وصیت میکنم تو را که دو ریحانهٔ من از دنیا یعنی حسن و حسین را مخرب
باد ای زود باشد که دو رکن تو خراب شود چون حضرت رسالت ص
حضرت امیر از دنیا رفت فرمود که این یک رکن من بود که خراب شد و چون
حضرت فاطمه از دنیا رحلت نمود فرمود که این رکن دو لیر بود
و ایضا از عائشه ام سلمه روایت کرده است که در مرضی که حضرت
رسالت ص از دنیا رفت فاطمه را طلبید چون فاطمه پیدا نشد
رفتار او مانند رفتار حضرت رسالت ص بود حضرت فرمود که
ای دختر نزدیک من بیا پس او را در پهلوی خود نشانید و راز
با او گفت که گریان شد و باز دیگر با او گفت که خندان شد چون
بعد از وفات آن حضرت از او پرسیدند فرمود که در اول بمن گفت
که جبرئیل در هر سال بر من مقابله عرض میکرد و در این سال دو
مرتبه عرض کرد و میدانم که در این سال از دنیا میروم و من زنهار تو
بعد از من مظلوم و ستم رسیده خواهند شد من باین سبب
گریان شدم پس فرمود که فاطمه خواهی بود که من ملحق میشوی
از اهل بیت من و باین سبب خندان شدم و باز دیگر فرمود که
ایا راضی نیستی که سیدهٔ زنان عالمیان باشی پس باین سبب خندان
شدم و ایضا روایت کرده است که چون حضرت سید انبیا علیه السلام بعالم
حضرت فرمود سید انبیا بوستانی محزون و غمگین بود و عنایت بود
و الم بسیری نسبت و جسم منار کن ضعیف و نحیف بود و ارکان حزنش
درهم شکسته بود پوستر انبیاز دیدهای چون سنبل جاری بود و قبا

سوخته و جگر از غم و غصه ریزه ریزه و ساعت بساعت غش بر او طاری میشد
باحسن و حسین صلوات الله علیهما میگفت که کجاست پدر شما که
خدا او را ساعت بساعت در بر میگرفت کجاست پدر شما که از همه
خلق مهربان تر بود نسبت بشیعیان و غیر ایشان که شما بر دوی زمین
راه روید و پوستر مجراست که در ریب و دوغل و باشید و دیگر هر
غم که هم دید که این در را بکشاید و در بیت الاحزان من در آید و دیگر
غم که شما را بر دوش خود برداره و بر دنیا هیچ پوستر با شما
چنین نکرده و با شما نشانید معتبر از سلیم بن قیس هلالی و دیگران
روایت کرده اند که سلمان و عمار رضی الله عنهما گفتند که چون
مرض حضرت رسالت ص باشتداد انجامید و جمعی از نهاجره و انصار بر
بالین آن حضرت حاضر گشتند حضرت رسول ص چون میدانست که صحت
او در غایبت علی بن ابیطالب ع خواهند نمود فرمود که ای کروه
دوات و صحیفه نزد من حاضر سازید تا نامه از برای شما بنویسم که هرگز
گمراه نشوید بعد از وفات من چون عمر بن الخطاب علیه اللعنة و الفنا
میدانست که حضرت سید عالم ص میخواهد که خلافت امیرالمؤمنین علی
بن ابیطالب علیه السلام را بنویسد بدست و قاحت برده از روی نفاق
خویش بر داشتن گفت که ایزد بیاری بر او غلبه کرده و هذیان میگوید
کتاب خدا ما را کافیست و احتیاج بکتاب او نداریم پس جمعی از منافقین
اصحاب تابعان ملعون شدند که ما را بکتاب رسول خدا احتیاج نیست
و جمعی از اصحاب گفتند که اطاعت رسول خدا بر ما واجبست و
نخواهیم گذاشت که خلافت بر چنین خالی دون خالی دوانیست و در میان
مطایبه نزاع شد و آوازها بلند کرده بودند چون حضرت سید عالم صلوات
ما علیه اطلاع یافت عمامه بر سر کرده بیرون آمد و دانست که هر گاه در میان او
با این قوم ظلم نهادند بعد از او با اهل بیت او چه خواهند کرد و فرمود
که قوموا عنی از جنس من بروید و پیش از این سلام مسازید و دل با

پدود کار خود کند اورید لعنت خدا بران کروه کد بدغبی با کد نسبت
هذیان برسول خدا فی دهد تا تمام خود دانند با اینکه حق سبحانه و تعا
میفرماید کد وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و نفرین
رسول خدای بران قوم باد کد حنین فی شرم فی وحی باکد در حنین حاضر بود
کا بیات سوره از خود بر خاند خلیفه رسول خدا دانند و حال انکد حق تعا
میفرماید کد ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا
والآخرة واعد لهم عذابا مهینا یعنی ان کروهی کد اذیت و ایذاء
خدا و رسول میرسانند حق تعالی ایشان را در دنیا و عقبی لعنت
و عذاب الیم و نکال عظیم از جهت ایشان مهیا ساخته و چون دوم
معظم حضرت سید عالم صلعم بعالم وصال ارتحال فرمود و حضرت
امیر المومنین یا حبیب بلی امین صلوات الله علیهما بمقتضای وصیت
سید عالم صلعم بتجهیز و تغسیل و تکفین جناب اشتغال نمودند عمر
و ابوبکر و جمعی از منافقان اصحاب کد در زمان رسول خدا بایکدیگر
بیعت کرده بودند کد بعد از وفات سید عالم صلعم حضرت امیر
المومنین را از خلافت منع نمایند فرصت غنیمت دانسته جنازه رسول
در میان کذاشته بسقیفه بنی ساعده رفتند و در امر خلافت بحث
آغاز کردند و بعد از منازعه بسیار و مجادله بسیار از مهاجر
انصار امر خلافت ظاهری را بابوبکر قرار یافت و ان ملعون روسیاه
سبقت بعد اسلام او اختیار کرده مخالفت را اختیار کرده مواکب
مهاجرین و انصار و بیعت احمد مختار و بیعت علی کرار را منظور نداشته
از خدا شرم نکردند و با آن ملعون بیعت کردند و چون سید انبیا
او صیا از دفن سرور انبیا فارغ شدند و فی الفور اصحاب و کبرا و نقبا
ایشان را شاهد خود کاکبین کردند و چون شب در آمد امام حسن و
امام حسین علیهما السلام را بجانب راست و چپ خود نشانده
در آن ایشان را از عقوبات الهی بترسانید و وصیت رسول خدا را در

غدیر خم را ایشان خواند و از ایشان نصرت و یاری طلب نمود از ان
کروه هیچ کس بجز سه چهار نفر اجابت نکردند و چون صبح طالع
شد از ان سه چهار کس بغیر از نه چهار کس بر بیعت نماند بودند
تا سر شب شب الخناب ایشان را بر بیعت دعوت میفرمود
و طلب یاری از ایشان مینمود و بجز چهار کس دیکر باقی نمانده
از سر کس اجابت ننمودند و چون ان سلطان سریر خلافت از ان
کفر و شقاوت دا انکروه مشاهده فرمود بمسجد در آمد و در مجمع
اصحاب جمعهای شامخ بر ایشان اتمام حجت کرد و ایشان را دعوت
او دروده بود بر ایشان خواند و لخبه سید انبیا صلعم در شان او
فرموده بود بر ایشان حجت ساخت و از مهاجر و انصار شهادت
بر حقیت مقال خویش طلب نمود و جمعی کثیر بر استی کفتار او شهادت
دادند و چون نوبت بیک رسید کد مرد مان از بیعت ان ملعون
پشیمان کردیده مجرد از کردند عمر علیه اللعنة بتن سید و جمعیت مرد
را متفرق ساخت و حضرت امیر المومنین عم مجرد ظاهر مراجعت
فرمود و چون الحضرت از هدایت ان قوم مایوس کردید با
رسول خدا صم مجمع قران اشتغال نمود و چون عمر علیه اللعنة دید
که جمیع مهاجر و انصار بغیر از حضرت امیر المومنین عم و چهار نفر
از اخوان اصحاب الحضرت دین بدنیا فروخته و با ان ملعون
بیعت کرده اند با ابوبکر کفت کد چرا حضرت امیر المومنین علیه السلام را
بر بیعت خود نمیخوانی و الله کد اکر او با تو بیعت ننماید بر خلافت تو
قرار نیابد زیرا کد او خلیفه بحق رسول خدا و اعلم و اشجع و افضل
و افضل این امت است و مردمان را با و رجوع دنیا و آخرت بین
ابوبکر علیه اللعنة رسول الخناب فی سنادا و را بر بیعت خود خواند
حضرت سید او و لیکن اعرض نمود کد سوکند خورده ام کد از خانه بیرون
نیایم و ردای مبارک بر دوش نکیرم تا ایات قران را جمع نمایم

بعد از چند دوران کلام ناطق قرآن را جمع کرده در کیف کتابت
و ایشان را مهر کرده بمسجد آمد و در جمع مهاجر و انصار ندا فرمود که
ای گروه مردمان چون از دفن سید کائنات صلوات فارغ گردیدم با می
الحضرت بجمع قرآن مشغول شدم و جمیع آیات فرقان و سور فرقانیه
را جمع کرده ام و هیچ ایه از اسمان نازل نشده که حضرت رسول
بر من نخوانده باشد و تاویل آن را بمن تعلیم نموده نباشد و چون
در آن قرآن ایه چند بود که در کفر و نفاق منافقان آن قوم
و خلافت علی بن ابی طالب و فرزندان او صریح بود عمر علیه
اللعنه قرآن را قبول نکرد و سید او سیاهتمنا ک گردیده و
بچهره طاهره مراجعت نموده و فرمود که این قرآن را در کریخوا هید دید
تا حضرت قایم آل محمد علیهم السلام ظهور نماید پس ابو بکر علیه اللعنه
بار دیگر بخدمت امیر المومنین عرض فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول
خدا را حضرت امیر فرمود که ای ملعون خوش نرفته بر رسول خدا
افترا بتی جمیع مهاجر و انصار ادان و اقاصی سیدانند که خدا و رسول
جز من خلیفه در میان شما نگذاشتند چون این پیغام را با یشان
رسانید ندا بو بکر گفت راست میگوید علی رسول خدا را خلیفه
نکرده است پس عمر در خشم شد و بحضرت ابو بکر برای مصلحت باو گفت
که بنفس دیگر باره فرستاده که امیر المومنین ابو بکر تو را طلب نماید
حضرت امیر علیه السلام فرمود که عهد شما بر سول خدا هنوز نزدیک نگردیده
و این شخص بدعت خدا امیر المومنین خواند و مرا باین اسم لعنی مخصوص
گردانید و حضرت رسول صلعم شما را امر فرمود که با من لقب کرامی بر من
سلام کنید مگر نشنیدید که حضرت رسالت صلعم فرموده که علی است
امیر مومنان و سید مهتر مسلمانان و خاتم لوای حمد و صاحب
کرامت و محمد و خداوند عالمیان جل و علا در روز قیامت او را
نشاند بصراط که دوستان خود را بسوزد و داخل بهشت گرداند

و دشمنان خود را بجاودان در آتش اندازد چون این پیغام با یشان
رسید باز عمر برخاست و گفت من هیچ ندانم که تا او را نکشیم آرام
نخواهیم نشست بکنار رکن من بروم و سر او را برای خو یش بیاورم
با ز ابو بکر برای مصلحت او را سوگند داد که بنشین و با ندیشه شما
که بیاید ابو بکر تو را طلبیده و با ز بحضرت اجابت نفرمود و فرمود
که من مشغول وصیتهای حضرت رسولم و چون ان دو ملعون
دو سیاه دانستند که حضرت امیر علیه السلام باختیار بیعت ایشان را انشا
نمیفرماید شخصی صفقه نام را که از ذریه عمر علیه اللعنه بود و در شقاوت
عدیل ان ملعون بود و بزشتخوی و دورنوشی خود در میان امت مشهور
بود با نجمعی دیگر از بدبختان ان قوم بدر خانه اهل بیت رسالت و معدن
عصمت و طهارت فرستادند و گفتند که حضرت امیر المومنین را
از خانه بیرون اورده بمسجد در آورید تا از و بیعت بگیریم و چون
لباحت خشونت و سعادت و حرمان بر دولت و سعادت و سلامتی خانه اهل بیت
رسالت رسیدند جرات نکردند که بر حضرت بان خانه در آیند و
اذن دخول طلب کردند امخناب ایشان را اجازه نفرمود و بسوی
ان ملعون باز گشتند و گفتند که ما را در حضرت نمیدهد که بروی
داخل شویم و ما را جرات ان نیست که بی حضرت کاهل خانه رسول خدا
صلی الله علیه و اله داخل شویم پس عمر ملعون با تک بر ایشان زد که شما
را با جانت او کاری نیست بمن بگو که با ندیشه حضرت از خانه بیرون
آورید و در اینجا عمر با ایشان امد و عمر با بر در زد و فریاد کرد که
ای دختر ابو طالب بیرون بیا تا بگویم تو را چه شرعی احکام فرموده و فریاد بر در خانه
اهل بیت رسالت بلند کردند و عجبان را از حد بردند و عمر با بر در زد
و فریاد کرد که ای دختر ابو طالب در را بگشا و ان شیر بیشه شجاعت با مر
خدا سر بخود و متوجه حمل نیشان نشدند تا انکه حضرت فاطمه علیها السلام
بتاب کردیده بعیب در آمد و از درد و الم عضا بر بستر بود

خالد بن ولید

وجسم فربغیش لسیا دختیف کرده بود تبعیب مصیبت حضرت رسالت
وفرمود که ای عمر چه بود ما تجواهی ما را بمصیبت خود منکنانی و عمر گفت
دور ابکنا و الا آلش در خانه خمای ما را لازم و شما را میسوزانم حضرت
فاطمه گفت ای عمر از خدا نمیترسی تجواهی خانه ای من بسوزی حضرت در این
خانه اهل بیت رسالت و بیت الحرام عزت و جلالت است از این حرم
محترم شرم دار و این جور و ستم روا مدار آنگاه ملعون بجیا و ان دشمن
خدا و رسول خدا از ان سخنان هیچ پروا نکرد و هیزم طلبید و در
اهل بیت رسالت را سوخت و در را کشود و حضرت سیدة النسا
فریاد بر آورد که یا ابتاه یا رسول الله و مانع شدان ملعون را از
داخل شدن بازان بجنا منع نشد و سر غلاف شمشیر را بر پهلوی
فاطمه زدان مظلومه باز فریاد بر آورد یا ابتاه ملعون تا ذ یا نازله
کرد و بر دست مبارک زد و فاطمه فریاد میکرد که یا ابتاه حال اهل
بیت خود را بین لیس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بر خواستند و
عمر را لبند کرده بر زمین زدند و بینی و کرد نش را مجروح کردند و خواستند که
او را بقتل آورند باز خاطر او رده وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را که با حضرت
گفته که یا علی زود باشد که جفا کاران امت با تو غدر و مکر نمایند
وصیت تو را بشکنند و بعهد من وفا نکنند و تو را سکوت و تنهایی
میان جمعی از شقاوتکنند و تو از من بمنزلت هرون از موسی علیهما السلام
قوم موسی علیه السلام هرون را بکشتند و بعبادت گوساله مشغول
بودند تو نیز صبر کن تا از شام مردی
ابوبکر علیه اللعنه بیعت نماید پس حضرت امیر علیه السلام فرمود که چون
است تو با من چنین کنند من با ایشان چه بعامله نمایم حضرت فرمود
که اگر اوری بیاری با ایشان جهاد کن والا دست بدار ایشان بیاز و بعا
ایشان را با پوزه کاه خود کفاو چون یاوری بیابی جهاد کن تا بزمین
بیافد خون از سر و بینی بر زمین پس حضرت بمقتضای وصیت حضرت

رسالت دست ایشان ملعون بود است و فرموده که ای فرزند صهاک آنچنین
سوگند باد میکنم بحق آن خدا وندی که کرا و را فرستاده است محمد را بپیغمبری
که اگر وصیت حضرت رسالت مرا مانع نمیبود هر ایینه سیاستی که بر حضرت
من داخل خانه من نمودی آن بود که بر عمر کبس میبود و فرستاده را بابو بکر و یا
منافقان نامزد میکرد و فوج فوج از ان منافقان بیاری ایشان ملعون
میامدند تا انکه خانه حضرت رفتند و خالد بن ولید بلید نخشیر کشید
بر حضرت امیر المومنین هم حمله کرد بر حضرت را و حمله کرد و خواست که او را
بقتل آورد دیگران حضرت را بحق حضرت رسالت قسم دادند تا دست از
ملعون بر داشت و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی
بیاری حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بر خواستند و نزدیک
شدند که قتل عظیم برپا شود پس حضرت امیر المومنین ایشان را منع
کرد و فرمود که مرا با ایشان بگذارید خدا مرا مامور کرده است که در این
وقت با ایشان جهاد کنم لیران کافران در شمار منافقان
امد احتند و لیکن مسجد کشیدند چون بدر خانه رسیدند حضرت
فاطمه مانع آمدند پس قنفذ ویرا دیگر عمر تازیانه بر بازوی فاطمه زد
که شکست و ورم کرد و بازو حضرت دست از امیر المومنین برنداشت
تا انکه دیگر بار حکم حضرت فرزندان و بندهای مهلوی حضرت
را شکستند و فرزندی که در شکم داشت که حضرت رسالت محسن نام کرده بود شهید کردند و ان ساعت سقط شد و حضرت
فاطمه بجان ضربت از دنیا رفت و بروایت دیگر مغیرة بن شعبه بابو
عبد الله علیه السلام بر شکم محترم حضرت زد و فرزند او را شهید کرد پس حضرت را بمسجد کشیدند و ان حفا کاران از قبل و میرفتند
و مجیئ بیاری و نیکردند و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده
فریاد میکردند و میگفتند چه زود خیانت کردید با حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و کجاهای عهد او خود را ظاهر کردید و انتقام الغضب

را از اهل بیت او کشید و او را پس برید و گفت ای عمر هرگز تو را اصل اصل
و نسب تو را صدا نداده و تو را میشناسند که از چند دین زنا بهم رسیده
و با اغنیا بخانه اهل بیت رسالت داخل میشوی و دختر حضرت را
بجروح میکنی و بیاد دو و حول حضرت را با عمر بن خطاب مسجد میکنی
پس چون نظر ابو بکر لعین بر حضرت افتاد گفت هست از او بردار
حضرت فرمود که ای ابو بکر بکدام حق و بکدام میراث و بکدام فضیلت
تو در خانه قصر کرده و مرا و زنان مرا پس با من بیعت کردی و در
عذر بهم و با من حضرت بر من سلام کردی با یاران مؤمنان پس عمر علیه
اللعنه غضبناک شد و بر بالای سر حضرت ایستاد و گفت با
سخنان را کنار و بیعت کن حضرت فرمود که اگر بیعت نکنم چه خواهی کرد
گفت که اگر گردن تو را بقتل خواهم رسانید حضرت گفت که تو میتوانی
که بنده حضرت رسول را بقتل رسانی خدا سوگند که اگر اطاعت امر
خدا و وصیت رسول خدا نمی بود و تو را معلوم میشد که کی ضعیف
تر است پس برید و بر خواست و گفت ای عمر ای ابو بکر با ما چه فرمودید
که رسول خدا صلی امر کرده شما و ما را بآن و آله و سلم کنیم بر علی
با مارت و با ما و شما مؤمنان پس شما از حضرت پرسیدید که این را
از جانب خدا میگوئی حضرت فرمود که بلی امر خدا و رسول حق است
پس رفتیم و بر او سلام کردیم و گفتیم السلام علیک یا امیر المؤمنین
عمر گفتای برید تو را با این کار ها چکار است برید گفت که خدا
سوگند که من بنیامدم در شهری که شما ها در آن امیر باشید و خلیفه
حضرت رسول صلعم معزول باشد پس عمر فرمود که برید را زدند و از
مسجد بیرون کردند پس سلمان بر خواست و گفت ای ابو بکر از خدا بترس
و از مجالسی که مزاوار آن نیستی دور شو و حق خلافت را با اهلش بگذار
و جمیع امت را تا روز قیامت بجهالت و ضلالت مگذار عمر با او با بانگ
زد که ای سلمان تو را با این کارها چه کار است سلمان گفت خدا تو

کار کرد ندانستم که بتغییر خود یا دین دین میتوانم کرد هرا نیز تغییر
میکشید و من امروز راه خدا جهاد میکردم تا شما با وصی رسول
خدا چنین نکنید پس و بسوی حرم کوه و گفت بوکر بد فکر بد و
خدا نیند که چه کردید بدین در آمدید بد و از دین بد رفتید پس بشارت
میدهم شما را بلاء و نا امیدی از نعمت و رضا و میدانید که بعد از این ستم
کاران بر شما تسلط خواهند شد و بجور و ظلم در میان شما سلوک
خواهند کرد و کتاب بخدا و احکام او را بدل خواهند کرد پس او بوند
و معاد و عذاب دین بر خواستند و هر یک جهتها بان اشقیا تمام
کردند پس رو کردند بجانب امیر المؤمنین علیه السلام و گفتند چه
میفرمائی اگر رخصت میدهی ثمشیر میکشیم و با ایشان جهاد
میکنیم تا کشته شویم حضرت فرمود که خدا رحمت کند شما را دست
از این اشقیا بردارید و وصیت حضرت رسالت را ضایع مگذارید
و ابو بکر ملعون در بالای منبر نشسته بود و من میگفت عمر
گفت که چرا نشسته بر بالای منبر و علی در زیر منبر نشسته و با تو
بیعت نمیکند و با تو در مقام محاربه است حضرت بدو تا کردن را
بزدم در آن وقت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات
الله علیهما بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون این
سخن را از آن ملعون شنیدند گریستند و بجزع و فزع آمدند و رو
قبر جد بزرگوار خود کردند و فریاد بر آوردند که یا جداه یا رسول
الله ما را با اشقیا و نا صبیان گذاشتی پس حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه لبیان و البعیه خود بچسبانید و فرمود که گریه مکنید بجهت
سوگند که ایشان قدرت ان ندارند که بدین شما را مضمحل گردانند و آن
دلیل نزد خدا روشن گردانند که این اراده فرمایند کرد پس در اخبار تمام علم
و فضیلت حضرت رسالت و امر این منبر را حضرت از بحرهای خود بیرون
دویدند و فریاد کردند که ای ابو بکر لعین و ای اشقیا از امت سید

المرسلين خونش فرو كينها و حسدهاى خود را بر اين حضرت ظاهر كردند پس
عزم كردند كه ايشان را از مسجد بيرون كنند و گفتند مارا با زنان و كفتر
ايشان چه كار است پس حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه بر جوا
و رو بسوى مهاجر و انصار كرد و مناقب و فضايل خود را بايشان
شمرد و از ايشان شهادت بر نصوصى كه حضرت رسول ص بر خلافت او
كرده بود در روز غدير خم و غيران از مهاجر و انصار شنيده بود ادا نمود
و حجت الهى را بايشان تمام كرد ان بدبختان گفتند كه يا على اگر پيغمبر ما
را مكفتى با او بيعت نميكرديم پس چون عمر بر سيد كه مردم از خلافت ابو
بكر بر گردند باز گفت كه يا على كه بيعت كن و اكراه كردنت را ما بين نهم حضرت
فرمود كه اى فرزند صهاك دروغ ميگوئى و بخدا سوگند كه قدر و منزلت
خالد بن وليد عليه اللعنه بر حبت و شمشير از خلاف كشيد و گفت
بخدا سوگند كه اگر نكنى كردنت را بزنم حضرت امير المؤمنين صلوات
الله عليه كريبان او را گرفت و حمله كرد و بر او انداخت و شمشير
از دستش افتاد و هر چند سعى كردند حضرت دست بر بيعت او نداد
نكرد پس دست اخضرت را گرفتند و ابو بكر بر اين دست بخش خود را
دلازكرده و بدست حضرت رسانيد و در اخبار حديث معتبره وارد شد
است كه چون اخضرت را بمسجد در آوردند و بنوى مرقد مطهر
حضرت رسالت ص گريه و فغان بر كرد و گفت يا ابتاه ام لان القوم و استضعفونى
و كادوا يقتلوننى فاطمه را بر او در من فهم من و اضعيف كردانيدند
نزديك شد كه مرا بكشند پس دست از قبر حضرت رسالت ص بر ميدارد
امد كه مرا شناختند كه دست اخضرت است و مدانى ظاهر شد كه
شناختند كه صداى اخضرت است كه يا ابا بكر ما اسرع كفرت بالله
خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلا يعنى
اى ابو بكر ايا كافر شدى بان خدائى كه تو را از خاك پس
از نطفه پس تو را درست مردى كرد انيد و بندهاى معتبر از حضرت

امام جعفر صادق ع روايت كرده اند كه چون حضرت امير المؤمنين ع
را بمسجد در آوردند حضرت سيدة النساء فاطمه زهرا عليها السلام
مجروح و نالان و خشمناك و غمكين با جميع محدرات حجرات
بنوهاشم از خانه بيرون آمدند و بمسجد رسول ص آوردند و چون
مسجد در آمد و بين و بدك ضريح مقدس حضرت رسالت ص رسيد
مجروح شد و با واز بلند بگريست و اهل چند اندل بدرد بر آورد كشيد
و فرياد بر كشيد كه اى كروه ستمكاران واى قوم غدار از پيغمبر
دست بداريد بحق اخدائى كه پدرم محمد مصطفى ص را باستى خلق
فرستاده كه اكر اين ظلم را فرو نكذاريد و دست از اخضرت بر ندارند
كيسوهاى خود را بر سر بريشان كو بريراهن پدرم رسول خدا ص را
بر سر انداذم و دست در دامن كبريائى حديث زنم و بدركاه رب
الارباب فرياد برآورم و ناله هاى انشا را ذوالجلال بكارم و در بارك
غضب الهى را بجوش آورم و الهى چند از سينه بر دردم بر كشم كه زمين
و زمان را بر زير و زبر كنم و الا بر دوى زمين نشينم و نكذارم و الله
كه ناقه صالح نزد خدا از من كرامى تر نيست و بچه او نزد خدا و ند
عالميان از فرزندان من عزيز تر نيست سلمان عليه الرحمه كويد كه
من نزديك اخضرت ايستاده بودم ديدم كه ديوارهاى مسجد رسول ص
بلرزه در آمده و بلند كردند بحدى كه اكر كسى خواستى از زبان عبور
ميتوانست نمود من چون اين حال را مشاهده كردم بر خود لرزيدم
و از غضب الهى ايمن نبودم پس بنزديك اخضرت آمدم و
استغاثه نمودم كه اى سيدة النساء واى بنول عذرا واى خاتون
قيامت واى بانوى محمد اكر است واى حكر كوشه رسول ثقلين واى
مادر سبطين رحمتى بر ما بنما و بر اين قوم بدرحم ما شفا اهل
بيت رحمت و شفا عذيد چون بدر رحمت عالميان بر دشمنان بيرحم
تو ولى عذاب الهى بر ايشان مسويد اخضاب القاسم را بالطف قبر

فرموده بحجره طاهره مراجعت فرمود و دیوارهای مسجد برخاهای
خود قرار گرفتند و کرد بخوبلند کرد بیاکه تمام مسجد را فرو گرفت
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که مخبا سوگند که اگر فاطمه موی سر
خود را میگشود هرآینه همه میرفتند و در روایت دیگر چون فاطمه علیها السلام
مسجد را مدینه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را بر سر کنا شتر بود و دست
حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفته بود و نزد ابوبکر
کرای ابوبکر تو دانی که این شتر کار است بخواهی فرزندان مرا بنیم کنی
مخبا سوگند که اگر بدهی تو دستی سر خود را میگشودم و بدرگاه
خدا صدا بلند میکردم پس مردی از آن کرده با ابوبکر گفت که
بخواهی عمر را هلاک کنی آن ملعون نرسیده و دست از
امیرالمؤمنین برداشت و الحضرت حضرت بخانه برگشت و اصبغ سلیم بن قیس
از سلمان رضی الله عنه روایت کرده است که چون زبیر را بردند که
با ابوبکر بیعت کند باو گفت ای فرزند عمه ات آگاه باش که این اذان که
کرده تو برآمده اند تو را لاری نمیکردند نتیجه است که بعلی تقدم جسته
و شمشیر در دست من باشد عرگفت تو نام عمه ات را میبری زبیر
گفت چرا نام او را نبرم و او کنیز زنا کاره بوده و ملک جد من عبد
المطلب بوده و جد تو فیل با او زنا کرده و بدر تو خطاب ابا او بهم رسیده
و ولد زنا جد من بود پس ابوبکر میان عمر و زبیر اصلاح کرد پس چون
سلمان را دیدند در کردند و نزد و برای بیعت ابوبکر
کشیدند در کردند نزد کنند و بهم رسید و چون بجبر با ابوبکر بیعت کرد
گفت هلاکت و ضلالت را برای خود انتخا کرده بدتا روز قیامت
و بدعت انتهای کشتر را قبول کردید و بعد از پیغمبر خود از دین
برگشتید و خلافت را از معدنش برون کرده بدید عرگفت چرت
از تو و امام تو بیعت کرفتیم هرچه خواهی بکو او هرچه خواهد
بکوید سلمان گفت که شنیدیم از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که بر تو و بر

ابوبکر

ابوبکر مثل کناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب ایشان
خواهد بود پس عمر گفت که چون بیعت کردی و دیده فرو
نهادی بخلافت سوای تو هرچه خواهی بکو سلمان گفت که کواهی
میدهم که در کتابهای آسمانی خوانده ام که روی از درهای جهنم
سوی است بنام و کنیت او و صفت او باز عرگفت که چون خلافت
را بدل کرد بجماعتی که تو ایشان را انتخای خود کرده بودی هرچه
خواهی بکوی سلمان گفت شهادت میدهم که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
پرسیدم از تفسیر این آیه کریمه قیل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
یوفق دنا ما احد حضرت فرمود که این آیه در شان تو نازل شده است
سلمان گفت که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بمن گفت که ساکت شو و
اکر بحضرت تغیر نمود که ساکت شوم هرآینه بخدا در شان او و ابو
بکر نازل شده بود و چون حضرت رسول در حق ایشان گفته بود
همدا میکفتم پس حضرت امیرالمؤمنین عمر خطاب کرد بسلمان
و ابوذر و مقداد و زبیر که سوگند میدهم شما را که شنیدید
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که منبر هود و حوض تا بوت هست که دوازده
کرو دران تابوت هستند شش کس از کذشتکان و شش نفر از پایان
است و ان تابوت در چاهیست در قعر جهنم و بر دهان چاه سنکی
افتاده است که هرکاه حق تعالی بخواهد که جهنم را مشتعل کرداند امر
میفرماید که ای سنک از سر ان چاه برداری چون ان سنک
برمیدارند جمیع جهنم مشتعل میکردد از حرارت ان چاه پس مردی
حضور عرضا برسیدم که انها که اند فرمود که اما از پیشینیان پس ابلیس
شقی ترین قابیل و فرعون و نمرود و بلعم باعور و سامری و اما از پسینیان پس
کسی را بخل سزاوار است که بعد از موسی و عیسی دین ایشان را تغییر دادند
و است ایشان را کمراه کردند و اما از این امت پس دو جال است یا بنی فلان
که نام نوشته شده و یا بکر جهان لبسته که نکاشته اند که خلافت بدست

من قرار کرد عمر ابو بکر و عمر ابو عبیدة جراح و سالم مولای حذیفه و
سعید بن العاص علیهم اللعنه پس عمر گفت کرا بیا بو الحسن ایا
در حق من چیزی شنیده حضرت فرمود که مکرر شنیدم که حضرت رسالت
قبر العفت کرد و شنیدم که برای تو استغفار کرده باشد و چون آن
ملاعین خلافت را از حضرت امیر المؤمنین غصب کردند باین راضی
نشده خواستند که فدک را از حضرت فاطمه بگیرند و فدک خانه جید بود
که حضرت رسالت صلعم انرا داده بجبرئیل کرفته بود و حق تعالی فرستاده که
وآت ذا القربی حقه و جبرئیل کفت که حق تعالی میفرماید که فدک
را بفاطمه بده که از برای او و فرزندان او باشد نا روز قیامت و حضرت
رسول با مر الهی فاطمه تسلیم خود و در تصرف و کلای حضرت بود
تا حضرت رسول از دنیا رفت پس عمر و ابو بکر با یکدیکر مصلحت
کردند که حاصل بلاد فدک مبلغ عظیمی میشود و اکر این با اهل
بیت باشد با علم و جلالت و بزرکواری که ایشان دارند سزاوارتر
و انمی خلافت دارند هر اینه مردمان بجانب ایشان میل خواهند کرد
با یکدیکر اتفاق کردند با جمعی دیکر از منافقان کرحدیثی وضع کنند
که حضرت رسول کفته که ما کروه پیغمبران چیزی میراث نمیکذاریم
و انچه از ما میماند صدقه است برای همه مسلمانان با آنکه حق تعالی
در قرآن میفرماید که و ورث سلیمان داود و حضرت زکریا
فرموده که و هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب
و کلای حضرت فاطمه را از فدک بیرون کردند چون حضرت
رسید باکروهی از زنان بنی هاشم بنزد ابو بکر آمد و فرمود که بچه حق
از من میکیری زمینی را که حضرت رسالت صلعم داده حق تعالی امین داده
و انحضرت برای فرزندان خود بغیر چیزی نکذاشته است مکر نشنیده
که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که کرد را در باب فرزندان او دشنام
خواهد کرد پس ابو بکر لعین از ترس تشنیع مردم دوات طلبید که نامه

از برای حضرت بنویسد و فدک را باو بکذارد عمر کفت تا کواه نیاورد
نامه برای او منویس حضرت فاطمه فرمود که ای ابا حفص
مسلمانان چاوری میکنی که پسر را از مدعی باید طلب شاهد و حق
چاوری نمیکنی و حال انکه فدک را من در تصرف دارم و نو میخواهی
از من بکیری تو میباید کواه بیاوری عمر کفت تا کواه نیاوری نمی
دهیم پس حضرت فاطمه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را و حسن و حسین
علیهما السلام را آورد که کواهی دادند عمر کفت که شهادت
علی اعتبار ندارد زیرا که جر نفع از برای خود و فرزندان خود میکند و
حسن و حسین کواهی نمیدهند زیرا که پسر عم پدر خود و کواهی او اعتبار
ندارد و بروایتی دیکر ابو بکر نامه را نوشت و بحضرت فاطمه داد عمر
عمر براه این نامه را کرفت و اب دهان بران انداخت و نامه را پاره
کرد حضرت فاطمه فرمود که چنانکه نامه را پاره کردی خدا شکم تو را
پاره کند و بروایت دیکر حضرت فاطمه بیرون آورد نامه را که حضرت
رسالت برای او نوشته بود در امر فدک که هبت کرده اند برای او
عمر علیه اللعنه ان نامه را کرفت و اب دهان بلیدش را بران
انداخت و پاره کرد پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها با زنان
بنی هاشم بمسجد در آمدند و زنان بنی هاشم بوده در پیش روی
انحضرت ایستادند و برای انکه هیبت خدا را بران منافقان زیاد
کند و کفر ایشان را بر عالمیان ظاهر کرداند خطبه در نهایت فصاحت
و بلاغت ادا نمود و امر خود را الهی و برای ایشان بیان کرد و ایشان
را از عقوبات حق تعالی ترسانید و حجتهای شافی در امر فدک برایشان
القا کرد و بالجمله القا کرد همه حاضران را و انصاف او را تصدیق کردند و
از ایشان کواهی طلبید که حضرت رسالت صلعم در حق من کفت که فاطمه
پاره تن من است هر که او را آزار کند مرا آزار کرده و هر که مرا آزار کند خدا
را آزار کرده و همه شهادت بر حقیت این مقال دادند پس حضرت فرمود

از بیت حضرت

حق تعالی

که عمر کواه باشید که ابوبکر و عمر مرا از درکردند لعن الیشان را
ثابت کرد و این ایه را خواند که ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا
مهینا و بعذاب نرد کشت و من بتها و اذاهای الیشان صابر و بحق
بود و حضرت امیر المومنین هرگاه سجده می‌امد ان دو ملعون احوال
فاطمه را از حضرت میپرسیدند تا انکه مرض حضرت شدید شد و
الیشان سعی بسیار کردند که حضرت را از خود راضی کنند بظاهر که
تنغیص مردم از الیشان کم شود و الحضرت راضی نشد و فرمود که
بخدا و بنی قوکواه باش که الیشان مرا آزار کردند و من شکایت میکنم
الیشان را بسوی رسول تو و آنرا الیشان راضی نمیشوم تا بدیدن خود را
ملاقات کنم و الجمله با من کرده اند با او بکو بسر لیس بیننا و بینهم قریب
که آنرا بن عباس شنیدم که میکفت چون مرض حضرت فاطمه شدید شد
کفت حضرت امیر المومنین را طلبید و کفت وصیت میکنم تو را که بعد
از من امامه دختر خواهر من زینب را بخواهی و بغشی حیا نجنبد مانکه
برای من وصف کردند بیاذی و کذاری که احدی از شما از
در خانه من حاضر شوند پس همان روز فاطمه از دنیا رحلت کرد
و از صدای کریه زنان مدینه بلرزه درامد و مردم را هوشی نبود
داده ماند روز وفات حضرت رسالت میان ابوبکر و عمر تعزیز
حضرت امیر المومنین امدند و کفتند تا ما حاضر نشویم نماز بر
دختر حضرت رسول خدا ممکن چون شب درامد حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه و فضل ابیرا و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را
طلبید و حضرت فاطمه را ذکره و او را دفن کرد چون صبح شد مقداد
با ابوبکر و عمر کفت که ما دیشب فاطمه را دفن کردیم عمر با ابوبکر کفت
که بکفتم که چنین خواهند کرد عباس کفت که فاطمه خود وصیت کرده
بوده که ابوبکر بنماز نکذارد عمر کفت که ما کینه قدیم خود را هرکز

ترک نمیکنیم والله که میروم و او را از قبر بدر میاورم و بر او نماز میکنم
حضرت امیر المومنین فرمود که خدای تو بکند ای فرزند صبر کن تا کار
این اراده بکونی نشود خود را از غلاف بکشم و در خلاف تو با
و جماعت نیاری و اقبال ما نیز چون عمران دانستند ساکت شدند
و دانست که چون امیر المومنین هی بخورده وفا بان میکند پس حضرت
امیر المومنین کفت که ای عمر حضرت رسالت م بسبب ظهور کفر و نفاق
تو و اطلبید و بخواست که بفرستد که تو را بقتل رساند پس حق تعالی
این امیر فرستاد که فلا تعجل علیهم انما نعد لهم عدا و این
سبب حضرت دست از کشتن تو بداشت و عذاب تو را بعفو
کذاشت پس بعد از این الیشان تو بیر کردند که حضرت امیر المومنین را
بقتل رسانند و کفتند امر ما مستقیم نمیشود تا او را نکشیم ابو
بکر کفت که کی این جرات میکند عمر کفت خالد بن ولید پس فرستادند
و ان ملعون را طلبیدند و کفتند تو را بخواهیم که برای امر عظیمی با تو مشورت
کفت بشرط بخواهید بیارید اکر جبر و کشتن علی باشد کفتند
از برای همین طلبیده ایم تو را خالد کفت در چه وقت او را بر
قتل او و را ابوبکر کفت که در وقت نماز در پهلوی او با لبیک و
من سلام نماز را با کو بر کردن او را بزن و چون امیا رغبت
عمر بر بیشتر زن جعفر طیار بود آن وقت در خانه ابوبکر بود و بر
تدبیر الیشان مطلع شد کنیز ان خود را کفت که برو و بخانه علی و
فاطمه و در بیان خانه الیشان بکرد و این ایه را بخوان یا ایها الملا
یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین چون
کنیز ک امد و این ایه را در خانه الیشان خواند حضرت امیر المومنین
فرمود که بکو بخاتون خود که خدا تو را رحمت کند الیشان قدرت
این ندارند اکر الیشان ما را بکشند کی قتال خواهد کرد با اکراد و
قاسطان و مارقان پس حضرت وضو ساخت و صبحدای نماز شد و

مسجد هم درآمد و مشغول نماز شد خالد ولید با چند نفر مرد در آمدند و بهلوی آنحضرت استادند پس ابوبکر در اثنای نماز پشیمان شد و ترسید که چون حضرت امیرالمؤمنین خشمناک شود اول او را بکشد پس تشهد را بسیار طول داد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب درآید و سر برسید که آفتاب درآید و سر برسید که اگر سلام نگوید خالد بکشد او عمل کند و فتنه برپا شود پس پیش از سلام نماز گفت ای خالد مکن آنچه را امر کرده بودم تو را بآن و اگر نکنی تو را خواهم کشت و بعد از آن سلام نماز گفت پس حضرت امیرالمؤمنین بخالد گفت که تو را بچیزی امر کرده بودم گفت بکشتن تو حضرت فرمود که سگ بدی آن ملعون گفت بلی والله که مرا سگ منکر دستگیر شد پس حضرت او را بلند کرد و بر زمین زد و بر سینه اش نشست و شمشیر خود را کشید که گردنش را بزند پس عمر فریاد زد که بحق پروردگار کعبه که اگر گردنش را بزنی همه اصحاب خلاص کنند و جمیع اهل مسجد جمع شدند و بتوانستند که او را از دست حضرت گرفته و برهانند دیگر او را بدو واگذاشت خود برخاست و بر ستون مسجد فرو رفت و جامهای خود را بخیس کرد و دست و پا بزد و هیچکس نتوانست که او را خلاص کند پس ابوبکر گفت که این از بلاهای شوم است و من میدانم که چنین خواهد شد پس ابوبکر عمر را گفت که برو و عباس عم او را حاضر کن شاید شفاعت عم خود را قبول کند چون عباس بمسجد درآمد گفت او را بحق صاحب این قبر قسم دهید تا دست بردارد چون چنین کردند حضرت دست برداشت و بکنار آن عمر چسبید و او را حرکت عنیف داد و فرمود که اگر بصیت حضرت رسالت نمیبود سر از تنت جدا میکردم که من ضعیف ترم یا تو و دست برداشت و بخانه مراجعت فرمود و محمد بن جریر طبری امامی در کتاب دلایل الامامه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چون حضرت رسالت

از دنیا

از دنیا مفارقت کرد و چنین بزرگ در میان مردم گذاشت کتاب خدا و عترت المخضرت که اهل بیت او بودند و در هنگام وفات حضرت فاطمه بنهان گفت که اول کسی که از اهل بیت من بمن ملحق خواهد شد تو خواهی بود حضرت فاطمه گفت که چند روز بعد از وفات پدرم سند کائنات در خانقی میان خواب و بیداری یکدم را دیدم که از جای بلندی بر من سرازیر شده و بسوی من نظر میکند چون نظرم بر خورشید جمال المخضرت افتاد بیتاب شدم و فریاد برآوردم که یا ابتاه تو رفتی و خبر آسمان از ما منقطع شد پس دیدم که افواج ملائکه آسمان بزیر آمدند و در ملک بر همه مقدم بودند دو ملک مرا گرفتند و بسوی آسمان بردند چون بآسمان رسیدم نظر کردم و قصرهای بسیار و بوستانهای با انهار و اشجار و ثمرها و نهرهای بهشتی مشاهده کردم و در آن قصرها حوریان دیدم با نهایت حسن و جمال که بر روی من میخندند و شادی میکنند و میگویند برجا بمانید که بهشت برین و حور العین برای پدر او خلق شده اند پس ملتفت شدم که مرا بردند و داخل خانه کردند که در آن قصرها بود و در هر قصری منازل بسیار که دیده ها در آن خیره میشد و در هر منزلی تختها گذاشته و بر هر تختی ألوان فرشها از حریر و سندس استبرق گسترده و خانه ها از انواع استبرق و دیبا مهیا کرده و خوانها ألوان اطعمه و اشربه و ظروف نای طلا و نقره حاضر شد نهرها دیدم از شیر سفید و از مشک ناب خوشبوتر پرسیدم که این منازل رفیعه و این قصور متبعه چیست و این فرشهای ألوان و نعمتهای بی پایان از کیست ملائکه گفتند این بهشت عدن و برین اعلی و در بهشت از این بالاتر جاهاست و از این بهتر مکانی نیست و این مکان پدرت رسول رب العالمین و اهل بیت مقدار اوست و هر که خدا خواهد از پیغمبران کرام و ائمه عظام

بکو نزلت که خدا تعالی بدرستی او وعده کرده است گفتم بدرم بکجاست
گفتند در همین ساعت میآید در این سخن بودم که ناگاه قصرها
دیگر مشاهده کردم از قصرهای اول سفیدتر و نورانی تر و
تختها و فرشها و دیباها از اینها دیده بودم نیکوتر و ترتیب
ناگاه نظرم بر بدر بزرگوار افتاد که بر کجاوه از تختها نشسته
و جماعتی در خدمت او میآیند چون نظرم بدر کرد بمن اقتاد دست
از توقف مرا بسوی خود برد و در بر کشید و میان دو دیده ام را
ببوسید و گفت مرحبا ای دختر من خوش آمدی و بر اد و داس
خود نشانید و گفت ای حبیبه من و نور دیده من می بینی که
خدا برای تو چه قصرها و چه نعمتها مهیا ساخته پس قصرهای
بی خلل و الوان طرایف و حلل و محل بین خود و من بود که اینها منازل
تو و شوهر تو خواهد بود و من زندانی هر که شما را دوست دارد پس
شاد باش که در این روز در نزد من میآیی و از جور جفا کاران
امت خلاص میشوی حضرت فاطمه فرمود که از مشاهده این احوال
بیاد آوردم و شوقم بلقای الهی زیاده شد و ترسان از خواب
بیدار شدم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون سیده ما از
از خواب بیدار شد مرا صدا زد چون بنزدیکش رفتم او را بر این
احوال یافتم بر سیدم که چیست مادر تو ای سیده عالمیان پس
خواب خود را بیان کرد و بعد از زمانی گرفت که چون از دنیا مفارقت
نماید کسی را اعلام نکنم بغیر ام سلمه زوجه حضرت رسالت و ام
ایمن و فضه و از پسران حسن و حسین علیهما السلام و عبد الله
بن عباس و سلمان فارسی و عمار بن یاسر و مقداد و ابو ذر و
حذیفه و فرمود که وصیت سیده ما تو را که بعد از وفات بدن
مرا بر تخت بیاندازد که مرا حمل دهد و نهان تو را مدد کنند و دفن نمایند
مگر در شب و اعلام نکنی قبر مرا بجز در چون شب وفات سیده النسا

شد در حالت احتضار گفت وعلیکم السلام پس حضرت امیر گفت
ای پسر عم اینک جبرئیل آمده و بر من سلام میکند و میگوید که
خداوند سلام تو را سلام میرساند ای حبیبه حبیب خدا و بسوی دل
سیدانبیا امر و نهی ملحوظ میکردی بملا اعلی و صعود میکنی بسوی
جنت المأوی حبیبه تحیات و رسالت ملک جلیل را دریابید و باسمان
باز گشت پس بعد از ساعتی باره دیگر گفت وعلیک السلام و گفت
ای پسر عم خدا تو کند که میکائیل آمده و مرا سلام میکند پس
بعد از لحظه چشم مبارک را بسوی آسمان باز کرد و فرمود که ای پسر عم
والله که مرگ برای هر زنده حتمی است رسید و این عزرائیل که آمده
و بال خود را بسوی مشرق و مغرب گشوده و ما بین زمین و آسمان
را پر کرده و همان او صاف که پدرم او را برای من وصف کرده بود
مشاهده میفرماید پس گفت وعلیک السلام یا قابض الارواح برق
باد سلام ای مقبض کننده جانهای خلایق بزدی و اسانی روح
را قبض کن و مرا از امت مکن پس گفت الیک ربی لا الی النار یعنی
مرا بسوی رحمت خود ببرای پروردگار من نه بسوی جهنم پس دیده
مبارک بر هم گذاشت و دستها و پاهای خود را بسوی قبله کشید
و بر او جنبت خوابید و در کتاب مصباح الانوار از ابن عباس
روایت کرده است که حضرت فاطمه سیده عالم را در خواب دید و
شکایت کرد از ستمهائی که از منافقان امت باو و سیده حضرت فرمود که
غم مخور برای فاطمه که از برای شما است که عهدها را خرت که مهیا کرده
خدا برای پدر بزرگوار تو و تو در این دنیا نزد من میآئی و السلام محمد
باقر علیه السلام روایت کرده است که چون ارتحال سیده نسا عالم بقا نزدیک
شد گریست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که ای سیده و خاتون من
چرا میگریی گفت میگریم برای ستمهائی که بعد از من بآن خواهی رسید
پرسید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که گریه مکن خدا

سوگند کرا بنا زادها سهلست بر من در راه خدا و از حضرت امام حسین
علیه السلام روایت کرده است که چون تن بیک شد و وفات حضرت فاطمه
حضرت امیر با طلبید و وصیت فرمود که چون بقالم بقا رحلت نمایم تو
متوجه غسل و تدابیر امور من شو و بر من نماز کن و بدست خود مرا بقبر
بسپار و بعد از دفن در برابر روی من بنشین و قرآن و دعای
بسیار بخوان که آن ساعتیست که مردگان محتاجند باندکی فرمن زنده
و دعای ایشان و قرآن را بخدای سپارم و سفارش فرزندان خود را
خود با تو میکنم پس امر کاتوم را در بر کشید و فرمود که چون این دختر
بالغ شود او را در خانه باشد او تسلیم نماید و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که حضرت فاطمه در بیماری خود ایشان را
بخواند یا بنی یا قوتی بر حمیتک استغیثت فاغثنی فی الهمم و حین
عیل الشاهد و اذخیلوا الجنة و الحق فی بالنبی محمد یعنی ای زنده
که هر کس تو را میخواهد نیست و ای یاری دهنده که هر چیز بر تو برابر است
بر حمت تو استغاثه میکنم پس بفریاد من برس خدا و ندا در گردان را
از آتش جهنم و داخل بهشت کن مرا و ملحق گردان مرا به پدرم محمد صلی الله
علیه و آله پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که خدا تو را غافیت دهد و
بآنچه بتو داد و فاطمه گفت ای ابا الحسن بسیار زود یکدیگر خواهیم دید
و وصیت نمود برای مرقد و قمیص و متاع خانه خود و گفت که بعد
من ام امامه بنت ابی العاص را که دختر خواهر من زینب است بخواستگاری
نما که او نسبت بفرزندان من مهربانست و از حضرت امام حسن علیه السلام
روایت کرده است که حضرت امیر در وقت غسل دادن فاطمه علیها السلام میگفت
خدایا نا کثیرست و خسیس چیزیست و بر کریم و بسیار نعمت خدایا
حجت خود را بلقمین او کن و برهان او را عظیم گردان و درجه او را بنبی
و جمیع کن و جمع کن میان او و میان رحمت خود و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خانه خود بر فاطمه علیها السلام

زنان را من نماز میت بر جنازه نمایند
و جایز نمود و در جنازه پیغمبر نماز نمودند
بر حضرت فاطمه

نما ز کرد

نماز کرد و هیچ تکبیر کمتر و هر مرتبه که تکبیر میگفت جبرئیل و سایر ملائکه
مقربان تکبیر میگفتند و روایت دیگر بیست و هیچ تکبیر گفت و فرمود که چون
حضرت امیر فاطمه را در قبر گذاشت گفت بسم الله الرحمن الرحیم بسم
الله و بالله و علی ملة رسول الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه
و آله تعلیم کردم و سپردم تو را ای صدیقه معصومه بکسی که سزاوارتر
بتوازمن و از همه خلق باشد خدای تو را حفظ نماید پس ابن ابزا خواند منها
خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری یعنی از خاک
آفریدیم شما را و در خاک میکردانیم شما را و از خاک بیرون میآوریم شما را و بر روز
میکردانیم غسل را باندکی پس چون قبر را پر کرد آب بر قبر ریخت و خود
قبر نشست و سبابه آن دست چپ را بر دست راست نهاد پس بنهایت التماس
دست بر امام مظلوم معصوم محزون نهاد و گفت و بخاک بر کردن میدانی و این بابویه
بسند معتبر روایت کرده است که شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که ما
از زیارت جنازه میتوانیم بدن و حجره و قندیل ما سنا الان بالحنا از میتوانیم
بوده بوی ناف مبارک حضرت متغیر شد و فرمود که بلی از شفیا نیز دعا
زهرا صلوات الله علیها امد و گفت که علی بن ابی طالب دختر ابو جهل را
خواستگاری نموده حضرت او را سوگند داد ان ملعون سر بر سوگند
یاد کرد که اینچه میگویم خواست و حضرت فاطمه علیها السلام بپیغمبر امد و شکایت
تعالی در حیات زنان مخیر قرار داده حیا آنکه بر مردان جهاد واجب گردانید
و از برای زنان که ثواب جهاد بر ایشان مبرکند ثواب هر فرد فرموده مثل ثواب کسی
که مرابطه کند در سر حد صلوات الله علیها پس غم فاطمه صلوات الله علیها
شدید شد و در تفکر میماند تا شب شد و چون شب در امد حضرت
امام حسن را بدوش راست و حضرت امام حسین را بدوش چپ گرفت
و دست چپ ام کلثوم را بدست راست خود گرفت و بحجره پدر خود رفت
چون حضرت امیر بحجره در امد و فاطمه را در لحاد مدیغم الحضرت شد
شد و بسیار عظیم نمود بر او و سبب انحلال را ندانست و فرمود که الحضرت

را از خانه بیرون طلب نماید پس بیرون آمد بسوی مسجد و نماز دیگر کرد
پس بجوار زدیک مسجد راجع کرد و بران تکیه فرمود و چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله حزن فاطمه را مشاهده نمود غسل کرد و جامه پوشید
و بمسجد آمد و پیوسته در مسجد نماز میکرد و مشغول رکوع و سجود
بود و هرگه که میخواست نماز کند میگفت از حزن فاطمه
نالهٔ کرا نذیدم که در وقتی که از خانه بیرون آمد فاطمه را دید که ان
پهلو به پهلو میکرد بدو نا الهای بلند میکشید چون حضرت دید که
او را خواب نمیبرد و قرار نمیگیرد فرمود که برخیز ای دختر گرامی
برخواست حضرت رسول ص امام حسن را برداشت و حضرت فاطمه
امام حسین را برداشت و دست ام کلثوم را گرفت و از خانه بسوی
مسجد آمدند تا انکه بنزدیک حضرت امیر المؤمنین رسیدند
او در خواب بود پس حضرت رسول پای خود را بر پای حضرت امیر المؤمنین
گذاشت و فشرد و فرمود که برخیز خاک بر تو باد تباهکنی را از جا بدر
آورده بود و ابو بکر و عمر و طلحه را بطلب پس حضرت امیر رفت و ابو
بکر و عمر را از خانه بیرون آورد و چون تن در حضرت حاضر کردند حضرت
رسول ص فرمود که تا علم نکنی فان که فاطمه پاره تن منست و من از
او و بر پس هر که او را آزار میکند مرا آزار کرده است و هر که او را آزار کند
بعد از وفات من چنانست که او را آزار کرده است در حیات من و هر که
او را آزار کند در حیات من چنان است که او را آزار کرده باشد بعد
از من حضرت امیر المؤمنین فرمود که بلی چنین است یا رسول الله پس حضرت
رسول فرمود که پس تو را چه باعث شد که چنین کاری کردی حضرت امیر
المؤمنین فرمود بحق خدا و بندگی که تو را بر استی فرستاده است سوگند یاد
میکنم که بصیرتی از فاطمه رسیده است واقع بدست و خاطر من نیز
خطور کرده است حضرت رسول ص فرمود که تو راست گفتی و او نیز راست
میگوید پس حضرت فاطمه شاد شد و تبسم فرمود تا انکه دندان مبارکش

شد پس یکی از آن دو ملعون بدیگری گفت که عجب است ما او را در این
وقت طلبیدن او را در این طلب نمودن سطلبی هست پس حضرت رسول
دست امیر المؤمنین صلوات الله علیه را گرفت و انگشتان خود را در انگشتان
آن حضرت داخل کردند و حضرت رسول ص حضرت امام حسن را برداشت
و حضرت امیر حضرت امام حسین را برداشت و حضرت فاطمه ام کلثوم را
برداشت و حضرت رسالت پناهان را داخل خانه خود کرد و قطیفه بر روی آتش
افکند و ایشان را در آنجا اسیر کرد و بقیه شب را بنیاز گذرانیدند و حضرت فاطمه
صلوات الله علیها بیمار شد بآن بیماری که از دنیا مفارقت کرد بسبب
آن تنهائی آن دو ملعون آن دو منافق از نشنیدن مرثیه سیدند بعیادت
آن حضرت آمدند و بحضرت طلبیدند که داخل شوند حضرت فاطمه را با
کراهت اذن دادند ایشان را چون ابو بکر امجال داده بدیا خدا جهد
کرد که در زیر سقفی نرود تا فاطمه را از خود راضی کرده اند پس یکشب
و روز با سمان خواسته و در سقف توقف نمود پس عمر بنزد امیر المؤمنین
آمد و گفت ابو بکر مرد پیر است و دل نازک دارد و با حضرت رسول ص در
غار بوده و مصاحبت قدیم با آن حضرت داشته و مکرر غیر امر تبر نیامده
و رخصت طلبیده که بر او داخل شویم و فاطمه را راضی کرده و رخصت نداده
اگر سلطنت میدانی که رخصت طلبی از برای ما بکن پس حضرت امیر المؤمنین
نزد حضرت فاطمه علیها السلام آمد و گفت ای دختر رسول خدا از امر این
دو ملعون واقع شد انچه دانستی و مکرر آمدند و رخصت طلبیدند
و رخصت ندادی ایشان را و از من سؤال کردند که از برای ایشان
رخصت بگیرم حضرت فاطمه فرمود که بخدا سوگند که رخصت ندهم
ایشان را و بایشان سخن نمیگویم تا بدر خود را ملاقات
کنم و شکایت کنم نزد آن حضرت از انچه با من کرده اند و انچه مرتکب شده اند
از ستم ظلم بر من حضرت امیر فرمود که من ضامن شده ام که از برای
ایشان رخصت بگیرم حضرت فاطمه گفت که اگر ضامن شده از برای ایشان

بس خانه خانه است واختیار با است و زنان تابع مردان میباشند من
و من در هیچ چیز مخالفت تو را روا نمیدارم هر که را خواهی دستوری ده
پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمدند و حضرت را دیدند
که داخل شوند و حضرت فاطمه فرمود که جامه بر روی او کشید آنگاه
چون بخانه درآمدند حضرت فاطمه سلام کردند و آنحضرت جواب
سلام ایشان نگفت و دوازده تن ایشان کرامیند پس بجانب دیگر آمدند
و چندین مرتبه از ایشان دو کرامیند و ایشان از جانب بجانب نگریستند
پس حضرت فاطمه فرمود که یا علی جامه را از پیش روی من بردار و رود
بار بمن نگاه دار و هیچ سخن بدو زبان که در دور آنحضرت بودند گرد و
مرا بگذارند پس ابو بکر را بعین از پس پرده گفت ای دختر رسول خدا
ما آمده ایم بسوی تو برای طلب خوشنودی تو و احتراز از غضب تو و از
تو سؤال میکنیم که ببخشی بر ما و عفو کنی از آنچه نسبت بتو کرده ایم
حضرت فاطمه فرمود که من با یک کلمه با تو سخن نمیگویم تا با دو بزنم گواه
خود را مادامیکه من در میان شما نزد او شکایت شما نمایم و هیچ دو سه
که بمن کرده اید بر آنحضرت باز نکنم پس ایشان دو مغلوبون گفتند که ما
امید بعفو خواهی نزد تو و مجوز خواهیم که تو از ما خوشنود گردی پس
چون مرد را او عفو کن از ما و مؤاخذه مکن ما را بآنچه کرده ایم نسبت تو
پس حضرت فاطمه متوجه حضرت امیر شد و فرمود که با یک کلمه با ایشان سخن
نمیگویم تا آنکه سؤال کنم از ایشان از چیزی که شنیده اند از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که راست بگویند با من پس اگر خواهم با ایشان سخن خواهم
گفت گفتند پس ما را بآنچه بخواهی که ما در جواب آن خواهیم گفت مگر آنچه حق
باشد و گواه خواهیم داد پس حضرت فاطمه فرمود که سوگند میدهم شما را
بخدا الا بخاطر باید شما را آن چیز که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
از خانه بیرون آورد و بسبب آن تهمتی که بر علی زده بودند گفتند بلی
حضرت فاطمه فرمود که شما را سوگند میدهم بخدا که در آن شب نشنیدید

ازدهم

شنیدم

سگ بر استی

از پدرم که گفت فاطمه پاره تن من است و من از اویم هر که او را آزار کند
مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند خدا را آزار کرده است و هر که او را
آزار کند بعد از وفات من چنان است که او را آزار کرده است در حیات
من و هر که در حیات من او را آزار کند چنان است که بعد از وفات
من او را آزار کرده است گفتند بلی پس حضرت فاطمه فرمود که الحمد لله
که حق تعالی حق را بر زبان شما جاری کرد پس گفت خداوندا تو گواه
باش و ای شما جماعتی که نزد من حاضرید همه گواه باشید که این دختر
مرا آزار کرده اند در حیات من و بعد مرگ من خواهند کرد که با ایشان
سخن نمیگویم تا پدرم را ملاقات نمایم و شکایت کنم نزد
او از آنچه کرده اند نسبت بمن و شوهر من و آنچه مرتکب شده اند از هتک
حرمت من و آزار و اذیت من پس ابو بکر ملعون بجیله و مکر برای
بوشیدن قبایح اعمال خود دو درهم فریاد و ویلاه و واثبورا بر آورد
و گفت کاش مادرم مرا نزاییده بود پس عمر علیه اللعنة گفت عجب دارم
از مردم که چگونه امور خود را بتو گذاشته اند و تو را خلیفه کرده اند و ترا
بر ما خواهند گزید با آنکه جزع بسیاری برای خشم بکردن و شاد میشوی
برای خوشنودی او و چه خواهد بود برای کسی که زن را خشم آورد
پس برخواستند و بیرون رفتند پس چون از جانب حق تعالی خبر
وفات آن سیده نساء عالم را بآن برسید ام ایمن را طلبید و او معتمد ترین زنان
بود نزد آنحضرت و گفت ای ام ایمن خبر وفات من بمن رسیده
پس علی را برای من بطلب چون حضرت امیر حاضر شد فرمود که ای پسر
عم من تو را وصیت میکنم چیزی چند باید که وصیتهای مرا حفظ نمائی و بجای
آوری پس فرمود که هر چه بخواهی بگو فرمود که وصیت اول من آنست که امامه
دختر زینب را بعد از من تزویج نمائی که زینب کنیز من بود و بمنزله فرزندان من
باشد و بدانکه ایشان در دنیا با من نسبتی و نشئی برای من دارند
آنچه ملائکه برای من تصویر کردند و بمن نمودند حضرت فرمود که یا فاطمه

نماز کردن آنان چگونه بتوانند پس حضرت فاطمه با حضرت خود بر وصی
که ملائکه وصف کرده اند ابوالحسن او و چنانچه از جانب حق تعالی بآن امر
شده بود پس فرمود که وصیت سیم من آنست که در هر ساعت از غسل
و روز که وفات یابم در همان ساعت مرا دفن کنی و تاخیر نمائی و
نگذاری که احدی از دشمنان خدا که بر من ستم کرده اند بجنازه من
حاضر شوند و بر من نماز کنند حضرت امیر فرمود که چنین خواهم کرد
پس حضرت در آن شب بریاض جنت انتقال نمود و حضرت امیر المومنین
در همان ساعت مشغول تجهیز و تکفین آنحضرت شد چنانچه وصیت
کرده بود پس چون از غسل و کفن او فارغ شد جنازه را بیرون آورد و
جریدهای از درخت خرما در دست گرفت و با آنحضرت بیرون آمدند
تا آنکه در همان نقب نماز بر آنحضرت کردند و چند سلطانی دفن
کردند چون صبح شد ابوبکر و عمر بعیادت فاطمه آمدند و در عرض
راه مردمی از قریش را دیدند که از او باز گشته اند گفتند از کجا می
گفتند از تعزیت فاطمه دیشب گفتند دیگر وفات یافته است گفت بلی فوت شده
است و دیشب شبانه او را دفن کرده اند پس ان دو ملعون از خوف
تشنیع مردم بسیار متغیر شدند و بجزع آمدند و نزد حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه آمدند و گفتند بخدا سوگند که هیچ
نگذاشتی از مکر و حیله و بدی کردن با ما و اینها همه از کینه ایست که از ما
در سینه داری این مثل آنست که حضرت رسول را غسل دادی و ما را
خبر نکردی و چنانچه یاد دادی پیرهنش را کفن نمودند و صدا زد
ابوبکر را که از منبر بدزدم فریاد رسی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
فرمود که اگر سوگند بخدا دهم از برای شما یا سند قبر من خواهید کرد گفتند
بلی پس حضرت ایشان را بسجده آورد و سوگند یاد کرد که حضرت رسالت
مرا وصیت کرده بود که دیگری را در وقت غسل و حاضر کردن و نظر کردن
ببدن او مکن پس عم او پس من غسل میدادم آنحضرت را و او لشکر میکرد

او را و فضل پسر عباس آب بدست من میداد و چشمهایش بسته بود و
چون خواستم که پیراهن آنحضرت را بیرون کنم کسی از کنار خانه مرا صدا
زد که او را با پیراهنش غسل بده و صورت او را ندیده و گفت کن پیراهن رسول خدا
را و مکن مرا صدای او را شنیدیم و او را ندیدیم پس پیراهن را نگذاشتم
و دست در زیر پیراهن کردم و آنحضرت را غسل دادم پس کفن را بجوید دیدند
من آوردند و آنحضرت را کفن کردم و بعد از کفن کردم پیراهن آنحضرت را
کندم و من از پس من حسن پس شما و عم اهل بدر نیز میدانید که او در آن شما
نماز میآمد و از صفها میگذشت تا بنزد حضرت رسول میرسید
آن حضرت در سجده بود و بر پشت آنحضرت سوار میشد و چون حضرت
از سجده بر میخواست یک دست حسن بر دوش چپ و یک دست بر شانه راست
او و او را چنین نگاه میداشت تا از نماز فارغ میشد گفتند بلی
دانیم این را باز فرمود که شما و عم اهل بدر نیز میدانید که گاهی
حسن بمسجد میآمد و آنحضرت در اثنای خطبه بود او را بر کردن
خود سوار میکرد و پاهایش را بر سینه خود میگذشت تا پاهای خطبه را
تمام میکرد و مردم بر خلخال پای حسن را از نشانی میدیدند و چون
این ملاطفتها را از جد بزرگوار خود دیده بود و بر سینه او میکاوید
دید برادر و شوهر خود و آن سخن را گفت و بخدا سوگند که من او را
امر کرده بودم و سخن او بفرموده من بود و اما فاطمه پس بخدا سوگند
که من مرخصتی از برای شما طلبیدم و بنزد او آمدید و سخنان او را شنیدید
و خشم او را با خود دانستید و بخدا سوگند که مرا وصیت کرد که شما را
در جنازه او حاضر نکرده از نزدیک شدن از برای شما را مطلع نکرده از هر که
نخواهست بود که خلاف وصیت او کنم در حق شما عمر علیه اللعنه گفت که
این سخنان لغو را کنار را کنون بگذار و بگوی ببینم تو بودی که بخدا سوگند
اطعنه کنی هر آینه پیش از آنکه قبل از دی سرت را از تن جدا کنم پس سخن

شبان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ملعون بلند شد و نزد یک شد که
بر یکدیگر حمله کنند و میان اجوان و انصار جمع شدند و گفتند بخدا
سوگند که ما را با تو عشیره نیست که در حق پسر عم رسول خدا این بحث
نا مزا گفته شود و چون عمر دید که فتنه برپا میشود دست بود است
و رفت و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که چون بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه سلوات الله علیها
مظلوم شد نزد قبر پدر بزرگوار خود آمد و زبان بشکایت گشود و
شعری چند ادا نمود مکه مضمون اول آنست که بعد از تو فتنها برپا شد و
صدا ها بلند شد و اگر تو حاضر بودی آنها فانی شدند چون از دنیا رفتی
کردیدیم مانند زمینی که باران نبیند و قوم تو مختل شدند پس شکایت
شوهر احوال ایشان و مقابل منافقان و اشرار ایشان و انکار پسیار دیگر و سپس
شکایت فرزندان و مخانه مراجعت خود و عایشه روایت کرده است که
ام سلمه رضی الله عنها در مرض حضرت فاطمه سلوات الله علیها بعیادت
آنحضرت آمد و پرسید که چگونه صبح کرده از شب خود ای دختر رسول
خدا فرمود که صبح کرده ام در حالتی که اندوه و غم بسیار او فات مرا فانی
و مظلومیت حیدر کرار در دیده و حرمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که مانند
منسوب بود بر خلاف حکم تنزیل و خلاف سنت پیغمبر جلیل و سبب آنها
کینهائی بود که در حق یک بدر واحد در سینه داشتند و در زمان
حضرت رسالت از روی نفاق نهان میداشتند و منتهز فرصت بودند
چون فرصت یافتند بار انتهای محنت و الم بنا بار دیدند و از کمان کهر
و نفاق تیرهای ظلم و شقاق بسوی ما انداختند مولف گوید که در
مدت بقای آنحضرت بعد از پدر بزرگوار خود خلاف بسیاری از
خلقای خاصه و عامه هست و از شش ماه بیشتر و از چهل روز کمتر
نگفته اند و دانسته که احادیث معتبره دلالت کرد بر انکه بقای آنحضرت
بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز بوده و ابو الفرج اصفهانی در

در کتاب مقاتل الطالبیین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که مدت بقای آنحضرت بعد از پدر بزرگوار خود سه ماه بوده و در
روز وفات آنحضرت بر خلاف دیگر اقوال اکثر علمای ما سیه گفته اند که
در روز سیم ماه جمادی الثانیه واقع شده و این قول با احادیث هفتاد
و پنج روز مخالفت دارد و سوای قول ابن اخادیث باید که در اوایل ماه جمادی
الاولی واقع شده باشد و شیخ طوسی در مصباح ابان عباس روایت
کرده است که در بیست و یکم ماه رجب واقع شده و این قول بعید است
و در کشف الغمه در شب سیم ماه مبارک رمضان نیز نقل
کرده است و محمد بن حبیب شب سیزدهم ماه ربیع الآخر نقل کرده است
و محمد بن جریر طبری امامی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که وفات آنحضرت در سیم ماه جمادی الاخره سال یازدهم هجرت
واقع شده و در کتاب مصباح المتهجد از امام ابو الحسن عسکری
روایت کرده است که چون هنگام احتضار حضرت فاطمه سلوات الله علیها
شد نظری بسوی جانب خانه کرد و گفت السلام علیک یا جبرئیل السلام
علیک یا رسول الله اللهم مع رسولک اللهم فی رضوانک و جوارک
و ما یلیق ذا یا السلام بیغیر سلام بر جبرئیل سلام بر رسول خدا خدایا و بنا
مرا با رسول خود محشور گردان خدایا و بنا مرا با در خوشنودی خود
و جوار رحمت خود و خانه که مهبت است جاده لیس فرموده
کرا نامی بیند الخ تو نی پیغم گفتند جبرئیل بهترین ناف
ظالمیان گفت افواج ملائکه اسمانها را می بینم که با استقبال روح
من آمده اند و جبرئیل و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پاک منتظر و حضرت
رسول میگوید که اعلی منزلی برای بنزد ما پیا که انچه در بزرگواری برای
تو بهتر است از دنیا و بر میگردد و کرم را خطاب بجبرئیل و رسول ملائکه
جلیل هر دو سلام کرد پس ملائکه سوت سلام کردند و حاضران از صدای
بهای ملائکه را می شنیدند و بوی خوشی عجیب بمشام انیان میرسید

که هرگز چنان بوی استشمام نکرده بودند و امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که چون از مدلاج اعلی خبر وفات سیدتنا فاطمه علیها السلام به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رسید او را طلبید و شروع در وصیت فرمود حضرت امیر از مشاهده این حال و استماع این مقال از حرکت کشید پس حضرت فاطمه گفت که بدرم رسول خدا مرا خبر داد که اول کسی که از اهل بیت او باو ملحق خواهد شد من خواهم بود و ای پسر عم و ای بابس دل پر غم صبر کن و بر خدای حق تعالی راضی باش و خود را غسل بده و مرا در شب دفن کن که ابو بکر و عمر که فلانان اند در جنازه من حاضر نشوند و در کشف الغمه از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که حضرت فاطمه در مرض موت خود گفت بمن که من قبیح سیدا فرا بیار با مردان زنان سکنند که اثبات بود وی تخته سکنادند و ما مر بر روی ایشان می افکنند و جسم بدن ایشان بر مردم ظاهر میشد پس اسما گفت که ای دختر رسول خدا من چیزی نیا بینم چیزی که در جنازه دیگر ام بر جریده های تازه درخت خرما طلبید و نعشی ساخت و جامه بر روی آن افکند حضرت فاطمه چون او را فرا موکه چه بسیار نیکوست این چون میت را در میان این سکنادند مرد و زن از یکدیگر ممتاز نمیشوند فاطمه گفت که چون من بمیرم مرا غسل بده و کسی را بنزد من میا و چون فاطمه صلوات الله علیها از دنیا رفت علیها السلام اسما و خواست که داخل شود اسما انکه اشت طاقیه رفت و با بو بکر حکایت کرد و گفت این زن جمعیه میا تا من و دختر رسول خدا طایل میشود و از برای او نعشی ساخته است چون ابو بکر با اسما آمد گفت که اسما گفت خود مرا چنین امر کرده است که کسی را نگذارم که بنزد او بیاید و این نعش را در حال حیات او نمودم و مرا امر کرد که چنین چیزی برای او بسازم ابو بکر گفت که آنچه گفته است بعمل باور و برگشت پس حضرت امیر المؤمنین و اسما او را غسل دادند و در کفن او

و در آبده

الواعظین

الواعظین و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت فاطمه صلوات الله علیها مریض شد و مدتی مریض شد و تا چهل روز ممتد شد و چون خبر وفات

بولوم

حضرت باو رسید ام ایمن و اسماء بنت عمیس را طلبید و حضرت امیر المؤمنین را طلبید و گفت ای پسر عم را و اسماء خبر فوت من بمن رسید و من در طی سفر قریب تم و تو را وصیت میکنم بچند چیز که در خاطر دارم حضرت امیر فرمود که آنچه خواهی وصیت کن ای دختر رسول خدا پس بیالین حضرت نشست و هر که در خانه بود بیرون کردند پس فرمود که ای پسر عم هرگز مرا دروغ گو و خائن نیافته و اندوزی که با من مخالفت نموده مخالفت تو نکرده ام حضرت امیر فرمود که معاذ الله تو دانا تری و بخدا و نیکوکارتر و پرهیزکارتر و گرامی تر و از خدا ترسان تری از آنکه تو را سرزنش کنم بمخالفت خود و من نیز بیاد ندارم که امر تو را مخالفت تو کرده باشم لیکن امر است که چاره از آن نیست بخدا سوگند که تازه کرده ی بر من مصیبت رسول خدا صلعم را و عظیم شد وفات تو بر من پس من میگویم که انا لله و انا الیه راجعون از برای مصیبتی که چیزی نیا بیاد دو آورنده است مرا و چه بسیا رسوزنده و محزن او رنده است مرا بخدا سوگند که این مصیبتی است که تسلی دهنده نتواند و در عوض آن چیزی نیست که هیچ چیز عوض آن نمیتواند شد پس ناله هر دو کریسته بر حضرت امیر و حضرت فاطمه تا عقب بالا کرفت و بسینه خود چسبانید و فرمود که هر چه بخواهی وصیت کن که آنچه دفعه ها نی جعل میا و دم قاصر قول با من خود و اختیار میکنم پس فاطمه فرمود که خدا تو را جزا دهد هر چه بخواهی ای پسر عم رسول خدا وصیت میکنم تو را اول که بعد از من امامه را بعقد خود در آری زیرا که مردان را چاره از زنان نیست و او برای فرزندان من مثل من است پس فرمود که برای من نعشی قرار دهید زیرا که ملنکه را دیدم که سورت نعشی برای

من نشاختند واول فتنه که در زمین نشاختند ان بود پس فرمود
که باو وصیت میکنم تو را که نکناری که بر جنازه من حاضر شوند
بکی از انها که بر من ستم کردند وحق مرا غصب کردند زیرا که ایشان
دشمن من و دشمن رسول خدا صلعم اند و نکناری که احدی از ایشان
بر من نماز کند و مرا از اتباع ایشان و مرا در شب دفن کن در وقتی
که دیدها در خواب باشد و در کشف الغمه و غیر آن روایت کرده اند
که چون وفات حضرت فاطمه نزدیک شد اسماء بنت عمیس را
گفت که آب بیاور که من وضو بسازم پس وضو ساخت و گفت
غسل کردن مرا بعد از من بیاموز و بوی خوش طلبید و خود را خوشبو
کرد و جامهای نو طلبید و پوشید و فرمود که ای اسماء چون خبر
در وقت وفات پدرم چهل درهم کافور او را از بهشت و حضرت
ان را بر فقرا قسمت کرد یک حصه را برای خود نگاشت و گفت از برای من
و کفن زیبای علی ان کافور را بیاور که برای من حنوط کند و چون
کافور را اورد فرمود که نزد سر من بگذار پس پای خود را بقبله
کرد و خوابید و جامه بر روی خود کشید و فرمود که ای اسماء ساعتی
صبر کن و بعد از ان مرا بشوی ان اگر جوان نکوی علی را طلب کن و
بدان که من پدر خود را دیده ام اسماء ساعتی خاموش شد و
و بعد از ان حضرت را ندا کرد صدائی نشنید پس گفت ای دختر
محمد مصطفی ای دختر بهترین فرزندان ادم ای دختر بهترین کسی
که بر روی زمین راه رفته است ای دختر انکسی که در شب معراج
بر جنت قاب قوسین او ادنی رسیده است چون جواب نشنید
جامه را از روی مبارکش برداشت و دید که مرغ روحش بریاض
جنت پرواز کرده است پس بر روی حضرت افتاد و بوسید حضرت
را و میگفت چون بخدمت حضرت رسول صلعم برسی سلام امساء بنت
عمیس را بحضرت برسان در اخبار حضرت امام حسن و امام حسین

علیهما السلام ازدواج درامدند و گفتند ای اسماء ما را در ما تاد روز وفات
چرا بجواب رفتار است اسماء گفت که ما در شما امشب بجواب نرفتار است ولکن
برحمت رب الارباب اصل کرده است پس حضرت امام حسن صلعم خود را
بر روی حضرت انداخت و روی نور شور او میبوسید و میگفت
ای مادر با من سخن بگو پیش از انکه روح از جسد من مفارقت کند
وحضرت امام حسین صلعم بر پای مبارکش افتاد و میبوسید و
گفت ای مادر با برادرم سخن فرمائی تو حسین با من سخن بگو پیش
از انکه دلم شکافته شود و از دنیا مفارقت کنم پس اسماء گفت که ای و
حبکو شمه رسول خدا یرو بید و بدیدن برگوار خود زینب را خبر کنید و
وفات مادر خود را باو برسانید پس روان شدند و چون نزدیک
مسجد رسیدند بصدا بلند کردند پس صحابه باستقبال ایشان
دویدند و گفتند سبب گریه شما چیست ای فرزندان رسول خدا
حق تعالی هرگز دیده شما را گریان نکرداند مگر جای سید خود را
خالی دیده اید و گریان گردیده اید از شوق ملاقات او گفتند
مادر ما از دنیا مفارقت کرده است چون حضرت امیر المومنین
این خبر وحشت اثر را شنید دو رافتاد و میفرمود که بعد از تو
بکی حزنا لتالی همای دختر نبی خود را از مصیبت حضرت رسالت
بتو تسلی میدادم اکنون بر مصیبت تو خود را بکی تسلی دهم پس شعری
چند در مصیبت انحضرت انشاد فرمود که زمین و اسمان را بگریه اورد
چون این خبر وحشت اثر منتشر گردید مردان و زنان مدینه بگریه
شدند و شیون از خانهای مدینه بلند شد و زنان در خانه انحضرت جمع شدند
و غوغا بلند شد که از صدای شیون ایشان مدینه بلرزه درامد
و ایشان میگفتند که ای سیده و خاتون زنان و ای دختر پیغمبر
اخر الزمان و مرهم فوج فوج متوجه بسوی حضرت امیر المومنین صلوات

ایشان بدو دند

الله علیها آمدند و بحضرت نشسته بود و حضرت امام حسن و امام
حسین علیهما السلام در پیش حضرت نشسته بودند و میگریستند
و مردم از گریه ایشان میگریستند و ام کلثوم بنزد قبر حضرت رسول
آمده و گفت یا ابتاه یا رسول الله امروز مصیبت تو بر ما تازه
شد و امروز تو از دنیا رفتی و دختر خود را بسوی تو دیدی و
مردم جمع شده بودند و گریه و فریاد میکردند و انتظار بیرون
آمدن جنازه میکشیدند پس ابوذر رضی الله عنه بیرون آمده
و گفت که بیرون آوردن جنازه را از این بیش تاخیر نیاندازند
پس مردم متفرق شدند و برگشتند و چون پاسی از شب
گذشت و دیدها بخواب رفت جنازه را بیرون آوردند و در پیش جنازه
امیر المؤمنین و حسن و حسین صلوات الله علیهم و مقداد و
عمار و عقیل و ابوذر و سلمان و بریده و گروهی از بنی هاشم و خواص
حضرت و بلا حضرت نماز کردند و در همانشب دفن کردند و حضرت
امیر بر در قبر حضرت هفت قبر یکسان ساخت که نداند که قبر حضرت
کدام است و بروایت دیگر چهل قبر را آب پاشید که قبر حضرت در
میان اینها مشتبه باشد و بروایت دیگر قبر حضرت را باز میان همواره
کرد که علامت قبر معلوم نباشد و اینها برای آن بود که دشمنان ما و بنی
امیه قبر حضرت را ندانند و بر قبر او نماز نکنند و خیال نبش قبر حضرت
را خاطر نگذرانند و باین سبب در موضع قبر حضرت اختلاف
واقع شده است بعضی گفته اند که در بقیع است نزدیک قبور ائمه
بقیع علیهم السلام و بعضی گفته اند که در میان قبر حضرت رسالت
و منبر حضرت مدفون است زیرا که حضرت فرموده که میان قبر من و
منبر من باغیست از باغهای بهشت و منبر من بر دریاچه
در های بهشت واقع است که حضرت در خانه خود مدفون کرد
چنانچه روایات صحیح بر آنها دلالت میکنند و این سخن اشبه

و در کتاب

و در قبر کنانه

و دیگران روایت کرده اند که چون از حضرت رخصت خواستند که قبر شریف
دست از میان قبر بیالایند شبیه بدستهای رسول خدا صلی الله علیه و آله
ظاهر شد و بعضی از مورخین معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که چون مرض حضرت فاطمه صلوات الله علیها
شدید شد بعیادت آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنزد آن حضرت
برای عیادت رفتند که وفات او نزدیک شده است و او را بیهوش
دید پس بخانه برگشت و بیکی فرستاد بخدمت حضرت امیر المؤمنین
و گفت بگو یا بنت رسول الله پدرت ترا سلام میرساند و میگوید که غم مباش
فاطمه جد تو رسول خدا و ابوتو و دیده و نور دیده من مرا در هم
شکسته است و چنین گمان دارم که او بزودی از ما بحضرت رسالت
ملحق خواهد شد و بحضرت از برای او بهترین منازل و درجات
اختیار خواهد کرد و او را مقرب بر درگاه خود خواهد کرد انشاء الله
و عطاهای بزرگ باو خواهد بخشید چون این امر تازه واقع
شود پس جمع کن فدای تو شوم همه جوانان و اضداد را تا انکه همه
ثواب بیابند در حاضر شدن جنازه او و عمار گفت بر او و این
باعث زیادتی زینت و بهجت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جواب فرمود
که علیه السلام برسان و بگو هرگز شفقت تو و محبت تو از ما باز نمانا
و خیر خواهی تو را شنیدیم و فضیلت رای تو را میدانیم و بدرستی که
فاطمه دختر رسول خدا پوشیده ظاهر بود و حضرت او را منع کردند و میگفت
او را باز ندارند و مقداد عرض حضرت رسالت را داد و جواب او مرحمت
و خوشحالی او را اظهار کردند و خوشحالی او را داد و جواب او را بیان کردند و چنانچه
کیفیت برای حکم کردن و بولای انتقام او از ستمکاران کشیدن و من
از تو سؤال میکنم ای عمار بگو که بمن چیزی عمل کردن شبیه خود را
زیرا که فاطمه مرا وصیت کرده است که او را شبانه ببرم و من و او را
در جنازه او حاضر نکردانند چون این سخنان را بعضی از مردم شنیدند گفتند

خدا بیامرزد پسر برادر مرا و خال آنکه او را مرزیده است و درباره که
او دیده باشد طفلی نمیتوان زد و بدرستی که از فرزندان عبد المطلب
فرزندی مبارک تر از او سوگند نخورده است مگر حضرت رسالت پ
و بدرستی که علی پوسته شایق تر بمردم بود و شبیه تر بمردم مگر تو و طالب
مردم بود بهر فضیلتی و شجاعتر بمردم نبود در شدتها و در جاهده
دشمنان دین از همه کس شدیدتر نبود و او لکسی بود که ایمان بخدا
و رسول او آورد و شیخ مفید و شیخ طوسی و کلینی رحمة الله علیهم
بسندهای معتبر از حضرت امام زین العابدین و امام حسین صلوات
الله علیهما روایت کرده اند که چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها
بیمار شد وصیت کرد بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که کسی
کند بیماری او را و مرهم سازد احوال او را و مطلع نگرداند و اعلام نکند
احدی را بمرض او پس حضرت بوصیت او عمل نمود و خود متوجه بیمار
داری او بود و اسمای بنت عمیس را حضرت را در این امور معاونت
میکرد و در این مرض احوال او را نهان میداشتند تا آنکه چون
زنان مکه وفات بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نمود
خود متوجه غسل و تکفین او شود و در بستر او را دفن کند و قبر او را
هموار کند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متوجه امور او گردید
او را در شب مدفون گردانید و اثر قبر را محو کرد و چون خاک قبر
را از دست خود افشاند حزن و اندوه او را حضرت فرو گرفت و باب دیده
سیلاب گشت بر روی حزن و بیقراری شد و رو بقبر حضرت رسالت پ
کرد و فرمود که السلام علیک یا رسول الله سلام بر تو باد از
جانب دختر تو و حبیبه تو و زائرت کننده تو که
بزیارت تو آمده و شب در میان خاک در جوار تو خوابیده و حق تعالی
از برای او در میان همه اهل بیت اختیار کرد که زود بتو ملحق گردد
گرشد یا رسول الله از برکت تو صبر من ضعیف شد از مفارقت

بهترین زنان قوت من و لیکن با صبر کردن در مصیبت تو و تأسی بودن
اندوه مفارقت تو کجا یابد و اندکه در این مصیبت صبر کنم و بحقیقت که
تو را بدست خود در قبر گذاشتم بعد از آنکه جان مقدس تو در میان سینه
و حنجر من جاری شد و بدست خود دیده تو را پوشانیدم و امور تو را
خود متکفل شدم بلی در کتاب خدا هست آنکه ما باید قبول کرد بهترین قبول
کرد بهترین قبول کردنها و باید گفت انا لله و انا الیه راجعون امانت خود را
خود برگردانیدی و گرو گان خود را از من باز گرفتی و زهرا را از من بگرفتی
پر حجب بسیار فیما بین خود و میان من فرو گذاشتی و در نظر من با رسول
الله اندوه من همیشه خواهد بود و شبهای من بسته بیداری بسر
خواهد رفت و این اندوه از دل من بیرون نخواهد رفت تا آنکه حق تعالی
از برای من اختیار کند نعم خانه را که تو اکنون در آنجا مقیمی و در هم جوار
است جرباء و زنده و در سینه ام اندوهیست از جا بدر آورنده چه
بسیار زود مفارقت نمادیم یاران ما و بسوی خدا شکایت میکنم حال
خود را و زود باشد که خبر خواهد داد تو را دختر تو بمعاونت و یاری که کرد
است تو بکدیگر را بر غصب حق من و ظلم کردن در حق و لیل از او بر من
احوال را چه بسیار غمها در سینه او بر روی هم انباشته بود که بکسی
آنها را نمیتوانست کرد و بزودی همه را بتو خواهد گفت و خدا از
برای او حکم خواهد کرد و او بهترین حکم کنندگان است سلام بر تو
باد یا رسول الله سلام وداع کننده که از روی ملالی بهجرت تو نمی
باشد و اگر بروم و بمانم از روی بی وفائی نباشد تا کل زنده قبر تو بروم از ملالت
نیست و اگر زنده قبر تو را قامت نمایم از بد گمانی من نیست از خدا
که خدا او عده داده است صبر کنندگان را بهترین جزا و پاداش تو و نیکوترین
و اگر نه طالب بودن آنچه حق بیمبر کرده بما رسول کرده اند هر آینه
اقامت نزد قبر تو را بر خود لازم میدانستم و نزد ضریح تو معتکف
میگردیدم و هر آینه فریاد و ناله بر خود و روم مانند فریاد زن فرزند مرده

در این مصیبت بفرزند بن خنای بندو میدانند که دختر تو را بشب دفن میکنند از ترس دشمنان تو و حقرا غصب کردند بهر و میراث را منع کردند علی نیه و طالب که از زمان تو مدتی نگذشته بود و نام تو کهنه نشده بود بین بسوی خدا شکایت میکنم یا رسول الله و در اطاعت تو تسلی نمیکنم هست بر صلوات خدا بر او و بر خویش باد و رحمت خدا و برکات او و طبی سند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که سقطهای که از رحم زنان شما افتاده اند اگر ایشان را نام نکذاشته باشید در روز قیامت که شما را ملاقات میکنند میگویند که چرا ما را نام نکذاشتید و حال آنکه حضرت رسول حسن را پیش از ولادت نام کذاشت و ایضا بابویه و کلینی بسند معتبر روایت کرده اند که مفضل از حضرت صادق سئوال نمود که فاطمه را که غسل داد حضرت فرمود که امیر المؤمنین غسل داد حضرت بر او می کفت که کویا این سخن بر تو کران آمد راوی کفت بلی چنین است فدای تو کردم حضرت فرمود که والله مباشر نبود که فاطمه صدیقه و معصومه بود و معصوم را بغیر از معصوم غسل نمیدهد جبرئیل بفرمود بر او حضرت علیه السلام غسل داد و ایضا در قرب الاسناد بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که حضرت فاطمه را حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما غسل داد و ایضا بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند که بچه سبب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فاطمه را در شب دفن کرد فرمود که برای آنکه حضرت فاطمه وصیت کرده بود که آن دو مرد اعرابی که هر کز ایمان نیاوردند و رسول خدا بر ایشان نماز نکرد نه بر ابو بکر و عمر بیایند و بر نماز نکنند و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که علت دفن کردن حضرت فاطمه در شب چه بود فرمود که زیرا که او خشمناک تو بر جماعتی میخواست که انها بر جنازه او حاضر شوند و حرام است بر کسی

ولایت و محبت انها را داشته باشند که نمانکند بر احدی از ظالمان فاطمه و ایضا روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیها از دفن حضرت فاطمه صلوات الله علیها فارغ شد شعری چند از روی درد انشا فرمود که مضمون انها اینست هر اجتماعی از دوستان بجدائی منتهی میشود و هر مصیبتی که غیر از مرکست زود ازاله میکند و دفن فاطمه بعد از حضرت رسالت پیش من دلیل بر انست که هیچ دوستی برای ابد کسوا نخواهد نمایند و زود باشد که نام من نیز از میان مردم برطرف شود و دوستی مرا فراموش کنند و بعد از من یار برای یار من یاد دیکر نمیکند و ایضا از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که هفت کس بر حضرت فاطمه نماز کردند و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و عبد الله بن مسعود و نام ایشان بودم و ایضا طوسی بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که اول کسی که از برای او نعش قرار دادند کی بود فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها بود و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که اول نعشی که در اسلام ساختند نعش فاطمه صلوات الله علیها بود و سبب آن بود که چون حضرت بیجا شد بان بیماری که از دنیا رحلت کرد با اسماء بنت عمیس کفت که ای اسماء من ضعیف و نحیف شده ام و کویند از بدن زن نعشی راست اینا چیزی برای من راست میکنی که بدن مرا از نعش ان بیوشاند اسماء کفت که چون من در بلاد حبشه بودم دیدم که انجا کاری میکردند که خوش دارم برای تو بکنم فرمود که بلی پس اسماء شاخهای تر و سبز طلبید و بر بالای ان تخت پرچاده بروی ان افکند و کفت این را در زندیدم که میکردند حضرت فرمود که چه نیکو چیزی است برای زنان از بدن تو را اشکار نمیکند و در بعضی از کتب معتبره از ابن عباس

روایت کرده اند که چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دنیا رحلت
کرد اسماء بنت عمیس که زنی از خود دارد بود و بجانب مسجد دوید و حضرت
امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام را دریافت و ایشان را دیدند و
احوال مادر خود را از او پرسیدند او ساکت شد و جواب نگفت چون
بخانه در آمدند مادر خود را دیدند که در میان خانه خفته است پس
بنزد یک او آمدند و حضرت امام حسن عم او را حرکت داد و چون دید
که از دنیا رحلت کرده است با امام حسین گفت که ای برادر خدا تو را امن
دهد در مصیبت مادرت و از خانه بیرون دویدند و فریاد بر
آوردند که یا احمداه یا احمداه امروز که مادر ما از دنیا رفت مرتبه
دوازدهم است که ما تازه شد پس حضرت امیر المؤمنین را خبر کردند
و آنحضرت در مسجد بود چون این خبر جانسوز را شنید ملاقی
کرد یدواب بر وی غالب شد تا بهوش باز آمد پس
حسن و حسین صلوات الله علیهما را بر دوش گرفت و بخانه فاطمه
آمد و احوال را بر این آنحضرت نشسته بود و میگریست و میگفت ای
بقیه ان محل ما مصیبت حق تعالی بقاء تو را بر ما زیاده گرداند
بعد از فاطمه خود را بکی تسلی همیم پس حضرت امیر روی بمادر
فاطمه آورد و بنزدیک سر آنحضرت رفت دید که نوشته
بود بسم الله الرحمن الرحیم این است آنچه وصیت کرده است
بان فاطمه دختر رسول خدا وصیت میکند و گواهی میدهد بوحدانیت
خدا و برسالت پدر انبیا و آنکه بهشت حق است و دوزخ حق است
و آنکه قیامت آمدنیست و در آن شکی نیست و آنکه خدا زنده میکند
مردها را که در قبرها باشند یا علی منم فاطمه دختر محمد خدا مرا بحق
تزویج کرد که زوجه تو باشم در دنیا و آخرت و تو سزاوار تری بمن
از کسان من افضل دهی و حنوط کنی و کفن کنی و نماز کنی بر من و مرا در
گور بنهی و کسی را اعلام مکنی و تو را بخدا میسپارم و سلام میکنم

بر فرزندان

بر فرزندان خود تا روز قیامت چون شب در آمد حضرت امیر المؤمنین
او را غسل داد و در جنازه کفن انداخت و امام حسن را فرمود که ابوذر
را طلب کن چون ابوذر خبر شد جنازه را برداشتند و بسوی
بقیع بردند و بر آنحضرت نماز کردند و چون حضرت امیر از نماز
فارغ شد دو رکعت نماز بجا آورد و دست نهای خود را بسوی آسمان
بلند کرد و گفت خدایا و ندای این دختر پیغمبر است فاطمه پس بیرون برد او را
از ظلمتها بسوی نور و از شدتها بسوی شادی و سرور پس زمین
روشن شد بعقیع بیکبار و یک میل و چون خواستند که آنحضرت را
دفن کنند ندا رسید از بقعه ای از بقعهای بقیع که بسوی من بیاورید
بسوی من بیاورید که تو تب او را از من برداشته اید چون نظر کردند حضرت
قبر کنده دیدند پس جنازه آنحضرت را بزندان آنحضرت بردند و چون
آنحضرت را در قبر گذاشتند حضرت امیر المؤمنین از کنار قبر ندا
کرد که ای زمین من امانت خود را که فاطمه دختر رسول خدا است
بتو میسپرم پس از زمین ندا آمد که یا علی من مهربان تر هم باو از تو
برگرد و او را زنده میباش چون حضرت خواست که برگردد قبر بشکافت
و از زمین هوا رشد و ناپیدا شد و دیگر ندا آمدند که در کجاست
تا روز قیامت و بدانکه در عمر شریف حضرت فاطمه علیها السلام
وقت وفات خلاف بسیار هست و اکثر روایات معتبره دلالت
میکند بر آنکه عمر شریف آنحضرت هجده سال بود و بعضی بیست و
سال و بعضی سی سال و بعضی بیست و هفت سال و بعضی بیست
و هفت سال و بعضی سی و پنج سال نیز گفته اند و اصح و اشهر میان
علمای ما همین قول اول است **فصل هشتم** در بیان نظم آنحضرت
در مختصر ابن بابویه رحمه الله علیه نسبت معتبر از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسالت پناه فرمود که چون قیامت برپا
شود دختر من فاطمه بیاید بر ناقه ای از ناقهای بهشت سوار و زمام یکی از

وفات

ان ناقه حریه‌ای بهشت او بخته باشد و میان او ان از مروارید تر و تازه
و پاهای ان از زمرد سبز و دم ان از مشک ناب و دیده‌های ان
دو یاقوت سرخ و بران ناقه قبه از نور بسته باشد که از اندرون
برون نماید و از بیرون اندرون نمایان باشد و میان او نشیمن جعفر
پرور و کاروبیر و فرش رحمت باشد و فاطمه تا چهل ذرع
بر سر داشته باشد که تعفتاد رکن مشتمل باشد و هر رکنی را مرصع کرده
باشند از مروارید و یاقوت و فیروزه و بخشد مانند ستاره درخشان و از
جانب راست او هفتاد هزار ملک باشند و از جانب چپ او هفتاد
هزار ملک و جبرئیل مهار ناقه را گرفته باشد و ندای بلند ندا
کند که بپوشانید دیده‌های خود را تا بگذرد فاطمه دختر محمد پس
نماند در ان روز پیغمبری و نه رسولی و نه صدیقی و نه شهیدی
مگر انکه دیده‌های خود را بپوشند تا فاطمه از صحرای محشر بگذرد و
چون بن بر عرش برود گاه دیده را بر خود دارد از ناقه بزیر اید و بگوید
ای خداوند من و سید من حکم کنیان من و انها که ستم بر من کرده‌اند
خداوندا حکم کن میان من و انها که فرزندان مرا شهید کرده‌اند پس
ندا از جانب حق تعالی برسد که ای حبیبه من و فرزند حبیب من از
من سوال کن تا عطا کنم و ندا من شفاعت کن تا شفاعت تو را روا
کرده‌ام بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که امروز ظلم ستمکاری از من
نشکند و بیرون را نوقف فاطمه گوید پروردگارا بمن بخش ذریت
مرا و شیعیان مرا و شیعیان فرزندان مرا و دوستان مرا و دوستان
فرزندان مرا پس بان ندا از جانب حق تعالی در رسد که بخشیدم
فرزندان فاطمه و شیعیان او و دوستان او و دوستان دوستان
او پس ایشان را بیند و فرو گرفته باشند ایشان را مگر انکه از رحمت
از هر طرف پس فاطمه در پیش ایشان روان شود تا ایشان را داخل
بهشت کرده اند و ایضا با اسانید معتبره از حضرت علی بن موسی الرضا

دوازده

روایت کرده است که حضرت رسالت صلعم فرمود که دختر من فاطمه را محشر دارند با جامهای خون آلود و در قیامت عرش جبار زند و
گوید که ای خداوند داد ما که عادل حکم کن میان من و میان انها که
فرزندان مرا کشتند پس حق تعالی حکم خواهد کرد از برای دختر
من بحق پدرش کار کسی را بسته معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که حضرت رسالت صلعم فرمود که چون روز قیامت شود
برای حضرت فاطمه صلوات الله علیها ناقه از نور بر پا کنند پس حضرت
امام حسین صلوات الله علیه بیاید و سر بریده خود را در دست
داشته باشد چون نظر حضرت فاطمه بر او افتد نعره بزند که فریاد
دادخواه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه بنده مومنی و نه ملک
مقربی مگر انکه همه گریان شوند پس حق تعالی همه را برای او متمثل
گرداند به نیکوترین صورتی که حضور کنند با فاطمه تا حضرت پس
خدا جمع کند قاتلان حسین را و انها را که کار سازی ایشان کرده
بودند و انها را که شربت دوخوت او نوشانده بودند پس همه ایشان را
بقتل آورد و باز ایشان را زنده گرداند تا انکه حضرت امیر المومنین صلعم
باز دیگر ایشان را بقتل آورد و پس باز دیگر ایشان را زنده کند تا حضرت
امام حسین صلوات الله علیه ایشان را بقتل رسانده تا
انکه خدا نداند احدی از فرزندان ما را انکه یکبار ایشان را بقتل
رسانده پس را نوقف خشم ما و شیعیان ما فرو ننشیند و اندوه
زایل گردد پس حضرت صادق صلعم فرمود که خدا رحمت کند شیعیان
ما را بخدا سوگند که ایشان مومنان و بخدا سوگند که ایشان با ما
شریکند در مصیبت بطول احزان و حزن و ایضا بسند معتبر از
حضرت رسالت صلعم روایت کرده است که چون روز قیامت شود فاطمه
صلوات الله علیها محشور دارند با جماعتی از زنان خود پس او گوید

کرده اهل بهشت خود گویند که نمیدانم تا بدانند که با فرزندان من چه کرده اند
بعد از من پس با دگر بندگان که نظر کنند در میان قیامت چون نظر کنند
حضرت امام حسین صلوات الله علیه را ایستاده بینند که در میدان
ایستاده پس فریاد برآورد و گوید من از فریاد او فریاد برآوردم و از جمیع
ملائکه خروش برآید پس در ساعت حق تعالی از برای او غضب کند
و امر کند آتشی را که نام او هبهب است بگیرند و هزار سال آن را آتش دهند
تا سیاه شده است و نسیمی هرگز در آن نمیشود و هیچ کس
از آن بیرون نمیرود پس حق تعالی آن را ندا کند که بر یاقاتلان
حسین و لشکر دست از اهل بیت رسالت صلعم برداشته قرآن را
و سنت را ظلم و عدوان کرده اند پس بر بالای آتش او چون در
میان آن آتش در آیند آتش فریاد برآید و آتشیان ندا در دهند
و آتش بجوشد و آتشیان بجوشند و آتش زبانه کشد و آتشیان
بغرند و بنالند پس بسجود درآیند و بزبان فصیح گویند که ای پروردگار
ما عهد سبب آتش را بر ما واجب کردی پیش از آنست پرستیدن تو پس
جواب از جانب حق تعالی بآتشیان برسد که کسی که دانسته بد کند مثل
بیست مثل کسی که نادانی بد کند و ما بعضی از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت رسول صلعم
فرمود که در روز قیامت من و حضرت امام حسین ع و برای حضرت
فاطمه صلوات الله علیها مثل خواهد شد فاطمه علیها سجود چون
نظر بحضرت بر سر بازار کند فریاد برآورد و گوید ای فرزند مظلوم
وای بیوه دل محروم پس از برای فریاد و ناله فاطمه ملائکه مدهوش
گردند و جمیع اهل محشر فریاد برآورند و گویند که خدایا کشنده
فرزند پیغمبر ای فاطمه پس ندا از جانب حق تعالی برسد که چنین خواهم
کرد و انتقام خواهم کشید از قاتل او و از اتباع قاتل او و دوستان
قاتل او و فاطمه صلوات الله علیها در آن روز بر ناقه از ناقهای

بهشت

و بسیار از قرآن ندارد

بهشت سوار باشند که پهلوهای ایشان بحریر بهشت مزین کرده باشند
و روی آن ناقه دنیا و دیدهای آن سهیل باشد و سرش
از طلای مخلوط کرده شده از مشک و عنبر باشد و مهار آن از زبرجد
سبز باشد و چهار ثقل از مروارید باشد که جواهر دیگر مزین
کرده باشند و بر آن ناقه هودجی بسته باشند که پرده آن هودج
از نور حق تعالی باشد و سایبان هودج از رحمت الهی باشد و بالای
هودج قبه دیگر از رحمتهای دنیا باشد و بر دور هودج
او هفتاد هزار ملک احاطه کرده باشند و منعطف باشند بتسبیح
و تحمید و تهلیل و تکبیر و ثنای حق تعالی پس منادی ندا کند
ندا کند که ای اهل قیامت دیدهای خود را بپوشید که فاطمه
دختر محمد صلعم بر صراط میگذرد پس حضرت فاطمه شیعیان و دوستان
بر صراط بگذرند تا چه بنده و چه بنده و دشمنان خود را و دشمنان
در تربت خود را در جهنم اندازد و شیخ مفید نیز از حضرت
امام صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی
او امین را حشر کند در یک زمین جمع کند پس منادی از جانب حق
تعالی ندا کند که بپوشید دیدهای خود را و سرها بزیر افکنید تا
فاطمه دختر محمد صلعم از صراط بگذرد پس بعد از آن دیدهای خود را
بپوشند و حضرت فاطمه سیاید بر ناقه از ناقهای بهشت سوار
شده و شایعت کنند او را هفتاد هزار ملک پس بایستد بر موقف
شریف از مواقف قیامت و از ناقه خود فرود آید و بیراهن خونین
او در حسنین را در دست کرده و گوید بپروردگارا این پیراهن
فرزند منست و میدانی که با او چه کرده اند پس ندا از جانب حق
باو برسد که آنچه موجب خوشوقتی تست بعمل بیاور هم حضرت فاطمه
گوید پروردگارا انتقام مرا از کشندگان او بگیر پس حق تعالی امر
کند که از آتش جهنم گردنی بیرون آید و قاتلان آن حضرت را از محشر

محشر بیاید چنانچه مرغ دانه را میبیاید پس ان کردن ایشان را بوی
جهنم برد و معذب کردند در طبقات جهنم با نواع عذابها پس حضرت
فاطمه صلوات الله علیها بر ناقه خود سوار شود تا داخل بهشت گردد
و ملئکه که مشایعت او میکردند در جنب راست و باشند و فرزندانش
در پیش روی او باشند و دوستان ایشان از مردم در جانب راست
و چپ او روند و فرات بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت امیر المؤمنین ع
روایت کرده است که روزی حضرت رسالت ص بخانه حضرت فاطمه
صلوات الله علیها آمد و او را محزون یافت پس فرمود که سبب
اندوه تو چیست ای دختر گرامی حضرت فاطمه فرمود که یاد آوردم
محشر را و ایستادن مردم در عرصات در آن حضرت فرمود که ای دختر
آن روز بزرگست ولیکن خبر داد مرا جبرئیل از خداوند عالمیان که
اول کسی که زمین از او شکافته خواهد شد و از قبر بر دون خواهد آمد
من خواهم بود و بعد از من برهیم خلیل پس شوهر تو علی بن ابی طالب ع
پس حق تعالی جبرئیل را نزد قبر تو خواهد فرستاد با هفتاد هزار
ملک و بر قبر تو قبه از نور خواهند زد پس اسرافیل سر خود را نزد تو
خواهد آورد و نزد یک سر تو خواهد ایستاد و تو را ندا خواهد
کرد که ای فاطمه دختر محمد بیرون بیا تیز دختر خود پس زنان پیغمبر
خواهند آمد باعورت پوشیده و این از غایت وقار تو زیرا که اهل
حیا را نیز خواهد آورد و خواهی پوشید و ملکی که او را رو قامیل
میگویند ناقه از بهشت برای تو خواهد آورد که بهاران از مروارید
تر باشد و محفه از طلا بر پشت آن زده باشند پس تو بران
سوار شوی و زوفائیل بهاران را بکشد و در پیش روی تو هفتاد
هزار ملک باشند و علمهای تسبیح در دست داشته باشند و چهل
هزار شوی هفتاد هزار حور بتو باستقبال تو بیایند و شادی کنند
نظر کردن شوی تو بهر یک حور از نور دیگر داشته باشند که از اقصا

فرزندان ایشان و فرزندان فرزندان ایشان را پس فرزندان ایشا
گویند کہ پروردگارا ما خاص نبودیم در وقت قتل حسین پر حق تعالی بنا
کند زیادہ تر خشم را کہ بگیرید ایشان را کہ علامت ایشان کبودی چشم
و سیاہی روی ایشان است کہ بگیرید ہمہ ہای ہمہ نہای ایشان را و
بر رو بکشید و بر پایین ترین طبقات جہنم بیندازید بد رسنی کہ
ایشان سخت تر بود ند از بد و ستان حسین از بد ران کہ ایشان کہ
با حسین محاربہ کردند و او را شہید کردند پر جبرئیل گوید کہ ای فاطمہ
خاصت خود را بطالب و تو کوفی بر ورد گار با شیعیان خود را
بخواہم پس حق تعالی فرماید کہ کشتہ گان ایشان را امر بدہم پس
گوید پروردگارا شیعیان ما مان از فرزندان خود را بخواہم از
حق تعالی فرماید کہ امر بدہم ایشان را پس گوید کہ پروردگارا
شیعیان شیعیان خود و دوستان ایشان را بخواہم پس حق تعالی
فرماید کہ بروید ہر کہ چنگ در دامان فرزندان خود را بہشت روید در وقت
از وقت کہ از دوستان شیعیان فاطمہ باشند پس در آئید
با شیعیان خود و شیعیان فرزندان خود و شیعیان امام حسین و ما
انکہ حق ہای ایشان با ایشان بدہند تا بہشت روید در وقت
باشد و بندہ ای قیامت با ایشان امان کہ در آن ہول قیامت بہ
بیہوش نکند زہ و مردم ترسند و ایشان نترسند و مردم تشنہ باشند و
ایشان سیراب باشند و چون بدر بہشت برسند دوازدہ ہزار حوری
باستقبال خواہند آمد کہ پیش از خواہ باستقبال کسی نرفتہ باشند و
از خواہ باستقبال کسی نروند و حریر ہای فاخر در دست داشتہ باشند و
تاج ہای نور بر سر داشتہ باشند کہ جہان از طلای زرد و یاقوت تابان
و ہمہ رطاہای ایشان از مروارید تر باشند و کاسہ ای ہا از زبرجد خالد
و در میان جہاز ہر ناقہ را بالہی از سندس بہشت گشتہ باشند و چون
داخل بہشت کردی تمام اہل بہشت شادی کنند و یکدیگر را بشارت دہند

و برای شیعیان تو خوانہا از الوان جواہر بر غوہ ہای نور نصب کنند
و ایشان از آن خوانہا طعام تناول کنند در وقتی کہ مردم مشغول حساب
باشند و ایشان ابدالآباد از نعیم بہشت متنعم گردند و چون در
غذا ہر در بہشت فرا گیرند بزیادت تا بہ جمیع چیزہا از آدم تا خاتم
و در میان بہشت دو مرغ ہا دیدہ شود کہ از یک دیگر پرسند کہ
انعام را دیدہ سفید است و دیگری می گوید نزدیک در ہر یک از ہفتاد
ہزار مقامات و در ہر قصری ہفتاد ہزار بنفشہ است پس آن قصرہای
سفید نزد ہای ما و شیعیان ما ست و قصرہای زرد ما نند آن ما بہ ہیچ
آل زہ ہیچ فاطمہ گفت ای پدر بزرگوار من بخواستم کہ مرگ تو را ببینم
و بعد از تو زندہ نباشم حضرت فرمود کہ جبرئیل مرا از جانب حق تعالی خبر
کہ اول کسی کہ از اہل بیت من بمن ملحق شود تو خواہی بود پس ای ہر کسی کہ ظلم
کند بر تو و بر شیعہ کاری عظیم برای کسیست کہ تو را یاری کند و طالب
شیعہ در آن تاریخ ولادت و نہایت سید انبیا و امام اتقیا
و چہارہ اصفیا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
صلوات اللہ علیہ است و در آن چند فصل است فصل اول در بیان
ولادت با سعادت آن حضرت است مشہور میان محدثان و مورخان خاصہ و
عامہ آنست کہ آن حضرت در روز جمعہ سیزدہم ماہ رجب بعد از سی سال
از عام الفیل در میان کعبہ معظمہ متولد شدند و در آن وقت عمر شریف
حضرت والدہ ماجدہ سی و ہشت سال بود و دوازدہ سال
بقولی دہ سال پیش از بعثت آن حضرت بود شیخ طوسی علیہ الرحمہ
در مصباح کبیر بہ سند صحیح از حضرت صادق علیہ السلام روایت کردہ است کہ ولادت
موفور السعادت آن حضرت در روز یکشنبہ ہفتم ماہ مبارک رمضان
واقع شد و قول اول اشہر است و اکثر محدثان بر آنند و ما نیز التزام نمودیم
بہتر است و بعضی بیست و سیم ماہ رمضان نیز گفتہ اند و بدر آن
حضرت ابو طالب بن عبد المطلب بود کہ با عبد اللہ پدر حضرت

رسول ص از برای مادر بود و مادر را بحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن
عبد مناف بود و بحضرت و جواد را نزل و لها تمی بودند که پدر و
و مادر و ایشان هر دو از بنو هاشم بودند و باوت معتبره نسبا را از
طرف خاصه و عامه روایت کرده اند از رسول خدا ص که بحضرت مزبور
کرمن و علی از یک نور خلق شده اند و منظور از نظارو عنایات حق تعالی
بودیم پیش از انکه خدا حضرت آدم را خلق کند بچهار هزار سال
و بروایت دیگر بدو هزار سال و در جناب راست عرش الهی تسبیح و
تقدیس حق تعالی میکردیم پس چون خدا آدم را آفرید آن نور مقدس
را بدو جزو قسمت کرد هر دو را در صلب حضرت آدم جا داد و چون
آدم بزمین آمد ما در صلب او بودیم و چون نوح در کشتی نشست ما در
صلب او بودیم و از آن سبب آتش باو ضرر نرسانید قبول زیارت جن و ان بود
من بهم سیدم و از جزو دیگر علی بهم رسید روایت کرده اند عبد الله بن العباس رضی الله عنهما
از ابن عباس روایت کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت
رسول ص بودیم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیامد چون
آنحضرت را نظر بر او افتاد تبسم نمود و فرمود که مرحبا بآن کسی که خدا
او را پیش از آدم خلق کرده است بچهل هزار سال گفتم یا رسول الله آیا
میتواند بود که فرزند پیش از پدر مخلوق شود فرمود که بلی چون خدا
خلق کرد نور مرا و علی را پیش از آنکه آدم را خلق کند یا خود آن نور را
بدو نیم کرد و از نصف آن مرا آفرید و از نصف دیگر علی را آفرید پیش
از آنکه اشیاء دیگر پیدا فی بنده و آنها را از نور من و نور علی نمود گردانید
پس ما در صلب آدم راست عرش خود جا داد و بعد از مدتها که ما در
او در بطن حوا بودیم چون ما تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر حق تعالی میکردیم
از ما آموختند تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر حق تعالی را پس حق تعالی
چنین مقرر فرمود که دوست من و علی داخل جهنم نشود و دشمن من

تکبیر

و علی

خود ادم نجات یافت وادم بخداوند عالم نجات یافت واز قوم قوح
نجات نیافت سکر کسی که ولایت سلام ومولی وورا اختیار نمود وسلام
نوح نجات یافت ونوح بحق تعالی نجات یافت ونجات نیافت از
قوم حضرت ابرهیم سکر کسی که ولایت اسمعیل را اختیار کرد ونجات
اسمعیل با برهیم بود ونجات با برهیم بخدا و بذکر میرود از قوم موسی
کسی نجات یافت که ولایت وصی ویوشع را اختیار نمود ونجات یوشع
بموسی ونجات موسی بحق تعالی بود واز قوم عیسی کسی نجات نیافت
که ولایت شمعون وصی او را اختیار نمود وشمعون بعیسی وعیسی
بحق تعالی نجات یافت واز امت تو کسی نجات می یابد که اختیار و
نماید ولایت علی را که وزیر تست در حیات تو ووصی تست بعد از وفات
تو وعلی تو نجات می یابد وتو بحق تعالی نجات می یابی باهمین خوتهم
تو را بهترین پیغمبران کرده اند وعلی را بهترین اوصیای پیغمبران
کرده اند وامامان وپیشوایان دین را از ذریت شما کرده اند تا
تا روز قیامت چون حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه این سخنان
شنید شکر حق تعالی بجا اورد ورو بروی خود بابر زمین مالید
وزمین را بوسید وبدرستی که حق تعالی محمد وعلی وفاطمه وحسن و
حسین صلوات الله علیهم را خلق کرد در عالم ارواح وایشان تسبیح و
تحمید وتهلیل حق تعالی میگفتند در پیش عرش الهی پیش از انکه خلق
کند ادم را بچهار ده هزار سال پس ایشان را فرزندی کرامت کرد که پیوسته
بما اعتماد ایشان را از لغزشهای مردمان برگزیده نبوی ورحمتهای نا
پاکیزه پس چون حق تعالی خواست که بر ما ملائکه ظاهر کرداند فضیلت
ومنزلت ایشان را وحق ایشان را بر ما واجب کرداندان نور مقدس را
بدو قسمت منقسم کرداند ویک قسمت را در صلب عبدالله بن عبد
المطلب قرار داد که از او محمد که سید پیغمبران وخاتم مرسلانست
بهمرسید وپیغمبری را در او قرار داد وقسم دیگر را در صلب عبد مناف

قرار داد

قرار داد که او ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است و
از ان نور علی بهمرسید که امیر مومنان وبهترین اوصیای پیغمبرانست
پس حضرت رسول ص او را ولی ووصی وخلیفه وجانشین وشوهر
دختر خود و او اکننده قرضهای خود ووفا کننده بوعدهای خود و باری کننده
دین خود و برطرف کننده غمهای خود کرداند ج طوبی از برای
نخالفان از انس بن مالک روایت کرده است که روزی حضرت رسالت
پناه سر خود را شانه میزد وبنی در یک کوهی رفت وازاستر بزیر امد وفرمود
که ای انس این استر را بگیر وبرو بفلان موضع در انجا علی را خواهی یافت
که شمشیر نیزه تسبیح حق تعالی میگوید چون او را ببینی سلام مرا باو رسان
وبگو او را بر این استر سوار کند وبنزد من اورد انس گفت چون بخدمت
حضرت رسیدم سلام انحضرت را باو رسانیدم واو را بر ان استر سوار
کردم ودر رکاب او روان شدم چون دیده او بر حضرت رسول ص افتاد
گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت فرمود وعلیک السلام یا ابا
الحسن بیا تا بزنم بخشین که این موضعیست که هفتاد پیغمبر مرسل در
این موضع نشسته اند ومن از همه ایشان بهترم وبجای هر پیغمبری
برادری یا اولی نشسته است که قوای همه ایشان بهتری ناگاه دیدیم که
ابری بر سر ایشان پیدا شد ونزدیک شد بسر ایشان پس حضرت رسالت
دست فرا کرد وخرشی از انکوه بر سر ایشان ابر کرفت ودور ایشان خود و
علی را کذاشت وگفت بخود ای برادر من کما این هدیه ایست از جانب
حق تعالی بسوی من وبسوی تو انکه گفت که من گفتم یا رسول الله علی
برادر دست حق موده که بگوید رسول الله بیا تا کن از برای من
که او بگوید برادر دست خود خدای تعالی فرموده که حق تعالی او را خلق کرده در
زیر عرش پیش از انکه ادم را پیدا فریند بسه هزار سال وان اب را
در مرواریدی سبز بیضی جاداده تا انکه حضرت ادم عبدالله پدر او را
در صلب او وعبدالله را در صلب عبد مناف

حضرت ص

آغاز

صلب شیث منتقل کردانید و همچنین پیوسته ان انوار پشتی بپشتی
منتقل میساخت انا صلاب طاهره انبیا و اوصیا انا انکه بصلب شیبة
المطلب رسید پسر را بجا ان رابد و نیم کرد و نصف ان را بصلب عبد
الله و نصف دیگر را بصلب ابوطالب نقل کرد پس من از نصف ان
اب بهره سیدم و علی از نصف دیگر و باین سبب علی برادر معنوی در دنیا
و اخرت پس حضرت این ایه را خواند وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا
فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا یعنی اوست خداوندی که
افریدار اب بشری و پس او را صاحب نسب و مادر داماد گردانید و پروردگار
تو بهمه چیز قادر است و در حدیث دیگر فرمود که باین سبب
علی از من است و من از علی ام کونت او از کونت منست و خون
او از خون منست پس هر که مرا دوست دارد و بدوستی من او را دوست
میدارد و هر که مرا دشمن دارد بدشمنی من او را دشمن میدارد
و ج طوسی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که حضرت رسول صلعم با علی بن ابی طالب علیه السلام گفت
سجاهی نور از بشارت دهم گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که من
و تو از یک طینت خلق شده ایم و از زیادتی طینت ما شیعیان ما
خلق شده اند چون در روز قیامت شود مردم را بمیادین حساب
طالب نمایند مگر شیعیان تو را که ایشان را بنام پدرهای ایشان طلب
میکنند زیرا که حلال زاده اند و این و ابو بر بسند معتبر از حضرت
امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که یا علی حق
مرا در درختی خلق فرموده است و من و تو از یک درخت
خلق شده ایم من اصل ان درخت و تو فرع ان و حسن و حسین و
امامان از فرزندان او شاخهای ان درخت اند و شیعیان ما
برگهای ان درخت اند هر که چنگ زند بشاخی از شاخهای ان درخت
حق تعالی او را داخل بهشت میگرداند و کلینی بسندهای معتبر از

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسالت
متولد شد و نزد کرامت اخترت معجزات نبیا ظاهر شد و برای امنه
صورهای فارس تمام نمود و رشد فاطمه بنت اسد مادر امیر
المؤمنین صلوات الله علیه حاضر بود و از مشاهده ان ایات
و معجزات متعجب و شادکام دیده بسوی ابوطالب شتافت و او را
بشارت داد بولادت اخترت و قرایحی که مشاهده نموده بود ذکر
کرد ابوطالب علیه السلام گفت مبرکن سوگند دیگر فرزندی بولی تو بهم خواهد
رسید که در همه کمالات مانند او باشد غیر از پیغمبری و در موی و زیر
او خواهد بود و در کتاب روضة الواعظین و مشارکت معنیه بسندهای
معتبر از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که جابر گفت
سوال کردم از حضرت رسالت صلعم از ولادت یا سعادت حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه حضرت فرمود که اه اه سوال کردی از بهترین
کسی که بعد از من متولد شده است و بهترین حضرت مسیح صلعم و اوصیای
خواهد شد بدرستی که حق تعالی خلق کرد مرا و علی را از نور خویش
از اذکه خلایق را پیافریده بپانصد هزار سال پس ما در عالم ملکوت
تسبیح و تقدیس حق لایموت میکردیم چون حق تعالی ادم را افرید
ما را در صلب او قرار داد پس من در جانب راست او قرار گرفتم و خط
در جانب چپ او پس ما را نقل کرد از صلب ادم بسوی اصلاب
طاهره و ارحام طیبه پس مرا از صلب پاکیزه بیرون اورد که او
عبد الله بن عبد المطلب بود و در بهترین رحمی قرار داد که ان
رحم امنه بود پس علی را از صلب طاهری بیرون اورد که او ابوطالب
بود و در بهترین رحمی قرار داد که ان رحم فاطمه بنت اسد بود
پس حضرت فرمود که ای جابر پیش از انکه علی در شکم مادرش
قرار گیرد در زمان او مرد عابد زاهدی بود که او را شمر بن ذی الجوشن
میگفتند و در عبادت و زهد شهره آفاق بود و در مدت

سد و بنزد تا از حق تعالی زیاد سد و از اخلاص عبادت کرده بود و از
خدا برای خود حاجتی نطلبیده بود روزی از پرورد کار خود سوال
کرد که وسیلتی از خود و ستایش خود را باو بفرستاد پس حق تعالی ابو طالب
را نزد او فرستاد چون میثم ابو طالب را دید و انوار جلالت در
جبین او شاهد نمود برخواست و سر او را بوسید و او را در
پیش خود بنشاند و گفت تو کیستی خدا تو را رحمت کند ابو طالب
گفت ما قوم مرد ناهل تهامه پرسید که از کدام شهر تهامه ابو طالب
گفت که از مکه پرسید که از کدام قبیله ابو طالب گفت از بنی هاشم
عبد مناف پرسید که از کدام شعبه عبد مناف گفت از فرزندان
هاشم چون راهب این نسب بزرگوار را شنید برجست و بر او در بکرس
ان سر و را بوسید و گفت حمد و سپاس مر یکتا خداوندی را که
مسئلت مرا بمن عطا فرمود و مرا از دنیا بنزد تا دوستی از دوستان
خود را بمن نمود پس گفت نشانت باد تو را که حق تعالی مراد در باب
تو نشانها فرموده است ابو طالب گفت ان نشانت کدام است
میثم گفت هر نزدیکی ز صلب تو پیرون خواهد آمد که او ولی خدا
و پیشوای متقیان و وصی رسول پروردگار عالمیان باشد چون
ان فرزند را دریابی سلام مرا بر سان باو و بگو باو که میثم تمار تو را سلام
میرساند و گواهی میدهد بوحدت خدا و اگانگی او و شریک نیست
شهادت میدهد که محمد بنده و پیغمبر خداست و تو وصی جانشین
و نجیب تمام مدینه و پیغمبری و تو تمام متقین و وصیت چون ابو طالب
این نشانها را شنید قطرات اشک از دیده باریدن گرفت و گفت بگو که
ان مولود چه نام دارد گفت نامها و علامتها ابو طالب گفت بحقیقت گفتا
تو بر من ظاهر نمودی مگر برهانی نمودی و دلیل و امری که مشاهده
نمایم میثم گفت چیزی میخواهی که برای تو در این وقت سوال کنم که
حق تعالی بتو دهد تا ترا عطا کند تا بدان که من مناد فخر در گفتار خود

ابو طالب گفت در این وقت طعامی از بهشت میخواهم که از برای من
حاضر شود پس راهب مشغول دعا شد و هنوز دعای او تمام
نشده بود که طبقی نزد ایشان حاضر شد که در ان طبق رطب
و انگور و انار و بهشت بود پس ابو طالب انار را برداشت و شکافت
و چندان بر خواست و بمنزل خود مراجعت نمود و ان انار را تناول نمود
و حق تعالی از ان انار آبی در صلب او افرید و در رحم فاطمه
با فاطمه بنت اسد مقارنت نمود و او بعقد ابو طالب حاله شده
و چون ان نطفه مبارک در رحم فاطمه قرار گرفت از جناب احدیت
زمین بحرکت در آمد و چند روز مسلم بزید و قریش را باران نرسید
فزع عظیمی حاصل شد و گفتند برخیزید که بتهای خود را ببریم بر
کوه ابو قبیس و از ایشان سوال کنیم شاید این زلزله از ما باز کرده
چون بتها را بکوه ابو قبیس آوردند زلزله شدیدتر شد و سنگها از
کوه در گردید و اجزای کوه از هم پاشید و تمام بر روی افتادند
چون این حالت را مشاهده کردند متحیر گردیدند و گفتند این بلا نیست
که ما را در هلاکت از آن ممکن نیست در اثنای حال حضرت ابو طالب هم بکوه
برآمد و از این حالت بر او آن نمیکرد و گفت یا ایها الناس بدستی که
حق تعالی در این شب خانه را بدیده ور آورده است و خلق را بادای فریضه
است که اکنون او را اطاعت بکنید و اقرار بولایت او نمایید و تمام
با امامت او بدهید این زلزله هرگز از شما ساکن نگردد و یک ذره
در تهامه از برای شما نماند قریش گفتند ای ابو طالب آنچه بفرمائی
ما میکنیم و اطاعت میکنیم پس ابو طالب بگریه آمد و دست
بسوی آسمان بلند کرد و گفت الهی و سیدی و مولای بالحمد تبر
الحمودة و العلو تبر العالیة و بالفاطمیة البیضاء الا تفضلت
علی تهامة بالرافة و الرحمة یعنی ای خدا و سید من سوال
میکنم از تو بحق رسالت محمد که پسندیده است و طریقه علی که بلند مرتبه است

وطریقه فاطمه که دوشن وفرا نیست کالبته تفصل کنن براهل تهامه
ودحضرت فرمود که بحوان خداوندی که دانها را شکافته
وکیاهها را از خاک بیرون اورده وخالق الفریده است سوگند
یاد میکنم که جمیع عرب این کلمات را نوشتند ودر جاهلیت هر شدت
که انسان داد وستاد با این کلمات خدا را دعا میکردند و دعای
انسان مستجاب میشد وحقیقت این کلمات را میدانستند پس
چون شب ولادت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه شد
وشخص عظیم در اسمان پیدا شد وبزرگان را مضاعف کردید
قریش از شاهده این احوال متعجب گردیدند وگفتند در اسمان خانه
عزیمی ظاهر شده است وابو طالب از خانه بیرون امد ودر کوه حرا
وبازارهای مکه میگشت وبا واز بلند میگفت که ایها الناس
قیام شد حجت خدا چون مریم ابو طالب را دیدند بسوی او دویدند
وپرسیدند که این چه انوار است که ما مشاهده میکنیم ابو طالب
گفت که بشارت باشما را که ظاهر شده در این شب در میان زنده
خدا که خدا وند او را کامل خواهد کرد انچه مصلحتهای خیر را وباو
ختم خواهد کرد او سیای پیغمبران را او پیشوای متقیان است
وبازی دهنده دین خداوند عالمیان است وبراندازنده شیطان
وبخشم او رندهٔ منافقان است وزینت عبادت کنندگان است وقوی
پیغمبران از نبات پیشوای هدایت وبحر فلک رفعت است وکلید
علم وکشتی هلاک کنندهٔ شرک وشهپر نجات وجان جانین است
ومرد نیست پس ابو طالب پیوسته این کلمات والفاظ را میگفت تا صبح
شد پس چهل روز از هوم خود غائب گردید خانه گفت یا رسول الله بکجا
رفت حضرت فرمود که طالب شوم رفت واو وفات یافته بود در کوه
لکام پس پیوسته یا اجابا عبد یث را از خیر اهلش که این از اسرار
مکنونه وعلوم مخزونه حق تعالی است وبدرستی که شرم وصف

پس از ان گفتند ای ابو طالب این فرزند ظاهر ومطهر است وبخشنده
کریمان را در دنیا مکن بود بدستوری که خدا ورسول وملکه از انها
وزمین وکوهها ودریاها او را نفرین میدارند ولعنت میکنند او
الی جهنم بشتاقاوست ابو طالب گفت که از کجاست ان زنان گفتند
که او این بلوم راست حضرت امیر علیه السلام که او را در کوه مرتبه خواهد کرد
بعد از سی سال از وفات محمد ص ابو طالب گفت که در انجال حضرت
رسالت پناه خانه در اید واز حضرت را از دست ان زنان مطهره
گرفت قوت را در دست خود گرفت وبعنان نسیار با او گفت وعلی
نیز اسرار با الحضرت گفت پس ان زنان غائب شدند ومن نشان
راند بدم ودر خاطر خود گفتم که کاش ان زنان دیگر را میدیدم
در انجال حضرت امیر المومنین بالهام رب العالمین گفت ای
پدر من زن اول حوای مادر خلایق بود وزن دویم مریم
دختر عمران بود وان زن که مرا در جامه سپید اسیه زن فرعون
بود وان زن که مرا خوشبو کرد اسیه مادر موسی ابن عمران بود
پس بر ود واینوقت لیوی مشرم واورا بشارت ده بولادت من
وانچه دیدی وشنیدی با او بازگو واو در فلان غار است در فلان
موضع وخبر این ما در این من گفت پس من بفرموده او نزد او امدم
واحوال او این بود که بتو گفتم وچون از عنان خود با حضرت
رسول ص فارغ شدند بحالت طفولیت خود برگشت وبناکت کردید
چون مشرم این عنان را شنید بسجده افتاد وشکر حق تعالی
بجا اورد ودر دو بقبله خواسته وگفت خدایا مرا بر دوی من پیدا
چون خانه را بر دوی او افکندم نیرای بلرزه در حالت کرد وبحالت
خود برگشت وسر دوزده را بجا ماندم وهر چند با او سخن گفتم
جواب نشنیدم پس از ان ماده ها بیرون امدند ودر گفتند
السلام علیک یا ابا طالب چون جواب سلام ایشان گفتم گفتند

بکرده و بر عهد و ملحوظ شو بحول خدا که تو از همه کس سزاوار تری بحراست
و محافظت و من گفتم با دیان که گفته اند عما گفته اند ما تحمل نا ایته
او نیم حق تعالی مارا از نیکیهای عمل او خلق کرده است تا انکه دفع کنیم
از تنها را از نار و دوزخ قیامت و چون در روز قیامت زنده شوده
یکی از ما در پیش دوخ او در دیگری در عقب او و خواهیم بود و او با ما
او خواهیم کرد بسوی بهشت پس ابو طالب گفت بسوی مکه برگشت جابر
گفت که چون حضرت رسالت این خبر را نقل کرد گفت الله اکبر مرد
میگوید که ابو طالب کافی مرد حضرت فرمود کرای جابر بر تو و دکاوق
بغیب دانا تر است و در شب معراج من چون بن بر عرش رسیدم و ارجا
جها در خود دیدم گفتم الهی این تو در جاها چیست پس ندا از جانب حق
تعالی رسید که یا محمد کی عبد المطلب است و دیگری ابو طالب و دیگری
بد و تو عبد الله و دیگری برادر تو طالب گفتم خدا و ندا ایشان را از این
درجه رابعه چیز را عنز ان حق تعالی فرمود که با نکه ایمان خود را
پنهان داشتند و از قوم خود تقیه کردند و جزا از دهای ایشان
سیر کردند تا از دنیا رسالت خود نمودند و نقل کرده اند که میتوانند بود
که این احوال در زمان کعبه واقع شده باشد تا انکه با احادیث دیگر
مخالفت نداشته باشد و انکه در روایت مذکور واقع شده که چون
که حمل بر ساعت بحضرت خواهد رسید مکوبود ستان بنی مجلز علیه الغیر
غایه مراد ان باشد که حمل حق که واقع شد و حوذ و دوستان او باشد
او خواهد رسید مکوبود نسبت اخر زیرا که ان جماعتهای دیگر را
حضرت خود باعث بشنود از برای خود یاد در معرض اضافه بدو یاد
و معقلست که در بحر الخلافت دیگر الهی با حضرت خیر رسیده باشد و ایضا
ذکر طالب برادر الحضرت در احادیث حق بلست و برادر حضرت امیر
محقلست که مراد باشد چون در بعضی اخبار وارد شده است که او
مسلمان از دنیا رفت و در بعضی از کتب بخاری و جعفر بن ابی طالب

مذکورست

مذکورست با بویه و شیخ طوسی و علامه حلی رحمة الله علیهم و غیر
ایشان بسندهای دیگر از حضرت امام جعفر صادق و حضرت
علی و عباس و غایر روایت کرده اند که روزی عباس بن عبد
المطلب و یزید بن قعنب با کرمه حرم زمزم نشسته بودند و حیا حوال قبیله
بنی مخزوم در بیرون خانه کعبه نشسته بودند ناگاه فاطمه بنت اسد
رضی الله عنها بمسجد رسیده و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
حامله بود و او را درد زاییدن گرفته بود پس در برابر خانه کعبه
ایستاده و نظر بجانب اسمان کرده و گفت پروردگارا من ایمان اورده
بتو و هر پیغمبری و رسولی که فرستاده و بهر کتابی که نازل کرده اند
و تصدیق کرده ام کلمتهای جد خود ابراهیم خلیل که خانه کعبه
بنا کرده او ستا پس سوگند میخورم بحق بانی این خانه و بحق ان کسی که این خانه را
بنا کرده است و بحق این فرزندی که در شکم من است و با من حرف میزند
و سخن گفتن خود سوق من کرده است و گمان دارم که او یکی از
ایات جلال و عظمت دست که انسان کرد فی بر من و لادت مرا اسان
و یزید بن قعنب گفتند که چون فاطمه از این دعا فارغ شد دیدیم
که دیوار عقب خانه کعبه شکافته شد و فاطمه از ان رخنه داخل شد
و از دیده های ما پنهان شد و باز دیوار درست شد پس دانستیم
چون خواستیم که در خانه را بگشائیم چندان که حیله کردیم نتوانستیم
شد دانستیم که این امریست از جانب خدا و فاطمه سه روز در اندرون
کعبه ماند و اهل مکه در کوچها و بازارها این قصه را نقل میکردند و زنان
در خانها این حکایت را یاد میکردند و تعجب مینمودند چون روز چهارم شد
خانه ها خالی گشته بود با زگشوده شد و فاطمه بنت اسد
بیرون امد و اسد الله الغالب علی بن ابی طالب را در دست خود داشت
و گفت ای گروه مردم بدرستی که حق تعالی برگزیده مرا از میان خلق خود
و تفضیل فرمود مرا بر زنان برگزیده که پیش از من بوده اند زیرا که حق تعالی

بگزید با سینه دختر ارجمند را و او عبادت کرد حق تعالی را پنهان در صومعه
که عبادت حق تعالی را اختیار نموده بود مگر در حال ضرورت یعنی غذا
فرعون و مربیه دختر فرعون را حق تعالی بگزید و کلاه دست عیسی علیه السلام
بر او و اشان کرامت نمود و در بیابان درخت خشک را امر و رطب تازه از
برای او فرو ریخت و حق تعالی موالخیتا کرد و بهم و زیاد فزاد و
بر جمیع زنان عالمیان گردانید چنانکه شنیده اند زیرا که من فرزند او بود
در میان خانه بگزیده او و سه روز او را غذا از عرش میرسانیدم و از بهشت
طعامهای بهشت تناول کردم و چون خواستم که بیرون امیر در رسیدگاه
که فرزند بگزیده من بود و دست من بوده ها تیغا از عالم غیب برا
ندا کرد که ای فرزند بگزیده و اصل نام کن بدرستی که منم خداوند صلی
اعلا و ادنا افریده ام را از قدرت و جلال و قهر کامل خود از ذات
خود با و بخشیده ام و نام او را از نام مبارک خود مشتق موده ام
و او را ادا ب حسنه خود تادیب فرموده ام و اسرار خود را با و فوض
کرده ام و او را بر علوم پنهان خود مطلع کرده ام و در رحم مادر محترم
من تولد شده است و او اول کسیست که اذان خواهد گفت بر روی
خانه من و تنها او خواهد شکست و انها را از بالای کعبه بزیر خواهد
انداخت و او را بعظمت و مجد و بزرگواری و یکانگی یاد خواهد کرد و او
انام و پیغمبر بعد از حبیب من و مصطفی من و برگزیده من از جمیع خلق
من محمد رسول الله است و او وصی خواهد بود پس حق تعالی کسی که
او را دوست دارد دوستی کند و وای بر کسی که فرمان او نبرد و با او
نگذد و انگار دعوی و غاید چون ابو طالب فرزند بزرگوار و خود را
شاد شد و حضرت امیر المومنین بر او سلام کرد و گفت السلام علیک
یا ابت و رحمة الله و برکاته چون او را خانه او رد حضرت رسول
در میان و حضرت امیر المومنین را گرفت و در دامن گذاشت و چون
نظر حضرت امیر بر جمال همتای حضرت رسول صلعم افتاد شاد و خندان

جنابانیه

فاطمیه

کردید و گفت

کردید و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته پس بقدرت
حق تعالی شروع کرد بشهادت سرور مومنان و گفت بسم الله
الرحمن الرحیم قد افلح المومنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون
چون این امر را اخوانده حضرت رسول صلعم فرمود که حقیقت که بتو رستگاری
یافتند ایشان پس حضرت امیر المومنین این آیات بعد از این را خواند
اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون
پس حضرت رسول صلعم فرمود که عنقا سوگند که تو امیر و پادشاه ایشانی
و از وقوع ظلم و حکمت با ایشان میرسانی و بخدا سوگند که تو را هدایت
ایشان و بنوهدایت می یابند ایشان پس حضرت رسول فاطمه بنت اسد را
گفت که سر و روی و جسم او را شادت بده بولادت او فاطمه گفت که چون
من بروم کی او را شیر خواهد داد حضرت فرمود که تو بروی که من او را
سیر و سیراب میکرده از پس حضرت زبان مبارک خود را در دهان او
گذاشت و دوازده چشمه از زبان مبارک آنحضرت در دهان حضرت
امیر المومنین جاری شد و باین سبب ان روز را نوروز گفتند
و چون فاطمه برگشت دید که از علی بن ابی طالب بنا بنا سهان موزه تا
کمر اطراف استان را پوشش کرده است پس آنحضرت را بنا و ترک الطاف
دیگر در میان خانه مجید و لیت و آنحضرت بقدرت ربانی خانه را در
از هم و دست خود را بیرون آورد پس فاطمه خانه محکم تر از او در و یاران
حضرت را آن خانه مجید و لیت و از آنحضرت قوت کرد و خانه را باز
کرد و بجز بین در و سه خانه و چهار طناب محکم آنحضرت راست
و حضرت همه را بازه کرد پس شش طناب محکم حاضر کرد و آنحضرت
را در آن خانه مجید پس بقوت محکمی بر بروی آنها مجید و باز ان شیر
خدا بقوت ربانی همه را از هم درید و بقدرت حق تعالی بجز امام
و گفتار ما در دست همه بندگان که مخواهم دست نیاز خود را بدرگاه
خدا بتضرع و در عبادت ایم و با نگشتان خود ابدال و تبتل نمایم

چون احوالات را مشاهده نمود فاطمه را گفت که دست از او بردار که کار او عجیب است و مانند فرزندان دیگر نیست چون روز دیگر شد رسول خدا سه بنزد فاطمه آمد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از او گرفت و در دامن گذاشت و باز حضرت امین را بحضرت سلام کرد و خندید و زبان

دی روزه

و نشادی کرد و اشاره نمود که از امجد دبگ دز بمن داری باز عطا کن پس فاطمه نشادی کرد و گفت بحق خداوند کعبه که حضرت رسول را شاد

و این سب ات روز را روز عرفه گفتند یعنی حضرت امیرالمؤمنین رسول خدا را شناخت چون روز سیم شد که روز دهم ذی الحجه بود ابو طالب ریبان مردم نشا کرد که حاضر شوید برای ولیمه فرزند من علی و سیصد شتر و هفتاد گوسفند و گاوان برای طعام تزیح کرد و جمیع اهل مکه را از آن طعام خورانید و نشا میکرد در میان مردم که هر که خواهد که از طعام فرزند من علی تناول نماید هفت شوط بر و رخانه کعبه طواف کند و بیاید و بر فرزند من علی سلام کند که حق تعالی او را شرف و بزرگواری داده است و بعد از آن از دایه او تناول نماید پس از این سبب روز عرفه را تعظیم و تکریم کردند و آن را عید گرفتند و تا امروز در آن روز مقرر شده و در آن وقت من مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و حضرت را در بیابان روشت سیاه و ابری بود که کهواره او را نزدیک رخت خواب من بگذارید و خود متوجه رو بحضرت بیشد و چند مرتبه حضرت را می شست و شیر در کاسه ای و میریخت و در وقت خواب که واره او را بجنبانید و در بیداری با او سخن میگفت و او را بر سینه مبارک خود بچسبانید و میفرمود که این برادر من و ولد و یاور من و برگزیده و ذخیره من و پشت و پناه منست و وصی و شوهر دختر برگزیده من است و امین من است بر وصیتها و علوم من و خانه نین من است در راست من و پیوسته حضرت را بر سینه خود

کوهها و درختها و دریاهای مکه تسبیح میکردند و علوم و اسرار الهی را بر

کوش

ببیچ حال ما را مغلوب نمائی و خلاف مناسب کردید و در شکم
او با او سخن میگفت و در تنهائی مونس او بود روزی فاطمه
بنزد کعبه آمد و جعفر طیار با او همراه بود حضرت امیرالمؤمنین
در شکم فاطمه با جعفر سخن گفت جعفر از غرابت آن حالت افتاد و
مدهوش شد و در آن حال تنها آن کرکعبه نصب کرده بودند بورد
در افتاد و نداء بر فاطمه رسید بشکم خود مالید و گفت ای نور دیده
من تو هم نوزاد شکم پر درد بیامد و بتنها نق را سجده میکنند چون
پرون آئی و تمیز تو چون خواهد بود چون آنحالت را با ابوطالب
نقل کرد ابوطالب گفت این دلیلست بر آنچه مرا خبر داد شیر در راه
طائف و قصه شیر جنان بود که در روزگاران چون ابوطالب با
میدید بذل او میکردند روزی از طائف متوجه مکه گردید
ناگاه شیری در برابر او پیدا شد چون نظرش بر ابوطالب افتاد بر
بزد یک او آمد و دم بر زمین میمالید و دم بر زمین میمالید و
نره او نذل میمود ابوطالب گفت بحق آنکه تو را آفریده
است که بیان کن که چرا نزد من چنین تذلل مینمائی شیر بقدرت
الهی بسخن آمد و گفت تو فرزندی داری که پیغمبر خدا
و تربیت کننده او بروزگار محبت حضرت رسالت و در آل
ابوطالب جاگیر و با ایمان او نزد و در حدیث دیگر روایت کرده است
که در شبی که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه متولد شد ابو
طالب و دایه بر مدینه خود گرفت و دست فاطمه بست اسد را گرفت تا
ایطالب و نداکرد تا بغیر خود کرفت بصفوت الهی آیا است ای پروردگار
که شب تار و بیابان روشن را فریده بیان کن از برای ما که کودک خود
چه نام کذاری تا کاه ما نند بر چیزی از روی زمین پیدا شد و
بنزد یک ابوطالب آمد ابوطالب آن را کرفت و با علی نیز خود چنانچه
و بخانه برگشت چون صبح شد دید که لوح سبزیست و در آن شش چند

نوشته است

نوشته است و مضمون آنها اینست مخصوص کردید شما ای ابوطالب
و فاطمه بفرزند طاهر پاکیزه بو کزیده پسندیده پرنام نیز بکوار او ولیت
و خدا و ند تعالی اعلا نام او را از نام خود اشتقاق کرده است پس ابو
طالب حضرت را علی نام کرد و آن لوح را در زیر راست کعبه
او بخت و بنهان او بخته بود تا زمان هشام بن عبدالملک علیه
اللعنه و آن ملعون آن را از انجا فرو آورد و بعد از آن نا پیدا
شد و در کتاب روضة الواعظین و غیر آن نسبت آنرا بابو
سعید خدری و دیگران روایت کرده اند که گفتند روزی در خدمت
حضرت رسالت پناه نشسته بودیم ناگاه سلمان فارسی و ابوذر
غفاری و مقداد و عمار و حذیفه و ابوالهیثم بن التیهان و خزیمة
بن ثابت و عامر بن واثله بخدمت آنحضرت آمدند و نشستند و
انا ندوه از دو های ایشان ظاهر بود پرسیدند پدران و
مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ما میخواهیم از حماعتی در
خواهیم تو و پسر عم تو علی بن ابی طالب تحقیق چند که ما را بماند
ما بود حضرت فرمود که چه میخواستند گفت در حق بادرین و پسر
عم من گفتند که میگویند که علی را چه فضیلت هست در سبقت
اسلام بر دیگران و حال آنکه در هنگام هیبت او کوکی بود و ما
او عتماد نداریم و این سخنان باطل میگویند حضرت
فرمود که بخدا قسم سلام شما را که آیات نشنیده اید که در کتابها
کذشته نوشته است که حضرت ابوهیم علیه السلام چون از نزد حضرت
و مادر او را بر میکشتند تا چند در کنار نهری که آن راه میرفتند
و بعد از غروب آفتاب آنحضرت متولد شد و چون بزمین آمد بجوا
و دست بسر و روی خود کشید و شهادت بوحدانیت الهی داد و خود
شاهد بر آنست و بر خود بوشانید چون مادر غول و اجوال را مشاهده
نمود نوزند پس نظر کرد بسوی آسمان و زمین و عین نهار کرفت و در هوا

پوشیده
دارنده آنرا کرفت

شب حق تعالی علم بملکوت سموات وارض را بمحمد صلعم عطا فرمود
برغایبان کواکب حجتها قائم کرد چنانچه حق تعالی در قرآن یاد
کرده است وبا نمیدانید که موسی این عمران در زمانی میزیست
که فرعون وطالبا و بود و برای او زنان حامله را شکم میشکافتند
وهر کودکی را سر میبریدند چون موسی هم متولد شد موسی مادر خود
گفت که مرا در تابوت گذار و تابوت را در دریا افکن مادر دل از
حزن او برنشان نهاد و گفت ای فرزند کرای میترسم که تو غرق
شوی موسی گفت مترس که حق تعالی مرا بتو وحی بتو برخواهد گردانید
پس مادر موسی گفتهٔ او موسی را در صندوق گذاشت و بدریا افکند
تا انکه حق تعالی وی را بمادرش برگردانید و در مدت هفتاد روز
برای او هفت ناهنجار خورد و بیاشامید تا بنزد مادر خود برگشت
وعیسی ابن مریم را نیز حق تعالی در قرآن یاد فرموده است در هنگام
ولادت با مادر خود سخن گفت وچون مریم بسوی او اشاره نمود
در گهواره لب سخن باز کرد و گفت إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي
نَبِيًّا پس بعد از سه روز از ولادت او حق تعالی کتاب و پیغمبری باو
داد و او را وصیت بنماز و زکوة نمود و همه غماسیا ندکه حق تعالی
من وعلی را از یک نور افریده است وما چون در صلب آدم بودیم
تسبیح حق تعالی میگفتیم پس حق تعالی ما را منتقل کرد انید بصلبهای
ورحمهای زنان و در همه این احوال تسبیح ما را در لغتها و شکلها
میشنیدند در هر عصری و زمانی تا صلب عبد المطلب
درآمد پس نور ما از دوهای پدران ما و جنینهای مادران
ما چون ستاره طالع و لامع بود و نامهای ما نیز بر جنینهای ایشان
نوشته بود پس در صلب عبد المطلب نور من و علی جدا شد و نصف
از صلب عبد الله و نصف دیگر صلب عبد هم من ابو طالب
منتقل گردید پس هردم تسبیح ما را از صلبهای ایشان میشنیدند

وچون پدر وعم من در میان بزرگان قریش می نشستند نور ما از روهای
ایشان ساطع بود و باین نور از ما پدر قریش مباهات میبود ند حتی انکه جمیع
خانوران و درندگان بسبب این نور بر ایشان سلام میکردند و ایشان
را تعظیم مینمودند تا انکه از پشت پدرها بشکم مادرها منتقل شدیم و
حبیب من جبرئیل در وقت ولادت علی بن کفت که ای حبیب خدا تعالی
علی اعلا تو را سلام میرساند و تو را تهنیت میکوید بولادت پسر
تو علی و میکوید که تو در یک خانه است که پیغمبری تو ظاهر کرده و وحی
تو آشکارا شود و رسالت تو بر مردمان هویدا کردد زیرا که تو را و ذریه
تو دم بدم در نور و روز بروز تو و شیعه تو و طاعتین تو و آنکسی که سبب
او را بخدا کند بدست راست خود کرامت میکند پس برخیزد و
استقبال
او را بنوازد تو را قوی میکردانم و نام تو را بلند میکنم پس برخیزد و
او را بخدا کند بدست راست خود کرامت کرده اصحاب یمین است
و شیعیان او و وصیان او و پاسبانان خواهند بود
چون این وحی را شنیدم برجستم و بسوی فاطمه بنت اسد دویدم
در وقتی رسیدم که او را درد زائیدن کرفته بود پس جبرئیل کفت
یا محمد من برده میان تو و فاطمه میاویزم و تو در پس پرده مشغول
کردی علی بر دست راست خود بکیر و او را بعد از شاعتی جبرئیل
مرا ندا کرد که یا محمد دست خود را دراز کن و علی را بکیر پس دست
خود را دراز کردم و علی بر روی دست من فرود آمد چون نیز بدیده
خود او را دیدم دست راست خود را بر کوش راست خود کذاشت و با
بلند اذان و اقامه کفت و بوحدانیت خدا و رسالت من شهادت
داد پس روی من آورد و کفت السلام علیک یا رسول الله پس کفت
یا رسول الله رخصت میدهی که بخوانم کفتم که بخوان پس بخواند
خداوندی که جان محمد در قبضه قدرت اوست که شروع کرد و مجمع
ادم را کرد شیث و حوا و بهشتها قائم بود از اول تا آخر بخوبی تلاوت
نمود که اکر شیث حاضر میبود میکفت که از من بهتر میخواند پس صحف

نوح و صحف ابراهیم را تلاوت نمود و توریة موسی را چنان خواند که
اگر موسی حاضر بود اقرار مینمود که او توریة را از من بهتر حفظ
نموده است پس انجیل را تلاوت نمود چنانی که اگر عیسی حاضر میشد
اقرار مینمود که از من بهتر نمیداند پس قرآنی که بر من نازل شده
تلاوت نمود پس انگاه از من نشنود پس من با او سخن گفتم و او با من
سخن گفت پرسش کرد از چیزهای که پیغمبران و وصیای ایشان با یکدیگر
گویند پس از بجالت طفولیت خود مرا حجت نمود و چنین خواهد
بود تا آن یازده امام از فرزندان او پس چرا اند و همتای ایشان شما
از گفتهای اهل شک و زلل و چون خدا ما را حجت قرار داد بر ایشان
از گفتهای باطل ایشان مگر نمیدانید که من بهتر از پیغمبر انم و وصی
من بهتر از اوصیای انبیا است و بدرستی که بدر من حضرت آدم
علیه السلام چون دید که لباس عرش بر او نوشته است نام من و نام علی
و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریت حسین گفت الهی و سیدی
آیا خلق آفریده که از من کرامی تر باشد نزد تو حق تعالی فرمود که
او را که ای آدم اگر نه احیان این نامهای بلند مرتبه را خلق نمیکردم
آسمان را و نه زمین را و نه ملک مقربی را و نه پیغمبر مرسلی را و مر تو را
ای آدم پس چون حضرت آدم ترک اولی از او صادر شد سئوال کرد از
خدا حق ما که قبول نماید توبه او را و حفظ او را بنا مرزد و برکت
ما حق تعالی توبه او را قبول کرد و ما ایم ان کلماتی که حق تعالی فرمود
است که آدم تلقی نمود اینها را از پروردگار خود پس حق تعالی با و خطاب
کرد که ای آدم سخن مرا شنیدی و حق مرا شناختی که مرا بخلق خود
ذریت خواندی پس آدم حق تعالی را بر این نعمت عظمی شکر کرد و فخر کرد
بر ملائکه بسبب ما و اینها همه از فضل خدا است بر ما و بر سایر مسلمان و گفتها
برخواستند و گفتند شکر میکنیم خدا را که ما ایم رستگاران حضرت
فرمود که بلی چنین است شما اید رستگاران و بهشت از برای ما و شما

افرید

افزوده است وجمیع ازبرای دشمنان ما و دشمنان شما آفریده
شده است و در روضة الواعظین نسبة معتبر از علی بن الحسین حضرت
صلوات الله علیهما روایت کرده است که روزی فاطمه بجانب
در رو در کعبه طواف میکرد در وقتی که حضرت امیر المؤمنین
حامله بود ناگاه درد زائمانی طواف او را در ربود زائیدن گرفت پس فاطمه
الحی کعبه شکافته شد و فاطمه داخل کعبه شد و حضرت امیر المؤمنین
در آن مکان مطهر طاهر و مطهرا نا و متولد گردید و این مکرمت
دیگر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه روایت کرده است که روزی
حضرت ابو طالب بمسجد الحرام در آمد و غمگین بود ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله
عم فاطمه را در زائیدن مضطرب کرده است پس حضرت رسالت
ابو طالب را گرفت و نزد فاطمه آمد و فاطمه را با خود برداشت و نزد کعبه
معظمه آمدند و او را در میان کعبه داخل کرده و گفت بنشین بنام خدا
کردن فرزند مکرم در این مکان محترم میباید متولد شود پس علی
بن ابو طالب علیه السلام از او متولد شد پاک و پاکیزه که هیچ کز انتها او
نبود و ناف بریده و ختنه کرده بزیر آمد و در این مانند آفتاب
مشرق درخشید و ابو طالب او را علی نام کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را
بدوش گرفت و بخانه آورد فضایل و مناقب در بیان حضرت آدم خدا
و رسول و پیغمبران گذشته صلوات الله علیهم شهادت
بحضرت و ضرر آدن خود بان این با بویه و سید ابن طاوس رحمهم
الله علیهما و دیگران سندهای معتبر از حضرت علی بن موسی الرضا
صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در جمعه آخر شهر شعبان خطبه
در فضیلت شهر مبارک رمضان ادا نمود حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که چون آنحضرت خطبه را تمام کرد من
برخواستم و گفتم یا رسول الله بهترین عملها در این ماه مبارک چیست

تلقی

آورده

مکرمت

حضرت

حدیث حضرت فرمود که ای ابوالحسن بهترین عملها در انبیاء برهیز
کاری از محرمات الهیت پس قطرات اشک از دیده مبارک
خود فرو ریخت گفتم یا رسول الله سبب گریه تو چیست فرمود که
یا علی گریه میکنم برای امتم بر تو واقع خواهد شد در انبیاء که برای ایشان
تو مشغول نماز باشی ذعبای پیر و رد کار خود بر پا گفته شود بلند
ترین اولین و آخرین جفت پی کننده ناقه صالح پس ضربتی بر سر تو
زند که ریش تو را از خون سرت رنگین کند حضرت امیر المؤمنین
پرسید که یا رسول الله آیا در آن حالت با سلامتی دین من خواهد بود
فرمود که بلی دین تو سلامت خواهد بود پس حضرت فرمود که یا علی هر
تو را که بکشد مرا کشته است و هر که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته است
و هر که تو را ناسزا گوید مرا ناسزا گفته است زیرا که تو از من مثل جانی
منی روح تو از روح منست و طینت تو از طینت منست بدرستی
که حق تعالی مرا و تو را باهم آفرید و مرا و تو را از سایر خلایق برگزید
و مرا برای پیغمبری و تو را برای امامت اختیار نمود پس هر که انکار امامت
امامت تو را نماید انکار پیغمبری من کرده است یا علی تو وصی
منی و بدر فرزندان منی و شوهر دختر منی و خلیفه من در امت
بعد از حیات من و بعد از وفات من امر تو امر منست و نهی تو نهی
منست سوگند یاد میکنم بان خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده
است و مرا بهترین خلایق گردانیده است که تو حجت خدائی بر
جمیع خلق و امین اخیار او بر اسرار او و خلیفه خدائی بر بندگان او
و این بابو پسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که مردی از علمای یهود بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و از
مسائل چند سؤال نمود و از جمله آنها آن بود که پرسید که وصی پیغمبر
شما بعد از او چند سال زندگانی خواهد کرد حضرت فرمود که سی
سال گفت که بکوه در آخر خواهد مرد یا کشته خواهد شد حضرت
فرمود که کشته خواهد شد و ضربتی بر سر او خواهد زد که ریش او

از خون

از خون او خضاب شود پرسید گفت بخدا سوگند که راست گفتی بخدا
سوگند که من چنین خوانده ام در کتابی که موسی املا کرده است
و هرون نوشته است و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بر منبر فرمود که ای گروه مردم بر خلاف حق بر باطل غالب
گردید و بزودی بر خواهد گشت و باطل بر حق غالب خواهد شد
پس فرمود که کجاست بدبخت ترین این امت که ضربتی بر سر من زند
و محاسنم را از خون رنگین کند و بروایت دیگر دست مبارک خود را بر
ریش خود گذید و فرمود که چه چیز مانع شده است شقی ترین این
امت را که این ریش را از بالا تا زیر از خون رنگین کند و این بابو پسند
معتبر روایت کرده است که مردی از علمای یهود بخدمت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد در هنگامی که آن حضرت
از قتال خوارج بنهروان مراجعت نموده بود و پرسید که یا علی
تو را می پیغمبر ما خبر داده است فرمود که بلی بود گفت که بر وصی هر
پیغمبری هفت بلیه امتحان وارد میشود در حیات آن پیغمبر و
هفت بلیه بعد از وفات آن پیغمبر آن شما فرمود که آیا انها فهمیده
شده و اتمام شده است چون حضرت آن بلیتها و امتحانها را تمام بیان
فرمود اصحاب آن حضرت که حاضر بودند همه تصدیق نمودند و گفتند
که یکی دیگر از بلیتهای من مانده است و نزدیک است که آن بلیه
بمن واقع شود پس آن یهودی بگریست و اصحاب آن حضرت همه
بگریستند آمدند و گفتند یا امیر المؤمنین آن خصلت اخیر را بما
فرما حضرت اندوه بر ریش مبارک خود نمود و فرمود که بلیه اخیر آنست
که این ریش از خون این سر من رنگین خواهد شد و اشاره بسر مبارک خود
فرمود و چون حضرت این خبر وحشت اثر را فرمود صدای جزع
در مسجد بگوش بلند شد و شیون و نحدی رسید که در کوفه

صبح نماند مگر انکه اهل زمین ان سدا بیرون دویدند و
یهودی در هما ساعت بدیشت انحضرت سلمان شد و پیوسته
در خدمت انحضرت میبود تا انکه انحضرت بدرجه شهادت فایز
گردید و ابن ملجم علیه اللعنه را گرفتند و بخدمت حضرت امام حسن
صلوات الله علیه آوردند و در انوقت ان یهودی حاضر بود و دیگر
بود و حضرت امام حسن ع جمع شده بودند و ان ملعون را در پیش
انحضرت بازداشته بودند پس ان یهودی با انحضرت گفت کرای ابو محمد
بگو ابن ملعون را خدا او را بکشد بدرستی کرمن خواهم ام در کتابها
که بر حضرت موسی نازل شده است کرابن بدبخت کناهش بزرگ است
از ان پرادم کرباد در خود را کشت و از عذاب الیم کشنده ناقه صالح و ابن شهر
اشوب روایت کرده است کرچون حضرت امیر المومنین ع در خزره
خندق بقتل زانکر عمرو عبد ود را بکشد ضربتی بر سر ان حضرت
زد کرسر مبارکش شکافته شد و حضرت ان ملعون را بجهنم فرستاده
و خود دست حضرت را لمت ع مراجعت نمود انحضرت بدست مبارک
خود ان جراحت را ثابت و بدهان مجز تشان خود دران جراحت
دمید و در ساعت ملتئم کردید پس فرمود کرمن کجا خواهم بود
در هنکامی کرابن ریتم المجون این سر را نکین کنند و سید
عبد الکریم بن طاوس روایت کرده است از ابن عباس کر
روزی حضرت رسول ص با حضرت امیر المومنین ع کفت کرای علی
حق تعالی عرض کرده عبت مرا در ایمانها و زمین پس اول مکانی
کرا زایمانها اجابت کرد ایمان هفتم بود و حق تعالی در انحضرت
داد بعرش و کرسی و بعد از ان آسمان چهارم اجابت نمود و با
زینت بخشید بر بیت المعمور پس آسمان اول اجابت نمود و با
تباهها مزین کرد انید پس زمین بحجاز اجابت نمود و از جبال نه
کعبه مزین کرد انید پس زمین شام اجابت کرد و از جبال بیت المقدس

زینت

زینت داد پس زمین مدینه اجابت نمود و از جبال مزین کرد انید
پس زمین کوفه اجابت کرد و ان را بقبس تو مشرف کرد انید یا علی پس
حضرت امیر المومنین کفت یا رسول الله آیا من و دو فرزندم حسن و
حسین خواهم شد کرمن بلا و محن بسیار خواهم شد و دو فرزندم کوفه
مدفون خواهد کرد بدر میان عترتم در زمانی کرنام های سفید
تو را خواهد کشت بدبخت ترین این است عبد الرحمن بن ملجم
علیه اللعنه و العذاب الشدید پس سوکند یاد میکنم بحق انخداوند
کرمرا بپیغمبری فرستاده است کرپی کننده ناقه صالح نزد حق تعالی
کناهش از او چیزی نیست یا علی صد هزار شمشیر از شمشیرهای تو دیاری
خواهند کرد و در کتاب کنز الفوائد روایت کرده است کرروزی
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بمسجد رفت و صدای ناله
بکریه بلند شد چون سر از سجده برداشت اصحاب انحضرت کفتند
یا امیر المومنین صدای ناله بکریه را شنیدی کرچیز تو و ما را اندوهناک
کرداند تا حال چنین کریه از تو مشاهده نکرده بودیم انا سبب ان
چیز بود حضرت فرمود کر در سجده بودم و دعای جبرئیل را میخواندم
ناکاه من خواب ربودم و خواب هولناکی دیدم در خواب دیدم
کرحضرت رسالت ص نزد من ایستاده است و میکوید یا اخا یا حسن
عیبت مرا از تو بطول انجامید و مشتاق لقای تو کردیده ام چون
حق تعالی مرا در باب تو وعده داده بود بهمراهها وفا نمودم کفتم
یا رسول الله انچه برای من توقع کرده است کدام است فرمود کر
جای تو را و جای ذریه تو و جای دو فرزند بزرکوار تو و یاران
و انانان از فرزندان تو را در اعلی علیین مقرر داشته است و
در جنات عدن از جمیع درجات عترتین ما بالا تر کردانیده است پس من
کفتم یا رسول الله در فدای تو باد یا رسول الله شیعیان ما در دنیا
خوار مند بوده فرمود کر شیعیان ما با ما خواهند بود و قصرهای

خواهد

انیان نخاذی حضرهای ما بود و منزلهای انیان در برابر منزلهای ما
ناخواهد بود گفتم یا رسول الله شیعیان ما را در دنیا چه ثواب
خواهد بود فرمود که ثواب انیان ایمنی از آنکه گمراه شدن و عافیت
از فتنهاست گفتم ثواب انیان در وقت مرگ چه خواهد بود فرمود که
او را خبر میکنند در وقت مرگ میان ماندن در دنیا و رفتن
برای عفو و ملک موت را امر میکنند که او را اطاعت کند گفتم
طریق قبض روح انیان چگونه خواهد بود فرمود که انان که در محبت
ما اهل بیت رفتن جان انیان ما نند آنست که یکی از شما
در رود نیاز کوچک نیاز سردی بجز مرگ در دلش نیافته کرده اند
و شایر شیعیان ما چنان از دنیا بیرون میروند که گویی با نها نیاز
درخت خواب خود خوابید و بخواب رفت و دیده از بیرون روشن
کرد و در رضا الله و نجات تسبیحهای حضرت بر او ثابت کرده است که
چون محمد بن ابی بکر رضی الله عنه کرده اند اشراف مصر را بخدمت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرستاد عبد الرحمن بن ملجم
علیه اللعنه در میان انیان بود و نامه که اشنای انیان در ان نوشته
شده بود در دست او بود چون حضرت نامه را گرفت و نام هذا را
خواند و نام ان ملعون رسید فرمود که تو ای عبد الرحمن فرزند
که نا محل حضرت فرمود که لعنت خدا بر عبد الرحمن ان ملعون که
که یا امیر المؤمنین من تو را دوست میدارم حضرت فرمود که دروغ
میگوئی و خدا سوگند که مرا دوست نمیداری پس و سه مرتبه تسم
خورد بخدا سوگند حضرت و حضرت سه مرتبه سوگند یاد کرد که مرا دوست
نمیداری ان ملعون گفت که یا امیر المؤمنین سه مرتبه سوگند یاد
کردم که تو را دوست میدارم و باور نمیکنی حضرت فرمود که وای
بر تو حق تعالی ارواح را چهل زید تنها خلق کرده بود و هزار سال او
انیان را در هوا ساکن کرده امید پس بنا کرد بیان احوال ارواح بالکین کر

الفت

الفت کرفته اند و یکدیکر را شناخته اند در این عالم با یکدیکر موالفت
و محبت دارند و با نها که در ان عالم با یکدیکر الفت نداشته اند
در اینجا هم با یکدیکر الفت ندارند و روح من روح تو را نمی
شناسد و در ظلم ارواح با تو الفت نداشته است چون ان
ملعون پشت کرد حضرت فرمود که اگر خواهد که نظر کند
بکشنده من نظر کند با میزد بعضی از حاضران گفتند که یا امیر
المؤمنین چرا او را نمیکشی حضرت فرمود که چه نبیاز عجلت
که میکوئید که من بکشم کسی را که هنوز مرا نکشته است و لیکن
معتبر بکویم روایت کرده است که دوزی حضرت امیر المؤمنین ص
داخل حمام شد و شنیدند که صدای حضرت امام حسن و امام حسین حضرت
صلوات الله علیهما بلند شد حضرت فرمود که چه شد شما را پدر
و مادر فدای شما باد گفتند این فاجر ملعون ابن ملجم از بی
شما آمده تا سیدیم که اسیر شما بوده است حضرت فرمود که خدا
سوگند که کشنده من نخواهد بود و در اخبار معتبره وارد
شده است که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از نافرمانی
و نفاق و کفر و شقاق اصحاب بخود دلتنک شد و لشکر بمعویه علیه اللعنه
باطراف و نواحی ملک اسلام حضرت غارت میاوردند و اصحاب حضرت
حضرت را دی حضرت نمیشدند بر منبر فرمود که خدا سوگند
که دوست میدارم که حریفا لی مرا از میان شما برون برد و در ریاض
رضوان جاوید و مرا در این زودی در کنین منت پس فرمود که
چه نافع شده است بدبخت تویین این امت را که محاسن مرا از خون
سر خضاب کند و این خبریست که پیغمبر بنمکو ار مرا خبر داده است بان سر
پس فرمود که خدا و خدا من از انیان بتنک امده ام و انیان از من
بتنک امده اند و من از انیان ملالت نیافته ام و انیان از من ملالت نیافته اند
خدا و خدا مرا از انیان راحت بخش و انیان را از من ملالت کن یکی کرمایاد

یاد کنند و صورتنامه کتفا بغیر و مناقب این شهر آشوب مذکور است
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روزی فرمود که
بخضرت رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین نماز دیگر ما
میزنیم حضرت فرمود و لیکن من بر خود غیرتی بیم زیرا که شنیدم از
پیغمبر خدا صادق مصدوق که فرمود که شقی ترین این امت جفت ناقه صالح
است پی او را بزند بر سر من خواهد زد و خاسر مرا بآن رنگین خواهد
کرد و در روایت دیگر گفتند یا امیر المؤمنین چرا از میان این منافقان
بد عنصری که خود را عابد میپندارد حضرت رسول صلعم بر نیاید و در جوار
بخضرت مدفون شوی حضرت فرمود که پیغمبر مرا خبر داد که در این روایت
شهر شهید خواهم شد و در ریاست این شهر مدفون خواهم گردید و بعضی
مفید و دیگران نسبتهای معتبر روایت کرده اند که حضرت امیر
المؤمنین صلعم از مردم بیعت میگرفت عبد الرحمن بن ملجم مرادی علیه لعنة
الله که با بخضرت بیعت کند و حضرت قبول بیعت او نفرمود تا آنکه
مرتبه عذر بدست حضرت آمد و در مرتبه سیم با حضرت بیعت کرد و
چون بیعت کرد حضرت با و گفت برو او را طلب و سوگندها باد او که
بیعت را نشکند و پیمانهای محکم از او گرفت و چون روانه شد
باز او را طلب دو باره دیگر بار او تاکید کرد که ان ملعون گفت یا امیر
المؤمنین آیا بخیر با من کردی یا بدی دیگری نکردی حضرت فرمود آیا
میدانی که معنی بیعت کردن با من چیست و میدانی که چه میکنم و با او داده
من داده چه بدی یا زیست یا رفتن از مراد پس فرمود که برو ای ابن
ملجم عنقریب سوگند که میدانم که وفا بعهدهای خود نخواهی
کرد پس حضرت اسب بتاخت و او داد و چون او بر اسب سوار شد
باز حضرت شنوی خواندکه مضمون شعر این بود و چون او نیت کرد تیر
کج خواهد کرد این ملعون کشنده من خواهد بود گفتند یا امیر
المؤمنین تا کی دستوری دهی که ما او را بکشیم حضرت دستوری نداد و گفت

راوندی روایت کرده است که مردی از قبیله مزینه گفت که من در خدمت
حضرت امیر المؤمنین صلعم نشسته بودم که گروهی از قبیله مراد بخدمت
بخضرت آمدند و ابن ملجم ملعون در میان ایشان بود بدین گونه
گفتند یا امیر المؤمنین ابن ملجم را ما با خود میاوردیم او را بیرون او هم را ما
المدد است پی اخیتار دو بر تو میترسیم از او حضرت آن ملعون را گفت
که بخدا بین و نظری طولانی بر وی کرد و او را سوگند داد که بخدا از تو می
پرسم راست بگو آیا تو بودی که در میان جمعی که بودند در کوچه
یا ایشان بازی میکردی و هرگاه که تو را از دور میدیدند میگفتند اینک
فرزند جراننده سگها ان ملعون گفت بلی حضرت فرمود که چون بدین جا
رسید فکر خوف بر او چیره و در تو بتو نظر کرد و گفتهای نفی ترا بی کند نافع
صالح گفت بلی چنان بود باز حضرت فرمود که ما در تو تو را خبر داد
که در حیض تو حاصل شده بود چون آن ملعون این سخن را شنید
اضطرابی در بخلش بهم رسید و آخر گفت بلی مادرم مرا چنین خبر داد
پس حضرت فرمود که شنیدم از رسول خدا صلعم که گفت نه نوشبه است
بهود بلکه از بهود است و ایضا روایت کرده است که حضرت در ماه
مبارک رمضان کردان ماه بر یاسی رضوان انتقال خود در پیش
فرمود که اسال شما خواهید رفت و من در میان شما خواهم بود و در
امامزاده یکنب در خانه حضرت امام و یکنب در خانه حضرت امام حسن
و یکنب در خانه زینب دختر خود که در خانه عبد الله بن جعفر بود
افطار مینمود و زیاده از سه لقمه طعام تناول نمینمود از سبب این
خالتا با حضرت پرسیدند فرمود که امر حدا نزدیک شده است
و یکنب یا دو شب بیش نمانده است بخواهم چون بر حمت حق واصل
شوم تکمین از طعام بر نیاشد و طبری بسند صحیح از حضرت امام زین
العابدین علیه صلوات الله علیه روایت کرده است که روزی حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه نماز صبح را در مسجد ادا نمود و بشغول تعقیب

کردیدتا افتاب بلند نزد بلند فدیس دو بجاب مرحم کرد امید وقرب
که عطا سوکند کرمن بیشتر کرم هی چندرای یافتم کرتنها دا عبادت
حق تعالی بپردازند وکاه پاهای خود را باب یاد ن تعب می
افکندند وکاهی بیشانهای خود را بزمین بوای خدا میکذاشتند
وچنان عبادت خدا میکرد ند که کویا با خدا می تن جهنم دوکی تنهای
انبان بود وچون نزد انبان خدا را یاد میکردند نمانند درحضرت
از نوس حق تعالی سیلان میزدند وبا این احوال کان میکردند که شبها
غفلت براورده اند وبعد از این تحن کی انحضرت را خنان ندند
تا بدرجه شهادت فایز کردید مقتل سید در بیان کیفیت شهادت
انحضرت مشهور میان علمای شیعه انست که در شب جمعه نوزدهم
ماه مبارک رمضان در وقت طلوع صبح حضرت سید اوصیا امیر
المؤمنین علی بن ابو طالب صلوات الله علیه ضربت خود در بردست
عبد الرحمن بن ملجم مرادی علیه اللعنه بعاوت وردان بن مجالد
وشبیب بن بجره واشعث بن قیس وقطام دختر اخضر علیهم جمیعا
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وچون شب نوزدهم شب بیست ویکم
کذشت روح مقدس انحضرت بریاض رضوان پرواز نمود ومشهور
افست که عمر شریف انحضرت شصت وسه سال بوده واز حضرت صادق علیه السلام
چنین روایت کرده اند واز انحضرت وحضرت امام محمد باقر وامام
محمد تقی صلوات الله علیهم شصت وچهار سال نیز روایت کرده اند ولیکن
مشهور باحضرت رسالت مآب بعد از بعثت در مکه سیزده سال ودر مدینه
ده سال واز عمر شریفش کذشته بوده که انحضرت سعوث کردید
وباحضرت امیان اورد وده سال در مدینه با حضرت رسول
صلی الله علیه وآله بسر اورده وچون در خدمت حضرت رسول
شروع در بجهاد کرد شانزده ساله بوده وچون نوزده ساله شد
بجاعان عرب را کشت وشجیک از ایشان جرات برسیاه وقت او نمیتوانستند

در انوقت

وچون

وچون در خیبر را کند بست ودو سال از عمر شریفش کذشته بوده ومدت
امامت انحضرت سی سال بود دو سال وچهار ماه ابو بکر بغصب خلافت
انحضرت کرد وزیاده از ده سال عمر بغصب خلافت انحضرت کرد
ودوازده سال عثمن بغصب خلافت انحضرت کرد وچون خلافت
بانحضرت برکشت قریب بپنج سال مدت خلافت انحضرت بود ودر
اکثر ان مدت با منافقان مشغول جدال وقتال بود تا بدرجه
شهادت فایز کردید ودر کتاب فرحة الغری لسیند هائی معتبر از
امام محمد باقر واما جعفر صادق علیهما السلم روایت کرده است
که عمر شریف حضرت سید اوصیا در وقت شهادت شصت وپنج سال
بوده ودر سال چهلم هجرت از دنیا رحلت نموده وچون حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله
بسالت سعوث کردید از عمر حضرت امیر دوازده سال کذشته بوده بعد
از سیزده سال با انحضرت در مکه ماند وبا حضرت رسول عبد
هجرت نموده ده سال در مدینه با انحضرت ماند وسی سال بعد
از وفات حضرت رسالت در شب جمعه بدرجه علیه شهادت فایز
کردید ودر نجف مدفون شد وعمر شریف انحضرت نیز شصت و
پنج سال رسیده بود وطبرسی وشیخ طوسی لسیند هائی معتبر روایت
کرده اند که در شب بیست ویکم ماه مبارک رمضان غسل جنابت
وان شب بیست که اوصیای جمیع پیغمبران در ان شب بعالم بقا
رحلت کرده اند ودر ان شب علیسی با سمان بالا رفت وسوکند
دران شب بر حمت حق واصل کردید وشیخ مفید در کتاب روایت
کرده اند که کروهی از خوارج در مکه با یکدیکر جمع شدند بعد
از واقعه نهروان وکفتند که امرایی که در میان مسلمانان هستند
همه از راه حق بدر رفته اند وفتنه نهروان را ذکر کردند وکریستند
وبکفتکان نهروان ترحم کردند وبا یکدیکر هم سوکند شدند که
حضرت امیر المؤمنین معاویه وعمرو بن العاص علیهما اللعنه را از

شب بقتل او روند و طلب خون خارجیان بنزوان از امیرالمؤمنین بکنند
پس عبدالرحمن بن ملجم علیه اللعنه گفت من علی را میکشم و برک بن
عبدالله گفت من معاویه را میکشم و عمرو بن بکیر گفت که من عمرو بن
العاص را میکشم و چنین با یکدیگر عهد بستند که در شب نوزدهم
ماه مبارک رمضان ایشان را بقتل آورند و از یکدیگر جدا
شدند و ابن ملجم بخانه خود آمد و آن دو ملعون دیگر بجانب مصر
و شام رفتند اما چون هر یک بقصد قتل معویه رفته بود در آن شب چون
معویه بر کوع رفت ضربتی بر آن ملعون زد و ضربتش بر ران او واقع
شد چون طبیب را آوردند و بر آن ضربت نظر کرد گفت این ضربتی
بزهراب داده اند یکی از دو چیز را اختیار کن یا جای این ضربت را
داغ کن و تا لم عیان یا آنکه دوائی تو بدهم که از عمر تو بر هی و بعد
از این نیز از تو هیچ نرسد آن ملعون گفت من طاقت آتش ندارم
و سلی بغیر از زندگی و عدیده الله مخیرهم آن دوا را بخورد و عافیت
یافت پس روی باو کرد و گفت برای تو چه شادی دارم گفت شادی کدام آن
گفت رفیق من رفته است که اسب علی ابن ابیطالب را بدزدد و علی
علیه السلام را بکشد باشد که او را بکشد یا بشکند یا او را
کور کند یا بدزدد و سوگند یاد میکنم که باز نیز د
تو نیز هر چه خواهی با من بکن پس آن ملعون او را حبس کرد تا تأثیر
غمادت حضرت رسید و او را بمژده آن خبر دهد اما چون دیگر
ان که آن سخن را از او قبول نکرده او را بقتل آورد و عمرو بن بکیر
چون بمصر رفت و در شب نوزدهم اراده قتل عمرو بن العاص کرد و
او در آن شب بمنبار حاضر نشد و خارجی را فرستاد که بجای او نماز
کند پس آن ملعون ضربتی بر فرق او زد چنانکه آن عمرو است و خطا
کشته شد و عمرو نجات یافت و چون آن ملعین علیه اللعنه کفر دید
آن را دانست که امر بر او مشتبه شده است پس بخانه مروی از قبیله تیم الرباب شد

وقطامه

وقطامه ملعونه را در آن خانه دید و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
خارج بود و شاد را او داکشته بود و آن ملعونه در نهایت حسن و جمال
بود چون ابن ملجم آن ملعونه را دید عاشق او شد و او را
کرد و او را بنکاح خود درآورد و آن ملعونه گفت که مهر من سه
هزار درهم است و غلامی و کنیزی و کشتن علی بن ابیطالب آن ملعون
برای مصلحت گفت که اگر کفی بتو حاصل کردم بغیر از قتل علی بن ابیطالب
که را قدرت آن نیست آن ملعونه گفت که او را غافل کن و او را
بکش اگر از کشتن رها نیابی با من عیش خواهی کرد و اگر کشته شدی
ثواب آخرت از برای تو بهتر از زندگانی دنیاست چون آن ملعون
دانست که آن ملعونه در مذهب با او موافق است گفت بخدا
سوگند که من نیز این شهر نیامده ام مگر برای این کار آن ملعونه
گفت که من از قبیله خود جمعی را با تو همراه میکنم که تو را در این امر
معاونت نمایند پس آن ملعونه رود آن بن عجالد را از قبیله خود
با او راه کرد انید و ابن ملجم ملعون شبیب بن بجره را دید و گفت ای
شبیب بخواهی تو را بامری دعوت کنم که باعث شرف دنیا و آخرت
تو باشد شبیب گفت که آن امر کدام است گفت آنکه بادی کفی برابر
کشتن علی بن ابی طالب و شبیب بنزل ز جمله خوارج بود پس گفت
اما این سلم کار بزرگی است و کشتن علی کار آسانی نیست
ابن ملجم علیه اللعنه گفت که در مسجد نهان ان میشویم و چون بیرون
بروون میاید مطلب خود را بعمل میاوریم پس آن ملعون را نیز
باخود متفق کرد و در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان آن ملعون
باین عزیمت بمسجد درآمدند و قطامه ملعونه خیمه در مسجد زده بود
و مشغول عبادت بود در آن شب آن ملاعین بخیمه او در آمدند
آن ملعونه خامهای خود را بر سینهای ایشان زد و شمشیرها بدست
ایشان داد و ایشان را بر سر علی آن سر ملعون آمدند

ونیز دیگ ان دوری که حضرت امیر المومنین ع در داخل مسجد میشد
نشستند و بیشتر از خود را با اشعث بن قیس خارجی گفته بودند
و او نیز با ایشان در این امر متفق شده بود و بنا داشتند ایشان بمسجد
آمده بودند و در آن شب حجر بن عدی رحمه الله علیه در مسجد بود
ناگاه شنید که اشعث میگوید که ای ابن ملجم زود باش و حاجت خود را
بر او و چون صبح طالع شود رسوا میشوی چون حجر این سخن را شنید
غرض ایشان را فهمید و با اشعث لعین گفت که ای عدو ملعون
اراده کنان علی را دی و بجناب خانه حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه رو دیدکه او حضرت را خبر کند قضا را حضرت از راه دیگر
رفته بود چون حجر بمسجد برگشت شنید که مردم میگویند که امیر
المومنین کشته شد و ایضا روایت کرده اند که عبد الله بن محمل
از دی گفت که در آن شب من در مسجد جامع کوفه بودم با گروهی
از اهل مصر و آن شب را بعبادت احیا میکردیم دیدم که حارث
نزدیک در مسجد که بجناب خانه حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه است جمع شده اند ناگاه دیدم که حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه داخل مسجد شد و مردم را ندای نماز داد و گفت
الصلوة الصلوة تا سه ندای حضرت را شنیدم برق شمشیرها دیدم و
صدای شنیدم که یکی میگفت که حکم از خدا است نه از تو یا علی و در آن
شبیب بن بجره ضربتی بر حضرت زده بود و ضربت بطاق مسجد آمده
بود و بر حضرت نخورده بود و چون آن حضرت بمیان محراب رفت و
مشغول نماز شد ابن ملجم علیه اللعنه بر آن حضرت ضربت زد و آن هر سه
ملعون گریختند و آن سه نفر با یکدیگر رفتند و چون شبیب بخانه
رفت و پسر عمر او را مضطرب یافت گفت مادر تو امیر المومنین را
کشتی خواهد گفت بلی پس پسر عمش شمشیر او را گرفت و او را به
بجهنم فرستاد و این ملجم علیه اللعنه را مردی از قبیله همدان گرفت و

خبر ضربت او را بحضرت آورد و شیخ مفید در سند معتبر از حضرت امام زین
العابدین صلوات الله علیه روایت کرده است که چون ابن ملجم علیه
اللعنه قصد قتل حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه کرد یکی را با خود
او دیده بود و ضربت ان ملعون دیگری بر دیوار مسجد آمد و چون
حضرت نزد یک محراب آمد مشغول نماز شد و بسجده رفت ابن
ملجم علیه اللعنه ضربتی بر سر اقدس حضرت زد و بر جبهات آن حضرت امد که
بر محاسن و بر سر حضرت زده بود چون صدا های مردم بلند شد بسجده
بلند شد حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله
علیهما بمسجد دویدند و ابن ملجم را گرفتند و در بند کردند و
پدر بزرگوار خود را دیدند که اشقی الاشقیا بر سر آن حضرت نشسته و
محاسن شریف آن حضرت را بخون خضاب کرده است و دستها
شریف آن حضرت بلند شد پس حضرت دستهای مبارک
خود را بگشود و بسوی حسن و حسین صلوات الله علیهما نظر کرد و
فرمود که رفیق اعلا و صحبت انبیا و اولیا بهتر است برای تو و شما
خدا از ده تا را بجزای بعضا کردن از این ضربت کشنده شوم ان ملعون را
بگ ضربت بیشتر من نزد ابن را فرمود و مدهوش شد تا عصر
و چون بهوش آمد فرمود که رد را بنویسند رسول خدا صلی الله علیه و آله را
دیدم که مرا تکلیف میکند و میفرمود که فردا شب نزد ما خواهی بود
و در کتاب الاسناد لسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در شبی که ضربت
خورد آن حضرت بخانه تشریف آورد و مرغ را برای نماز صبح مهیا
میکرد ناگاه ابن ملجم علیه اللعنه بر آن حضرت ضربتی بر سرش زد که بر دو ابرو افتاد
و آن ملعون را گرفت و نگاه داشت تا مردم رسیدند و آن ملعون را
گرفتند و حضرت را بخانه آوردند پس حضرت امیر حسن و حسین صلوات
الله علیهما را گفت که این اثیر را حبس کنید و او را طعام و آب ندهید

وا و را نیکو مرعایت کنید اگر من زنده بمانم اگر خواهم قصاص خواهم
کرد و اگر خواهم عفو خواهم کرد و اگر از دنیا بروم اختیار با شماست
و اگر عزم کشتن او نمائید چنان ضربت باو نزنید و کوش مثله
نکنید و اعضای او را نبرید و رواه جامع و نام او اسمعیل بن عبد الله
و روایت کرده است که او گفت چون میان اصحاب حضرت رسالت در
اختلاف بمرسید و محنت کشته شدم من از مردم عزلت اختیار
کردم از ترس دشمنها و مدتی در خانه ریاضت بردم و خبری نداشتم
که مردم در چکارند شبی از خانه برای حاجتی بیرون آمدم و وقتی
که مردم همه خواب رفته بودند ناگاه مردی را دیدم که در خانها در دنیا
تجسس است و او را دل حزین و صدای ضعیف و ناله درد ناک با
بدو در کار خود مناجات میکند و استغاثه و تضرع مینماید من
در کناری ایستادم که او مرا نبیند و بسخن او گوش فرا دادم شنیدم
که میگفت یا حسن الصحبة یا خلیفة النبیین یا ارحم الراحمین
الیک ذهبت الدنیا من ذلک شیء و الیک المرجع المآب فیا
حی الذی لا یموت یا کل یوم فی شان انت خلیفة
محمد و ناصیر محمد و مفضل محمد اسئلک ان تصلی علی محمد
و خلیفته محمد و القائم بالقسط بعد محمد و اعطف علیه بصبر
او نگفته سر بسجده بر داشت و گفت و لنهدخواند
و سلام گفت و بسرای خراب دوانه شد من از عقب او صدا زدم
که ای بنده خدا تو را بحق کند بجانب من ملتفت شوی
گفت هدایت کننده را در پس سر خود مکن اشتر بر و او را و سوال
کن از امر دین خود کفتم بگو هدایت کند ترا رحمت کند
گفت وی محمد من پس من متوجه کوفه شدم و شبی کوفه رسیدم
و در صحرای نجف تا دم که چون صبح شود داخل کوفه شوم چون
پاسی از شب گذشته دیدم که مردی آمد و تنها در پشت تلی ایستاد

و باو تعالی مشغول مناجات شد و گفت هذا و ذا الخیر بیده الخیر و
و بکریم، تو مرا امر بان کرده بودی و میان این است بجا آوردم
پس بومن ستم کردند و با منافقان متمالی کردم چنانچه تو مرا امر کرده
بوده ای پس مرا عجالت و سفاهت نسبت دادند و من از ایشان دل
تنگ شدم و ایشان از من دلتنگ شدند ام و من دشمن ایشان کردیده
ام و ایشان دشمن من کردیده اند و از انچه بخیریت خبر داده بودی مرا
نا امید است مکر بانچه خصلت کرامتی میکنم که این بحکم مرادی بیابد
و ان را اجمال ابد در خلاف و نفاق و ثبات او و از دیاد کردن و مرا سعادت
شهادت بدان خدا و نبی او عهد داده بودی مرا بغیب تو که هرگاه مرا از
تو لقای خود را سوال کنم تو مرا بلقای خود برسانی خدا و نبی از دنیا
بتنگ آمده ام و سعادت لقای تو را بخواهم چون از دنیا فارغ شد
بجانب کوفه روان شد و من عمدا از عقب او امدم تا داخل خانه
خود شد پرسیدم که این خانه کیست گفتند خانه علی بن ابی طالب است
اندک وقتی که شد اذان نماز شنیدم و دیدم که حضرت از خانه بیرون
امدند من انبیون و انا شدم تا داخل بمسجد شد ناگاه دیدم که ابن ملجم
ان حضرت را شهید کرد و تیغ طویل بسیار معتبر در دست کرده
احمد کامیخ بن بنانه گفت که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه در محراب زخم خورد و بخانه بردند من و حارث همدانی و سوید بن
غفله باکره فعلی ما اصحاب حضرت در در خانه حضرت جمع شدیم
و چون صدای کریه از خانه حضرت بلند شد ما همه کریستیم پس حضرت
امام حسن صلوات الله علیه از خانه بیرون امد و گفت که امیر المؤمنین
میکوید که بخانهای خود برکردید برکت در اجابت رفتند و من با دو نفر
حضرت تا در خانه و بار دیکر صدای شیون از خانه حضرت شنیدم
و من نیز کریستم باز حضرت امام حسن علیه السلام بیرون امد و فرمود که نکذیم
که بخانهای خود برکردید کفتم بخدا سوکند یا ابن رسول الله که جامع زاد

عنکبوت و با بیوفوت رفتار نداره و تا امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را نبینم نمی
توانم رفت و بیاد دارم که بیرون آمدم و بعد از آن دیگر نه از آن زمانی
بیرون آمدم و مرا باندرون خانه طلبیدند چون داخل شدم دیدم
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را تا لبها تا گیسو داده اند
عصابه بر سر دارد و بالشی بسینه اندرون نشسته و روی بیمار کش
خوف که از سر بش رفته است چنان زرد شده است که گفتی
عصابه اش زرد تر بود یا رنگ بیمار کش چون مولای خود را بر آن حال
مشاهده کردم بیتاب شدم و بر قدم بیمار کش افتادم و میبوسیدم
و بر دیده های خود میمالیدم و میگریستم حضرت فرمود که ای اصبغ
گریه مکن که من راه بهشت در پیش دارم اصبغ گفت فدای تو شوم
میدانم که تو بسوی بهشت میروی من بر حال خود و بر مفارقت
تو میگریم و گفت و شنید و دیگران سندهای معتبر روایت
کرده اند که چون حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ضربت زد ندا صحاب
آنحضرت بر دور او بر آمدند و گفتند یا امیرالمؤمنین وصیت کن
حضرت فرمود که بالشی برای من دو تر کنید و هر آنگیه دهید پس فرمود
که حمد میکنم خدا را احمدی که در خور نیز کردار اوست و او بی نیاز
در عالمی که مشایعت کنندهٔ ام امرار او شهادت میدهم بیگانگی
خداوند واحد احد صمد چنانچه خود را بان وصف نموده است
و آنها الناس هر گاه که نخیتم بمیرید یا چنانچه از آن میگریزید و هر
جا فرا میگذارید بسوی اجل مقدر او از ترک کردن من رسید
برکت چه بسیار فکر کردم در ایام دولت کار و تفکر نمودم در مکنون
علم قضا و قدر بر دردگار و آن عملیست که خوشنودی خواستار است
که ظاهر کرده و در پرده های غیب مکنون و مخزونست اما در حین
من شما را آنست که شرک بخدا و نیز کردار جاهلیت را و در هیچ
چیز زاده و عبادت با او شریک مکردانید و سنت و طریقهٔ محمد صلی

ضایع میکنید و کتاب خدا و سنت آنحضرت را بوبا بادبه و حسن
و حسین را که دو چراغ راه هدایتند دوشن میدارید و از طریقه
حق متفرق نگردید تحمل ملامت و سنت خواهید بود حق تعالی
هر کس را بقدر طاقتش بر او بار کرده است و تکلیف دار جاهلان
سبک کرده است خداوند شما را پرورد گار است رحیم و پشتوا
شما انا مست و آنا و سالت شما دنیاست دوستان من در روز حساب
خدا بودم و امروز بعلل حضر تم از برای شما و هر دو را از شما مفارقت
میدانم اگر قدم من در راه حق ثابت کرده و شفا یابم خدا را شکر
میدانم و اگر قدم بلغزد و از دنیا مفارقت کنم پس فی بدنیا بهتر
بودم و دوره نا چنان بودم که کسی در سایهٔ درختی نشسته باشد
و آن سایه بزودی از سر او بگردد یا آنکه از خانه ای چند تره او
جمع کرده باشد و بزودی پراکنده گردانند یا آنکه باده ای بوی
گیرد آشامنده باشد و بزودی آن سایه از سر او بگردد و من در میان
شما جاودان نبودم که بدنم چند روزی با شما جا و درت نمود و حق
مبدأ اعلی متعلق بود بزودی از من بدتر خواهید دید خالق
روح و ساکن بعد از آن حمکنها که آنا و شاهده میکرد بد و شما عنها
کانا و بید یه و خاموش بعد از آن خطبها که آنا و میشنید بدو
علوم آلهی و معارف ربانی که آنرا و قرا میکرد بید با بدکه بند گیرید از
حال من و از ناکن بعد از من حرکات من و از نصب کار و ماندن اعضای من
نیز گمان بد دهنده تر است شما را از هر سخن گوی بلیغ و داع میکنم
شما را و امجی که انتظار سپر مرا دقات شما را دارد بکرد رحمت
و در قیامت خواهید دید بدن و روزهای مرا و فرکهای مرا و بعضی
از قدر و منزلت من از شما نهان است در آن روز ظاهر خواهد شد
و چون من از میان شما بروم قدر مرا خواهید شناخت و چون
دیگری بجای من بنشیند مرا یاد خواهید کرد اگر بایقه بما از خود و

خود خود خواهم بود واگر بودم فنا و نیستی وعده گاه ما است پس اگر
عفو کنید از برای من قربت واز برای شما حسنه است پس عفو
کنید واز به بهای مردم درکن وبه آنا نخواهید که حق تعالی شما را
بیامرزد ذهبی حضرت بر صاحب عقائق که عرض در قیامت بر او صعب
کرد در ایام زندگانی او را بید بختی وشقاوت انذار بکرد اند حق
تعالی ما و شما را از آنها که در غیبت دنیا مانع نمیکرد و ما نیان را
انظاعت حق تعالی و عبادت نمیرانید با دنیان خذابی و شدت نمازل
عیشود بد رستی که ما همه از برای مرگ آفریده شده ایم و بازگشت
ما بسوی مرگ است پس زود کرد بسوی حضرت امام حسن صلوات الله علیه
و فرمود که ملک ضربت بر او بیشتر مزن که بر من زده است هر چند اکو
بیشتر بزند کنایه نیستی و کاستی و این بابویه و شیخ مفید و شیخ طوسی
و سایر محدثان بطرق بسیار از حضرت امام حسن و امام موسی کاظم
صلوات الله علیهما و سلیم بن قاسم هلالی روایت کرده اند که چون
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اراده وصیت فرمود جمیع فرزندان
و اهل بیت و سرکردهای شیعه خود را جمع کرد و حضرت امام حسن
صلوات الله علیه را وصی خلیفه خود کردانید و نص بر امامت
آنحضرت نمود و کتابهای الهی و صحف پیغمبران و معلوم کرد شتگان
و سلاح و زره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر آثار آنحضرت و آثار و معجزات
سایر پیغمبران را بآنحضرت تسلیم نمود و فرمود که ای فرزند گرامی
رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کرد که تو را وصی خود کردانم و کتابها و اسلحه
که نزد من است بتو تسلیم نمایم چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا وصی
خود کردانید و کتابها و اسلحه خود را تسلیم من نمود و امر کرد مرا
که تو را امر کنم که چون وقت وفات تو شود برادرت حسین را
وصی خود کردانی و آنها را باو تسلیم نمائی پس رو کرد بسوی حضرت
امام حسین صلوات الله علیه و فرمود که امر کرد مرا رسول خدا صلی

که چون وقت شهادت تو شود فرزند خود علی زین العابدین را وصی
خود گردانی و آنها را باو تسلیم نمائی پس رو بجناب علی بن
الحسین صلوات الله علیه کرد و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را
امر فرموده است که در وقت وفات خود تسلیم فرزند خود محمد بن علی را وصی
خود گردانی و آنها را باو تسلیم نمائی و چون او را دریافت جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام بر سانی پس رو کرد بسوی
حضرت امام حسین صلوات الله علیه و گفت که ای فرزند گرامی تو
صاحب امر امامت و خلافت بعد از من و اختیار کننده من باشی
اگر خواهی او را عفو کن و اگر خواهی او را بکش یکضربت پس فرمود که
بنویس وصیت را بسم الله الرحمن الرحیم این
وصیت نامه علی بن ابی طالب است وصیت میکند که گواهی میدهد
بوحدانیت خدای تعالی و آنکه او را شریکی نیست و گواهی میدهد
که محمد بنده و رسول خدا است که او را بنا هدایت و دین خود فرستاد
است تا غالب کرداند او را بر همه ادیان هر چند خوش نداشته شرکان
پس بدانید که نماز من و حج من و عبادات من و زندگانی و مردن
من همه از برای پروردگار عالمیان و کسی را با او شریک نمیکردانم
و باین مامور شده ام و من از جمله مسلمانانم پس وصیت میکنم تو را
ای حسن و جمیع اهل بیت و فرزندان خود را و هر که این نامه من باو
برسد بتقوی و پرهیزکاری خداوند عالمیان که پروردگار شما
که بمیرید مگر بدین اسلام و چنگ در زنید در ریسمان خدا که کتاب
خدا و اهل بیت رسول خدا و عترت پیغمبر حق جمع باشید و پراکنده
نشوید بدرستی که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود که اصلاح کردن
میان مردم بهتر است از نماز و روزه و بدرستی که فساد کردن ذات
میان مردم دین را زایل میکرداند و هلاک کننده خلق است و لا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم نظر کنید خویشان خود را و احسان

کنید نسبت بایشان تا حق تعالی حساب قیامت را بر شما آسان کرداند
وخدا را بیاد او زید و رباب یتیمان که ایشان بکس سنگی نیفتند
وضایع نگردند و رحضور شما باید رستی که شنیدم از رسول خدا
که هر که یتیمی را در عیال خود داخل کرداند تا استحقوق شود حق تعالی
بهشت را بر وی واجب کرداند چنانچه برای خود نده مال یتیم
بستم چنین را واجب کرداینده است وخدا را بیاد اورید در رباب
قرآن وکسی بر شما آیتی نکرد در عمل کردن بان وخدا را بیاد
اورید در حق همایکان خود بدرستی که حضرت رسالت صلعم افتاد
در رباب ایشان ما را وصیت کرد که کان کردیم که میراث از برای
ایشان مقرر خواهد فرمود وخدا را بیاد اورید در رباب خانه
برود کار خود که هرگز از شما خالی نباشد تا هستید زیرا که اگر ترک
کنید حج خانه کعبه را مهلت نخواهید یافت و بزودی عذاب خدا
بر شما نازل خواهد کرد بدیکه شوالی که سید هند خاجیان بیت
الله را انت که کنا هان کنشته ایشان را بیامرزند وخدا را بیاد
اورید در رباب نماز که ان مهترین عملها است وستون دین شماست
وخدا را بیاد اورید در رباب زکوة که ان غضب وورد کار شما را
فرومی نشاند وخدا را بیاد اورید در رباب روزه ماه مبارک رمضان
که ان سپر شما از آتش جهنم وخدا را بیاد اورید در رباب مسکین
وفقرا وایشان را شریک کرداینید با خود در معاش خود وخدا را
بیاد اورید در حج ادا کردن براه خدا و بالهای خود وجانهای خود
وزبانهای خود وبیاد کنید که حج ادا نمیتوانکرد در راه خدا مکر
مرد امای که بتوانی راه هدایت باشد یا کسی که اطاعت کننده
او باشد وهدایت را و هدایت یافته باشد وخدا را بیاد اورید در وقت
ذبح پیغمبر شما که ستم بر ایشان نکنید و رحضور شما و در زمان
شما و الا نکر قادر باشید که دفع ظلم از ایشان بکنید واز خدا

بترسید

بترسید در باب اصحاب پیغمبر خود و رعایت فرمایند انها را که بعد از
در دین خدا نکرده اند و صاحب بدعتی ادا نداده اند بدرستی
که حضرت رسالت صلعم وصیت خود در حق این کرده از صحابی خود
ولعنت کرده کسی را که بدعتی کند از صحابه و غیر صحابه و کسی را که
صاحب بدعتی را پناه دهد و یاری کند واز خدا بترسید در
باب زنان وغلامان وکنیزان خود و بدرستی که اخر چیزی که
پیغمبر شما سه بان تکلم فرمود این بود که وصیت میکنم شما را
در حق ضعیف زنان شما و غلامان وکنیزان شما این سه
مرتبه فرمود که غافل را رعایت کنید و در راه خدا مترسید از
ملامت ملامت کنندکان حق تعالی کفایت کند از شما شر هر کرا
اذیت رساند انشاء الله تعالی و با مرهم بحق نیک بکوئید چنانچه
حق تعالی در قرآن شما را بان امر فرموده است وترک مکنید
امر بمعروف و نهی از منکر را که اگر ترک کنید حق تعالی بدان
شما را بر شما والی میکرداند وچون دعا کنید دعای شما مستجاب
نخواهد شد و بر شما باد ای فرزندان من بنیکی کردن و بخشش
کردن و نیکی کردن با یکدیگر و بپرهیزید از دوری کردن و بدی
کردن و پراکنده شدن از یکدیگر و معاونت کنید یکدیگر را بر نیکی
و تقوی و معاونت مکنید یکدیگر را بر گناه و ظلم و از عذاب
الهی بپرهیزید که عقاب حق تعالی شدید است خدا حفظ نماید
شما را از اهل بیت و حفظ کند در میان شما حرمت پیغمبر شما را
خدا را بشما میسپارم شما را و سلام و داع میکنم شما را و سلام و رحمت
و برکات الهی بر شما باد پس بوسه لا الله الا الله میکفته تا جان
الهی واصل شد در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان در شب جمعه
در سال چهلم هجرت و در شب چهارشنبه یکم ضربت بالخضرت رسیده بود
خواهد کرد بدانکه این تاریخ خلاف مشهور میان شیعه است و سوا

بناه

برشما

مهربانی

یعنی از اقوال عامه است و عامه را در تاریخ نهاده است لحضرت اقوال
دیگر نیز هست که ذکر نمافایده نداده و شیخ مفید و شیخ طوسی از
حضرت امام حسن صلوات الله علیه وصیت لحضرت را چنین
روایت کرده اند که لحضرت فرمود که چون پدرم را وفات در رسید
جنین مرا وصیت کرد که این چیزیست که وصیت میکند بان
علی بن ابیطالب برادر محمد رسول خدا صلعم و پیرعهد و مسلم لحضرت
اول وصیت من آنست که شهادت میدهم بکلمه لا اله الا الله وحده لا شریک
محمد رسول خدا و بر گزیده اوست او را بعلم خود بر گزیده است و او را
بدلائلی خود پسندیده است و گواهی میدهم که خدا زنده خواهد کرد
هر که را در قبرها نشانید و سئوال خواهد کرد مردم را از عملهای ایشان
و عالم است بآنچه در سینهای انسان نهان است پس تو را وصیت
میکنم ای حسن و تو نیکو وصی هستی برای من وصیت میکنم تو را
بآنچه وصیت کرده است مرا بان رسول خدا صلعم چون من از دنیا
بروم ای فرزند و احتساب من با تو موافقت نمایند پس ملازم
خانه خود باش و بر کتابهای خود گریه کن و دنیا را مقصود نور
خود قرار ده و وصیت میکنم تو را ای فرزند که نماز را در وقت
فضیلت بجا آوری و زکوة را باهل آن بپردازی در وقتش و هر چه
بر تو شبهه باشد نزد آن خاموش شوی و در کارها میانه روی باشی
و عدالت نمائی در حالت خوشنودی و غضب و با همه کس بخوبی
نیکو سلوک کنی و همان را گرامی داری و برادر باب شفقت و بلاوه
نمائی و خویشان را نوازش نمائی و مسکینان را دوست داری
و با ایشان هم نشینی نمائی و فروتنی کنی نزد خدا و خلق که بهترین
عبادتها است و دوستهای خود را کوتاه کنی و پوشیده دوستی ورزی
و ترک کن دنیا را و خواهشهای آن را اندک بدان کن زیرا که تو در گوری
و فنا نزدیک بلاد نی و افتاده بجا میماند و تو را وصیت میکنم بترس

خدا و ند جبار در نهان و آشکار و تو را نهی میکنم از چیزی که فتق در
گفتار و کردار بدنبال دارد تا نکند تامل نمائی در عاقبت آن و امر تو را امر
از امور آخرت و دنیا مبنا کن بان و بتاخیر مینداز و چون تو را
رود حادثه ای از امور دنیا دران امر تامل نما تا بر تو معلوم شود کرشد
و صلاح آن در آنست و زنهار که حذر کن از جاهائی که بر تهمت است
و از مجلسی که گمان بد باهل آن مجلس میبرند و بسوی که هفتاد بد
فریب میدهد هفتاد حسن خود را ای فرزند پیوسته کار کن بنا
از برای خدا و از تخم و هر ذره خود را از حرکت نداشته باش و بنیکیها
امر کننده باش و از بدیها نهی کننده باش و با برادران از برای
خدا با مداراکن و صالحان را برای صلاح انسان دوست
دار و با فاسقان مدارا کن که ضرر بدین تو نزنانند و فاسقان را
بدل دشمن دار و از اعمال انسان کناره کن تا انکه مثل انسان
بنا شود و زنهار که بر سر راهها منشین و ترک کن مجادله را با کسی که
عقل و علمی نداشته باشد منا از عدم مکن وای فرزند در معیشت
خود میانه رو باش که اسراف نکنی و تنگ نگیری و در عبادت خود
نیز میانه رو باش و بر تو باد در عبادات بعبادتی که بر از مداومت
نمائی و طاقت آن داشته باشی و ملازم خاموشی باش تا از
بلاهای زبان سلامت یابی و از برای خود باخرت اعمال صالحه
ذخیره تا غنیمت یابی و سعی کن در یاد کردن خیرات تا دانا کرده
و در هر حال مشغول ذکر خداوند ذوالجلال باش و با اهل خود
خوبرو ان رادحم کن و بر بزرگان و بر ان انسان را مقدم کن و از هیچ
طعامی مخور تا قدری از آن را بپیش از خوردن تصدق نکنی و بر تو
باد بزه داشتن کران زکات بدلت و سپریست برای اهل خود
از آنچه جمع و پوسته باقی خود در بجا هلده باش و از هفتاد خود
در هفتاد باز در شغل خود احتساب کن و بر تو باد بجا لیسی که با خدا

دران میشود و خدا در درگاه خدا نبیاز میکند انبیا وصیتهای خود را
ای فرزند و در نصیحت و خیر خواهی تو تقصیر نکردم و اینک
هنگام جدائی من است از تو و تو را وصیت میکنم که با برادرت نیکی
سلوک کنی بدرستی که او جفت تست و فرزند پدر تست و میدانی
که من او را دوست میدارم اینجا در درت حسین پس با تو از برای
او نادرویه راست و تو را در باب او احتیاج بوصیت نیست
و خدا خلیفه من است بر شما و از او سئوال میکنم که احوال شما را
باصلاح آورد و دشمنان و ظالمان را از شما دور کرداند
صبر نمائید صبر نمائید تا امر خدا نازل شود بفرج شما و حیله
و قوتی نیست مگر بخدا و ند علی عظیم و شیخ مفید و سائر علمای
خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه در حوالی خانه خود فرمود که در خواب دیدم رسول خدا
صلی الله علیه و آله را و با حضرت شکایت کردم انچه را از ابن ملجم
بمن رسیده از ظلم و ستم و کریستم حضرت فرمود که یا علی کریه مکن
و نظر کرد بسوی خود چون نظر کردم دو کس را دیدم که در زنجیرها
کشیده بودند و سرهای ایشان را ببند میکوبیدند بر دو
دیگر حضرت ضربت خورم و معلوم است که ان دو کس ابو بکر
و عمر بودند و اشاره بظلم وجور بر اهل بیت رسالت را ان الله
کذا شتند و سید دیگر روایت کرده از ام سلمه رض که حضرت سکاد
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود گفت دو زن از اهل حضرت
شنیدم که با دختر خود ام کلثوم میگفت که ای دختر اندک زمانی
من بعد ابن ملجم با خدا خواهم بود ام کلثوم فریاد بر اورد که ای
پدر و مزگوار این چه خبر وحشت انگیز است که میشنوم حضرت
فرمود که امشب حضرت رسول ص را در خواب دیدم که بدست مبارک
خود غبار از روی من پاک میکرد و میگفت یا علی بر تو چه کسی نیست

انچه بر تو رود بها اورد و سی روز بعد از ان الحضرت ضربت
خورد چون حضرت را بخانه اوردند ام کلثوم فریاد بر اورد حضرت
فرمود که ای فرزند فریاد مکن که در این وقت حضرت رسول ص
می بینم و بدست خود اغاذه میکند نبوی من و میگوید یا علی
زود باشد نزد ما که انچه نزد ماست از برای تو بهتر است و سید بن طاوس
رضوان الله علیه روایت کرده است که در همان شبی که صبح ان حضرت را
ضربت زدند فرمود که در این وقت نشسته بودم مرا خواب ربود
دیدم که حضرت رسول ص نزد من حاضر شدند و با حضرت شکایت
کردم از جور و ایذای امت حضرت فرمود که فدیت کن بر ایشان گفتم
خدا بهتر ایشان میکوتر از ایشان مصاحبان بمن عطا کند
و بهتر من ایشان را بمصاحبان بدبد هد و این بابویه باسناد
معتبر از حبیب بن عمرو روایت کرده است که او گفت بخدمت حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه رفتم در سی که حضرت از ان مرض
از دنیا مفارقت نمود پس حضرت مجراحت مرخود را کشود من گفتم یا امیر
المؤمنین جراحت تو چیزی نیست و بر تو از این جراحت باکی نیست
حضرت فرمود که ای حبیب بخدا سوگند که من در این ساعت از شما
مفارقت میکنم حبیب گفت من بگریه افتادم و ام کلثوم دختر حضرت
گریان شد و نزد مادر حضرت نشسته بود حضرت فرمود که چرا گریه
میکنی ای دختر ام کلثوم گفت چون گریه نکنم و تو ما را خبر میدهی
که در این ساعت از ما مفارقت میفرمائی حضرت فرمود که ای دختر
گرامی گریه مکن بخدا سوگند که گریه چون انچه بدر تو می بیند هر
اینه گریه خواهی کرد حبیب گفت که از حضرت پرسیدم که چیزی
بجوئی امیر المؤمنین حضرت فرمود که ای حبیب می بینم ملائکه انتظام
و پیغمبران را که از پی کدیگر ایستاده اند و انتظار من میکشند که
ملاقات کنند و اینک برادرم رسول خدا ص نزد من نشسته است

وسکونیکه با تنزد ما که امیر در پیش داری بر از انست که در وان
هست حبیب گفت که من هنوز از پیش امیر بیرون نرفته بودم
که روح مقدس او با ارواح انبیا و اوصیا ملحق گردید
وان شهر انشوب و دیگران روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در شبی که در صبح آنحضرت ضربت خورد و برای
نماز شب بیدار نیامد و تمام آن شب بیدار بود و بعبادت
حق تعالی اشتغال مینمود ام کلثوم گفت یا امیر المؤمنین سبب
بیداری و اضطراب تو در این شب چیست حضرت فرمود که در این
شب شهید خواهم شد دیروز با تو وقت بیرون رفتن حضرت امد و نماز
نماز دوباره ام کلثوم گفت ای پدر امشب دیگری را بگو با مردم
نماز کند حضرت فرمود که او قضای الهی عنیوان کرده است و در روایت
کرده اند که در تمام آن شب بیرون و باطراف آسمان نظر
میکرد و میفرمود که هرگز دروغ نگفته ام و نه بمن دروغ از روی ما
صلی الله علیه و آله نشنیدیم و این شبیست که مرا وعده شهادت
داده اند چون نداء صبح شنید کراهت و شعری خواند که مضمون
این بود که خود را برای مرگ آماده کنید که مرگ البته بتو خواهد
رسید و جزع مکن از مرگ چون بوادی تو در اید چون بسجن
خانه در امده رضا بقضا دهید دران خانه بود ند براه بر ان حضرت
گرفتند و فریاد میکرد ند چون خواستند که انیان را دور کنند
حضرت فرمود که بگذارید انیان را که انیان فریاد کنند کانند
بر من و بعد از انیان بر من نوحه کنند کان نوحه خواهند کرد و
کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حسن بن حبیب از حضرت امام
رضا علیه السلام پرسید که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه هر گاه
قاتل خود را بخانه میفرستاد و شب تنها در خود را موضعی که در ان
موضع شهید شد میافت و چون مرقا بیان بمعبری حضرت

فریاد

فریاد کردند فرمود که انیان فریاد کنند کانند از پی انیان نوحه
کنند کان خواهند بود و ام کلثوم با حضرت گفت که امشب در خانه
نماز کن و امر کن که دیگری با مردم نماز کند و حضرت قبول نکرد و
در آنشب نبیاران از خانه بیرون نیامد بجهت و سلاح با انکه میدانست که
ابن ملجم او را در آن شب شهید خواهد کرد یا بگونه خواهد بود تا آنحضرت
فرمود که وفات آنحضرت در آنشب مقدر شده بود و بقدر بخدا
البته جاری میشد ولف گوید که انیا از اسرار قضا و قدر است
و تفکر در انیا موجب لغزش است و تکالیف انبیا و اوصیا خالی
تکالیف دیگران نیست و عجل میباید دانست که انچه انیان
میکشند موافق شریعت و عین صلاح و حکمت است و در مقام
تسلیم و انقیاد میباید بود و در بعضی از کتب معتبره روایت
کرده اند که ام کلثوم رضی الله عنها گفت که در شب نوزدهم ماه
مبارک رمضان برای افطار حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه طبقی نزد او گذاشتم که در قرص نان بجوه وان بود و کاسه از شیر
نزد آنحضرت او دم و بنک سابیده حاضر کردم چون حضرت از نماز
فارغ شد نان و ان طعام نظر کرد کراهت و فرمود که ای دختر و
نان خوش در دیگ طبق برای من حاضر کرده مگر نمیدانی که من
شب بیت بادم و لب عمو خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را
دنیا رفت دو طعام از برای او حاضر نکرد ند ای دختر هر که خود را
واشناسد نفس و بوشش او بنکوست در دنیا اسیادن او در روز
قیامت نزد حق تعالی بیشتر است ای دختر دنیا محل دنیا حسابت
و در جوار دنیا حقارت و حقیر آمد مرا حبیب من رسول خدا صلی الله
جبرئیل از برای او کلید های زمین را اورد و گفت یا محمد خداوند
سلام فرستاده میفرماید که اگر تو خواهی تمام کوه های تهامه
را برای تو طلا سکنم و برای تو فی الحال فرستم کلید گنجهای زمین آ

واز خواب با خود چیزی که میفرمود حضرت فرمود که بعد از آن چه
خواهد بود گفت مرا حضرت فرمود که بعد از آن چه خواهد بود
هر کامچنین است مرا بدنیا حاجتی نیست بگذار مرا که یک روز کرسنه
باشم و یک روز سیر باشم تا آنکه در روزی که کرسنه باشم دعا کنم و دعا کنم بدرگاه
خود و از او سؤال کنم و در روزی که سیر باشم شکر و حمد کنم بسیار
بدرد کار خود و این جبرئیل گفت که توفیق هر چیزی یافته ای بحمد
پس فرمود که ای دختر دنیا خانه غریب است و خانه مذلت و
خواری است و هر که چیزی با خود بدین سفر بهشت با او میرسد
ای دختر بخدا سوگند که نخورده ام چیزی تا یکی از نان جو بر تنها او
داری پس نیز با خود نداشتم و از تنک از نان جو با تنک تناول نمود و حمد
و ثنای حق تعالی بجا آورد پس برخواست و متوجه نماز شد و بسیار
مشغول رکوع و سجود بود و تضرع و ابتهال بسوی حق تعالی مینمود
و بسیار از خانه بیرون میرفت و داخل میشد و باطراف آسمان نظر
میکرد و اضطراب بسیار مینمود و تضرع میکرد و میگریست پس سر را پیش
تا اخر تا وقت عزم پس از تنک خواسید و تن بآن نداد و چاره
خود دانست و روی بسوی خود کشید و بپا ایستاد و گفت خدا و بسنده
بود مرا در لقای خود و کفی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
بسیار گفت پس نماز کرد تا بسیاری از شب گذشت و در تعقیب نشسته
بود که مخدرت را خواب ربود باز تن بآن نداد و برخاست و فرزندان
خود را طلبید و فرمود که دوا نیاه من از میان شما خواهم رفت
و در این شب خواب هولناک دیدم و برای شما فعل میکنم در این
ساعت حضرت رسالت پناه را در خواب دیدم که میفرمود که ای بنو
الحسن در این روزی نزد یک شما خواهد آمد و نزد تو خواهد آمد
شقی ترین این است و محیر تو را از خون سرت خضاب خواهد کرد
من بسیار مشتاقم بلقای تو و همه روزه اشتیاق بنزد ما خواهی آمد

زود بیا بنزد ما که اینجا نزد ما است بهتر و باقی تر است از برای تو چون
اهل و اولاد اینحضرت این سخنان را شنیدند صدا بگریه
بلند کردند پس فرمود ای نیان را که ساکت شوید چون ساکت شدند
وصیت کرد ایشان را بچیزهایی که بعد از رحلت او بجا آورند و چون از وصیت
فارغ گردید باز مشغول عبادت شد و پیوسته در رکوع و سجود و
تضرع و زاری بود و هر ساعت بجانب در بیرون میرفت و باطراف
آسمان نظر میکرد و نظر در ستارها میکرد و میفرمود که خدا سوگند
که دروغ نشنیده ام از رسول خدا و این شب است که مرا وعده داده است
پس بر میگشت بجای نماز خود و میگفت اللهم بارک لنا فی
الموت یعنی خداوندا مبارک گردان برای من مرگ را و بسیاری
گفت انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم پس بسیار صلوات میفرستاد بر محمد و آل او و استغفار
بسیار میکرد ام کلثوم گفت که چون در آن شب قلق و اضطراب
مشاهده کردم مرا خواب نبرد و گفتم ای پدر چرا امشب خواب بر تو
حرام کرده است و استراحت نمیفرمائی گفت ای دختر من با غاعا
بسیار دسیسه کرده ام و خود را باهوال عظیمه افکنده ام و هر کز شبی
و روزی در امر بهم نرسیده است و امشب بسیار دون شأن من است
که انا لله و انا الیه راجعون ام کلثوم گفت ای پدر بزرگوار چرا در
تمام این شب جزع مرا خود نمیفرمودی گفت ای دختر احبار
نزد یک کرده است و وعده ها بریده است ام کلثوم چون این سخن
شنید بسیار گریست حضرت فرمود که گریه مکن که من نکشم این جنبر
را مگر باجر جهد کرده است بسوی من رسول خدا ص پس فرمود که جزا
رفت و بیاشامید و فرمود که ای دختر چون نزدیک وقت اذان
شود مرا بیاگاهان پس باز مشغول زاری و تضرع و عبادت گردید
چون نزدیک وقت نماز شد آب نزد حضرت حاضر ساختم پس

خواست وعجل یدو منوفود وخانهای خود را بوشید وستوجه مسجد
کوفه چون بمحض خانه درآمد مرغابی چند که برای بادوم حسین بن
بهدیه آورده بودند بر سر راه آنحضرت آمدند وبالها کشوده وفریاد
کردند وپیش ازان شب صدای ایشان بوی نیامد حضرت فرمود که
لا اله الا الله فریاد کننده چند ند که از عقب ایشان نوحه
کنند گان خواهند بود وفرداباد داد قضای حق تعالی ظاهر
خواهد شد ام کلثوم گفت ای پدر چرا فال بد میزنی حضرت
فرمود که هیچ یک از ما اهل بیت فال بد نزدند وفال بد در ما نیز
اثر نمیکند ولیکن سخن حقی بود که بر زبان جاری شد پس فرمود که
ای دختر بمحض خود سوگند میدهم تو را که این مرغابیان را رها کنی
که حیوان بی زبانی چند ند حبس کرده اند ایشان را بدین
اب وداندهٔ چون کوسنه وتشنه شوند پارها کن ایشان را
از کیاههای زمین بخورند وچون بد رخانه رسید وخواست
که در را بگشاید قلاب در بگریخت آنحضرت بند شد واز کمرش باز
شد وافتاد پسران را از زمین برداشت وبوسه بر لبهای وشعری
چند خواند که مضمون فرزانها انکیست که ببند میان خود را برای مرگ
بدرستی که مرگ ملاقات کننده است تو را وجزع مکن وقتی که نازل
شود بحیله نرو ومغرور مشو بدنیا هر چند باقی موافقت نماید
چنانچه دهر تو را خندان کرده است باز تو را بگریه خواهد
اورد پس فرمود که خدا وند مبارک کردان برای من مرگ را وبسیار
کردان برای من لقای خود را ام کلثوم گفت که چون این اخبار
عجب انا را از پدر بزرگوار خود شنیدم گفتم واغوثاه وا
ابتاه در تمام این شب جز مرگ خود بما مگوئی حضرت فرمود که ای
دختر انها کالانها وعلامتهای مرگست که از پی یکدیگر ظاهر
میشوند پس در را گشود وبیرون رفت ام کلثوم گفت که من برگشتم

والخبر

واخبار از حضرت دیده وشنیده بودم حضرت امام حسن هم نقل کرد
حضرت برخواست واز پیش پدر بزرگوار خود رفت وپیش از انکه حضرت
داخل مسجد شود باین حضرت رسید وگفت ای پدر چرا در این وقت
شب از خانه بیرون آمدی گفت ای فرزند دیده من خوابهولناکی
دیده ام حضرت امام حسن هم گفت که ای پدر بیان کن خواب خود را
برای من فرمود که دیدم جبرئیل بر کوه ابو قبیس فرود آمد ودو
سنگ از ان کوه بر کرفت وبسوی کعبه رفت وبر بام کعبه ایستاد و
ان سنگها را بهم زد که ریزه ریزه شدند پس بادی وزید وان
ریزهای سنگ را پراکنده کرد وهیچ خانه در مکه ومدینه نماند مگر
انکه ریزه از ان سنگ دران داخل شد حضرت امام حسن گفت
ای پدر بعبیر تعبیر کردی این خواب را حضرت فرمود که این خواب
دلالت میکند بر انکه پدر تو شهید شود وهیچ خانه در مکه ومدینه
نماند مگر انکه اندوهی از مصیبت او دران خانه داخل شود حضرت
امام حسن هم فرمود انا لله وانا الیه راجعون که این واقعه که خواهد بود فرمود
حبیب من رسول خدا صلعم خبر داده است که در دهم از ماه
مبارک رمضان شهید خواهم شد بضربت ابن ملجم مرادی حضرت
امام حسن فرمود که ای پدر هرگاه میدانی که او کشنده تو خواهد
بود او را بقتل رسان حضرت فرمود که ای فرزند کرامی قضاء
پیش از قضایت نمیباشد پس فرمود که ای فرزند بخت خواب خود
بگو را امام حسن گفت ای پدر بخواهم باقی بیاید حضرت فرمود
که تو را سوگند میدهم که برگردی پس حضرت امام حسن هم بخانه باز
گشت وبا ام کلثوم بحزون ومحکمین فشستند وبر احوال و
احوالی که از انحضرت شنیده بودند بگریستند چون حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه داخل مسجد شد قنبل بها خاموش شده بود و
مسجد تاریک بود حضرت چند رکعت نماز ادا کرد وساعتی مشغول

تعقیب بود پس برخواست و دو رکعت نماز کرد و بیامد بمسجد بایستاد و دستهای مبارک بر کونهای خود کذاشت و اذان کفت و چون حضرت اذان میکفت هیچ خانه در کوفه نماند مکر آنکه صدای حضرت را میشنیدند و آن ملجم ملعون در نیمه شب بیدار بود و در آن امر عظیمی که اراده کرده بود تفکر میکرد و در میان شب قطام ملعونه نزد او آمد و کفت کی چیز ترا اراده داده خواب بر تو حرام است برخیز و علی را بقتل رسان و بر کرده و مراد خود را از من حاصل کن آن ملعون کفت که علی را میکشم و نمیدانم که برای خود و یا برای غیر خود پس در آن وقت صدای اذان حضرت را شنید آن ملعون کفت که زود برو که فرصت از دست میرود و برو آمد دیکر در خانه آن شب آن ملعون با شبیب و ورد آن در مسجد بودند و انتظار حضرت میبردند چون حضرت از اذان فارغ شد و بیرون آمد و مشغول تسبیح و نفل پس حق تعالی بود و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و سجود را دراز کرد از برای نماز تا آنکه آن ملجم ملعون رسید و دید که او بر دو خوابیده است در بود که برخیزد از خواب برای نماز و چنین بخواب که این خواب شیطانست بلکه بر دست راست بخواب که خواب مومنان است و برای چه خوابیدن خواب مغبوط است پس حضرت فی بود که قصدی کند در خاطر خود کرده که نزد یکست که اسمانها از هم بپاشد و زمین شود و کوهها سرنکون کرد و اکر واکر خواهم حتی میتوانم فرو داد که در زیر خاک چهار دیواری و حضرت از او در کذشت و نزد محراب رفت و مشغول نماز شد و رکوع و سجود را بسیار طول داد چنانچه عادت او بود پس آن ملعون امد و نیز دانستا نی که حضرت نماز میکرد و چون حضرت سر از سجده اول برداشت آن ملعون ضربتی بر سر حضرت زد و بر جای

ضربت

ضربت عمر محمد و امد و تا چنانی الحضرت شکافت ابن حضرت فرمود که فزت و رب الکعبه یعنی فاز و رستکار کردیدم بحق پروردکار کعبه چون اهل مسجد صدای حضرت را شنیدند همه بسوی محراب دویدند و چون ان لعین ان ضربت را بر محراب داده بود زهر در سر دویدن مبارک حضرت دویدند و چون مردم نزد حضرت رسیدند که در محراب افتاده است و خالی بسیکرد و بر جراحت خود میزد و این ایه را میخواند منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری یعنی از زمین خلق کردیم شما را و در زمین بهم برمیکردانیم شما را و از زمین بیرون می اوریم شما را بار دیکر پس فرمود که امد مرتضی و راست شد کفتند رسول خدا را وی کفت که بیشتر شبیب ضربتی حوالة الحضرت کرد و برطاق مسجد امد و چون ضربت ابن ملجم لعین بر سر مبارک حضرت رسید زمین بلرزید و دریاها موج امد و اسمانها بر خود لرزه دیدند و درهای مسجد و سقف خود پس چون الحضرت را برداشتند ردای مبارک الحضرت را بر سر مبارک کرفتند و حضرت سر مبارک خود را بر خاستن مبارکش کشید و فرمود که این است که خدا و رسول مرا وعده داده بودند و راست کفتند خدا و رسول پس در آن وقت خروش از ملائکه اسمانها بلند شد و باد سیاه وزید که هوا را تیره کرد و جبرئیل در میان اسمان و زمین صدا زد بلند کرد که خدا سوکند که در هم شکست ارکان هدایت و تارک شد ستارهای علم و نبوت و بر طرف شد نشانهای پرهیزکاری و کسیخته شد عروة الوثقای الهی و کشته شد پسر عم محمد مصطفی و وصی برکزیده و شهید شد سید اوصیا علی مرتضی و او را شهید کرد بدبخت ترین اشقیا چون ام کلثوم رضی الله عنها

ان صدا را شنید طپانچه بروی خود زد و کریبان خود را چاک کرد و
فریاد وا آبتاه و واعلیتاه و واحسناه و واسیداه برآورد پس حضرت امام
حسن و امام حسین صلوات الله علیهما از خانه بیرون آمدند دیدند
مردم بنوحه و فریاد مشغولند و میگویند وا امام ما و وا
امیر المؤمنین بحدی سوگند که شهید شده امام غایب عجا هذا کرهر کز
برای بت هیچ نکرده بود و شبیه تر بن مردم بود برسول خدا از جهت
ان دو امام مظلوم داخل مسجد شدند فریاد وا آبتاه و واعلیتاه
برآوردند و گفتند کاش ما را مرگ درمی یافت و این روز را
نمی دیدیم چون بنزدیک محراب آمدند دیدند بزرگوار خود را دیدند
که در میان محراب افتاده و آثار بعد باخلاق بحواهند که ان
حضرت را بر خیزانند که با مردم نماز کند و نمیتوانند پس حضرت امیر
المؤمنین حضرت امام حسن را بجای خود باز داشت که با مردم نماز
کند و خود حضرت نماز را با یما اداکرد و خون را بروی خود
میمالید و هر ساعت بیطرف میل میکرد چون حضرت امام حسن ع
از نماز خود فارغ شد سر مبارک پدر بزرگوار خود را در دامن
گذاشت و گفت ای پدر بزرگوار وقتیکه ما را شکستی و میگوئی تو را
با اینحال نیافتیم دیدیم حضرت دیده مبارک خود را باز کرد و فرمود
کرای فرزند کرا بعد از امروز غمی و المی و وجعی نیست
انبک جدت محمد مصطفی ص و جده توجند بچه کبری و مادرت
فاطمه زهرا و حیدر بان جهت المأوی بود و رود برامده اند و
انتظار رفتن او میکشند پس شادباش و دست از کریه بردار که
کریه تو ملکها را بگریه آورده است و چون این صدای وحشت
انگیز در کوفه بشهرت کوه مردان و زنان از خانها بسوی مسجد
دویدند چون بمسجد رسیدند دیدند که حضرت امیر المؤمنین
سر بزانوی امام حسن است و با انگشت جای ضربت را محکم

بسته اند خون میرید و کلکون مبارکش از زردی بسفیدی مایل
شده و با طراف آسمان نظر میکند و زبان مبارکش بتسبیح و تقدیس
الهی مشغول است و میگوید از تو سئوال میکنم بروردگار ارواح
انبیا و اوصیا و اولاد و اعادی در درجات جنت المأوی دایه حضرت
شاعق مدهوش شد و قطرات عبرات از دیدههای نور دیده
مصطفی حسن مجتبی میریخت چون اب دیده اخضرت بروی پدر
بزرگوارش ریخته شد چشم گشود و فرمود که این چه کوبیاست
ای فرزند بعد از این روز بر تو دشوار تر و سخت تر نیست امیدوارم
جدت محمد مصطفی و جده ات خدیجه کبری و فاطمه زهرا و حیدر با ان حضرت
نزدیک دقت حاضر شده اند و انتظار قدوم او میکشند تو لکن
اسما نهاد بدر کار حق تعالی صدا ها بلند کرده اند ای فرزند
کرای بر پدر خود جزع میکن و تو بعد از پدر خود بزهر ستم
شهید خواهی شد و برادرت حسین بتیغ بغی و عدوان شهید
خواهد شد و با اینحال بعد دیدرو مادر خود محشور خواهید شد پس
حضرت امام حسن ع گفتای پدر با تا کی میگوئی که کی تو این سخنان را حضرت
حضرت فرمود که فرزند بعد از تو حسن بن ملجم مرادی ضربت زند و الحمد
از ناب کنده داخل مسجد خواهد شد و بر تو زهر خشیران ملعون بر
سر و بدن اخضرت جاری میشود و مدهوش میگردید و مردم میگریند
و غلغله در مسجد بلند شد و
ابن ملجم علیه اللعنه را دست بسته از در مسجد بدر آوردند و مردم او را
لعنت میکردند و با بر سر و ریش میزدند و بخشونت میانداختند و کوشتمش
بدندان میخایید و میگفتند ای دشمن خدا چه کردی با امت محمد
هلاک کردی و بهترین مردم را شهید کردی و ان ملعون ساکت بود
و بخن نمیگفت و حد یکه خنجر زهر آلود در دست داشت و در
پیش دندان ملعون میمالید و مردم را میشکافت تا انکه ان ملعون را

بزد پای حضرت او رد چون نظر حضرت امام حسن علیه السلام بر او
افتاد فرمود کدای ملعون تو کیستی امیر مؤمنان و امام مسلمانان
را ایمزای او از تو این بود که تن را بباد داد و بر دیگران عطا کرد
و تو عطاها فرمودی ای بدبخت ترین این امت ایا بد امامی بود
از برای تو ان ملعون سر بزیر افکند و جواب نگفت پس در آن
وقت صداهای مردم بگریه و نوحه بلند شد حضرت پرسید
از آن مردی کان ملعون را آورده بود کدام دشمن خدا را آورده
کجا یافتی گفت ای مولای من در نیزار خوابیده
بودم و من در خواب بودم و او بیدار بوده است چون صدای جهیر
قتل امیر المؤمنین را از میان اسمان و زمین شنیده بود مرا بباد
کرد و گفت تو در خواب و امام تو علی بن ابی طالب شهید شده است من
از خواب جستم و گفتم خدا دهنت را بکند این چه سخن است که میگوئی
امیر المؤمنین نامرد چه بد کرده است کدا و را بکشند او خیر خواه مسلمانان
است و پدر یتیمان است و شوهر بیوه زنان است و کی ایا دا زان
هست کدا و را بکند و او نیز خدا است پس آن زن گفت که چنین صدا از
اسمان شنیدیم و کان دا دم کدان صدا را جمیع اهل کوفه شنیده باشند
در این حین بودم که ناگاه صداهای عظیم بگوشم رسید شنیدم که کسی
میگفت قتل امیر المؤمنین پس غمگین خود را از غلاف کشیدم و در
خانه را کشودم و سر اسیمه بیرون دویدم در اثنای آن ملعون را
دیدم که میگریخت و بجانب راست و چپ نظر میکرد و کوچه را راه بر
او بسته شده بود و او گفتم که چند بر تو چرا چنین سرگردانی و کیستی
و از اداه کجا داری نام خود را نگفت و نام دیگر گفت گفتم از کجا می آئی
گفت از خانه گفتم در این وقت کجا میروی میگفت بصحرا گفتم چرا نماز نمیخوانی
با امیر المؤمنین نکردی گفت بتو شهید کرد حاجت من فوت شود گفتم
صدائی شنیدیم که امیر المؤمنین کشته شده است ایا تو خبری داری گفت

کفتم چرا نمی ایستی تا خبر معلوم کنی گفت نی کار خود میروم و حاجت من
از این سفر ضرور تر است چون این سخن را از او شنیدم گفتم ای ملعون
کدام حاجت است که ضرور تر باشد از نجستن احوال امیر مؤمنان و امام
مسلمانان و از او در خشم شدم و لگدی بر او حواله کردم از نجا
باری دویدم و بر قنبر غمگین از زیبائی او ظاهر شد چون بر قنبر را
مشاهده کردم گفتم ای قنبر چیست که در زیر جامه خود پنهان
کرده میگریزی قال امیر المؤمنین خواست که بگوید نه حق تعالی ب
زبان نجاری کرد که گفت بلی پس من غمگین حواله او کردم و او بر غمگین
حواله من کرد و من ضربت او را رد کردم و او بر زمین افکند احمد
مردم رسیدند و او را مدد کردند تا انکه او را کردند و دستها بش را
بستم و غلبه یافتم تو او را دم پس حضرت امام حسن فرمود که حمد و سپاس
خدا و ند را سزاست که دست خود را یاری کرد و دشمن خود را خذلان
کرد اند صدا زناعتی حضرت امیر المؤمنین ضم چشم کشود و میگفت
ای ملائکه پروردگار و من دفن و مدا را کنید با من پس حضرت امام
حسن فرمود که ای دشمن خدا و رسول و دشمن قرآن ملحد است
حق تعالی تو را با و قدرت داده است و تو قوطا سر کرده امدا و را
چون حضرت و انظر بران ملعون افتاد صدای ضعیفی گفت کدای
بدبخت بدا رغ طیحی قدام خود ی ایا بدا ما بی بودم من برای تو
که را چنین جزا دادی ایا مهربان نبودم بر تو ایا تو را بدیگران اختیار
نکردم ایا بر تو احسان نکردم و عطای تو را زیاده از دیگران ندادم
ایا نمیگفتند مردم که تو ابقتل رسانیدی و من تو را سببی نرسانیدم
و در عطای تو افزودم با انکه میدانستم که تو مرا خواهی کشت و لیکن
میخواستم که بحق حق تعالی بر تو تمام شود و خدا انتقام مرا از تو بکشد
و خواستم که شاید انکه اهل خود برگردی پس شقاوت بر تو غالب شد
و مرا کشتی ای بدبخت ترین بدبختان کیوان ملعون گریست و گفت

یا امیرالمؤمنین یا تو بخانه میتوانی داد کسی را که در رنج است پس حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه جای آن ملعون بحضرت امام حسن ع
سفارش کرد و فرمود کرا و را طعام و آب بده و دست و پای او را در
زنجیر کن و با او رفتوآمد مدار اگر من و چون تو از دنیا برویم او را اسیر حضرت
قصاص کن و صبر کن و با او نرمی نمای و مشابه مکن او را که دست و پای
حسن و حسین ما را بریده عفو کن و با او نیکی نما چنانکه رسول ص فرموده که
کسی که با ما نیکی نماید و با ما بدی کند حضرت رسول ص فرموده که ما
عفو کنیم از او زیرا که ما اهل بیت کرم و عفو و حلمیم و محمد ابن حنفیه
رضی الله عنه روایت کرده است که پس حضرت امیرالمؤمنین ص فرموده که
مرا برده آرید و بخانه ببرید پس آن حضرت را آنجا یافت ضعف بود اشتیم و بجا
برده یم و مرهم برد و را حضرت کبیر و زاری میکرد ند و نزدیک بود که خود
را هلاک کند پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه دعا بن کرده
و زاری و ناله و بیقراری با پدر بزرگوار خود کفت ای پدر و صبر از نو
از برای ما کی خواهد بود و مصیبت تو امروز بر ما مثل مصیبت رسول
خدا است کویا کریبرا از برای مصیبت تو آفریده ایم پس حضرت امیر
المؤمنین آن حضرت را نزد خود طلبید و چون نظر کرد دید که
آن امام مظلوم را دیده که از بسیاری کریه مجروح کرده یا است پرسید
مبادا که خود را ب از دیده های نوزده خود پاره کرده و دست برده
مبادا کفن کفاشته و کفتای فرزند خداوند عالمیان دل تو را مضطرب
کرده اند و نزدیک تو برادران تو را دفن کرده اند و نظر
تو را اشک ما رند و جریان آب دیده تو را ساکن کرده اند بلکه برای خدا
تو را اجر داده و بقدر مصیبت تو پس آن حضرت را داخل حجره کرده اند ند و د
نزدیک محراب خوابانیدند و زینب و ام کلثوم آمد ند و در پیش آن
حضرت نشسته و نوحه و زاری بای آن حضرت میکرد ند و میکفتند که
بعد از تو کودکان اهل بیت تو را کی تربیت خواهد کرد و بزرگان ایشان را

کی محافظت خواهد نمود ای پدر و نیز کوارا نده و ما بر تو و رود ما
است و ابر چه بده ما ظاهر کرد ما کی خواهد کرد بابا بر صدای مردم از پرده
حجره ملبند شد نالهٔ و زاری و اب از دیده های نیازار آن حضرت جاری شد
و نظر حضرت بسوی فرزندان و اهل خود افکند و حسن و حسین را
نزد یک خود طلبید و ایشان را در بر کشید و رو های ایشان را میبوسید
پس ناحق بده هر شد با عنبا ران زهری که در دیدن آن حضرت جاری
شده بود چنانچه حضرت رسالت ص سبب زهری که با آن حضرت داده
بودند کاهی بدهان مبارک میبند و کاهی بهمین زبان میامد چون حضرت
بهمین زبان از امد حضرت امام حسن ع کاسه از شیر بدست آن حضرت داد
حضرت کرفت و اندکی از آن تناول کرد و فرمود که ببرید و بآن امید بدهید
که باشا مد و با زنفس او بخود بحضرت امام حسن ع کد آن ملعون را
بحضرت امام حسن ع طعام و شراب بدهند و بسیج حفیه و دیکران
روایت کرده اند که چون آن ملعون را محبوس بر دند امام کلثوم کفت
ای دشمن خدا امیرالمؤمنین را کشتی آن ملعون کفت که امیرالمؤمنین
را نکشتم پدر تو را کشته ام ام کلثوم کفت که امید دارم که او از این حرف
شفا یابد و حق تعالی تو را در دنیا و آخرت بعذاب خود معذب کرداند
آن ملعون کفت که آن شمشیر را بهزار درهم خریده ام و بهزار درهم
دیکر داده ام که آن را بزهر آب داده اند و ضربتی بر او زده ام که
مبادا اهل زمین قسمت کنند آن ضربت را هر اینه همه را هلاک کند
محمد بن الحنفیه رضی الله عنه کفت که چون شب بیستم ماه مبارک رمضان
شد نماز خفتن بجای مبارک پدرم رسید و در آن شب نشسته نماز
میکرد و بنا را بر صبیحتها شیرین بود و تسلی میداد تا انکه شیطان مذبب
مردم را واداشت میکه بحضرت سیامد ند و سلام میکرد ند و
جواب سلام ایشان میفرمود و میکفت بنا التفاوت زمن سوال کنید از
آنکه مرا نیابید و سوالهای خود را سبب کرم اند برای مصیبت امام غا

پس روم خروش برآورد ند و حجر بن عدی برخواست و شعری چند در
مصیبت آنحضرت خواند چون ساکت شدند حضرت فرمود که هیچکس نخواهد
بود حال تو در هنگامی که تو را طلبند و تکلیف نمایند که بیزاری جوئی
از من چه گفت خدا سوگند یا امیرالمؤمنین که اگر مرا بقطعه بقطعه پاره کنند
و آتش بسوزانند از تو بیزاری نجویم حضرت فرمود که برای هر خیر تو
توفیق یافتی ای حجر و خدا تو را جزای خیر دهد از طایفه اهل بیت پیغمبر
خود پس زره از تن طلبید و بتن اول نمود و فرمود که این امروز از من
از دنیا و جود ثبت و یکم شد فرزندان و اهل بیت خود را جمع کرد و
ایشان را وداع کرد و فرمود که خدا خلیفه من است بر شما و والی است
بر او نیکو وکیلیست بر ایشان و او صیت خیرات مؤکده نمود در آن شب آثار
زهر بر بدن مبارکش بسیار ظاهر شده بود و هر چند حضرت حسن و امام حسین
او را بند تناول نفرمود و لبهای مبارکش بلرزه حرکت میکرد و نمانده
مرواریدی بعرق از جبین مبینش میریخت و بدست مبارک خود پاک میکرد
و میگفت نشنیدم از رسول خدا صلعم که چون نزد یک وفات من میشود
عرق میکند جبین او مانند مروارید تر و من از او نمی میشوم پس پیغمبر
گیسوی فرزندان خود را طلبید و فرمود که خدا خلیفه من است بر شما و والی
خدا میسپارم پس همه بگریه افتادند و حضرت امام حسن علیه السلام گفت ای
برادر چنین سخن میگوئی که گویا از خود نا امید شده فرمود که ای فرزند
گرامی نگفتم پیش از انکار این واقعه بشنو حدیث رسول خدا صلعم را
خواب دیدم و از زهرهای این است یا و شکایت کردم گفت صبر
کن بر ایشان پس گفتم خدا او بدل من بدان را بر ایشان مسلط گرداند
و بدل ایشان بهتر از ایشان بمن دروزی کند پس حضرت رسول صلعم فرمود
که دعای تو را مستجاب کرد و بعد از سه شب تو را بخود نخواهد گذارد
و اکنون سر شب گذشته است ای حسن تو را وصیت میکنم برادرت
حسین و فرمود که شما ها از منید و من از شما هیچ و روکرد بامام حسین

دیگر که از بطن فاطمه بودند و ایشان را وصیت کرد که با لفت حسن و
حسین نکنید پس گفت که حق تعالی شما را صبر نیکو کرامت کند و ثواب
از میان شما امیر و مرو بجیب خود محمد مصطفی ملقب بمثوم جناب حمزه را
وعده داده است ای حسن چون من از دنیا بیرون روم مرا غسل ده و کفن
کن و حنوط کن بقیه حنوط جد خود رسول خدا صلعم که آن از کافور بهشت
است و جبرئیل آورده بود برای آنحضرت و چون مرا در روی تخت بگذارید
پیش تخت را کاملا بدارید و عقب آن را بگیرید و بهر سو که پیش تخت رود
شما نیز از عقب آن بروید و بهر موضع که جنازه من بایستد آن موضع قبر
من است انجا جنازه مرا بر زمین بگذارید و ای حسن تو بر من نماز کن و بر تن
هفت تکبیر گو و بدان که این هفت تکبیر حلال نیست بر احدی غیر از من
مگر پیغمبری که در آخر الزمان بظهور رسد از فرزندان برادرت حسین
که قایم و مهدی این امت است و کجهای این امت را او درست خواهد کرد
و چون بر من نماز کنوای حسن این جنازه را از موضع خود بردار و خاک را
از آن موضع دور کن پس در انجا قبر کنند و لحد ساخته خواهی یافت و چون
لحد ساخته و نقش کرده شده در انجا خواهی دید که پدرم حضرت نوح علیه السلام
بر تن ساخته و در انجا کفن ساخته است پس مرا بر همان ساخته دفن کن و هفت
خشت ساخته در انجا خواهی یافت از خشتهای زمزم که آنها را پیغمبر صلعم
بر ایشان کرده و یک خشت را بر دار و بقبر نظر کن و مرا در انجا خواهی دید
زیرا که عبد تو رسول خدا صلعم ملحق خواهد شد و بدان که هر پیغمبری که
بمیرد اگرچه در مشرق مدفون شده باشد و موصی او در مغرب بمیرد البته
روح و جسد آن پیغمبر را بارواح و اجساد و محل جمع میسازند و بعد
از آن جدا میشوند و باز هر یک بقبرهای خود برمیگردند پس قبر مرا
از خاک پر کن و بدان کن موضع قبر مرا و چون صبح شود تا بوقت بر
ناقه بنشین و سران ناقه را بکسی بده که بکند بجانب مدینه تا انکه در مدینه
ندا نکند که در کجا مدفون شده ام و در بعضی از روایات معتبره از حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرزند خود
امام حسن علیه السلام را امر کرد که جهاد قبر و جهاد موضع از برای او حضرت دفنا
در مسجد کوفه در روضه و در خیف و در خانه معبدة بن هبیره برای آنکه
ملاعین خوارج و بنی امیه موضع قبر آن حضرت را ندانند مبادا که اراده
کنند که جسد مطهر آن حضرت را بیرون آورند پس حضرت با فرزندان
خود گفت که زود باشد که فتنها و بلیتها او را از هر جانب و مناقفا
این امت کلمهای دین از خود را از شما طالب نماید و انتقام از شما
بکشند پس بر شما باد صبر که عاقبت صبر نیکوست پس از حضرت امام
حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما فرمود که بعد از من
بر خصوص شما فتنها و بلیتها وارد خواهد شد از جهتهای مختلف
پس صبر کنید تا خدا حکم کند میان شما و دشمنان شما او بهترین
حکم کنندگان است پس در وقت حضرت امام حسین صلوات الله علیه
فرمود که ای عبد الله تو قاتل شهید این امت پس بر تو باد بتقوی و صبر
بر بلاها این را گفت و بناگاه مدهوش شد و چون بهوش باز آمد گفت
در این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن
و گفتند که زود باشد که ما را مشتاق قیم بنزد تو تا بر بدیهای خود
ذکر نمائید و با اهل بیت خود نظر کرده و فرمود که همه را خدا میسپارم
خدا امر را بر اهل حق درست بدارد و از شر دشمنان نگاه دارد خدا
خلیفه من است بر شما و خدا بس است برای خلافت و نصرت او بر
بر شما باد سلام ای رسولان وحی بر و در کار من و گفت لیتهل فلیتهل
المعاملون ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون
یعنی برای مثل این ثواب و منزلت باید که عمل کنند عاملان بدستی
که خدا با اینهاست که به هیز کاری کرده اند تا نهاکه نیکوکار بوده اند پس چون
بدینوضع در حرف زشت و مشغول ذکر خدا گردید و رو بقبله کرد و در
دیدهای خود را بر هم گذاشت و دستها و پاهای خود را بسوی قبله

کشید و شهادت بوحدانیت الهی و رسالت جضرت رسالت پناهی داد
بقدم شهادت نبوی و ریاض جنان خرامید راوی گوید قولوبر رحمة الله علیه
سندهای متعدد از زاذان بن دینار روایت کرده اند که گفت روزی
خدمت حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه رفتم حضرت فرمود
که ای زاذان شنیده ام که تو بزیارت قبر امام حسین سلوات الله علیه
میروی زاذان گفت بلی چنین است که شما خبر رسیده است حضرت
فرمود که چرا چنین میکنی و حال آنکه تو را قرب و منزلتی نزد خلیفه وقت
و والی نیست که کسی تا را دوست دارد و تا را ببرد یکوان زیادتی
دهد و فضایل تا را یاد کند زاذان گفت که چنین است ذکر کند زیادتی
کفته خدا سوگند که نمیکنم این را مگر برای خدا و رسول او و پیوا
ندارم از خشم هر که خشم آید بر من و بر من عظیم و گران نیست از اینکه
من بر سد با این سبب پس حضرت فرمود که چنین است پس فرمود که آیا
یاد تو را پس زیارت یاد پس بیاورت یاد بدرستی که حبیب ما هم تو را
بخبری که از خبرهای منتخب و مخزون است نزد من بدرستی که در محرم چنانه
کربلا رسید با آنچه رسید و پدرم شهید شد و با او شهید شدند
از فرزندان و برادران و خویشان و یاران او آنچه شنیده و محرم او
و زنان او را بر شتران سوار کردند و بخانب کوفه بردند چون بحوالی
گاه رسیدیم و نظر من بر کشتکان افتاد و ایشان را در میان خاک و
خون دیدم که مدفون نکرده بودند ایشان را فاقی عظیم در دل من
بهم رسید و اندوه بزرگ در سینه من حادث شد و نزدیک شد که جان
از بدنم مفارقت کند در آن وقت عمه من زینب کبری دختر علی مرتضی
آن حالت را در من مشاهده نمود و مضطرب شد و گفت این چه حالت
که در تو مشاهده میکنم و نزدیک است که خود را هلاک کنی ای بقیه اضطراب
و یادگار جد و پدر و برادران من گفتم چگونه جزع نکنم و اضطراب ننمایم
و حال آنکه سید و بزرگ و پدر خود را و برادران و عموها و فرزندان

عرها و یاران خود را می بینم که عریان در میان خاک و خون افتاده اند
و ایشان را کفن و دفن نکرده اند و هیچکس متوجه ایشان نمیشود و نزدیک
ایشان نمی آید گویا که ایشان کافران دیلم و ترکند زینب گفت که جزع
مکن ای فرزند برادر که این واقعه را خبرداد رسول خدا صلعم بجد و پدر
و عم تو و خبر داد که حق تعالی گفته است پیمان کرده ام از این امت و از
فراعنه این زمان ایشان را نمیشناسند و در میان اهل السماء معروفند
ایشان خواهند آمد و این اعضای پاره پاره را جمع خواهند کرد و
بدنها باین بدنهای مجروح دفن خواهند کرد و نشانی برای قبر پدر تو که
سید شهیدان است نصب خواهند کرد که هرگز در ایام روزگار اثر آن قبر محو
نشود و نشانش بطرف نشود و همی بسیار خواهند کرد چنین و چنان
کفر و اتباع حال مقدر همی خواهند کرد و بر طرف کردن این اثر و هر چند
ایشان زیاده سعی خواهند کرد ظهور و علو آن بیشتر ظاهر خواهد
شد پس گفت که خبر داد مرا ام ایمن که روزی حضرت رسول صلعم بدیدن
حضرت فاطمه زهرا سلوات الله علیها آمد پس حضرت فاطمه برای ان
حضرت حریره ساخت و نزد حضرت حاضر کرد و حضرت امیر المؤمنین ع
طبق خرمائی او و دام ایمن گفت که من کاسه او و دم کدران شیر
و سگ بود پس حضرت رسول صعم و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
سلوات الله علیهم از آن حریره تناول نمودند و آن شیر اشامیدند و
از آن خرما باسگ میل فرمودند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
ملتفت او و دواب بود حضرت رسالت صلعم ریخت و چون حضرت
دستهای مبارکش خشک شد دست بر روی مبارکش کشید پس نظر کرد
بسوی فاطمه و علی و حسن و حسین نظری کرد آنگاه سر بر روی شادی در
روی مبارکش نهاد پس نگاه بسوی آسمان نظر کرد پس
روی مبارک خود را بجانب قبله کرد و دستهای خود را بسوی
آسمان کشود و بسیار دعا کرد پس بسجده رفت و در سجده صدای

کریه‌اش

گریه‌اش بلند شد و اشک دیده‌اش بر زمین جاری شد پس سر از سجده برداشت
و با عرق مرد نزدیک آمدند و با آن قدری آب از دیده مبارکش بر صورت
چون اهل بیت رسالت احوال را مشاهده کردند همه گریان شدند
من نیز از جزع ایشان جزع کردم و جرأت منکر شدم که از سبب
آن گریه از حضرت سؤال کنم و چون احوال بسیار و بطول انجامید
علی و فاطمه صلوات الله علیهما گفتند سبب گریه تو چیست یا رسول الله
هرگز چنین دیدهای تو گریان نکرده اند بدستی که احوال که در دنیا
کرده بر ما طاری شده اند چیست پس حضرت رسول صلعم بگریه در آمد
و گفت ای پدر و برادر من چون خدا ما را نزد خود مجتمع دید از شما
شما مسرور شد که هرگز چنین شادی در خود نیافته بودم
و من در دنیا نظر میکردم و خدا را شکر میکردم که چنین نعمتها بمن کرامت
کرده که ناگاه جبرئیل ع بر من نازل شد و گفت یا محمد بدرستی که خدای تعالی
مطلع شد بالخصوص بر نفس تو حادث گردید و دانست شادی که تو را حاصل شد
بدیدن برادر و دختر و دو فرزند زاده خود پس فرمود که برای تو نعمت دنیا
و گوارا کرده اند برای تو این عطیه را تا بکه کرده اند ایشان را و فرزندان
ایشان را و شیعیان و دوستان ایشان را تو در بهشت و خدای تعالی خواهد
آفکند میان تو و ایشان و چنانچه تو عطا میکنند در آن روز با ایشان
عطا خواهد کرد و چنانچه تو بخشش مینماید با ایشان خواهد نمود تا بکه
تو خوشنود گردی و زیاده از مرتبه خوشنودی تو با ایشان کرامت خواهد
کرد تا بلیه دنیا را که ایشان خواهد رسید در دنیا و مکروه بسیاری
که ایشان را در خواهد یافت بدستهای کروهی از شما فقان که ملت
تو را بر خود بندند و دعوی کنند که از امت تو اند و حال آنکه بری باشند
از خدا و از تو و ایشان را بشمشیر ببارند و با انواع زجرها و ستمها و کشتها
بکشند و هر یک را در دنیا حیله از زمین مقتل برسانند و قبرهای ایشان
ان یکه گردد و زیارتگاه خواهد شد و حق تعالی احوال را برای تو و ایشان پسندیده

است و ایشان را اهل این سعادت کرامنده است این حد کن خدا را
برانچه از برای شما پسندیده است و راضی شو بقضای الهی پس خدا را
حمد کردم و راضی شدم بقضای او و باو از برای شما استعانت و توفیق
است پس بر تو لازم است بدرستی که بر آورد و نوعی بهتر و ظلوم
خواهد بود بعد از تو و منافقان امت تو بر او غالب خواهند شد
و غضب خلافت او خواهند کرد و از دشمنان تو بقتل ها او خواهد
رسید و در آخر کشته خواهد شد بدست بدترین خلایق و بدبخت
ترین اولین و آخرین و نظیر قرین کننده ناقه صالح و شهری که نبوی این
شهر هجرت خواهد بود و آن شهر محل شیعیان او و شیعیان فرزندان
او خواهد بود و بسبب اختلال بلای اهل بیت رسالت بیمار خواهد
شد و مصیبت ایشان عظیم تر خواهد شد و این فرزند زاده تو
و اشاره کرد بنبوی حسین علیه السلام شهید خواهد شد بکربلا از
اهل بیت و ذریت تو و بنگاران امت تو در کنار نهر فرات در زمینی
که آن را کربلا گویند و بسبب آن کرب و بلا بر او و بر شما و دشمنان تو
تو بیدار خواهد شد در روزی که کرب آن روز منقضی نشود و هیبت
آن روز باحی نرسد و آن بهترین بقعه‌های زمین است و من نشان
از هر زمینی ناظر تر است و آن قطعه ایست از بهشت پس بر روزی که
فرزند تو و اهل او در آن زمین شهید شوند و احاطه کند بایشان
لشکرهای اهل کفر و لعنت جمیع اقطار زمین بلرزد و کوهها بطپند
آب دریاها بموج در آیند و ماهیان دریاها با اهل بها بلرزند و حرکت
و اضطراب در آیند برای غضب کردن ای برای تو ای احمد و از برای ذریت
تو بسبب عظیم شدن هتک حرمت تو کدایشان کنند و برای مکافات
بدی که با اهل بیت تو و ذریت تو بعمل آورند و هر یک
از اینها که ذکر شد بشارتی است طلبند دوباری کردن اهل بیت تو که
مردم ایشان را ضعیف گردانیده اند و مظلوم گذاشته اند و ایشان

تحت خدا بند بر خلق بعد از تو پس خروج تعالی و محو کند بنبوی آسمان و
زمین و کوهها و دریاها و هر که در آنهاست که نیست خدا و ند با دعا
فادر که کرده اند دست من بدو نمیرود و استماع کننده مرا طاعتی
منکر داند و هر وقت که خواهم و مصلحت دانم قدرت بر انتقام دارم
بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که عذاب کنم کسی را که دل پیغمبر
و برگزیده مرا بدرد آورده است و هتک حرمت او نموده است و
حرمت او را بقتل آورده است و عهد و پیمان او را شکسته است
و ستم بر اهل بیت او روا داشته است عذابی که احدی از عالمیان
را چنان عذابی نکرده باشم در روز قیامت جمیع اهل آسمانها و زمین
صدا بلند کنند و لعنت کنند کسی را که ستم بعترت تو کرده باشد
و هتک حرمت تو نموده باشد پس خروج تعالی بدست قدرت خود قبض روح
آن شهیدان بنماید و ایشان را بکند و ملائکه بنبوی آسمان هفتم تا آسمان
باطن‌های یاقوت و زمرد که بر بالای آن ظرفهای اکواب حیات بهشت
و آبخوره‌ها آویخته اند از حلقه‌های بهشت و بوهای خوش بهشت و بنهای
سفید آن را بایشان اهدا دهند و آن حلقه‌ها را برایشان بیفشانند
و بان بوهای خوش ایشان را حنوط کنند و ملائکه صف صف بر ایشان
نماز کنند پس بر انگیزد حق تعالی کروبیان را که بر بالای زمت تو اند کران قائلان
ایشان را قتل رسانند و در آن خونها شریک نشده باشند نه بگفتار
و نه بکردار و نه نیت و عزم پس بدنهای ایشان را در آن کنند و در
و رسمی و علامتی برای قبر سید شهدا در این صحرا برپا کنند و علمی و
نشانه باشد برای اهل حق و سببی باشد برای رستگاری مومنان
و فانوکردن بدن ایشان بخواهد برای خدا و ند خاصیتی در هر روز و
هر شب از اهل آسمان صد هزار ملک رود و در سر شریف او حاضر شوند
و بر او حضرت صلوات فرستند و تسبیح حق تعالی گویند و طلب آمرزش
کنند از خدا برای زیارت کنندگان آن حضرت و بنویسند نامهای

انبا را که زیارت قبر شریف آنحضرت میاید ازامت تو و بان زیارت
تقرب بجویند بسوی خدا و بسوی تو و نامهای پدران و خویشان و
شهرهای ایشان را و دوهای ایشان را مهر کنند مهری از نور حرش
الهی که در ان مهر نوشته باشد که این زیارت کننده قبر هیز بشهدا
و فرزندان هیز نباشد چون روز قیامت شود از دوهای ایشان
از نجاهای ایشان مهری که بر روی ایشان زده اند فرو ریزد تا طع کرده
گردیدهای اهل محشر خیره شود و بان نور ایشان در میان اهل
محشر معروف باشند و گویا می بینم تو را ای محمد که در صحرای محشر
افتی و من و میکائیل بر دو جانب تو باشیم و علی پیش روی ما باشد
و بانبا از ملکه خدا انقدر باشند که عدد ایشان را احصا نتوان کرد احصاء
و ناگاه نظر کنیم اهل محشر و نظر کنیم بسوی و خلایق در بر روی هر یک
از ان مهرا مشاهده کنیم و ازاهوال و شدایدان روز نجات
دهیم و ایمنیت حکم خدا و عطای خدا از برای هر که زیارت کند
قبر تو را ای محمد یا قبر برادر تو علی را یا قبر دو فرزندان زاده تو حسن و
حسین را و نیت او از برای خدا خالص باشد و قصد باشد که سعی کند
و اهتمام نماید کردهی از انها که بر ایشان از جانب خدا لعنت
و غضب واجب گردیده است که بر طرف کنند ریم و نفاز ان قبر
را و محو فنا یند اثر ان را و خدا نگذارد ایشان را که چنین کنند پس
حضرت رسول ص فرمود که سبب اندوه و گریه من این بود که پرسیدم
گفت که چون ابن ملجم علیه اللعنه بدرم را ضربت زد و اثر زهر داد او
مشاهده کردم که قطعهای بدن بیرون آورد امین چنین حدیثی من روایت
کرد و سوگند خورد که ان را از جبرئیل شنوم حضرت فرمود که ای دختر
حدیث چنان است که امین من روایت کرده است و گویا می بینم
که تو را و زنان دیگر از اهل بیت مرا در این شهر اسیر کرده باشند و بعد
و خواری شما را بر ندارد غنا از خود غایب و زنان ناشید پرده را تو

صبر کنید و شکیبا فی نمایید بحق الخداوندی که حق مارا شکافته است و علا و
افزیده است در انوقت بر روی زمین خدا را دوستی بهتر از غما و دوستا
و شیعیان غما نباشد و چون حضرت رسول ص این حدیث را نقل کرد
از برای نافرمود که در ان روز شیطان از روی شادی پرواز خواهد
کرد و بر روی زمین بانوزنان و یاوران خود جولان خواهد نمود و
خواهد گفت که ای گروه شیاطین این طلب نابود از فرزندان ادم بان رسیدم
و دلهای کرون ایشان سنهای از روی خود را یافتیم و همه را مسخر
خویش کردیم الا جماعت قلیل که چنگ در دامان اهل بیت رسالت زده اند
پرتا نوانند سخن گویند که مردم را بشک اندازند و دلهای ایشان و بدارند
مردم را بر عداوت ایشان و تحریص کنند مردم را بر ضرر رسانیدن
بایشان و دوستان ایشان تا کفر و ضلالت خلق محکم شود و از ایشان
هیچکس نجات نیابد و ان ملعون شادمان خود را در خواهد یافت که
زیرا که با عداوت غما هیچ عمل صالح فایده نمی بخشد و با محبت و ولایت
غما هیچ گناهی بغیر از کبایر مضر نمیماند ذایده گفت که چون حضرت
امام زین العابدین علیه السلام این حدیث را بمن روایت کرد فرمود که این
حدیث را ضبط کن و غنیمت شمار که آگاه کرد مرا طالب این حدیث بر شتران
سوار شدند و یکسال در روز مین آنحضرت سیر نمودند از شهر لیکن مرا ناخوش میامد
که بود **فصل چهارده** در بیان کیفیت غسل و کفن و دفن آنحضرت است
و وفا بوعده بعد از شهادت آنحضرت حادثات شده و احادیث معتبره
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حضرت نوح ع بکشتی نشست
کشتی اندر تا بخانه کعبه و هفت شوط بر دور بیت المعمور کعبه طواف کرد
پس حق تعالی وحی کرد باو که از کشتی بزیر رو و جسد مبارک
حضرت آدم علیه السلام را بیرون او رو داخل کشتی کن پس حضرت نوح
بزیر اند و اب تا زانوی او بود و تا بوقت که جسد حضرت آدم ع
در ان بیرون آورد و بکشتی برد و چون کشتی بمسجد کوفه رسید

در انجا فرار کرفت وحضرت نوح بامر الهی جسد حضرت آدم را در نجف
دفن کرد و در پیش روی حضرت آدم ع قبری برای خود ساخت
وصندوق برای حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه تراشید
وبرای مدفن انحضرت در پیش سر خود قرار داد ودر کتاب فرحة
الغری سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از انکه ضربت خورده
حضرت امام حسن وامام حسین صلوات الله علیهما کفت که چون من حضرت
از دنیا بروم مرا غسل دهید وکفن کنید وحنوط کنید وچون
مرا بجنازه کذارید پیش جنازه را سلمک که برخواهند داشت شما
عقب ان را بردارید وبهر طرف که پیش جنازه میرود از عقب ان
بروید تا انکه خواهید رسید بقبر کنده ولحد ساخته وخشتی
چند بهناکرده پس مرا در لحد کذارید وخشت بر من بچینید پس از
خشت از بالای سر من بردارید ودر قبر نظر کنید چون انحضرت
را غسل دادند ما را از کجا بیرون خانه شنیدند که کفتند شما بدین جنازه را
برسانید عقب جنازه خود بخواهید خواست واکر عقب جنازه را
برسانید پیش جنازه بخواهد خواست چون انحضرت را دفن کردند
یا خشت از بالای سر انحضرت برداشتند ودر قبر نظر کردند کسی را
در قبر ندیدند ناکاه صدای هاتفی شنیدند که امیر المؤمنین بنده
شایسته خدا بود حق تعالی او را بپیغمبر خود ملحق کرده اند وچنین
سکند حق تعالی با وصیا بعد از پیغمبران حتی انکه اکر پیغمبری در زمان
میبود وی او را در مرتبه پیغمبر میبود حق تعالی ان وصی را به پیغمبر ملحق
میکرداند واینضا سند معتبر روایت کرده است که ام کلثوم رضی الله
عنها روایت کرد که اخ تحفه که پدرم بدی برادرم حسن وحسین کفت
ان بود که ای فرزندان من چون من از دنیا رحلت کنم مرا غسل دهید
پس خشک کنید بدن مرا بان بردی که بدن رسول خدا وفاطمه وفاطمه

ذهرا

زهرا صلوات الله علیها را بعجا بان خشک کردم پس مرا حنوط کنید بحنوط
جدم خود ورا بر روی تخت جوانا نبذ وعقب تخت را بردارید وبهر
طرف که پیش تخت میرود شما از عقب ان بروید ام کلثوم کفت که من
بتشییع جنازه پدرم رفتم وچون بنجف رسیدیم پیش تخت بزمین
فرود امد وبپ برادر از عقب ان را بزمین کذاشتند وامام
حسن ع کلنکی کرفت وچون بان کلنک بزمین زد قبر کنده ولحد ساخته
پیدا شد وتختهٔ دران قبر بود که بقلم سریانی دو سطر بان نوشته
بود ومضمون ان نوشته این بود بسم الله الرحمن الرحیم که این قبر ایست
که ساخته است نوح پیغمبر برای علی ومحمد پیش از طوفان بهفصد
سال چون انحضرت را بقبر کذاشتند ناپیدا شد وندانستم که بزمین
فرو رفت یا باسمان بالا رفت ناکاه صدای منادی را شنیدیم
که کفت حق تعالی شما را سپر بکو کرامت فرمایید در مصیبت سید
شما ومحبت خدا بر خلق واینضا معتبر دیکر روایت کرده است که روزی
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از کوفه بیرون امدند وچون
نظرش بصحرای نجف افتاد فرمود که چه نیکوست منظر تو وچه
خوشبوست تو تو خدایا وبدا قبر مرا در این زمین قرار دهد واینضا سند
معتبر روایت کرده است که چون ابن ملجم فاسق لعین غضب الله علیه
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را ضربت زد حضرت امام حسن ع
از انحضرت پرسید که ان ملعون را بکشم حضرت فرمود که نه ولیکن
او را حبس کن وچون من از دنیا بروم او را بکشید ومرا در کوفه
کوفه در قبر بروبرادرم حسن هم در وی دفن کنید ودر روایت دیکر
فرموده که مرا در قبر برادرم هود دفن کنید واینضا سند موثق
منقولست که ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر ع پرسید از موضع قبر
حضرت امیر المؤمنین ع وکفت مردم اختلاف کرده اند در ان حضرت
فرموده که در قبر پدر ش نوح ع مدفون شد پرسید که کی متوجه

بعد از غسل

سطر

دفن او شد فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله با ملک نکیر و منکر که بر سر گوران کاتبان اعمال بارد و هر یکی از ایشان بهیئت زرقا عیضمون احادیث لبیاراست و شیخ مفید و سید ابن طاوس اسنادها و معتبر روایت کرده اند که چون هنگام وفات حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رسید با امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما گفت که چون من از دنیا بروم مرا بر تخت بگذارید و عقب این تخت را بردارید که من تخت خود برخواهم خواست و مرا ببیدی مزین که صحرای نجف است و در انجا ستک سفید خواهید دید تربت من کنار ستک بنهید در انجا قبری و لوحی از ساج ظاهر خواهد شد چون حضرت را بصحرای نجف ببردند ستک سفید ظاهر شد که نور از آن ساطع بود چون قبر را کندند لوحی از ساج ظاهر شد و در آن نوشته بود که این آن چیزیست که نوح برای علی وصی طالب وصیه کرده است راوی گفت حضرت را دفن کردیم و انجا دفن کردیم و شادی بر کشتیم بسبب انچه بر ما ظاهر شد از کرامی بودن حضرت نزد حق تعالی و در اثنای راه انجا قول شیعه بخوردند که نماز بر ان حضرت را در نیافته بودند و چون ان خبرها را با یاران نقل کردیم گفتند ما نیز میخواهیم مشاهده کنیم انچه شما مشاهده کرده اید و رفتند بر سر قبر انحضرت و چون برگشتند گفتند هر چند کندیم چیزی نیافتیم و ایضا در کتاب فرحة الغری بسند معتبر از عبد الکریم سید روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال کردم از قبر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حضرت فرمود که در قبر نوح مدفون شد من گفتم کدام نوح گفت نوح پیغمبر علیه السلام فرمود که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه صدیق این امت بود و حق تعالی قبر او را در بیست و پنج ذراعی صعید الطیب فرو برد و ای عبد الکریم بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر داد اهل بیت خود را باین مدت انحضرت و بوصفی که در آن مدفون کردید و حق تعالی خواست او را بالخصوص برادر و پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مفرد گرداند

وصی

و خبر داد بغیر بشر که ملک نکیر قبر انحضرت را بخواهند کند و چون نزدیک وفات انحضرت شد وصیت کرد و پسر خود حسن و حسین صلوات الله علیهما را که چون من از دنیا بروم مرا غسل دهید و حنوط کنید و شب جنازه مرا نهان ببرید و نظر طرف که پیش جنازه میروم نباشد و مرا دفن کنید در قبری که جنازه من بران قرار گیرد با انهان که شما را یاری خواهند کرد بر دفن من در شب از ملک و قبر را هموار کنید که کسی نداند و در روایت دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که انحضرت فرمود که مرا ببیشت کوفه ببرید و چون با هامای سفید بین مزبور رسید نماز بپا دارید پس مرا در انجا دفن کنید که ان اول طور سیناست و در حدیث معتبر دیگر فرمود که انحضرت را میان از طلوع صبح در ناحیه غربین دفن کردند و در قبر انحضرت علیهما السلام و محمد بن حنفیه و عبد الله جعفر رضی الله عنهما داخل شدند و در حدیث معتبر دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که با جنازه انحضرت همین جماعت بیرون رفتند و شب در صحرای کوفه دفن کردند و از ترس خوارج و غیر ایشان قبر را هموار کردند و فاتحه از برای قبر نگذاشتند و در روایت دیگر مسفولست که ان قبر چنان مخفی بود تا انکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خواص اصحاب خود را نشان داد و فرمود که قبر انحضرت را شناختند و در روایت کرده اند که روزی هرون الرشید علیه اللعنة بجانب صحرای نجف نشکار بیرون رفت با سگها و چرخها چون بنزدیک صحرای نجف رسید سگها و چرخها را با هوش نیافتند رها کرد و تا عصر با ان اهوش مشغول بودند پس اهوشها متبلی الا رفتند و سگها و چرخها را نیافتند با اهوشها از تل فرو آمدند و ان جا نور و ان شعاعی از قبر انها دیدند و با اهوشها متبل بالا رفتند و انها را برگشتند چون سر

امام حسن و امام حسین ع

علیه السلام

مرتبه این امر واقع شد هاتف ندا کرد بشارت باد شما را که ولد رشید و فرزند سعید از قعیده خدا متولد شد و او را در بیت الحمد بیرسید که این تل را مدینه اسلام گفته اند امان یافته تا آخر میدانی نیز نگویند هاتف ندا کرد امان امان دادم بخدا قبر علی بن ابیطالب در این تل است و باین سبب جرات نمیکند جانوران درنده که باین تل بالا روند پس هرون و منون ناخفته بر تل بالا رفت و دعا کرد و برگشت و این سهل شوب روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین ص وصیت کرد حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما را که چون من از دنیا بروم تو دلیک سرمن خواهید یافت حنوط از حنوط بهشت و سه کفن از استبرق بهشت پس مرا غسل دهید و حنوط کنید بآن حنوط و در آن جامها کفن کنید حضرت امام حسن ع فرمود که چون از حضرت از دنیا رفت طبقی از طلا نزد دلیک سر از حضرت یافتیم که چهار سر انگشت بود و چند بند از سر دهشت در آن طبق بود و روایت کرده است که چون از غسل و کفن حضرت فارغ شدند شتری بیاشند جنازه حضرت را بر آن شتر بار کردند و آن شتر روانه شد و از عقب شتر آمدند تا آنکه شتر در صحرای نجف استا چون نظر کردند دلیک پای شتر قبر کنده یافتند و ندانستند که کی کنده است آن قبر را چون جنازه حضرت را از شتر فرود آوردند ابریقی نزد دلیک سر از حضرت بیاشند و مرغان سفید بسیار در میان آن ابر پرواز میکردند چون بر حضرت نماز کردند آن ابر و مرغان ناپیدا شدند و بسند دیگر روایت کرده است که حضرت وصیت نمود که چون من از دنیا بروم در دنیا و نیز راست خانه لوحی خواهید یافت مرا بر روی آن لوح بخوانید و هر جا بر که خاص شود برای من مراد آن کفن کنید بعد از وفات حضرت لوح را در دنیا و نیز خانه یافتند و در آن لوح نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم

این

این لوح را ذخیره کرده است نوح پیغمبر از برای علی بن ابیطالب و در دهلیز خانه کفن یافتند که بر روی آن حنوط کذا نوشته بود که بر آن حنوط بر روی شق دوزن باد فن میکرد چون منوچهر غسل شد نعش مبارک آن حضرت سبک بود و خود میگشت پس حضرت امام حسین با حضرت امام حسن گفت که کجی هیچ که چند حضرت امیرالمومنین چنین سبک بود و خود میکرد حضرت امام حسن فرمود که ای ابو عبد الله اما جماعت دیگر هستند که مدد میکنند در غسل آن حضرت و بنا نهند و چون از غسل فارغ شدند پیش جنازه بیرون آوردند و ایشان عقب کوفتند و برفتند و در فضای راه صدای بال ملئکه را میشنیدند و صدای تسبیح و تقدیس ملئکه بگوش ایشان میرسید تا آنکه برسیدند بدلیک قبری که حضرت برای ایشان وصف کرده بود و پیش جنازه بر زمین امد پس عقب جنازه را بر زمین گذاشتند و اول حضرت امام حسن ع بر او فاتحه خواند و بعد از او حضرت امام حسین بر او فاتحه خواند و بعد از حضرت امام حسین بر او حضرت محمد حنفیه نماز کرد چنانچه آن حضرت وصیت کرده بود و بعضی از آن روایات ثابته حاکی از اعتماد است و چون این روایات مشتمل بر بعضی از معجزات بود ایراد نمودیم و شیخ طوسی و دیگران بسندهای معتبر روایت کرده اند که ابن سکان از حضرت صادق ع پرسید که از سبب خم شدن عمار که در نجف اشرف واقع است که اکنون آن را عمانه میگویند حضرت فرمود که چون جنازه حضرت امیرالمومنین ص را از پیش او گذاردند سیل کرد و سخی شد برای تاسف و حزن بر آن حضرت و در بعضی از کتب قدیمه روایت کرده اند که چون روح مقدس حضرت امیرالمومنین ص از جسد مطهرش مفارقت نمود و از فضای حضرت صدای شیون بلند شد و زنان اهل کوفه از محاب خانه آن حضرت دویدند و از جمیع خانهای کوفه صدای شیون بلند شد و نالیدند و روزی شد که رسول خدا از دنیا رفته بود و چون شب تاریک شد افاق آسمان متغیر شد و زمین

وفن کردند او را

عمانه

لمزه بد وصداهای تسبیح وتقدیس از میان هوا بگوش مردم
میرسید وسیدانستند که صدای ملئکه است وصدای کریه ونوحه
ومرثیه جنیان را میشنیدند محمد بن الحنفیه رضی الله عنه گفت
که چون بلد را از امام حسن وامام حسین مشغول غسل شدند
وحضرت امام حسین آب میریخت وحضرت امام حسن غسل میداد
واحتیاج نداشتند بکسی که حضرت را بگرداند هر طرف را
که میخواستند حضرت مطهر ش میگردید وطرف دیگر ظاهر میشد
وبوی خوش تر از مشک وعنبر از جسد مبارک شهید ان میرسید چون
از غسل فارغ شدند حضرت امام حسن ع صدا زد که ای خواهر
بیاور حنوط جدم را پس زینب مبادرت نمود وحنوط را آورد
وچون حنوط را گشودند جمیع کوه از بوی آن خوشبو شد پس آن
حضرت را در نعش طاهر کفن کردند وچون بر تابوت گذاشتند
پیش تابوت را جبرئیل ومیکائیل وداشتند وعقب آن را حضرت
امام حسن وحضرت امام حسین صلوات الله علیهما برداشتند
محمد حنفیه گفت بخدا سوگند که من سیدیدم که جنازه آنحضرت بر
هوا میرود وعمارت ودرخت که سنگ شده اند ناخم میشدند وخضوع
میکردند تا جنازه آنحضرت وعیسی از مردم خواستند که باحترام
برون آیند حضرت امام حسن ع ایشان را برگردانید وحضرت
امام حسین ع میگریست وسیگفت لاحول ولاقوة الا بالله العلی
العظیم انا لله وانا الیه راجعون ای پدر بزرگوار ترا
نگریم وبوی خدا شکایت میکنیم مصیبت تو را چون جنازه
تو بزمین قبر رسید فی الحال محمد بن زین وحضرت امام حسن ع پیش
ایستادند وجماعت بر آنحضرت نماز کردند وهفت تکبیر گفتند چون
از نماز فارغ شدند جنازه را برداشتند وخاک را در گودال
ناگاه قبر باخت ولحد مهیائی ظاهر شد وتخته در زیر قبر

فرش کرده بودند وبیان تخته نوشته بود که این بخیر است که
ذخیره کرده است نوح پیغمبر برای تنبه شائیته طاهر مطهر چون
خواستند که حضرت را بقبر بنهند صدای هاتفی را شنیدند که
میگفت فرو برید او را بسوی تربت طاهر مطهر تر حبیب لبوه حبیب
خود مشتاق گردیده است ودر کتاب مشارق الانوار از حضرت امام
حسن ع روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
با حسن وحسین صلوات الله علیهما گفت که چون مرا بقبر گذارید
پیش از آنکه خاک بر من بریزید دو رکعت نماز بجا آورید وبعد
از ان در قبر من نظر کنید وچون آنحضرت را در ضریح مقدس گذاشتند
واز نماز فارغ شدند دیدند که پرده از سنگ بر روی قبر کشیده
شده است حضرت امام حسن ع آن پرده را از بالای سر آنحضرت
دور کرد ودر قبر نظر کرد دید که حضرت رسالت ع وحضرت آدم و
حضرت ابراهیم علیهم السلام با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
سخن میگویند پس حضرت امام حسین ع پرده را از پیش پای آنحضرت
دور کرد دید که فاطمه زهرا وحوا ومریم واسیه بر آنحضرت نوحه
میکنند راوی اول گفت که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه را دفن کردند صعصعة بن صوحان عبدی رضی الله
عنه نزد قبر مقدس آنحضرت ایستاد وبشتی از خاک برگرفت و
بر سر خود ریخت وگفت بدرو مادرم فدای تو باد یا امیر المؤمنین
وکوارا باد تو را کرامتهای خدای ای ابو الحسن بحقیق که مولد تو با برکت
بود وسیر تو قوی بود وجهاد تو عظیم بود وبا نجذاذ تو داشتی
رسید فی وتجارت سودمند کردی وتزد پروردگار خود رفتی پس
حق تعالی بشارت خود را باستقبال تو فرستاد ومیکند خدا بود و
تو جمع شدند ودر جوار پیغمبر برگزیده شاکی بشدی پس خدا تو را
گرامی است ودر جوار رحمت خود جا داد وتو را بدرجه بلا درت

محمد مصطفی ملحق کردانید و تو را از کاس او بنوشاب داد پس از خدا سؤال
میکنیم که منت گذارد بر ما و توفیق دهد که بپروی تو کنیم و عمل
نمائیم بسیرت تو و با دوستان تو دوست باشیم و با دشمنان تو دشمن
باشیم و در زمرهٔ دوستان تو محشور شویم بحقیق که رسیدی بدان
چند که احدی غیر از تو نرسیده بود و منزلتی چند یافتی که دیگری
نیافته بود و جهاد کردی در راه خدا در پیش روی برادرت محمد
مصطفی چنانچه شرط جهاد کردن بود و قیام نمودی بدین خدا
چنانچه حق قیام نمودن بود تا انکه سنتها را برپا داشتی و فتنها
را برطرف کردی و بتو مستقیم شد اسلام و منتظم شد ایمان پس
بر تو باد از ما بهترین صلوة و سلام بر تو محکم شد نیت مؤمنان
و واضح شد نشانهای راه ایمان و برای همه کس جمع نشد از نشانها
و خصالها مگر از برای تو جمع شده بود پس پیش از همه کس اجابت پیغمبر
خود نمودی و متابعت او را بر همه چیز اختیار کردی و سابقهٔ
مساعدت نمودی و جان خود را فدای او کردی و ذوالفقار را بجای
رابوستر در نصرت او بکار بردی پس تو در هم شکست حق تعالی
هر جبار عنید را و بتو فتح کرد انید هر بدکرار شریر را و تو در هم
شکست قلعهای شرک و کفر و عدوان را و تو هلاک کردی اهل
ضلالت و طغیان را پس گوارا باد تو را یا امیر المؤمنین این
منقبتها و فضیلتها بهمه کس از بحر رسالت نوش دیدن تو بودی و
اسلام تو از همه قدیم تر بود و علم و فهم تو از همه فراوان تر بود
و یقین تو از همه کامل تر بود و دل تو از همه سخت تر بود و بپرهیز
تو در خیر از همه کس پیشتر بود پس خدا ما را از اجر تو محروم نگرداند
و بعد از تو گمراه نکرداند بدرستی که ذرهٔ کمال تو کلید خیر بود
و درهای شر ابروی ما بسته بود و وفات تو از برای ما کلید
هر شر است و درهای خیر را بروی ما بست اکرم الله محل تو را

از هر

قبول میکردند هر اینه تهمتهای خدا را از ذریه پاوازبالای سر بیچیدند
ولیکن اختیار کردند دنیا را بر اخرت پس خود نبیاد کردیت و دیگران
را بکبر او در پس و کردند نبوی حضرت امام حسن و حضرت امام
حسین صلوات الله علیهما و محمد و جعفر و عباس و یحیی و عون و عبدالله
و سایر فرزندان الحضرت رضوان الله علیهم و ایشان را اقربین گفتند
و نبوی کوفه برگشتند و چون صبح طالع شد برای مصلی تا بوت
از خانهٔ حضرت بیرون اوردند و بر سر زن کوفه حضرت امام حسن
بران تابوت نماز کرد و ان تابوت را بر شتری نشاندند و بجانب
مدینه روانه کردند روایت باسناد خود از ابوبصیر و قطب راوندی بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که هشام بن عبدالملک از حضرت ما
محمد باقر علیه السلام سؤال کرد که مرا خبر ده که شبی که علی بن ابی طالب در ان
شب کشته شد مردمی که در غیر شهر کوفه بودند بچه علامت دانستند
که الحضرت کشته شده است حضرت فرمود که در ان شب تا طلوع صبح در
هر جای زمین که سنگی برمیداشتند از زیر ان سنگ خون تازه
میجوشید و همین علامت ظاهر شد در شبی که هرون باد بموسی ع
و فات یافت و در شبی که یوشع بن نون شهید شد و در شبی که عیسی ع
بآسمان رفت و در شبی که حضرت امام حسین صلوات الله علیه شهید
شده بود روایت شهر شوب از ابن عباس روایت کرده است که حضرت
رسالت ص فرمود که چون ملعون بن ملجم را بآسمان و زمین چهل صباح لرزه
گرفته بود و چون عالمی بمیرد چهل شبانه روز میگریند و چون بغمبری
بمیرد بر او چهل شبانه روز میگریند پس فرمود که یا علی چون تو شهید
شوی آسمان و زمین بر تو چهل شبانه روز خواهند گریست پس ابن عباس
گفت که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در کوفه شهید شد
تا سه روز از آسمان خون بارید و هر سنگ را که از زمین برمیداشتند
از زیر ان خون تازه میجوشید و از کتب مخالفان روایت کرده است

قبول

کہ عبد الملک مروان از زہری سوال کرد کہ از زمین چہ علامت
ظاہر شد در روزی کہ کشتہ شد علی زہری گفت کہ در بیت المقدس
ہر سنگ زیر و زبر بسیار شنیدہ از زیر ہر خون تازہ بجوشید و
چون اخفت از دنیا رفت شنیدند کہ ہاتفی در خانہ اخضرت
او از داد کہ آمن یلبی المضطر اذا دعاہ و یکشف السوء
برہا تفی دیگر او از داد کہ رسول خدا مرد و بدر شما مرد و ما اخیار
طالبیین پرسید روایت کردہ است کہ لشکر فرنگ جماعتی از مسلمانا
را اسیر کردند و ایشان را ببزد پادشاہ خود بردند او کفر را بر ایشان
عرضہ کرد و ایشان ابا نمودند پس امر کرد کہ دو عدد زیتی یا جوج آوردند
و ایشان را در میان آن زیت انداخت ناہلاک شدند و کسی از
ایشان را رہا نکرد کہ خبر ایشان را بمسلمانان برساند در اثنای
راہ کہ بر سیکنت ناگاہ در میان بیابان صدای سم اسبان شنیدند
چون نظر کردند رفیقان خود را دیدند کہ ایشان را در زیت انداختہ
بودند گفت شما را در حضور من در زیت انداختند تا من عمل
شدید اکنون شما را بر اغیال مشاہدہ میکنم گفتند ما را در تعلیم
الہی بود یم ناگاہ صدای منادی را شنیدیم کہ از آسمان ندا کرد
کہ ای شہیدان محراب در یاد در این شب علی مرتضی طالب شہید
شدہ است ہمہ حاضر شوید و بر او نماز کنید و ما الحال از غازاد
بر میگردیم و بقبرہای خود میرویم ابن بوہبہ از ابن عباس
روایت کردہ است کہ گفت چون حضرت امیر المومنین صلوات اللہ علیہ
را ضربت زدند و بر مصلای خود نشستہ سر خود را بزانوی
خود گذاشتہ بود گفت انا للہ و انا الیہ راجعون و گفت امروز
منقطع شد خلافت پیغمبری پس ایستاد بر در خانہ کہ حضرت امیر
المومنین صلوات اللہ علیہ در آن خانہ بود و گفت خدا رحمت کند
تو را ای ابو الحسن تو بودی کہ اسلام تو از ہمہ پیشتر بود و یقین تو
از ہمہ شدید تر بود و تق تو بخدا از ہمہ پیشتر اتقی و شفقت تو در راہ

کدام است

کدام است یا رسول اللہ فی مرة کہ امانت در میان مردم کم شود و
خیانت بسیار شود و حیا از میان مردم بر خیزد کہ مردم در حضور
دیگران زنا کنند و بر و انکنند و بعد ازان نکبتی در میان مردم
حادث شود کہ کار بہمہ مردم تنگ شود بدرستی کہ تا عدل در میان
مردم است زمین از من خالی نیست و علی بمنزلہ پوستی است کہ بر روی
گوشت من است و علی بمنزلہ استخوان عروق ثابت و علی بادر من
و وصی بہترین در اہل من و خائنین بدترین در میان قوم من
وفا کنندہ است بعہدہای من و اداکنندہ قرض بہترین
علی ہادی من ہ کرد در رشد تہا و برای من باکافران جنگ کرد و
در وقت نزول وحی ہا حاضر بود نزد من و با من طعامہای بہشت را
تناول نمود و میکر جبرئیل با او اشکارا صحبت کرد و گواہ کرفت
جبرئیل مرکہ علی از پاکان و معصومان و نیکوکاران است و من
گواہ میکیرم شما را ای کروہ مردم و تا عدل در میان شما است بر شما
امری شدید نیست و چون عدل از میان شما برود و مصداق این
ظاہر میشود لیہلک من ہلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة
و کا یف و ابن بابویہ رحمة اللہ علیہما و دیگران بسندہای معتبر
روایت کردہ اند کہ در روز شہادت حضرت امیر المومنین صلوات
اللہ علیہ صدای شیون از مردم بلند شد و مردم را دہشت عظیم طاری
شد تا سہ روزی کہ حضرت رسالت مآب از دنیا مفارقت نمود دران
حال حضرت خضر علیہ السلام بصورت مردی پیری تند آمد و میکریست
و میکرانید و میکفت انا للہ و انا الیہ راجعون و میکفت امروز
منقطع شد خلافت پیغمبری پس ایستاد بر در خانہ کہ حضرت امیر
المومنین صلوات اللہ علیہ در آن خانہ بود و گفت خدا رحمت کند
تو را ای ابو الحسن تو بودی کہ اسلام تو از ہمہ پیشتر بود و یقین تو
از ہمہ شدید تر بود و تق تو بخدا از ہمہ پیشتر اتقی و شفقت تو در راہ

خدا از همه پیشتر بود و محافظت حضرت رسالت از همه پیشتر کردی
و اثبات تو بر اصحاب اخضرت بیشتر بود و مناقب تو از همه
فاضل تر بود و سوابق تو از همه گرامی تر بود و درجهٔ تو از همه
گرامی تر بود و درجهٔ تو از همه بلند تر بود و قرابت تو با حضرت
رسول ص از همه پیشتر بود و شبیه ترین مردم بودی با اخضرت
در سیرت و طریقه و اطوار و گفتار و کردار و منزلت تو نزد ان
حضرت از همه شریف تر بود و گرامی ترین مردم بودی نزد او
پر خدا تو را جزای خیر دهد از اسلام و از رسول خدا و از
مسلمانان قوی بودی در وقتی که اصحاب او ضعیف شدند
و همه از عبادت در وقتی که ایشان ترسیدند و قیام بحق
نمودی در هنگامی که ایشان سستی ورزیدند و از طریقه رسول
خدا ص بدر رفتی در وقتی که هریک از اصحاب او براهی رفتند
خلیفهٔ حق اخضرت بودی بی منازع و تذلل نمودی بر بخم انف جبا
فقان و خشم کافران و نخواستن حسد بران و کینه فاسقان
پر قیام بحق نمودی همیدا ن اخضرت در وقتی که دیگران ترسیدند
و جز ایشان کردی در وقتی که دیگران عاجز شدند و بنور خدا
در راه دین رفتی در هنگامی که دیگران بنادانی ایستادند و
اگر تابعت تو میفرمودند هدایت می یافتند صدای تو همه پست
تر بود و در پیشی کردن تو بخیرات از همه بلند تر بودی و کلام
تو از همه کمتر بود و سخن تو از همه راست تر بود و رای تو از رای
همه نزدکتر بود و دل تو از دلهای دیگر شجاع تر بود و یقین تو
از همه سخت تر بود و عمل تو از همه نیکوتر بود و همه امور از همه
گونه ات تر بودی خدا سوگند که از برای دین پادشاهی بودی
از جای مؤمنان پدر مهربان بودی در وقتی که عیال تو کردیدند
پس برداشتی از دوش ایشان بارهای گران را که تاب نیاورده

ان نداشتند و حفظ کردی هر چیز را که ضایع کذاشتند و رعایت
کردی هر چیز را که مهمل کذاشتند و بلند شدی در وقتی که ایشان
نشست شدند و صبر کردی در وقتی که ایشان جزع کردند و در
یافتی هر چیز را که ایشان تخلف از ان ورزیدند و از برکت تو یافتند
انچه را کمان نداشتند بودی برکافران عذابی دردناک و برای
مؤمنان بودی باران رحمت و فراوانی نعمت پس پرواز کردی
با خوبیها و از ارذالها که بتو رسید از منافقان و فاسقان
بعطاها و برکتهای این است و سوابق ایشان را تو مشبه کردی
و فضایل ایشان را تو بودی تندی تو در دین خدا بکندی
مبدل نشد و دل تو هرگز بسوی باطل میل نکرد و بینائی تو ضعیف
نشد و جبن در نفس تو راه نیافت و هرگز خیانت نکردی بودی
در شدت ایمان و یقین مانند کوه که بادهای تند ان را بحرکت
نیاورده و هیچ چیزان را از جا برنمیکند و بودی چنانچه حضرت
رسول ص در حق تو گفت که ضعیف بودی در بدن خود و قوی بودی
در امر خدا و متواضع بودی در نفس خود و عظیم بودی نزد حق تعالی
و کسی را در تو راه عیبی نبود و کسی از تو امید جانب داری نداشت
توانای عزیز نزد تو ضعیف و ذلیل بود تا انکه حق را از او بکیرد تو
و در اعماق خود و نزد ذات خود تو مساوی بودند کار تو حق و
مدار او راستی بود و گفتار تو حکم و حتم بود و امر تو بردباری و
رواندیشی بود و رای تو علم و عزم بود پس وقتی از دنیا کنده
شدی کراه حق اظاهر کرده بودی و کارهای دشوار را بر مردم
اسان کرده بودی و آتشهای فتنه را فرو نشانده بودی و امور
بتو معتدل شده بود و ایمان بتو قوت یافته بود و مؤمنان بتو
ثابت کرده بودند پس پر شر فتی بخیر و رو در از و بتعب ابدی
انتها که عبد از خود کذاشته بعیب شدید پس مصیبت تو از ان

بزرگتر است که بر تارک کیهان دارد و عظیم شد مصیبت تو در
اسمانها و در دهم شکست مردم دارد پس میگویم انا لله و انا الیه
راجعون راضی شدم بقضای او و تسلیم کردم امر خدا را و دانستم
خدا امر او را بی خطا سوگند که بعد از تو مصیبتی مثل مصیبت
تو نخواهند رسید برای مؤمنان که مونس و پناهی بودی و بر کافران
غلظت و خشم بودی پس خدا تو را به پیغمبر خود ملحق گرداند و
ما را از اجر مصیبت تو محروم نگرداند و بعد از تو گمراه نکرداند
پس مردم ساکت شدند و گوش دادند سخن او را و او سکر است
و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه کردند چون سخن او تمام
شد و چند طالب کرد نداد و دنیا نیافتند و در اخبار دیگر معتبره
منقول است که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از دنیا
رفت حضرت امام حسن صلوات الله علیه بر منبر برآمد و خطبه خواند
در نهایت فصاحت و بلاغت ابتدا نمود و فرمود که از شما مفارقت
کرده است مردی که سبقت نگرفتند بر او در کمالات هیچ نبیان
و در روایت دیگر فرمود انها الثامن در این شب قرآن نازل شد
و در این شب عیسی علیه السلام بآسمان بالا رفت و در این شب یوشع
بن نون هم شهید شد و در این شب پدرم امیر المؤمنین علیه السلام
شهید شد و بخدا سوگند که سبقت نخواهد کرفت بر او در نیکی
هیچ احدی از اوصیا که پیش از او بوده اند و بعد از او خواهند
بود و بدرستی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله او را بجنگی میفرستاد علم خود
را بدست او میداد و جبرئیل از جانب راست او میرفت و میکائیل
از جانب چپ او و بر نمیگشت تا حق تعالی فتح را بدست او جاری
میکرد و بلا و فقر بمیراث نگذاشته است مگر هفتصد درهم
که از عطاهای او زیاد آمده بود و میخواست کنیزکی از برای اهل
خود بخرد و در روایت دیگر از برای خادم کلثوم بخرد و بدرستی که در وصیت

او اهل مشرق و مغرب صاحب تعزیت اند و از خدا اسطلبم مزد صبر خود را
در مصیبت او پس گریه بر او حضرت غالب شد و نتوانست سخن گفت
و اهل مسجد جزع و فزع او در دند پس فرمود که هر که مرا شناخته شد شناخته
و هر که نشناسد منم حسن پسر محمد مصطفی منم پسر فاطمه منم پسر خدیجه
منم پسر اعلی بسوی خدا منم پسر سراج منیر منم پسر آن کسی که حق تعالی
او را برای رحمت عالمیان فرستاد منم از اهل بیتی که حق تعالی رجس
را از ایشان دفع کرده است و از گناهان پاک کرده است ایشان
را پاک کردن منم از اهل بیتی که جبرئیل بر ایشان نازل میشد
منم از اهل بیتی که حق تعالی مودت و ولایت ایشان را واجب
کرد انیده است حق تعالی فرموده است که قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا
و این حسنه مودت ما اهل بیت است پس فرمود که جزیره ادم احدی
رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را دوازده امام از اهل بیت و بر گزیدگان
او خواهند بود که همه شهید خواهند شد یا بشمشیر یا بزهر پس
حضرت از منبر فرود آمد و مردم با او بیعت نمودند و او نیز بیعت
خود نکرد ند [illegible] در بیان احوال قاتل حضرت ابن ملجم
علیه اللعنه است در احادیث معتبره از حضرت امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام منقول است که چون فاطمه بنت اسد
ولد الزنا بود و قاتل هر امیر المؤمنین صلوات الله علیه
ولد الزنا بود و قبیله مراد میگفتند که ما او را نمیشناسیم
و نسب او را نمیدانیم و قاتل حسین بن علی صلوات الله علیه ولد
الزنا بود و بدرستی که منکرند پیغمبران و اولاد پیغمبران را مگر
اولاد زنا [illegible] الاسناد دیگر معتبر از حضرت امام محمد باقر
روایت کرده است که چون ابن ملجم لعین را نزد حضرت امیر علیه السلام
آوردند ملعون گفت که با خدا عهد کرده بودم که بدو تو را بکشم

لعنه الله علیه

ن وفا بعهد خود کردم اگر خواهی مرا بکش و اگر خواهی عفو کن و اگر عفو
کنی پیش تو نزد معویه رو و او را بقتل من رضا ده و تو را از شر او راحت
میدهم و باز نزد تو میایم پس حضرت فرمود که نزد او نرو و او را بخود مگذار
پس او را پیش طلبید و بدست مبارک خود کردن او را زد
فرج الغری روایت کرده است که عبد الله بن جعفر از حضرت امام حسن
التماس نمود که قصاص آن ملعون را باو واگذارد و چون رخصت یافت
سبوی آتش سرخ کرده و دو چشمهای آن ملعون کشیدان ملعون گفت
تبا لک یا لخائن للایمان ای بی مروت ای بی وفا ترا سیکردم سرخ و دو دیده
من سیکشی پس حکم فرمود که دستها و پاها یش ببرید ند و او سخن گفت
چون حکم کرد که زبانش را قطع کنند بجزع آمد مردی از خاصان او با
گفت که ای مرد ما نمی دانستیم که دستها و پاها
را ببرید ند و جزع نکردی و از بریدن زبان جزع میکنی او گفت که
ای جاهلان من جزع برای بریدن زبان نمیکنم ولیکن کراهت دارم
اذا کره احدکم زمانی در دنیا بماند و او را خدا نگوید چون زبانش را
قطع کرد حکم کرد که او را با آتش سوختند و در روایت سابق
اصح و اقوی است و ایضا در فرج الغری روایت کرده است که چون
آن لعین را خدمت حضرت امام حسن علیه السلام آوردند گفت بعضی از عوام محقق
در گوش من میگوید که حضرت امام حسن فرمود که میخواهد از شدت غضب
گوش مرا ببرد تا آن ملعون ابن ملجم علیه اللعنه گفت خدا سوگند که اگر
مرا بخشت سیاد گوشش را از بیخ میکنم و در روایت ازکت قدمیه
روایت کرده اند که چون در شب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را دفن
کردند و صبح طالع شد امام کلثوم رضی الله عنها حضرت امام حسن علیه السلام را
سوگند داد که بخواهد که کشنده پدر را بکیفیات درسیات نکنا د
حضرت از خانه بیرون آمدند و خویشان و خواص اصحاب خود را جمع
کرد و با ایشان در کشتن آن ملعون مشورت نمود عبد الله بن جعفر

گفت

کفت که بیاید که دستها و پاها و زبان او را ببرم و بعد از آن او را
بقتل او دلیر و محمد بن حنفیه گفت که او را بمن بازدان میباید
کرد و آخر الامر قرار بر آن یافت که او را زنده بردارد
میباید کشید تا بوده از بعد حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که من
استقبال امر پدر خود میدانم بردید و او را بحضرت بنی هاشم
میرزا تا بعد از ان حضرت او را با آتش بسوزانند پس حکم فرمود
که او را دست بسته حاضر کردند و فرمود که ای دشمن خدا کفتی امیر
مؤمنان و امام مسلمانان را وفا دغلیم دزد دین کردی و بیک
ضربت او را بهلاکت فرستاد و در روایت دیگر حکم فرمود که او را کره زن بندند
و ام هیثم دختر اسود نخعیه از حضرت التماس نمود که حیزه بلید او را
بمن بخشند تا من او را با آتش بسوزانم تا خود را از نزد او فرو دنیا نریزد
التماس او را قبول فرمودند نیک زن ان بد بخت را با آتش سوخت
و در کشف الغمه روایت کرده که چون ان ملعون را بحضرت حاضر
کردند او را بنزد حضرت حاضر کردند حضرت با ان ملعون گفت که
تو را چه باعث شد که چنین فتنه در دین کردی ان ملعون گفت
که شمشیر خود را مجلی صیاح بنده کردم و بزهر آب دادم و از خدا سؤال
کردم که بد ترین خلق را با ان بکشد حضرت در جواب ان ملعون فرمود
که دعای تو مستجاب شده است و تو که بد ترین خلائق بهمان شمشیر
کشته خواهی شد پس از حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که چون مرا اند
دنیا بروم ان ملعون را بشمشیر او قصاص کن و در روایت
و ابن شهر آشوب و علی بن عیسی اربلی از ابن دغا روایت کرده اند
که گفت روزی من در مسجد الحرام بودم مردم را دیدم که بر دور
مقامی بر هیم جمع شده اند از سبب اجتماع ایشان پرسیدم گفتند
که راهبی مسلمان شده است چون بنزد یک امدم مرد پیری دیدم
عظیم و جبه پشمینه پوشیده بود و کلاه لبه پشمینه بر سر

برسر داشت و در برابر مقام ابراهیم خود نشسته بود شنیدم که میگفت
من در کنار دریا صومعه داشتم روزی از صومعه خود بدر دریا نظر
میکردم ناگاه دیدم که مرغی مانند کرکس از هوا بزیر آمد و بر سنگی که
از میان دریا بلند شده بود نشست و آن کوه بزیر آمد چون آن مرغ
او افتاد انگاه پر واز کرد و ناپدید شد و بعد از زمانی برگشت
و باز بیع انسان قی کرد چون سه بار مرتبه چنین کرد آن کوه هائل و عظیم
بلند شد و مردی شد و ایستاد من از غایت تعجب نسبار کردم بعد
از زمانی آن مرغ باز برگشت و بیع او را جدا کرد و فرو برد و پر ها را کرد
پس برگشت و باز بیع دیگر را برداشت و باز پر واز کرد تا آنکه چهار
مرتبه چنین کرد همان مرد دیگر فرو برد پس تعجب من زیاده شد و با خود
گفتم که چرا از آن مرغ نپرسیدم که تو کیستی و بجیرت در آن سنگ نظر
میکردم ناگاه دیدم که آن مرغ برگشت و بیع بدن آدمی را کرد تا آنکه
مرتبه چهار او مردی شد و ایستاد پس من بکنار دریا رفتم و او را
ندا کردم که تو کیستی مرا جواب نگفت پس گفتم بحق الخدا و ندی که
تو را خلق کرده است بگو که تو کیستی گفت تمام این سخن که بگوئی عمل
توجیه بوده است که بابن ملجم لعنه الله گفت علی مرتضی یا طالب دنا
کشته ام و حق تعالی این مرغ را بر من موکل کرده است و هر چند این
عقاب میکند تا دو قیامت است و این شهر آشوب و دیگران زوال
کرده اند که چون استخوانهای پلید آن ملعون را در کوه الی الابد
پوسته اهل کوه فریادی نالد و فریاد از آن کوه الی میشنیدند و در
صبین از کتب معتبره از کتب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که حضرت رسالت صلعم فرمود که چون مرا بمعراج بردند و بر
باسمان پنجم رسیدم صورت علی مرتضی یا طالب صلوات الله علیه را در آنجا
دیدم گفتم ای حبیب من جبرئیل این چه صورت است گفت ای محمد
ملائکه خواستند که تذکر کنند صورت علی مرتضی یا طالب و کفه

بر رو دکار با فرزندان آدم در دنیای خود هر بامداد و پسین سه
مرتبه میشوند نظر کردن علی مرتضی یا طالب که حبیب حبیب است
مختار و خلیفه و وصی و امین اوست پس با انبیا و مقتدی و پیروی شدند
کردن نظر کردن بصورت الخضرت پس حق تعالی صورت الخضرت
را بنور قدس خود افزود و ملائکه شب و روز آن صورت را زیاد
میکنند و هر بامداد و پسین نظر کردن بآن صورت متمتع میشوند
پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون ابن ملجم علیه اللعنه ضربت زد
سر مبارک الخضرت زد در همان موضع از آن صورت اثر ضربت
ظاهر گردید و ملائکه هر بامداد و پسین که نظر میکنند بسوی آن صورت
و اثر ضربت را مشاهده مینمایند لعنت میکنند بر قاتل الخضرت پس چون
حسین بن علی صلوات الله علیه را شهید کردند ملائکه زود دانستند
و همه متفق شدند با آسمان بودند و در پهلوی صورت امیر
المؤمنین صبا زد استند پس هر گاه که ملائکه بزیارت صورت حضرت
امیر المؤمنین میرفتند و حضرت امام حسین صلوات الله علیه را
آلوده بخون مشاهده میکنند لعنت میکنند بر یزید و ابن زیاد و
تا بر قاتلان الخضرت و اینان تا سه هزار سال دو قیامت داود گفت
که چون حضرت صادق علیه السلام این حدیث را روایت کرد فرمود که این از علم
مکنون مخزون مانست تا بیکدگر روایت نکنید مگر بکسی که اهل آن باشد
باسناده عن زرارة عن محمد بن مسلم عن ابا جعفر محمد بن علی الباقر و
وقره الدین محمد بن مسلم عن ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام و
و اثنا عشر الف الوف ذریان و لادت و فوز السعادت و اسم و لقب
و کنیت و علیه و شمایل الخضرت شیخ مفید و شیخ طوسی و اکثر اعاظم
علما ذکر کرده اند که ولادت شریف حضرت امام حسن صلوات الله علیه
در شب شریف نیمه ماه مبارک رمضان سال سیم هجرت واقع شد و بعضی
گفته اند و اسم شریف الخضرت حسن بود و در توریت اسم الخضرت

شبر است زیرا که شبر در لغت عبری حسن است و نام پسر بزرگ هرون شبر
بود و کنیت آنحضرت ابو محمد است و بعضی ابو القاسم نیز گفته اند و
لقبهای آنحضرت سید و سبط و امین و حجت و تقی و زکی و طیب و
مبارک و زاهد و وارد شده است و ابن بابویه لقبهای معتبر
از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده است که چون حضرت
امام حسن ع متولد شد حضرت فاطمه ع خدمت امیر گفت که او را نامی
بگذار حضرت فرمود که سبقت نمیگیرم در نام او بر حضرت رسالت
پس او را در خامهٔ زردی بپیچیدند و بخدمت حضرت رسول ع آوردند
حضرت فرمود که من شما را نهی کردم که در خامهٔ زرد بپیچید او را
پس از خامهٔ زرد در آوردند و در خامهٔ سفیدی بپیچید
و بروایت دیگر زبان خود را در دهان آنحضرت کرد انست و او زبان
مبارک آنحضرت را میمکید پس زنان حضرت امیر رسیدند که او را نامی
گذاشته حضرت فرمود که بر تو سبقت نخواستم کرفت و در نام او
حضرت رسول ع فرمود که من نیز در نام او سبقت نمیگیرم در نام او بر پروردگار
خود پس جبرئیل نازل شد و گفت خداوند علی اعلا تو را سلام میرساند
و میفرماید که او را باسم پسر هرون مسمی کردان پس حضرت
او را حسن نام کرد و چون روز هفتم شد حضرت رسالت ع دو گوسفند
البلوز برای عقیقه او کشت و با سماک که قابله او بود یک ران با یک
اشرفی داد و موی سر شریف او را شسته و موی سر شریف او را نقره کشید و تصدق
کرد و سر شریف او را بخلوق که بوی خوشی بوده اندوده کرد و فرمود که ای
اسما خون عقیقه را بر سر فرزندان مالیدن از فضل جاهلیت است
اسما کفت که بعد از یکسال از حضرت امام حسین ع متولد شد و حضرت
رسول ع آمد و فرمود که ای اسما پسر مرا نیز همین طور پس آنحضرت
را در خامهٔ سفیدی بپیچیدم و بخدمت آنحضرت بردم و باذان و

سمی کردان چون جبرئیل نازل شد و بعد از تهنیت پیغام میرسانید از جانب
الله تعالی بحضرت خیر الانام و میفرمود که نام آنحضرت چه بود
جبرئیل فرمود که شبیر بود حضرت فرمود که زبان من عربیست
جبرئیل گفت که او را حسین نام کن که معنی شبیر است پس حسین
نام کردند و ایضا نامهای معتبر از حضرت امام رضا ع روایت
کرده است که اسماء بنت عمیس گفت که چون حضرت امام حسن ع
متولد شد و من قابلهٔ او بودم حضرت رسالت ع آمد و گفت
ای اسما پسر مرا بیاور فرزندم ابی آنحضرت را در خامهٔ زردی پیچیده
و بخدمت حضرت رسالت بردم حضرت فرمود که من نهی نکردم
شما را که فرزندی که متولد میشود در خامهٔ زرد نپیچید پس
او را در خامهٔ سفیدی پیچیدند و بخدمت آنحضرت بردم پس در
گوش راستش اذان گفت و در گوش چپش اقامه گفت و از حضرت امیر
المؤمنین پرسید که چرا نام او را اسمی کرده حضرت امیر گفت که من
بر تو سبقت نکرفتم در نام او و لیکن نخواستم او را حرب نامکنم
حضرت رسول فرمود که من نیز سبقت نمیگیرم در نام او بر پروردگار
خود پس جبرئیل نازل شد و گفت خداوند علی اعلا تو را سلام میرساند
و میفرماید که او را باسم پسر هرون مسمی کردان پس حضرت
او را حسن نام کرد و چون روز هفتم شد حضرت رسالت ع دو گوسفند
البلوز برای عقیقه او کشت و با سماک که قابله او بود یک ران با یک
اشرفی داد و موی سر شریف او را شسته و موی سر شریف او را نقره کشید و تصدق
کرد و سر شریف او را بخلوق که بوی خوشی بوده اندوده کرد و فرمود که ای
اسما خون عقیقه را بر سر فرزندان مالیدن از فضل جاهلیت است
اسما کفت که بعد از یکسال از حضرت امام حسین ع متولد شد و حضرت
رسول ع آمد و فرمود که ای اسما پسر مرا نیز همین طور پس آنحضرت
را در خامهٔ سفیدی پیچیدم و بخدمت آنحضرت بردم و باذان و

افاده در کفر است و حبیبی گفت و در دامن خود گذاشت و گریست
اسما گفت یا رسول الله فدای تو باد گریه تو از جهت حضرت فرزند
گریان فرزند خود سگریه میراسما گفت که در این ساعت متولد شده
است یا رسول الله حضرت فرمود که کره بنی کشنده و حسد کننده او را
شهید خواهند کرد بعد از من عذا شفاعت مرا بایشان نرساند پس
فرمود که نام این مولود را بفاطمه مگو که تا او فرزند زاییده است
و شنید در این مصیبت با و صبر پیرا ساند پس فرمود که یا علی او را
چه نام کرده فرمود که تو سبقت نکرو قسم در نام او یا رسول الله حضرت
فرمود که من نیز بر پیروردگار خود سبقت نمیکنم پس جبرئیل نازل
شد و گفت خداوند علی اعلا تو را سلام میرساند و میفرماید
که او را باسم پسر کوچک هرون مسمی کن پس حضرت او را حسین
نام کرد و در روز هفتم دو گوسفند از برای او کشت و فاطمه را
گفت که ران گوسفند با یکدینار عطا کرد و سر تراشید و بوزن
موی سر نقره صدقه کرد و باز خلوق بر سر تراشیده او مالید و فرمود
که حزن مالیدن از فعل جاهلیت است و ایضا از حضرت
روایت کرده است که فاطمه بود میان حضرت امام حسن و امام حسین
صلوات الله علیهما مگر یکقدر مدت حمل و در اخبار معتبره بسیار
خاصه و عامه از حضرت رسالت مروی و روایت کرده اند که حضرت فرمود
که من حسن و حسین دو پسر خود را بنام دو پسر هرون شبر و شبیر مسمی
ساختم برای کرامت و بزرگواری ایشان نزد حق تعالی و در اخبار دیگر
فرزندان فاطمه را حسن و حسین و محسن که در شکم فاطمه شهید شد
مسمی کردانیده باسم سه پسر هرون شبر و شبیر و مشبر برای آنکه علما
بمنزله هرون است و ابن بابویه باسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که حق تعالی بوحید بفرستاد برای حضرت رسالت
نام حضرت امام حسن علیه السلام را با طایفه حوریان از بهشتهای بهشت و بروایت

دیگر

دیگر نام آن حضرت را بر حریر نوشته فرستاد و حضرت رسالت نام حضرت
امام حسین را از نام امام حسن اشتقاق کرد و ایضا از حضرت امام
رضا علیه السلام روایت کرده است که نقش نگین حضرت امام حسن علیه السلام
الله بود و بروایت دیگر الحمد لله بوده و در بعضی از کتب معتبره روایت
کرده اند که ام الفضل زن عباس بحضرت رسالت معروض کرد که من
خواب دیدم که پاره از تن تو در دامن من بود حضرت فرمود که
انشاء الله از برای فاطمه فرزندی بهم خواهد رسید و تو تکفل
تربیت او خواهی نمود پس زمان زودی حضرت امام حسن علیه السلام متولد شد
و حضرت او را بام الفضل داد که شیر قثم شیر عباس شیر داد و حضرت را
و قطیفه از پوست خرید حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت
رسالت پناه میامد بخانه فرزندان شیر خواره فاطمه و آب دهان مبارک
دهان خود را در دهان ایشان میانکند و فاطمه را میگفت که تو
ایشان را شیر مده و ایضا نهل اشهب از کتب مخالفان روایت
کرده است ابا بوهریره روایت کرده است که راهبی بمدینه آمد
بر شتری سوار و گفت مرا دلالت کنید بخانه فاطمه چون بدر خانه
آن حضرت رسید گفت ای حضرت رسول خدا و پسر خود را برای من
برون آور حضرت فاطمه حسن و حسین را برای او برون آورد و در پیش
راهب ایشان را گرفت و ببوسید و گریست و گفت نام امتها در توریت
شبیر و شبران است و در انجیل طاب و طیب است پس از صفات حضرت
رسالت پناه سوال کرد و چون آن صفات را موافق یافت با احمد و
کتب خوانده بود ایمان آورد و صفا فی الحضرت شهادتین گفت و مسلمان شد
و ایضا از جماعتی روایت کرده است که کسی پیش از حسن و حسین بنام
دو اسم بزرگوار مسمی نکرده بود و آن از معجزات ایشان است
چنانچه کسی با اسم محمد و علی مسمی نبوده و حق تعالی در فضیلت
میفرماید که ما پیش از او از برای او هم نامی قرار نداده بودیم و در کتاب

عیون المعجزات روایت کرده است که حضرت فاطمه امام حسن و امام حسین را اذان چپ زائید و مریم عیسی را اذان راست زائید

دلیلی اسنادهای صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه در روز ولادت حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام هر یکی برای عقیقه ایشان گوسفندی را قربانی کرد و موی سر ایشان را تراشید و بوزن موی سر ایشان نقره تصدق کرد و در بعضی روایت دیگر از آن حضرت روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای ایشان هر یک گوسفندی را قربانی کرد و موی سر ایشان را با نقره وزن کرد و نقره را صدقه کرد و عقیقه حضرت امام حسن را سیکشت اند خواند بسم الله عقیقة عن الحسن اللهم عظمها بعظمه ولحمها بلحمه وجلدها بجلده وشعرها بشعره اللهم اجعلها وقاء لمحمد وآله

وایضا اسنده معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت امام حسن علیه السلام متولد شدند جبرئیل برای تهنیت او در روز هفتم نازل شد و امر کرد آن حضرت را که او را نام و کنیت کند و موی سر او را بتراشد و عقیقه از برای او بکشد و وزن شعر او را نقره تصدق کند و وقتی که حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد نیز جبرئیل نازل شد و با بیان امر کرد و آن حضرت بعمل آورد و فرمود که دو گوسفند داشتند ایشان در جانب چپ سر سوراخ کوشش را دست راست دادند بزیر کوش کردند و کوشش چپ را در بالای کوش دست دیگر و در روایت دیگر وارد شده است که ان دو گوسفند را در میان سر ایشان گذاشته بودند و اسنادها معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بمعراج رفتند دو رکعت نماز بر زمین آورد و نماز های دیگر سه دو رکعت بود و چون حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما متولد شدند حضرت رسالت برای شکر این دو نعمت بر نماز هفت رکعت اضافه کرد و حق تعالی بر ای او اجازه فرمود

و در کشف الغمه روایت کرده است که زنک مبارک حضرت امام حسن علیه السلام سرخ و سفید بود و دیدهای مبارکش گشاده و سبال سیاه بود و در خد مبارکش هموار بود و برآمده نبود و خط موی باریک در میان زنک و لب حضرت بود و ریش مبارکش انبوه بود و موی سر خود را بلند میکذاشت و گردن حضرت در نور و صفا مانند شمش نقره صیقل کرده بود و سرهای بخوان حضرت کشاده بود و میان دو شانه اش گشاده بود و میانه بالا بود و از همه مردم خوش رو تر بود و خضاب نمیکرد و موهایش مجعد بود و بدن شریفش در نهایت لطافت بود

تبیین

وایضا از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت امام حسن از تراسینه شبیه تر بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود از سر تا سینه و حضرت امام حسین در سر تا بدن بآنحضرت شبیه تر بود

فضل و ولیم در بیان بعضی از فضایل و مناقب آنحضرت

ابن بابویه و دیگران از کتب معتبره نقل نموده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود عرش بر روی دریاهای عالمیان ظاهر شود پس زمین بلرزد و کوهها از بن بر کنده شوند و بهوا بلند شوند و بر روی دریا بایستند که مانند سپر باشد که هر بیننده ظن کند که سفینه نوح است و بگوید که طوفان ما صد سال باشد که هر سیل ظلمت بیک فرسخ

وبعد ثان خاصه وعامه باسانید متواتره روایت کرده اند که حضرت
رسالت ص فرمود که حسن وحسین سیدا جوانان بهشت اند و در
بسیاری از این روایات مذکور است که وبد رایشان بهتر است
از ایشان واضافه ابن عربی خاصه وعامه روایت کرده اند که حضرت
رسول ص فرمود که حسین منی وانا من حسین خدا دوست دارد هر که
حسین را دوست دارد حسین سبطی از اسباط است ابن بابویه از طرق مخالفان از ابن
عمر روایت کرده است که بحضرت امام حسن وحضرت امام حسین
علیهما السلام وبعضی بود که میان اینها بود از دنیای بال
جبرئیل وایضا ابن بابویه ودیگران از کتب مخالفان روایت
کرده اند که حضرت فاطمه در حضرت رسالت ص امام حسن وامام
حسین علیهما السلام را خدمت آنحضرت آورد وعرض نمود که اینها
پسرهای تواند چیزی بایشان بده حضرت فرمود که اما
حسن با وادم هیبت وبزرگواری خود را وامام حسین را دادم جرات وبخشش خود را ابن بابویه روایت دیگر مخالفت مخالف خود
را وابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا ع روایت کرده
است که حضرت رسول ص فرمود که فرزندان کلمیت بدای نیکو وعقل
من در دنیا حسن وحسین اند وایضا بسند معتبر از آنحضرت نقل
کرده است که حضرت رسالت ص فرمود که حسن وحسین بهترین
اهل زمین اند بعد از من وبعد از پدر ایشان وبعد از برادر در
ایشان بهتر از ایشان اهل زمین است وشیخ طوسی ودیگران
بطرق مخالفان از ابو هریره روایت کرده اند که حضرت رسالت ص
فرمود که هر که حسن وحسین را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست
داشته است وهر که ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته است
ودر کتاب کفایه از حضرت امیر المومنین ع روایت کرده است که ان
حضرت با امام حسن وامام حسین صلوات الله علیهما گفت که شما

یا رسول الله

سامید

امید بعد از من وبهترین جوانان بهشتید ومعصوم اید از کناهان
خدا شما را حفظ نماید ولعنت کند کسی را که با شما دشمنی کند وابن
بابویه وشیخ طوسی وحمیری ودیگر ایشان بسندهای بسیار روایت
کرده اند که روزی حضرت رسالت ص امام حسن وامام حسین علیهما
السلام را امر فرمود که کشتی بگیرند با یکدیگر وحضرت رسالت ص
میفرمود که ای حسن حسین را بر زمین زن حضرت فاطمه گفت که عجب
دارم که چگونه فرزند بزرگتر را بر فرزند کوچکتر جرات میدهی
حضرت فرمود که من حسن را اخبار میکنم وجبرئیل حسین را اخبار
میکند ودر کشف الغمه از کتب مخالفان روایت کرده است که
کمال محمد صلوات الله علیهم قطیفه داشتند وچون جبرئیل میامد
بایشان میگستردند وبران می نشست وبران قطیفه جبرئیل
گاهی می نشست وچون بایشان میرفت ان قطیفه را می پیچیدند
وچون بر میخواستند از بالهای او پرهای دونه میریخت پس حضرت
رسول اینها را جمع میکرد ودر میدوزید امام حسن وامام حسین
داخل میکرد وایضا از کتاب حلیه الاولیا روایت کرده است که
روزی حضرت رسالت ص حضرت امام حسن صلوات الله علیه را
بر دوش خود سوار کرده بود وسیگفت که هر که مرا دوست دارد
باید که این را دوست دارد وایضا بطریق مخالفان روایت
کرده است از ابو هریره که ابو هریره میگفت که من هرگاه امام حسن
را میدیم اب او دیده ام جاری میشود زیرا که روزی حاضر بودم
که او را دید ودر دامن حضرت رسالت نشست پس حضرت
دهان خود را باز کرد ودهان خود را بدهان او چسپانید
ومیفرمود که خدایا من او را دوست میدارم وهر دوست میدارم
هر که او را دوست میدارد وسر را بر کفت این سخن را وابن
بابویه بسندهای معتبر از حضرت امام رضا ع روایت کرده ا

که شبی امام حسن و امام حسین علیهما السلام در خانه حضرت رسول
بودند و بازی میکردند تا آنکه اکثر شب گذشت پس حضرت بانان
فرمود که بروید تو دنیا در خود چون برون رفتند بوی از نزد
در پیش روی ایشان ظاهر شد و ایشان را دوشی میداد تا بنزد
نانا در خود رفتند چون حضرت احوال را مشاهده کرد گفت حمد میکنم
خداوندی را که گرامی داشته است ما اهل بیت را و این روایت
سند معتبر از حضرت امیرالمومنین مروی است که
حضرت رسالت فرمود که یا علی مرا بغایت قابل گردانید این دو پسر یعنی امام
حسن و امام حسین علیهما السلام از آنکه دیگر برابر از ایشان
دوست دارم بدوستی که بر وجود کامن مرا امر کرده است که دوست
دارم ایشان را و دوست دارم کسی را که ایشان را دوست دارد
و بروایت دیگر از طریق مخالفان روایت کرده است که عمار بن
حسین گفت روزی بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم بمن گفت که
هر چیز را در دل آدمی محبت و هیچ چیز در دل من محبت این دو
پسر ندارد یعنی حسن و حسین عمر ان گفت تو نیز دانیان را
دوست میداری حضرت فرمود که ای عمر ان آنچه تو میدانی از دوستی
داشتن ایشان زیاده است از آنچه میدانی بدوستی که خدا مرا
امر کرده است بمحبت ایشان و ایضا روایت کرده است که ابوذر
رضی الله عنه میگفت که امر کرد مرا رسول خدا صلعم مرا بدوستی حسن و
حسین پس من ایشان را دوست میدارم و هر که ایشان را
دوست میدارد من او را دوست میدارم برای آنکه حضرت
رسالت ایشان را دوست میداشت و ایضا روایت کرده است
که ابن مسعود میگفت که شنیدم از رسول خدا صلعم که هر که مرا دوست
دارد باید که حسن و حسین را دوست دارد زیرا که حق تعالی مرا
امر کرده است بمحبت ایشان و ایضا سند معتبر از حضرت امام

محمد

محمد باقر مروی است که حضرت رسالت صلعم فرمود که هر که
خواهد چنگ در زند بعروة الوثقی که حق تعالی در قرآن
فرموده است که گسستن ندارد پس علی مرتضی و حسنین و
را دوست دارد بدوستی که حق تعالی ایشان را در عرش عظمت
و جلال خود دوست میدارد و ایضا از حضرت صادق روایت
کرده است رسالت صلعم فرمود که هر که حسن و حسین را دشمن دارد
چون روز قیامت پیاید در روی او هیچ گوشت نباشد و
شفاعت او بحق نرسد و ایضا از حضرت موسی بن جعفر مروی است
که روزی حضرت رسالت صلعم دست حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما را گرفت و فرمود که
هر که دوست دارد این دو پسر را و پدر و مادر ایشان را این من
خواهد بود در درجه من در روز قیامت و ایضا مفید از طریق
مخالفان روایت کرده است که حضرت رسالت صلعم فرمود که هر که حسن
و حسین را دوست دارد من او را دوست دارم و هر که من او را
دوست دارم خدا او را دوست دارد و هر که خدا او را دوست
دارد داخل بهشت گرداند و هر که اینها را دشمن دارد من او را
دشمن دارم و هر که را من دشمن دارم خدا او را دشمن دارد و
هر که را خدا دشمن دارد او را داخل جهنم میکند و ایضا از طرق
ایشان روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلعم نماز میکرد
و حسن و حسین هم آمدند و بر پشت آن حضرت سوار شدند چون
سر را بسجده برداشت ایشان را بنهایت لطف و مدارا گرفت چون
باز بسجود رفت باز ایشان سوار شدند چون از نماز فارغ شدند
هر یک را بر یکی از زانهای خود نشاند و فرمود که هر که مرا دوست
دارد باید که این دو فرزند مرا دوست دارد و ایضا از طریق ایشان
روایت کرده است که حضرت رسالت صلعم فرمود که حسن و حسین دو گوشواره

عرشند و فرمود که بهشت باحق تعالی گفت که در من ساکن کرداند ضعفا و مساکین را حق تعالی با و فرا گفت که ایا راضی نیستی که من رکنهای تورا زینت داده ام حسن و حسین پس بهشت بر خود بالید چنانکه عروس بر خود ببالد و ایضا روایت کرده است که امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما در راه حج پیاده میرفتند و هرگاه ایشان را میدیدند سر خود را بزیر میافکندند و پیاده میشدند پس بعضی از مردم گران آمد و گفتند بعد از ین اگر ما را خدا خواسته باشد پیاده رفتن و راضی نمیتوانیم شد که سوار شویم پس این دو نیز گوارا پیاده میروند پس بعد ازین را با امام حسن عرض کردند و از ایشان التماس کردند که سوار شوند حضرت فرمود که نمانده که ایشان پیاده بروند پس سوار نمیشویم و لیکن از راه دور میروند که بر مردم دشوار نباشد و ایضا معتبر است از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که گفت روزی حضرت رسالت پرون آمد و دست حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را گرفته بود گفت هر که این دو را و پدر ایشان را دوست دارد در روز قیامت با من در بهشت رفیق باشد و ایضا روایت کرده است که از حضرت رسول پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو محبوب تر است بسوی تو فرمود حسن و حسین و ایضا بطریق مخالفان از ابن سعود و ابو هریره و دیگران کرده است که ایشان گفتند روزی حضرت رسالت پناه پرون آمد و امام حسن و امام حسین را دید که بر دوش مبارک حضرت رسول سوار شده بودند و گاهی این را و گاهی آن را آنقدر بلند تا میدید پس مردی گفت یا رسول الله تو ایشان را دوست میداری هر آینه گفت هر که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا روایت کرده است که در بعضی از سفرها آب تنگ شد و تشنگی بر مسلمانان غالب شد پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را نزد حضرت رسول آورده گفت یا رسول الله اینها را تشنگی مینازد پس امام حسن را طلبید و زبان مبارک در دهان او کاشت و مکیدن تا او سیراب شد پس امام حسین را طلبید و زبان مبارک در دهان او کاشت و مکیدن تا او سیراب شد و ایضا روایت کرده است که حضرت امیر از سفر [illegible] بیرون آمد و پای مبارک خود را در میان لحاف ما داخل کرد پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه از حضرت طلبید و بخواست و رفت بزود کوسفند شیر دوشید که داشتیم و بدست مبارک خود شیر از برای او دوشید و در میان قدحی و بدست امام حسن داد پس امام حسین هم چنین است که قدح را از او گرفت و حضرت رسول تمامت شیر خود حضرت فاطمه گفت که کو یا حسن را بفرست و دست مبارک

ان مکیده

نکست

نکست و بدیر سیدی که من واجب کرده ام بر خود که هر که چنین کند او را بحول کرامت خود در دنیا و در عرصات قیامت خود نگردانم و نظر نکنم او را و بدیده رحمت خود در روز قیامت و ایضا [illegible] روایت کرده است که از حضرت رسول پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو محبوب تر است بسوی تو فرمود حسن و حسین و ایضا بطریق مخالفان از ابن سعود و ابو هریره و دیگران کرده است که ایشان گفتند روزی حضرت رسالت پناه پرون آمد و امام حسن و امام حسین را دید که بر دوش مبارک حضرت رسول سوار شده بودند و گاهی این را و گاهی آن را آنقدر بلند تا میدید پس مردی گفت یا رسول الله تو ایشان را دوست میداری هر آینه گفت هر که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا روایت کرده است که در بعضی از سفرها آب تنگ شد و تشنگی بر مسلمانان غالب شد پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را نزد حضرت رسول آورده گفت یا رسول الله اینها را تشنگی مینازد پس امام حسن را طلبید و زبان مبارک در دهان او کاشت و مکیدن تا او سیراب شد پس امام حسین را طلبید و زبان مبارک در دهان او کاشت و مکیدن تا او سیراب شد و ایضا روایت کرده است که حضرت امیر از سفر [illegible] بیرون آمد و پای مبارک خود را در میان لحاف ما داخل کرد پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه از حضرت طلبید و بخواست و رفت بزود کوسفند شیر دوشید که داشتیم و بدست مبارک خود شیر از برای او دوشید و در میان قدحی و بدست امام حسن داد پس امام حسین هم چنین است که قدح را از او گرفت و حضرت رسول تمامت شیر خود حضرت فاطمه گفت که کو یا حسن را بفرست و دست مبارک

حضرت

از حسین فرمود که چنین نیست ولیکن اول چون او را طلب خواستم
که او با ما آمد و بدرستی که من وفا دارم بدو زیرا که دیده من و او نزدی
که خواسته است یعنی ابراهیم علیه صلوات الله علیهم در بهشت رفیق
و دوست و همخواهم بود و ایضاً از طریق مخالفان از ابو هریره روایت
کرده است که گفت دیدم روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
امام حسن و امام حسین را میکشید ما نند کسی که میوه را بکند و ایضاً
از طریق مخالفان روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
صدای گریه حسن و حسین را شنید پس بشتاب بیرون آمد و رفت
و ایشان را با خود برداشت و بر کشت و فرمود که از صدای گریه ایشان
بشتاب شدم که گویا عقل از من بر طرف شد و ایضاً از طریق ایشان روایت
کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر منبر بود و ایشان دو کودک بودند
الحضرت سجده رفتند و پیراهنهای کودکانه پوشیده بودند و بخ
افتادند و بر نمیخواستند چون نظر حضرت بر ایشان افتاد از منبر
بزیر آمد و ایشان را در بر گرفت و آورد و در پیش خود نشانید و
فرمود که فرزندان ما حکمهای ما نیند که بر روی زمین رها میروند
و ایضاً مطرز نیز با ز طریق دیگران روایت کرده است که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی ذریت هر پیغمبر را از صلب او پیدا کرد
و ذریه مرا از صلب من و علی پیدا کرد و خواهد کرد دیگر از صلب علی
او پدید آورد و فرزندان دختر هر کس بدو منسوب میشوند نه پدران
فرزندان فاطمه که من پدران ایشانم و ایضاً روایت کرده است از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسن و حسین امامانند خواه نشسته باشند خواه برخاسته
و ایضاً از طریق مخالفان روایت کرده است که گفت روزی حضرت رسالت
رفتم دیدم که حسن و حسین را بر پشت خود سوار کرده بود و میفرمود که
نیکو شتریست شتر شما و نیکو سوارانند شما و شما پیشرانید از شما
و این حدیث را بسیاری از طرق عامه از حضرت روایت کرده اند

و ایضاً

و ایضاً از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله را مرغی هدیه فرستادند پس جبرئیل طبقی از انگور و انار و بهشت
از برای حضرت او آورد و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواست که از آن تناول
کند و دست بحضرت کشت تسبیح گفت پس حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیهما السلام داخل شدند و از آن میوه تناول کردند و دست
بدان طبق تسبیح گفت پس حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله داخل شد و تناول
فرمود و دست بحضرت نیز تسبیح گفت پس مروی از صحابه داخل
شد و چون دست که بمیوه در دست او تسبیح نگفت پس جبرئیل گفت
که این طعامی است که نبی و وصی او را نمیخورند یا او هیچ پیغمبر یا وصی پیغمبر
نخورند و ایضاً از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که جدی پیش
آمد و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را نوازش نمود پس
بنزد مادر خود آمدند و گفتند که اطفال مرحوم مدینه ما را ذلیل
کرده اند یعنی ما را چرا ما را امر بترک نمیکردانی حضرت فاطمه فرمود
که جانهای شما نزد خدا عظیم است چون شما را در بهشت
خواهم کرد چون شب عید شد نانها و دیگر چیزها نزد شما خواهند
و طلب جامه عید کردند پس حضرت فاطمه گریان شدند و با فرزندان خود
با ایشان گفت چون شب تار شد کسی در را کوبید فاطمه گفت کیست
گفت ای دختر رسول خدا من خیاطم و جامهای شما را آورده ام چون
حضرت فاطمه در را کشود دید که مردی در نهایت جلالت و بهاست
و حسن میاورد و تمثال او بحضرت داد و بر گشت چون الحضرت
جامه را بدید و تمثال را کشود در آن و تمثال دو پیراهن و دو دراعه
و دو زیر جامه و دو ردا دید و جامه و دو موزه سیاه که عقب آنها از
پوست سرخ بود دید پس ایشان را از خواب بیدار کرد و جامهها را بر ایشان
پوشانید در اثنای آن حضرت رسالت پناه داخل شد و ایشان را در بر
دید پس هر دو را در بر کشید و بوسید و حضرت فاطمه فرمود که خدا را

فرزندان م

نیز

دیدی گفت بلی یا رسول الله داود جامهای فاخر که برای ما فرستاده
بود دی حضرت فرمود که او خیاط بنو داود رضوان خازن بهشت
بود فاطمه گفت که کی اینها را خبر کرد یا رسول الله حضرت فرمود که
با سمان نرفت تا الله بنزد من و مرا خبر داد و اینرا بسند دیگر از
ابن عباس مرفوعا روایت کرده است که گفتند ما دوزی در خدمت
حضرت رسالت نشسته بودیم که جبرئیل نازل شد و چاشنی از لباس
سرخ آورد مملو از مشک و عنبر و گفت السلام علیک حق تعالی تو را
سلام میرساند و تو را بان جام تحفه فرموده و امر میکند تو را که با
جام تحفه کنی علی را و دو فرزندان او را چون جام در دست حضرت رسالت
دانند حق تعالی بسخن آمد و گفت سر مرتبر لا الله الا الله
و سر مرتبر الله اکبر گفت پس بزبان دوان گفت بسم الله
الرحمن الرحیم طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی پس بوسید
ان را حضرت رسالت پس بر سم تحفیت بحضرت امیر المؤمنین فرستاد
و چون بدست امیر المؤمنین رسید دراز بخش آمد و گفت إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ
اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ پس حضرت امیر المؤمنین آن را
بوسید و بر سم تحفیت بحضرت امام حسن ع تسلیم کرد و چون
بکف بحضرت دراز بخش آمد و گفت بسم الله
الرحمن الرحیم عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ الَّذِي
هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ پس حضرت امام حسن آن را بوسید و بر
تحفیت بحضرت امام حسین ع داد چون بکف حسین دراز بخش
گویا گفت بسم الله الرحمن الرحیم قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا
إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ پس حضرت رسالت ع بر داد و باز بخش آمد و
گفت بسم الله الرحمن الرحیم الله نور السموات والارض تا آخر
ایزد ان جان مرد و کف بحضرت ناپیدا شد و ندانستیم که با سمان یا

یازمین

یازمین فرو رفت و ایضا از طریق ابان روایت کرده است که روزی
حضرت رسالت ع نشسته بود ناگاه مرغی از هوا آمد و بر سر دست
حضرت نشست و گفت السلام علیک یا نبی الله پس بر دست امیر
المؤمنین ع نشست و گفت السلام علیک یا وصی رسول الله پس
بر دست شهریار از حسن و حسین صلوات الله علیهما نشست و گفت
السلام علیک یا خلیفة الله حضرت فرمود که جبرئیل بر دست ابوبکر
خفاش پرا نمرغ بقدرت حق تعالی گفت که من بزمینی نمینیم
که در آن معصیت کرده باشند چگونه بر دستی بنشینم که معصیت
خدا آشیا کرده باشند و عامه و خاصه بطریق دیگر روایت کرده
که حضرت رسالت ع فرمود که حضرت امام حسن و امام حسین دو
امام اند خواه قیام بامر امامت نمایند و خواه از جور ظالمان نهان
دارند و ایضا مذکور است در حلیة الاولیا و مسند احمد و کتب دیگر با آنکه
کتب معتبره عامه روایت کرده اند که دوزی حضرت رسالت ع در امر
نزول وحی نظر فرمودند و چون باز نظر فرمود که ملکی بر زمین نازل شد که
هرگز بزمین نیامده بود و از حق تعالی درخواست طلبید
که بر من سلام کند و بشارت دهد مر که حسن و حسین بهتر جوانان
اهل بهشتند و فاطمه بهتر زنان اهل بهشت است
و با سانید دیگر از کتب عامه روایت کرده است که حضرت رسالت ع
بحضرت امام حسن ع گفت که شبیه گردیدی با من در صورت و سیرت
و ایضا بسندهای دیگر از کتب ایشان روایت کرده است که
روزی حضرت رسالت ع نبیره از استاد و حضرت امام حسن ع در
پهلوی او بود چون حضرت سجده رفت حضرت امام حسن ع بر دوش
اقدس سوار شد و حضرت سجود را طول داد راوی گفت که من سر برداشتم
از سجده که ملاحظه کنم که سبب طول سجده حضرت چیست پس دیدم که حضرت
امام حسن ع بر کتف اقدس سوار است چون حضرت سلام داد گفت

صحابه گفتند یا رسول الله سجده را طول دادی سجده ای که هیچ وقت
طول نمیدادی و ما گمان کردیم که امری حدث شده و یا وحی بر تو نازل گردیده
حضرت فرمود که وحی بر من نازل نشد ولیکن این پسر من بود و خوش
من بود خواستم که او را تجلیل کنم در فرود آمدن و باین سبب سجده
را طول دادم و بروایت دیگر حضرت گفتند تو این پسر را رعایت میکنی
که دیگران را نمیکنی حضرت گفتند که این ریحانه من است و ایضا از
طریق مخالفان از انجا بروایت کرده است که حضرت رسالت صلعم فرمود
که هر که خواهد نظر کند به بهتر و مهتر جوانان بهشت پس نظر کند بسوی
حسن بن علی و شیخ طبرسی از ابن عباس روایت کرده است که روزی
حضرت رسالت صلعم بدر خانه فاطمه رفت و من در خدمت آنحضرت بودم
پس سه مرتبه ندا کرد و جواب نشنید پس بنزد پدر بزرگوار آمد و نشست
و من در پهلوی او نشستم ناگاه حضرت امام حسن ع از خانه بیرون آمد
و روی مبارکش را شسته بودند و قلاده طلا در گردن او بسته بودند
پس حضرت دستهای خود را کشود و بلند کرد و آنحضرت را گرفت
و بر سینه خود چسبانید و ببوسید و گفت ای پسر من سید و پسر سید
ای امام است و خدا باید که بحق تعالی ببرکت او اصلاح کند میان دو گروه
ای امام است و در کشف الغمه از طریق مخالفان روایت کرده است از سلیمان
هاشمی که گفت روزی من در مجلس هارون الرشید بودم ناگاه نام
حضرت ابی الحسن موسی صلوات الله علیه مذکور شد پس هرثمه گفت
که مردم گمان میکنند که من بحسن و حسین دارم نمیدانند که من
است خبر داده ام بدم از پدرانش که عبد الله بن عباس گفت
که روزی در خدمت حضرت رسول صلعم نشسته بودیم ناگاه فاطمه
گریان از خانه بیرون آمد حضرت فرمود که ای فاطمه چرا گریه میکنی
حسن و حسین از خانه بیرون رفتند و بخدا سوگند که نمیدانند کجا رفته
اند پس حضرت فرمود که گریه مکن بدرستی که خدای تو بار بدرستی که ان

خداوندی

خداوندی که ایشان را خلق کرده است بایشان مهربان تر است از تو پس
حضرت فرمود که خداوندا اگر ایشان بد یا رفته اند ایشان را حفظ
کن و اگر بیمار رفته اند ایشان را صحت و عافیت عطا فرما پس جبرئیل نازل شد
و گفت ای محمد غمگین و محزون مباش که ایشان فاضله اند در دنیا
و فاضله اند در آخرت و بدرستی که ایشان از ایشان بهتر است و ایشان
اکنون در خیمه ای از نور خوابیده اند و حق تعالی ملکی بر ایشان
موکل گردانیده است که ایشان را حفظ نماید پس حضرت رسالت
برخواست و ما هم با او برخواستیم تا داخل حدیقه ای از نخلستان شدیم
و دیدیم که حسن و حسین خوابیده اند و گردن حسین را کرده و بخواب رفته اند
و ملک بال خود را بر روی ایشان گسترده پس حضرت رسالت
حسن را برداشت و ملک حسین را برداشت و ما هم چون ملک را
دیدیم همچنان کردیم که او کرد و حضرت برداشته است پدر ایشان
یکی و ابو ایوب انصاری خدمت حضرت آمدند و گفتند یا رسول
الله کجا از آن دو کودک را آنها میدهی که با تو مصاحبت می نمود حضرت
فرمود که بکنند ایشان را که ایشان فاضلی هستند که در دنیا و آخرت
و پدر ایشان بهتر است از ایشان پس فرمود که امر و از ایشان را شرف
کرد امر بخدا از ایشان را بایشان شرف کرد امیدوارم که پس خطبه
ادا کرد و فرمود که ایها الناس بخواهید خبر دهم شما را بکسی که بهتر
است از هر کس از حیث جد و جده گفتند بلی یا رسول الله حضرت
فرمود که حسن و حسین جدشان احمد است ایشان رسول خدا است و جده
ایشان خدیجه دختر خویلد پس فرمود که ایها الناس بخواهید خبر دهم
شما را بکسی که بهتر از هر دو ایشان است از حیث پدر و مادر گفتند بلی یا رسول
الله حضرت فرمود که حسن و حسین جدشان احمد است و پدر ایشان علی بن ابی طالب است
و مادر ایشان فاطمه دختر محمد است خبر دهم شما را بکسی که بهتر از هر دو ایشان است
خدا و ایکه بهتر از هر دو ایشان است از حیث عم و خال گفتند بلی یا رسول الله

حضرت فرمود که حسن و حسین که عم ایشان خلیفه پیغمبر ما راست و عمه
ایشان ام هانی و مترل بوطالب نبی فرمود که ایها الناس ما یقول هذا
خبره هم شما را بهتر بدین مردم از حجة خالو و خاله گفتند یا رسول
الله فرمود که حسن و حسین که خالوی ایشان قاسم فرزند رسول خدا
و خاله ایشان زینب میباشند که پدر ایشان در بهشت خواهد بود
و مادر ایشان در بهشت خواهد بود و جد ایشان در بهشت خواهد بود
و جده ایشان در بهشت خواهد بود و خالو و خاله ایشان در بهشت
خواهند بود و عمو و عمه ایشان در بهشت خواهند بود و جد و جده
بهشت خواهند بود و دوستان ایشان در بهشت خواهند بود و اسباط
پیغمبر ایشان اند این حدیث را ثابت کرده است و دوستان ایشان در بهشت خواهند بود
و ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسالت صلعم
فرمود که در شب معراج دیدم که بر در بهشت نوشته بود لا اله الا
الله محمد رسول الله علی حبیب خدا است و حسن و حسین برگزیدگان
خدا اند و فاطمه کنیز کان خدا است و بر دشمن ایشان است
لعنت خدا و اضیا طرق ایشان از عمر بن الخطاب علیه اللعنة و الحطا
و روایت کرده است که حضرت رسالت صلعم فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین
در خطیره القدس در قبه سفید و خواهند بود که سقف عرش خداوند
رحمن باشد و در کتاب فی دوحة الاخبار که از کتب معتبره عامه است
از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که حضرت
الغزه و سر الهی تعالی و مهمات کون که ائمه اند بر من عرضه داشت و حال آنکه
در من شاکی کرامیده نیکوکاران و پرهیزگاران داد و حق
بشوی ان وحی کرد که تو را زینت داده ام حسن و حسین و در
کتاب ینابیع المصطفی سند مخالفان و موالیف کرده است که در
حضرت رسالت صلعم را طعام عرضه کردند و جمعی از صحابه در خدمت
آنحضرت بودند و ارزانی داشتند امام حسن را دید که بازی میکند
پس حضرت از طعام خویش افتاد و دستهای خود را کشود که ان امام

و دوستان دوستان ایشان در بهشت خواهند بود

معصوم را بگیرد و او را در وی بازی با ظرف و انظرف میدوید و حضرت
از پی او میرفت و میخندید تا آنکه او را گرفت پس او دست راست را بسر او کرد
و دست دیگر را بذقن او و دست دیگر او کرد و میان دهان
او را بوسید پس فرمود که حسن از من است و من از او و خدا دوست
دارد کسی را که حسن را دوست میدارد و حسن و حسین دو سبط اند
اسباط پیغمبران و کلمه سبط بعد معتبر از حضرت صادق روایت
کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که فرزند صالح کلیت از خدا
است که در میان بندگان خود قسمت کرده است و دو کل من در دنیا
حسن و حسین اند و نام کرده ام ایشان را بنام دو سبط بنی اسرائیل
شبر و شبیر و در بعضی از کتب معتبره از ابن عباس روایت کرده اند که
گفت روزی در خدمت حضرت رسالت صلعم نشسته بودم و حضرت
امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و امام حسن و حسین صلوات الله علیهم
خدمت حضرت بودند ناگاه جبرئیل نازل شد و پس بر هم تحیت و
تعظیم حضرت او در پیش حضرت ان را بوبند و بعد ان ابو طالب عم داد پس
حضرت علی بن ابی طالب عم سیب را بوسید و بحضرت رسالت صلعم داد پس
داد پس حضرت گرفت و بحضرت امام حسن ان را بوسید و بحضرت
رسالت پناه داد و بحضرت ان سرور امام حسین عم داد حضرت امام حسین
نیز ان را بوسید و باز بحضرت رسالت داد و باز حضرت ان را بحضرت
فاطمه داد حضرت فاطمه ان را بوسید و بحضرت رسول صلعم داد پس حضرت
ان را بوسید و باز بحضرت امیرالمؤمنین داد و چون خواست که رود کند
حضرت رسول صلعم از دست او افتاد و دو نیم شد و بوی از ان ساطع
گردید تا بآسمان اول رسید و دو سطر بران نوشته بود که بسم الله
الرحمن الرحیم این حقیقت است از جانب حق تعالی و نبوی محمد بن عبد الله
و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن و حسین فرزندزاده های رسول خدا
و امانیت از برای دوستان حسن و حسین از آتش جهنم در روز

دوره نقیاست و ابی بر و دیگران نسبتهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سه روز بیمار شد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها بدست حضرت امام حسن را بدست راست گرفت و دست حضرت امام حسین را بدست چپ گرفت و بعیادت حضرت فاطمه رسالت پناه صلی الله علیه و آله رفت و در خانه طاقچه بود پس حضرت امام حسن در جانب راست آنحضرت نشست و حضرت امام حسین در جانب چپ آنحضرت نشست و ایشان بدن مبارک آنحضرت را میمالیدند و چون حضرت بیمار برخاست حضرت فاطمه گفت ای دو حبیب من در این وقت حق تعالی دوا و شفا است بیائید تا هر کدام یکدیگر را بعد از بیماری بوسند حضرت بیامبر فرمود که ما در این وقت از اینجا حرکت نمیکنیم پس امام حسن بر بازوی راست آنحضرت خوابید و امام حسین بر بازوی چپ حضرت خوابید پس بخواب رفتند و بیدار شدند چون از خواب بیدار شدند و از حال ایشان پرسیدند گفتند که ما در ما چیزی نگفت چون خدا بخواب رفتند بخانه برگشت پس در آن شب تاریک چون امدند و شب ابری بود و باران می بارید و برق می زد و صدای رعد می آمد پس ناگاه از ایشان نوری در پیش روی ایشان بهم رسید و از پی آن رفتند و حضرت امام حسن بدست راست و امام حسین را که کم تر بود و ایشان میرفتند و با یکدیگر سخن می گفتند تا بعد بقدر نیم فرسخ رسیدند چون داخل باغستان شدند حیران گردیدند و ندانستند که بکجا بروند پس امام حسن با امام حسین علیهما السلام گفت که ما در این وقت حیران شده ایم و نمیدانیم که بکجا باید رفت بیائید تا دعا بخوانیم تا صبح خدا طالع شود امام حسین گفت اختیار داری هرچه میگوئی من متابعت میکنم پس هر دو خوابیدند و دست در گردن یکدیگر آوردند چون حضرت رسالت از خواب بیدار شد احوال ایشان را پرسید و

منزل فاطمه ایشان را طلب کرده و در اغوش خود جای داد پس حضرت برخواست بدو گفت الهی دستبدی و مولد این دو پسر من از دو سنگ لعل پرورش دهد خدا و ملائکه وکیل من باشند ایشان پس از برای حضرت فوری طالع شد و حضرت از پی ایشان فرو رفت تا حدود نخلستان ناگاه دید که ایشان خوابیده اند و دست در گردن یکدیگر آورده اند و باران در نهایت شدت و تندی میامد و حق تعالی از برای ایشان تا بسر زانو شکافته بود و یکقطره باران بایشان نمیبارید و بایشان اطاعت کرده بود و ملائکه عظیم که سرهای ایشان مانند نیزه ای درخشان بود دور ایشان را گرفته بودند و بال داشت که یکی بر روی حسن کشیده بود و دیگری بر روی حسین پس چون نظر آنحضرت بر ایشان افتاد تبسمی کرد ان ملائکه چون صدای آنحضرت بگوش ایشان رسید بکناری رفتند و بخواب درامدند و گفت خدایا و سیدا گواه میگیرم تو را و ملائکه تو را که اینها دو فرزند پیغمبر تو اند و من محافظت خواهم نمود ایشان را تا بمنزل خود سلامت باز تسلیم کردم ایشان را پس حضرت فرمود که ای حیه نوازنده گفت من بیائم جنی بود فرمود که نام طایفه جن گفت جن نصیبین و کره محل ایشان نیل مرا فرستاده اند برای تعلیم ایشان ادکار خدا که فراموش کرده اند چون باینموضع رسیدیم ناگاه از ایشان شنیدم که ای حیه اینها پیرهای رسول خدا اند ایشان را محافظت نمای از آفات و حوادث شب و روز و من محافظت کردم ایشان را و خوابانیدم کریم صحیح و سالم پس چون از فرمان او سرخت و برگشت و حضرت رسالت حسن را برداشت و بر دوش راست خود سوار کرد و حضرت امام حسین را بر دوش چپ خود و حضرت امیر المؤمنین خبر شد و از پی حضرت بیرون امد و در راه بحضرت ملحق گردید پس یکی از اصحاب بحضرت گفت که یکی از این فرزندان را بمن بده که بار تو سبک کند حضرت فرمود برو که خدا بهتر تو را

آن نار

شدند ونیت تو را دانست پس حضرت امیر پیش آمد وگفت یا رسول
الله بگو زره بامن خرید یا بمن ده تا بار تو مسلمان کرده دلیس دوکرد
حضرت امام حسن وگفت ای امیر تو بی بدو بش بده وخود گفت
یا احیاء معنا سوگند که دوش خود را بهتر بخواهم از دوش پدر
خود پس بسوی حضرت امام حسین علیه السلام رفت وگفت ای
برادر بدوش بده خود را او نیز مثل برادر خود جواب گفت پس
انیان را احضار حضرت فاطمه دادند حضرت فاطمه از انیان خرما
خریده مهیا کرده بود او رد و نزد انیان گذاشت چون تناول
نمودند و سیر شدند و شاد گردیدند حضرت رسول صلعم با انیان
گفت اکنون برخیز و با نگذیر گفتی بگیر پس برخاستند و شروع
کنند کردن شدند و حضرت فاطمه برای کاری بیرون رفته بود
چون داخل شد شنید که حضرت رسول صلعم امام حسن را خر سیر
میکنند و امام اختر حسین و میفرمایند که بگیر حسین را و بزن بین
دو حضرت فاطمه فرمود که ای پدر را یا اخیجاست میفرمائی بزد کنرا
برکوچک تر حضرت فرمود که ای فاطمه ایا را می نمیدانی که من کوچکتر ای
حسن حسین را بگیر و برزمین زن و ایاک حبیب من جبرئیل گوید
که ای حسین حسن را بگیر و برزمین زن و این نهی اشوب و ایذا
کرده است که روزی عبد الله بن عباس میگفت رکاب امام حسن
و امام حسین علیهما السلام را گرفت و به انیان را سوار کرده تحفیف
باو گفت که تو از انیان تا بحال نپرسیدی رکاب انیان را میگیری
و سوار میکنی ابن عباس گفت که ای احمق میگویند انیان که انبیا گذشتند
انبیا فرزندهای رسول خدا صلعم اند و این از نعمتهای خداست بر من
که سعادت رکاب داری انیان را یافته ام حضرت صادق علیه السلام در بیان نسبت
از کار اخلاق و محاسن آداب حضرت ایشان شهر اشوب در مناقب
کرده است که اعرابی نزد عبد الله بن زبیر و عمرو بن عثمان آمد

فرمود که از انیان بپرسید و چون ایشان ندانستند هر یک بدیگری حواله
میکردند اعرابی با انیان گفت که مرا بسیار مضطر ساخته از شما
پرسم و هر یک بدیگری حواله میکنید در دین خدا چنین کاری
روا نیست انیان گفتند اگر بخواهی کسی که این مسئله را داند
برو و بنزد امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما انیان برین کرانیا
سایه دین خدا را میدانند چون مرد انیان رفت مسئله خود
را عرض کرد و جواب شافی شنید خطاب کرد با عبد الله و عمرو و
شعر ذیل بداهة گفت مضمون یکی از انبیا است که خوشا دل و مذ
روی شما را و فضل کرده اند از برای حسن و حسین و انصار و اتباع
کرده است که روزی حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر
هری گذشتند که وضو میساخت و نمیدانست آداب وضو را پس
خواستند که وضو را او تعلیم کنند بی انکه با او اظهار کنند که تو
وضو را نمیدانی و او تحمل کرد و پس برای مصلحت با یکدیگر مناظره
میکردند و هر یک میگفتند من وضو را بهتر از تو میدانم پس
گفتند ای شیخ تو خود درمیان ما الحکم باش و ببین که کدام یک بهتر
میدانی وضو را چون آن مرد بسمع وضوی انیان را شاهد گرفت که گفت شما
هر دو وضو را نیکو میسازید و من بر جا هلم که وضو را نیکو نمیدانم
و در این وقت نادم گردیم بر گفت شما و شفقتی که بر ذات خود دارد
و نیز بر سکینم بر دست شما او این روا نداشته است که در محاسبه کرانیا
حسن علیه السلام حاضر بود حضرت امام حسین علیه السلام برای تعظیم او سخن نمیگفت
و در محاسبه کرانیا امام حسین علیه السلام حاضر بود محمد بن حنفیه برای تعظیم او
سخن نمیگفت و این را بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که حضرت امام حسن علیه السلام عابد ترین مردم بود در زمان خود
و زاهد ترین و فاضل ترین مردم بود و چون بحج میرفت پیاده میرفت
و گاه بود که پا برهنه میرفت و چون نام مرگ را یاد میکرد میگریست و

وجون قبر وا باد میکرد میگریست و هرگاه خلایق را بخدا میسپارد میگریست و هرگاه که گذشتن بر صراط و سیاه و رد میگریست

اعمال

وچون عرض احوال را بر حق تعالی بذکر و دعا بانجا میرسید

بدهشت و چون جنازه میاستادند بندهای بدنش میلرزید

تنه بود که از خوف دوزخ و هرگاه بهشت و دوزخ را یاد میکرد مبهوت

و مدهوش میماند کسی که او را ندیده باشد گمان میکند

را میخواهد میکرد و استعاذه از آتش جهنم میفرمود و هرگاه که ذکر قوله

تعالی الذین اتوا ما اتوا میگفت لبیک اللهم لبیک و در هیچ

حالی که او را ندیده بود گمان نمیکرد که با خدا و با فنی و با فنا از همه کس است

کوته بود و با فنا از همه کس ضعیف تر بود روزی معاویه علیه اللعنه

گفتند که امر کن حسن بن علی را که بر منبر برآید و خطبه بخواند تا بر

مردم مفضل او ظاهر شود پس حضرت را طلبید و گفت بر منبر برآی

رو و بالای موعظه کن پس حضرت بر منبر برآمد و حمد و ثنای الهی

بجای آورد پس فرمود که ایها الناس هر که مرا نشناسد شناسد و هر که

مرا نشناسد منم حسن بن علی بن ابی طالب و منم فرزند بهترین زنان عالم

دختر رسول خدا منم فرزند بهترین خلق خدا منم فرزند رسول خدا

منم صاحب فضایل منم صاحب معجزات و دلایل منم فرزند امیر المؤمنین

منم که دفع کرد اهدر از جد من و من و پدر و مادر حسین بهترین جوانان

اهل بهشت منم فرزند رکن و مقام منم فرزند مکه و منی منم فرزند شعب

و عرفات منم معبود بر ملعون تو سید که مردم بجا بر انحضرت دشنام

کردن گفتند ای ابو محمد تعریف و طنب کن و این سخنان را بگذار حضرت

فرمود که پدران من ترک میکنند و کرباتان را میبرند و سرها از اطراف

و نکو میکنند پس از حضرت بجنن اول برگشت و فرمود که منم پسر

بشیر او خلق خدا و فرزند محمد رسول خدا پس معاویه ترسید که بعد

از این سخنان مردم چند بگریانید که مردم از او برگردند گفت بس است

انچه گفتی از منبر فرود آمد این حضرت از منبر فرود آمد وایضا مسند معتبر

از حضرت امام رضا علیه روایت کرده است که حضرت امام حسن علیه در

وقت وفات گریست پس مردی گفت ای فرزند رسول خدا با تو کاری

میکنی و حال انکه در آرزو منزلت با حضرت رسالت داری و حضرت

رسول صلعم در حق تو گفت انچه گفت و پنج حج کرده و سه سر بر تمام مال

خود را با فقرا قسمت کرده حتی یک نعل را بخود برداشته و دیگری را

نپایداده حضرت فرمود که برای ده خصلت که بر میکنم بکی احوال

واحوال ترک و دیگری مفارقت دوستان و اعوان با بویه و حمیری به

بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت

امام حسن صلوات الله علیه بیست حج پیاده کرد و محملها و نزدان

اعلی حضرت را از عقب او میکشیدند وایضا ابن بابویه بسند معتبر

از انحضرت روایت کرده است که روزی مردی بعیادتش کفت

او بر در مسجد نشسته بود و از او سوال کرد و او امر کرد که پنج درهم

باو دادند پس ان مرد گفت که مرا بدیگری راه بنما عمش اشاره کرد بمسجد

و گفت برو نزد انیان و از انیان سوال کن و در انجا حضرت

امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر نشسته بودند چون ان

مرد نزد انیان رفت و سوال کرد حضرت امام حسن علیه فرمود که ای

مرد مال نیست سوال کردن میکنی پای سر چنین اول خونی که کرده

باشند و دیت ان او را عاجز کرده باشد و بدو داده باشد یا قرضی

که ملا و را جراحت کرده باشد یا بر خانی که او را خراب کرده باشد

پس برای کدام یک از انها سوال میکنی تا یکی از این سه تا را گفت

پس حضرت امام حسن علیه فرمود که پنجاه دینار و طلا باو دادند و حضرت

امام حسین علیه مجمل و نزدیناری و عبد الله بن جعفر مجمل و هشتاد دینار

پس از نزد ایشان بعمش برگشت عمش پرسید که چه کردی تا پیش چه گفت که

از تو سوال کردم پنج درهم بمن دادی و از من سوالی نکردی و چون

از انیان سوال کردم انچه انکیموی بلند و سرد او دعی امام حسن ع
از من چنین سوالی کرد و من او را جواب گفتم نیس نجاه دینار من داد
و یکی چهل و نود و یکی چهل و هشت عضن گفت که مثل این جوانان
از کجا میتوان یافت انیان را بعلم از شیر باز کرفته اند و انیان جمیع
حیوانات و حکمتها را جمع کرده اند و شیخ صدوق سند معتبر از حضرت
صادق ع روایت کرده است که دستوری از حضرت امام حسن ع و فات
یافت و کروهی از اصحاب آنحضرت ستوری از برای او نوشتند این حضرت
در جواب انیان نوشت اما بعد رسید نامه شما بمن که مرا تسلی داده
بود بدرد فراق فلان دختر پس اجر مصیبت او را از خدا بسیار یابید و
بدانید که ما اهل بیتیم راضی بقضای الهی و صابریم بر بلوی او و بدرستی که نسیان را دیده
اورده است خدا را مصائب زنان و انیره کرده است ثواب دوری
و مفارقت دوستانی که الفت با انیان داشتیم و برادرانی که انیان
را دوستان خود می انکاشتیم و از دیدن انیان شاد میدیدیم و
دیدهای ما با انیان روشن بود پس مصائب ایام انیان را
بناکاه فرو کرفت و مرات انیان را و جود و انیان را بناکاه کرکان
مرکان بودند پس انیان با یکدیکر عها و ودند بی انکه انیان در میان
انیان باشند و بی انکه یکدیکر را ملاقات نمایند و بی انکه از یکدیکر
بهره مند کردند و بزیارت یکدیکر روند یا انکه خانهای انیان بسیار
یکدیکر نزدیک است خانهای بدنهای انیان از صحابان خالی
کرده و دوستان و یاران از انیان دوری کزیده و ودیعه
مثل خانهای انیان خانه و منزل قرار کاه انیان کاشانه و خانها
وحشت انکیز ساکن کردیده اند و از خانهای ما لوف خود دوری
کزیده اند و دوستان از انیان بی خبری مفارقت کرده اند و
انیان را برای پوسیدن و کهنه شدن در کودالها افکنده اند و از
دختر من کنیزی بود مملوک و رفت براهی سلوک که پیشینیان با
راه

راه نا کفته اند و اینده کان بان راه خواهند رفت والسلام وصفا و
دیکران سندهای صحیح از حضرت سجاد ع روایت کرده اند که حضرت
امام حسن ع روزی بر منبر فرمود که خدا را دو شهر هست یکی در
مشرق و دیکری در مغرب و هر یک از این دو شهر حصاری دارند
از اهن و در هر شهر نها نا نهاهزار دروازه هست و در هر یک
از ان دو شهر هفتاد هزار دهل و لغت هست که هر یک بلغتی مخصوص
میکویند بغیر لغت دیکری و من میدانم جمیع لغتهای انیان را و
دران دو شهر و باهل ان شهر خبری و امانی نیست بغیر من و برادرم
حسین و خطیب راوندی روایت کرده است که روزی عبد الله بن عباس
در خدمت حضرت امام حسن ع بر سر خوانی نشسته بود ناکاه ملخی
دران خوان افتاد ابن عباس از انحضرت پرسید که بر یال این ملخ
نوشته است حضرت فرمود که بران نوشته است که منم خدا وندی که
بجز من خدا وندی نیست کاه میفرستم ملخ را برای جماعت کسانکه
ان را بخورند و کاه میفرستم بر کروهی از روی غضب که طعامهای
انیان را بخورند و قبول ابن عباس بر خواست و مراد حضرت را بوسید
و کفت این از کنون علم است و در بحار حسن برقی بسند صحیح از حضرت
صادق ع روایت کرده است که شخصی خدمت حضرت امیر المومنین ع
امد و کفت یا امیر المومنین دختری دارم و سر کش و او را خواستکاران
کرفته اند امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر و با تو مشوره
میکنم که کدام یک بدهم حضرت فرمود که کسی را که عمل شوره کرده
او را امین کردانیده اند باید که خیانت نکند حسن زنان را بسیار دوست
میکویند و دختر خود را بحسین میدهد که او از برای دختر بهتر است و شیخ مفید
روایت کرده است که هیچ کس بحضرت رسالت شبیه تر نبود از حضرت
امام حسن صلوات الله علیهما و در کتاب روضة الواعظین و غیران
روایت کرده اند که حضرت امام حسن ع هر کاه که وضو میساخت بندها

بدانی میلی زیبد و رنگ سیاه کشی زود میشد و بوی و این آب با او
حسن کفتند در جواب فرمود که سزاوار خواست کسی را که خواهد
بندکی نزد پروردکار عزوجل امید انکه نکشی نزد کرده و حاسلی
باین نزد و چون بدر مسجد میرسید میایستاد و میکفت الهی منکفلک
یا بایات یا محیی قد آتاک المبتلی فخاضع و زعن قبیح ما اتیت بین یدیک
ما عندک یا کریم یعنی خدایا و بدل میدان نو بدکاه تو ایستاده است
اف نیکو کرده ای بدکار بنده نواخته است پس دکذاری بدی بیاید
نزد تو است بر نیکیها که نزد تست اکر میروزی در وفا بقی روایت
کرده است که چون حضرت امام حسن ع از نماز صبح فارغ میشد با کسی
سخن نمیفرمود تا آفتاب طالع میشد هر چند حاجت مردم روا
میفرمود و این بنهل شوب از حضرت صادق ع روایت کرده
است که حضرت امام حسن ع بیست و پنج حج پیاده کرد و دو مرتبه
مال خود را با خدا نصف کرد که نصف را خود بر داشت و نصف را بفقرا داد
و بروایت دیکر دو مرتبه جمیع مال خود را داد و سه مرتبه نصف کرد حتی
انکه یکنای موزه را با کاه میداشت و نای دیکر را بفقرا میداد و ابن
روایت کرده است که روزی حضرت امام حسن ع در خیمه خود نماز می
کرد در منزل ابواء در میان مکه و مدینه ناکاه زن بدوی با لب بسیار خوش
در آمد حضرت را دید و عاشق جمال آنحضرت شد و بتها نزد خیمه آنحضرت
در آمد تا حضرت نماز را بکذارد چون فارغ شد پرسید که
حاجت داری کفت که پدرم مرا بتو کرده است و شوهرم نادم و پشیمان
کرده است مرا میان خود و او صلاح خود شما کردید فرمود که دروغ میکوید از من
و برا بستو جب عذاب الهی میکرداند پس از زن سالغه و تعجب میکرد
و میکرایست و حضرت بن میکرایست و استماع سخنوی نا کرد تا بحدی
شد بدل شد و با خیال حضرت امام حسین صلوات الله علیه خیمه در آمد
و آنحضرت نیز میکریان کریان شد و هر یک از اصحاب حضرت کوشه

میشد

میشد در حقیقت حال را نمیدانستند و میکریستند کریان میشدند
تا انکه صدای کریه از خیمه آنحضرت بلند شد و آن اعرابی نا امید
کردیده بیرون رفت و حضرت از آن منزل با برکت و حضرت امام حسین
ع بسیار تعظیم و اجلال از سبب آن خال از آنحضرت سوال کرد تا انکه بر
حضرت امام حسن صلوات الله علیه از جانب مادر شد و میکریست
حضرت امام حسین کفت سبب کریه شما چیست فرمود که خوابی
دیدم و تا من زنده ام کسی نقل نکنم در خواب دیدم که حضرت یوسف
علیه السلام در بیابان نشسته و مردم تماشای جمال او میاسیدند من نیز بقصد
دیدن و تفرج حسن و جمال او بر اسبی سوار شدم چون نظر حضرت یوسف بر من افتاد کفت سبب کریه تو چیست ای
برادر دیدم رویا دم فدای تو باد کفتم من قصه زلیخا را بخاطر آورده
و عاشق شدن او جمال تو را از رهکذر مکه تو سبب او و در زندان
کشیدن او و بعقوب پیر رسیدن از فراق تو باین سبب
کریستم و تعجب کردم از حال زلیخا یوسف کفت که چرا تعجب میکنی از
حال زن بدبخت که در منزل ابواء عاشق جمال زیبای تو کردید
و بروایت کرده است که مردی بعیادت حضرت امام حسن ع
آمد و سوال کرد که حضرت چه نمود که بخانه هزار دینار و با صد دینار
باو داد تا بدل و خیال او رد کند زهرا را بدو داد و بدای او حضرت
ملیان خود را از سر بر داشت و بان بنا باد او فرمود که این را
بکیر و خال بده و اعرابی دیکر بخدمت آنحضرت آمد و پیش از انکه سوال
کند حضرت فرمود که انچه در خزانه مانده است با و بدهید پس
بیست هزار درهم بان اعرابی داد و اعرابی کفت ای مولای من
چرا نکذاشتی که مدح و ثنای تو بکویم و خاجت خود را اظهار کنم
حضرت بفتح چند اشعار فرمود که مضمون بعضی از انها انست که ما اهل
بیت غیظ را میکنیم پس انکه کسی از ما امید وار و داشته باشد و

سیناشیم پیش از انکه اب روی سائل ریخته شود و اکرد ریابداند
کزین عطا فلانی را هم نیرد و بعرفت بجلت خود بعزت شود
و ایضا روایت کرده است که حضرت امام حسن و امام حسین
صلوات الله علیهما و عبد الله بن جعفر رضی الله عنهم بحج میرفتند
در بعضی از منازل شتراق رفقا ایشان کرشد و نشسته و کرسنه ماندند
پس نظر ایشان بر خیمه افتاد چون بنزدیک ان خیمه رفتند پیرزالی
در خیمه بود از او اب طلب کردند کفت کا این کوسفندان حاضر کنید
و بما نا بید و چون طعام از او طلب کردند کفت یکی از این کوسفندان
را ذبح کنید و طعامی برای شما حاضر کنیم پس ایشان یکی از ان کوسفندان
را ذبح کردند و ان زن طعامی برای ایشان مهیا کرد و تناول نمودند
و در خیمه او قیلوله کردند و چون خواستند که بار کنند ان زن
را کفتند که ما از قبیله قریشیم و اراده حج داریم چون بمدینه
معاودت کنیم بنا بنزد ما تا تدارک احسان تو بکنیم چون شوهر
ان زن بخیمه برکشت و بر احوال مطلع شد زن خود را از ان
نسیا کرد بعد از مدتی ان زن دافقر و احتیاج روی داد
و بمدینه امد حضرت امام حسن ع او را دید و هزار کوسفند و
هزار دینار طلا باو داد تا او را نزد عبد الله بن جعفر فرستاد
و ایضا روایت کرده است که سائلی از انحضرت سئوال کرد حضرت
فرمود که برا عما و چنا و صد درهم بنویسند کاتب اشتباه کرد
و چنا و صد دینار بنوشت چون برات را بحضرت دادند که مهر کنند
فرمود که این بخشش کاتب است پس چنا و هزار درهم دیکر امضا فرمود
کرد و مهر کرد **و ایضا** روایت کرده است که چون انحضرت حسن ع دختر
انعث را کاحته الله علیها که انحضرت را تزویج نموده یافت صد درهم
بوانوش تحفه کرد و هزار دینار برای او بخشش فرستاد و در
کرده است که برای کیزان خود صد کنیز و با هر کنیزی هزار و دو هم

فرستا.

فرستاد **و ایضا** روایت کرده است که روزی در حبالة انحضرت
بودند یکی تهنیت و دیکری جعفیته و هردو را در این مجالس طلاق
کفت پس شخصی را نزد ایشان فرستاد که ایشان را امر کنند که عده
بنمانند و هریک را ده هزار درهم و احیانا بسیار عطا کنند چون این
خبر بزن جعفیته رسید از مروی حضرت اهل کشید و کفت ابن ملجم
با ای مقابلت چنان بادی و ضی بسیار کرد و ان زن دیکر سخنی
کفت چون انفعال و احضرت دریافتند حضرت ناخنی تا مثل نمود و بعد
از ان فرمود که اکر بعد از طلاق رجوع بزنی میکردم هر اشیر رجوع
باو میکردم **و ایضا** روایت کرده است که چون حضرت امام حسن ع بنزد
معاویه رفت ایام دو روز در او حضرت استعذار بسیار از یکی از نواب
از برای معاویه آوردند و بار نامه ان را بنزد معاویه کذاشتند پس معاویه
ان را بنزد حضرت کذاشت و بخشید چون حضرت از مجلس ان ملعون
بیرون امدند بار نامه را بیکی از خادمان معاویه که کفش انحضرت را آورده
بود بخشید **و ایضا** روایت کرده اند که چون معاویه لعین بمدینه
در محل عام نشست و اشراف مدینه را طلبید و هر کس را در خور حال
خود عطاها می بخشید از پنج هزار درهم تا صد هزار درهم و حضرت
امام حسین ع در انجمن مجالس داخل شد معاویه کفت دوا مدی که
را بجمل اثبت دهی و چیزی نزد من نمانده باشد که لایق شرافت
تو باشد پس خزانه دار خود را کفت که مثال انچه بحسن انها داده ام بانا
حسن عطا کن و منم پس هند حضرت فرمود که همه را بتو پس دادم و منم
پس فاطمه دختر محمد ص **و ایضا** سیر روایت کرده اند که روزی
مروان ملعون کفت که من از امام حسن ع را بخواهم و منتها از او
کرفت ابو ذئب کفت که اکر من از برای تو کبریت احمر طلب
او بری کفت ای کفت و نمی کرم خاص معنوند در مجالس من کرمی
و لیز با بان خواهم کرد و از امام حسن چیزی ذکر خواهم کرد تو از من

که چرا سکوت نمائی و ذکر نکردی چون مجلس منعقد شد ابن ابی عتیق شروع
کرد در سکوت نمائی قریش در فضایل ایشان را بسیار ذکر کرد مروان
گفت که چرا فضایل امام حسن را ذکر نمیکنی که مناقب او بر همه زیاده
میکند ابن ابی عتیق گفت که من اشراف را ذکر میکردم اگر شما فضایل پیغمبر
را ذکر میکنید من نام او را بر همه مقدم میداشتم چون حضرت از مجلس
بیرون آمد که سوار شود ابن ابی عتیق از عقب حضرت بیرون آمد
و حضرت را سوار کرد چون حضرت مطلب او را دانست تبسم فرمود
و گفت ایا حاجتی داری گفت بلی میخواهم بر این استر سوار شوم
حضرت فرمود آمد و استر را باو بخشید و از حضرت انفصال کرده اند
که روزی آنحضرت سوار بود مردی از اهل شام بر سر راه آنحضرت آمد
و دشنام و ناسزای بسیار بآنحضرت گفت و حضرت جواب نگفت
تا او از سخن خود فارغ شد پس روی سیاه خود را بسوی او کرد و آمد
و بر او سلام کرد و بوسه بر روی او خندید و فرمود که ای مرد بسبب آن نیست
که تو فهمی و کیاست بر تو تلبیس کرده باشد امری چند از تو چیزی
سوال کنی عطا میکنیم و اگر از ما طلب هدایت و ارشاد کنی تو را
ارشاد میکنیم و اگر از ما باو بداری طلبی عطا میکنیم و اگر ترسناک تو را
سیر میکنیم و اگر عریان تو را کسوه میدهیم و اگر محتاجی تو را
بی نیاز میکردانیم و اگر راندهٔ تو را پناه میدهیم و اگر حاجتی
داری برای تو میسر میکردانیم و اگر یار خود را غائب از ما فرمود او را روزی میدهیم
تا با ما خوش وقت و فارغ بال باشد بهتر خواهد بود ز برای که ما غائب کنادهٔ
داریم و آنچه خواهی تو را ما میسر است چون آن مرد سخن آنحضرت را
شنید گریست و گفت گواهی میدهم که تو خلیفهٔ خدا در زمین
و خدا بهتر میداند که خلافت و رسالت را در کجا قرار دهد و پیش از
این تو و پدر تو را از همه کس دشمن تر میداشتم و اکنون محبوب
ترین خلق گردیدی نسبت بمن پس با خود را غائب حضرت فرود آورد

تا در مدینه

تا در مدینه بود همان آنحضرت بود و از معتقدان و محبان اهل
بیت گردید و ابن شهر آشوب روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین ع در
روز جنگ جمل محمد بن حنفیه را طلبید و نیزهٔ خود را باو داد و فرمود
که برو و این نیزه را بر سر عائشه بزن چون نیزه بآن ملعونه رسید
بخود بلرزید سراپای او را گرفتند و مانع او شدند چون نیزه بحضرت
برگشت حضرت امام حسن ع نیزه را از دست او گرفت و بجانب عائشه
تاخت و نیزه را بپشت فرو برد و بسوی حضرت برگشت با
نیزهٔ خون آلود پس روی بمحمد بن حنفیه از تحیات متغیر گردید
حضرت امیر المومنین فرمود که تنگ مدار از این که تو نوا یافته گردد
و حسن کردار و اکدار و فرزند پیغمبر است و تو فرزند ضعیف و این شهر
آشوب روایت کرده است که روزی حضرت امام حسن ع بود و
کعب طواف میکرد شنید که مردی میگوید که این پسر فاطمهٔ زهرا است
حضرت فرمود که بگو پسر علی بن ابی طالب است زیرا که پدرم بهتر است
از مادرم و در کشف الغمه روایت کرده است که روزی حضرت
امام حسن ع با بوی خوش بسیار و حامهای فاخره رسیان اعوان و
انصار و نگاران و خویشان و خادمان از اکابر و اصاغر براستر
رهواری سوار بود و در بعضی از کوچهای مدینه میرفت ناگاه بپیرمردی
برخورد تر از او بسیار شد تا جامهای کهنه و بدن ضعیف و زبان
مخیف چون آنحضرت را آن زینت و حشمت ملاحظه کرد گفت
ای فرزند رسول خدا تا حق تو بیش من کوتاه شده حضرت
عنان کشید و ایستاد و بسوی او گفت نصاف ده که حد تو کجاست
که در دنیا زیان مومن و بهشت کافر است و تو خود را مومن میدانی
و مرا کافر میدانی و تو با این راحت و نعمت میگذرانی و من با این
محنت و مشقت زندگانی میکنم حضرت امام حسن در جواب فرمود
که ای مرد برادر بزرگ تو گفته شود و نظر کنی با بخود

فرزنده

بها کرامت کرده است و در آخرت برای من و سایر مؤمنان از حور و قصور
و رضوان خدا هر چه خواهی دانست که دنیا نسبت بمن با اینحالت
زندانست و اگر نظر کنی بانچه حق تعالی از برای تو و سایر کافران
در آخرت مهیا کرده است از انواع جحیم و انواع عذابها و نکالهای آن
هر چه خواهی دانست که با اینحالتی که داری نسبت بآن حالات در
بهشتی و اینها روایت کرده ماست که روزی بحضرت در مسجد نماز
میکرد شنید که شخصی در پهلوی او قرآن میخواند که خدا وند داده هزار
درهم مرا روزی کن حضرت چون نماز بسر برده هزار درهم
برای او فرستاد و در کتاب عدد قویه روایت کرده است که روزی
شخصی بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام آمد و گفت ای فرزند امیر المؤمنین
من دشمن بی رحم سنگدلی دارم که حرمت بیان را نمیدارد و دم
بر خود بر نگاه آن نمیکند حضرت چون این سخن را شنیدند فرمودند که
یکی خصم تو کیست که انتقام تو از او بکشم گفت دشمن من تو هستی
و بر اینها نیست حضرت باعتی سر بزیر افکند پس خادم خود را طلبید
و فرمود که انچه از مال ما مانده است حاضر کن او بخمسه درهم
آورد حضرت آن زر را باو داد و او را سوگند داد که هر وقت که
دشمن بر تو ستم کند نگاه او را بزر من بیاور تا من رفع ستم او از تو
بکنم و این سبب انقلاب روایت کرده است که روزی حضرت امام حسن
بر جمعی از گدایان گذشت که پاره چند نان خشک بر روی زمین
گذاشته بخوردند چون نظر ایشان بر آنحضرت افتاد تکلیف کردند
حضرت از اسب بزیر آمد و فرمود که خدا متکبران را دوست نمیدارد
و با ایشان نشست و از طعام ایشان تناول فرمود و برکت آنحضرت
ان طعام هیچ گم نشد پس ایشان را بضیافت طلبید و طعامهای
نیکو برای ایشان حاضر کرد و بخانه های فاخره ایشان را مهمان کرد
و مرخص فرمود و در بعضی از کتب معتبره نقل کرده اند که روزی

حضرت

حضرت امام حسن علیه السلام نشسته بود و طعام تناول میفرمود و سگی در پیش
حضرت ایستاده بود و هر لقمه که تناول میفرمود لقمه پیش سگ
میافکند مردی گفت یا ابن رسول الله دستوری ده که این سگ را ادب
کنم حضرت فرمودند که سگدان را که مرا از خدا شرم میباید که جان دادی
نظر بطعام من بکند و من ان را طعام ندهم و برانم و ایضا روایت
کرده اند که یکی از غلامان آنحضرت جنایتی کرد که مستوجب عقوبت
شد حضرت خواست که او را تادیب کند او خواند که والکاظمین
الغیظ فرمود که خشم خود را فرو خوردم گفت والعافین عن الناس
فرمود که از گناه تو در گذشتم گفت والله یحب المحسنین فرمود که
تو را آزاد کردم و در دو برابر انچه بیشتر از من یافته برای تو مقرر کردانیدم
و در کتاب عدد روایت کرده است که چون حضرت امام حسن علیه السلام
احترام پدر بزرگوار خود در حضور آنحضرت سخن کم میگفت بعضی از
اهل کوفه غیبت آنحضرت نمی کردند که امام حسن هم در سخن
گفتن عاجز است حضرت امیر او را طلبید و گفت که مرد چنین
میگویند بر منبر برآ و فضل خود را بر ایشان ظاهر کن حضرت
فرمود که یا امیر المؤمنین در حضور پدر من را ای سخن گفتن نباشد
حضرت فرمود که ای فرزند من حزن را از تو نهان میکنم پس حضرت
فرمود که مردم را نداکردند تا جمع شدند و حضرت امام حسن بر منبر
برآمد و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت خواند و ایشان را
بمواعظ شافیه بخود که خوش از اهل سجد برآمد پس فرمود که انها
الناس سخن بر خود کار خود دانید و در آیات قرآن تدبر نمایید
که حق تعالی میفرماید انّ الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم
و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم
پس باید که ما نیز در نسب بر گزیده آدم و صلالة نوح و بر گزیدگان آل
ابراهیم و فرزندان اسمعیل و آل محمد را در میان شما ثابت

امان ملبدیم که از ما فیض رحمت بر شما میبارد و میوه از خوان شبه
انور یعنی که جهان را بنور هدایت خود روشن کرده ایم و ما ایم شجره
زیتونه که خدای تعالی در قرآن مثل زده است و او را ببرکت یاد کرده
و فرموده است که نه شرقیست و نه غربیست یعنی پیغمبر اصل آن درخت
و علی شاخ آن درخت است و ما شجره ایم که میوه آن درخت ایم
پس هر که تمسک نماید بما شاخی از آن شاخها آن درخت نجات میباید و
هر که از آن درخت دور ماند پس از کشتن و بسوختن هم نیست پس
حضرت امیر المومنین از فضای مسجد برخواست و ردای مبارک خود را
بگشید تا انکه بر منبر بماند و میان دو شانه آنحضرت را بوسید
و فرمود که یا ابن رسول الله تحیت خود را بدو قسم تمام کردی و اکنون
خود را جانشان واجب کرد اینی بر کسی که مخالفت تو کند
فصل چهارم در بیان نصوص امامت و معجزات آنحضرت است
طرق غامره و مخامره با ما نیده تواتر روایت کرده اند که چون هنگام
وفات امیر المومنین صلوات الله علیه بنزد حضرت امام حسن صلوات
الله علیه رسید با ما و با فرزندان و شیعیان خود را طلبید و حضرت
امام حسن را وصی و خلیفه خود کرد اینده و اسرار علوم الهی و ودایع
حضرت رسالت پناهی را با و تسلیم نمود و او را تدبیر طلبید و
اسرار خود هم را بگشاد و خزاین و مخامر را بنزد و خلافت آنحضرت خلافت
نبیت و همرقا ملبنه که آنحضرت نعش امیر المومنین را وقت سلمانان
مشغول خلافت بود و کلینی و دیگران روایت کرده اند از سلیم
بن قیس الهلالی که گفت حاضر بودم در وقتی که وصیت
کرد حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرزند خود امام حسن و گواه گرفت
بر وصیت خود حضرت امام حسین و محمد بن حنفیه و جمیع فرزندان
خود و اهل بیت خود و سرکردهای شیعیان خود را پس گفتا با او حضرت
حضرت رسول صلعم را با و تسلیم کرد و فرمود که ای فرزند امر کرد مرا رسول

خدا

خدا که تو را وصی خود کردانم و کتابها و سلاح خود را بتو بسپارم
چنانچه حضرت رسول مرا وصی خود کرده اینده و کتابها و سلاح
خود را بمن تسلیم کرد و امر کرده مرا که تو را امر کنم که چون مرا تو
حاضر شود اینها را تسلیم نمائی ببرادر خود حسین و او را
وصی و خلیفه خود کردانی پس رو بحضرت امام حسین هم کرد و
فرمود که امر کرده است تو را رسول خدا که در هنگام نهادن خود
اینها را تسلیم کنی با بن پسر خود علی بن الحسین پس دست علی بن الحسین
را گرفت و فرمود که امر کرده است تو را رسول خدا که اینها را تسلیم کنی
بفرزند خود محمد بن علی باقر پس او را از رسول خدا از من سلام
برسان و ایضا بسنده های معتبر از امام محمد باقر روایت کرده
است که چون حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را مرگ در رسید
فرزند خود حسن را گفت که نزدیک من بیا تا با تو بعضی چیزها گویم و
چند را که حضرت رسول بمن بنهان گفت و مرا امین گردانید
چیزهی چند که او مرا بنهان امین کرد اینید پس امام حسن نزدیک
رفت و اسرار الهی را در گوش او خواند و بسیج طریق ودیعه
کرده اند که چون حضرت امیر المومنین صلعم بجانب عراق میرفت که با
خود دارد امام سلمه زوجه حضرت رسول صلعم را و چون حضرت امام
حسین از عراق مراجعت کرد امام سلمه کتابها و امانات آنحضرت را
تسلیم کرد که اخبار بسیار و امانات آنحضرت بسیار است و اکثر
اینها در جلد ثالث کتاب حیات القلوب مذکور است و امانتهای
آنحضرت صعب و قطب راوندی و دیگران از حضرت صادق روایت
کرده اند که حضرت امام حسن صلعم در بعضی از سفرها که بمکه میرفت
در عقبه از فرزندان زبیر در خدمت آنحضرت بود و با امان آنان
حضرت قایل بود پس در بعضی از منازل بر سر آبی فرود آمدند و
فرزندان آن آب در ضمان خرما بودند که از آبی آبی خشک شده بودند

پس برای آنحضرت دو زیرجه رختی فرستادند و برای خزینه‌دار
دو زیرجه رخت دیگر و دربار آنحضرت پس از مدتی نظر بسیار لازم
افکندند و گفتند اگر اینها رخت خشک نشده بود از بسیاری آن بحرکت
حضرت قرار بود که خواهش طعام داری گفت بلی حضرت دست بدعا
آسمان بلند کرد و دعا فرمود که آن مرد نفهمید ناگاه آن درخت
با اعجاز آنحضرت سبز شد و برگ برآورد و رطب دران پدید
آمد آنگاه همراه بود گفت خدا سوگند که جادو کرد حضرت فرمود که
وای بر تو این جادو نیست ولیکن حق تعالی دعای فرزند پیغمبر
خود را مستجاب کرد پس ازان مقدار رطب ازان درخت چیدند که
اهل قافله را کفایت کرد و قطب راوندی از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که روزی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
حسین علیه السلام و عبد الله بن جعفر قرار بودند که جایزه‌های معاویه علیه اللعنة
در روز اول ماه فرستاده خواهد رسید چون روز اول ماه شد
چنانچه حضرت فرموده بود اموال معاویه رسید و حضرت امام
حسن قرض نپذیرفت از آنچه او فرستاده بود برای آنحضرت
قرضهای خود را ادا کرد و باقی را میان اهل بیت و شیعیان خود
قسمت کرد و حضرت امام حسین هم قرض خود را ادا کرد و آنچه ماند
بسر قسمت کرد یک حصه را با اهل بیت و شیعیا نخود داد و دو
حصه را برای عیال خود فرستاد و عبد الله بن جعفر قرض خود
را ادا کرد و باقی را برای خویش آمد معاویه بر رسول او داد چون این
خبر بمعاویه رسید برای او مال نپذیرفرستاد و ایضا نقل است
از آنحضرت روایت کرده است که حضرت امام حسن علیه السلام از مکه بیاده متوجه
مدینه شد پس در اثنای راه پای مبارکش ورم کرد با آنحضرت خبر دادند
که سوار شوید تا این ورم تخفیف یابد حضرت آبا نمود و فرمود که چون
باین منزل میرسیم مرد سیاهی با شتر بان تا خواهد آمد و روغنی با خود

که مقول فی سوال کن یعنی حسن و حسین صلوات الله علیهما و گفت
که از امام حسن سوال میکنم از حضرت امام حسن ع فرمود که آمده
که سوال کنی که میان حق و باطل چه مقدار فاصله هست و میان اینها
و زمین چه مقدار مسافت است و مغرب از شرق چه مقدار دور است
و قوس و قزح چیست و محدث کیست و کدام است آن ده چیز که
یعنی از بعضی سخت تر زند آن مرد گفت که بلی برای این امده ام حضرت
امام حسن فرمود که میان حق و باطل چهار انگشت است هر چیز را
بچشم می بینی حق است و بگوش خود باطل بسیار میشنوی و میان
اسمان و زمین بقدر دو نفر بینا مظلوم است و بمقدار مد بصر است
و میان مشرق و مغرب بقدر سیر یک روز افتابست و قوس قزح اسم
شیطانست و این قوس شیطان نیست بلکه قوس خدائست و علامت
فراوانی و روزیست و اما منیست برای اهل زمین از غرق شدن و
محدث انست که ندا کنند که نداکنند که مرد است یا زن که هر دو الت
را داشته باشد پس انتظار میکشند تا بالغ شود اگر محتلم شود مرد است
و اگر حایض شود و پستانها یش بلند شود زن است و اگر اینها
ظاهر نشود اگر بولش راست میرود مرد است و اگر بر عکس بول
شتر میکرد زن است و اما ان ده چیز که بعضی از بعضی سخت تر
تر پس سنگ را حق تعالی سخت افریده است و اهن را انسان
سخت تر کرده است که ان را میشکند و اتش را اب سخت تر کرده است
که ان را خاموش میکند و ابر را باد سخت تر کرده که چگونه جلد جلد
میکرده و باد را بر سلیمان مسخر کرده است که ان را حرکت میدهد و
سخت تر از باد ملکیت که با در فرمان اوست و سخت تر از ان
ملک الموت است که قبض روح او میکند و سخت تر از ملک الموت
مرگست که ملک الموت بان میمیرد و سخت تر از مرگ امر خدا و سند

مونثه

مونثه

مالک

فالمیانست که بفرمان او وارد میشود و دفع میشود و این
سخن بشوب روایت کرده است که چون ابو سفیان عبد نیامد و
میخواست که امان از حضرت رسالت پناه بگیرد بخدمت حضرت امیر
المومنین امد که الحضرت را شفیع کند و حضرت قبول نکرد و حضرت
فاطمه در پس پرده بود و حضرت امام حسن چهار ده ساله بود و
تازه بر فتاده بود ابو سفیان گفت ای دختر محمد این طفل را
برای من شفیع گردان تو در حد خود پس حضرت امام حسن ع امد و
دست بخدا ابو سفیان را گرفت و بدست دیگر دین او را و
بقدرت حق تعالی لجوج امد و گفت بگو لا اله الا الله محمد
رسول الله تا من شفاعت کنم تو در حد خود برای تو پس حضرت
امیر المومنین ع فرمود که حمد میکنم خداوندی را که امثال محمد ص
نظیر حضرت یحیی ابن زکریا بوجود اورد و در حیات خود حق تعالی در
حق او سفرمایید و اتیناه الحکم صبیا و ایضا روایت کرده
که دو زنی شیعیان خدمت حضرت امام حسن ع شکایت کردند
از زیاد و دلالتی پس حضرت دست بدعا برداشت و گفت خداوندا
بگیر زیاد را بگیر شیعیان ما از زیاد بن ابیه انتقام ما را ای بنیاد او
عذاب نزدیکی یا بد رسی که تو بر همه چیز قادری پس به دانست
دزدی و خواجی در انجا میرسید و ورم کرد تا کردنش و گیجگاهش
واصل شد و ایضا روایت کرده است که مردی بحضرت امام حسن ع
هزار درم دعوی کرد و حضرت را نزد قاضی شریح قاضی برد شریح او را
قسم فرمود و حضرت او را قسم نداد چون قسم خورد زور را گرفت
و بخانه است بزمین افتاد و بمرد و اصل شد و ایضا از حضرت
منادق ع روایت کرده است که روزی بعضی از شیعیان حضرت امام
حسن ع را بان حضرت گفتند که چرا تو نیفید و بحل نمیشوی و حضرت از
معاویه نمیشوی ع حضرت فرمود که اطاعت امر خدا را میکنم و کار خدا

از جوابه

میشوی ع

بطبیم کنام را عراق کند و عراق را شام کند و مرد را زن کند و زن را مرد کند و قد طای من نمی کند در این هنگام مردی از اهل شام حاضر بود گفت کی میتواند که این کار بکند حضرت فرمود که شرسزه مشئوم توزف و در میان مردان نشسته چون بخود برداخت دید که زن شده است پس حضرت فرمود که برخیز و بر وجنانه که زن تو مرد شده است و با تو عداوت خواهد کرد و فرزندی خواهی آورد خنثی پس انچنان حضرت فرمود واقع شد و هردو بخدمت حضرت امدند و توبه کردند و انحضرت برای ایشان دعا کرد که مجالت اولی به

کفتند و سید ابن طاوس سند معتبر روایت کرده است از ابن عباس که روزی در خدمت حضرت امام حسن علیه السلام نشسته بودیم که ناداه کاوی را از پیش حضرت کذرانیدند حضرت فرمود که این کاو خانه است بکو صاحبت کجاست در میان دیشانیش سفیدی هست و سرمش سفید است این سخن شنید که ما با قصاب دوانیدند تا انکه ان کاو را کشت و کو ساله از شکمش بیرون آورد بهمان صفت بود که حضرت فرموده بود پس بخدمت انحضرت امدیم و کفتیم که حق تعالی بخیر باد که خدا میداند اجل در رحم ماست تو میکوئی و انچه حضرت فرمود که من بالهام خدا و انچه و ایضا از حضرت امام حسن روایت کرده است که جمعی از اصحاب حضرت امیر علیه السلام بعد از شهادت انحضرت بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام امدند و کفتند بما نهیا از زمان عجائبی که بر تو بما نمود حضرت فرمود که اکر بما امیر امیران خواهید او را در فرمود که بر وی را اکر بینید خواهید شناخت کفتند بلی پس پرده را برداشت و فرمود که نظر کنید در انجا نه چون نظر کردند دیدند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نشسته است فرمود که می شناسید که امیر المؤمنین است همه کفتند بلی و کواهی میدهیم که تو وصی و خلیفه بحق و واسطه و قوله امام بعد از پدر خود و بحقیق کا بر المؤمنین

از ابن عباس

نا با نموده می بعد از وفات او حنانچه بدرت رسول خدا را با بوبکر نموده در سجد قبا بعد از وفات انحضرت پس حضرت امام حسن فرمود که مکر نشنیده اید قول خدا را که میفرماید وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ یعنی مکویید برای انها که کشته میشوند در راه خدا که ایشان مرده کانند بلکه زنده کانند ولیکن شما نمیدانید پس حضرت فرمود که این ایرا از نشده است در باب هر که کشته شود در راه خدا پس چرا استغفار میکنید در حق ما کفتند ایشان اورد یم و تصدیق کردیم برای فرزند رسول خدا و ایضا نسبه معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد روزی در خیابان نشسته بود معاویه کفت که شنیده ام که حضرت رسول صلعم خرما را در وقت تخمین میکرده است و درست هم مدت است ایا ان علم را نزد کدام یک از شیطان خدا دعوی میکنند که از شما علم هیچ چیز از زمین و اسمان پنهان نیست حضرت فرمود که حضرت رسالت صلعم عدد کیلهای ان را میدانست و من برای تو عدد دانهای ان را میکویم معاویه کفت که بکو که در این درخت چند دانه است حضرت فرمود که چهار هزار و چهار صد و هفتاد و نه دانه معاویه کفت که شمرهای ان درخت را چیدند و شمردند چهار هزار و سه صد و نه دانه ظاهر شد حضرت فرمود که هرکز دروغ نکفته ام و خبر دروغ نمی نویسنده است باید که یکدانه زیاده یا کم نباشد چون تفحص کردند یکدانه زیاده و کم نیافتند عبد الله بن عامر بود پس حضرت فرمود که خدا سوکند ای معویه که اکر ان بود که تو کافر میشدی و بایمان نمی اوردی هر اینه خبر میدادم تو را بانچه خواهی کرد بعد از این حضرت رسالت صلعم در زمانی فرمود که او را بصدقه تسکین میدهند و نکذب نمینمودند و تو میکوئی که کی اینها را از جد تش شنیده و او کوید

از جناب خدا

بود عجبا سوگند که زیاد را بید رخود ملحق خواهد کرد و حجر بن عدی را
خواهد کشت و شهر سرهای شیعیان را از شهر ها نسوی تو خواهد
او ده و انچه حضرت دران روز فرمود همه واقع شد و سفاد و قطب
راوندی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که وی مرد در خدمت
حضرت امام حسن علیه السلام بود ند حضرت با یکی از ایشان گفت که تو یکی
در خانه خود چنین بحق گفتی او در وی تعجب کرد گفت گمان مبر
هرکس میگوید حضرت فرمود که ما میدانیم هر آنچه جاری میشود در
شب و روز پس فرمود که حق تعالی بحضرت رسول صلعم تعلیم کرد علم
حلال و حرام و تنزیل و تاویل قرآن را و انچه واقع خواهد شد تا
روز قیامت و انحضرت همه را بامیر المومنین تعلیم کرد و امیر المومنین
بمن تعلیم کرد و در کتاب عدد دقیق بر از جفر روایت کرده است
که حضرت رسالت صلعم روزی در کوه حرا نشسته بود یا کوه دیگر
و حضرت امیر المومنین صلعم و ابو بکر و عمر و عثمان در خدمت انحضرت
نشسته بود ند و جماعتی از مهاجرین و انصار نیز حاضر بود ناگاه
حضرت امام حسن علیه السلام بیامد و با پنها نایستاد و وقار بیامد چون
نظر حضرت رسالت صلعم بر او افتاد فرمود که جبرئیل او را هدایت میکند
و میکائیل او را در دست میدارد و او فرزند منست و از جان منست
و دندهٔ از دندهای منست و فرزند زادهٔ منست و نور دیدهٔ
منست بدرم فدای او باد پس حضرت بر خواست و ما نیز با
خواستیم و او را استقبال نمود و فرمود که نو سیب بوستان منی
و نور حبیب منی و جان دل منی پس دست او را گرفت و او را نشاند
در خود و با و کرم انحضرت نشستیم و نظر میکرد بر بعضی از حضرت و بعضی
دیگر خود را از ان نوردیدهٔ خود بر نمیداشت پس فرمود که این
فرزند هدایت من هدایت کننده و هدایت یافته خواهد بود و این
هدیرا ایست از جانب پروردگار عالمیان از برای من خبر خواهد

داد و آثار پسندیده را باینان خواهد رسانید و سنت مرا احیا خواهد
کرد و متوان کارهای من خواهد شد و نظر لطف حق تعالی با او خواهد
بود پس خدا رحمت کند کسی را که قدر او را بشناسد و در حق او نیکی
نیکی کند و بکرامی داشتن او مرا کرامی دارد همو نزد بحضرت ما
نشسته بود که اعرابی از در در سیده شد و بنزد خود و با نزدیکان خود
چون حضرت را نظر بر او افتاد فرمود که اند بسوی شما مردی که سخن
گوید با شما بکلام غالبی که پیوسته ای شما از ان بلرزه و از امر چند
سئوال خواهد کرد چون او با نزدیک سخن خواهد گفت پس اعرابی امد
و سلام نکرد و گفت کدام یک از شما محمد است ما گفتیم چه خواهی
حضرت فرمود که بگذارید تا اعرابی گفت یا محمد من پیشتر تو را
دشمن میداشتم اکنون که تو را دیدم پیشتر دشمن داشتم لیکن با
در غضب نمانیم و حضرت رسالت پناه تبسم کرد و خواستیم که اعرابی
از ادب حضرت فرمود که بحال خود باشد پس اعرابی گفت یا محمد تو
دعوی میکردی که پیغمبری و دروغ میگوید بر پیغمبران و حجتی
و برهانی بر پیغمبری خود نداری حضرت فرمود که چه میدانی که من
حجت ندارم اعرابی گفت که برهان تو چیست حضرت فرمود که
که اگر بخواهی برهان مرا از برای تو خبر دهد بعضوی از اعضای
من تا انکه برهان من تمام تر باشد اعرابی گفت یا عضوی از اعضای من
سخن میگوید حضرت فرمود بلی پس حضرت خطاب کرد با امام حسن
که برخیز و حجت بر اعرابی تمام کن اعرابی تعجب کرد و گفت کودکی
برخیزد که با من سخن بگوید حضرت فرمود که او را خواهی
یافت تا بخواهی پس حضرت امام حسن علیه السلام ابتدا فرمود و گفتای
اعرابی از خواهی و غافلی سئوال نمیکنی یکی از فقیه دانای سئوال
میکنی و خود جاهل و نادان پس حضرت شعری چند در نهایت
فصاحت و بلاغت در مقام مفاخرت و بیان علم و فضل و علا

خود انا کرده و فرمود که زبان خود را کنودی و از اندازه خود بدر
رفتی و نفس تو بازی داد تو را تا از این مجلس حرکت نخواهی کرد
تا ایمان بیاوری انشاء الله تعالی پس اعرابی نبیم کرده و گفت بگو
انچه سبب اسلام من خواهد گردید حضرت فرمود که جهم شد پدر تو
و قوم خود در مجلسی و از روی جهالت و سفاهت محمد را یاد کرده
و گفتید که مذمم عرب با او دشمن گردیده اند و او با همه عرب دشمنی
میکند و دفع او لازم است و اگر او کشته شود کسی طالب خون او نمی
کند و بسبب قلت تامل و سوء تدبیر تو را مقرر کردند که انحضرت را
بقتل رسانی و نیز تو خود را بر اشتی و بارادهٔ قتل او امدی و خایف
و ترسان بودی انانکه کسی مطلع گردد و نمیدانی که خدا تو را برای
امر خیری اورده است که اراده کرده است برای تو اکنون خیر
دهم تو را از انچه در سفر تو واقع شد از میان قوم خود بیرون
امدی در شب مهتاب روشنی تا گاه باد تندی وزید و هوا
تیره گردانید و ابری در اسمان میا شد و باران تند بارید و
حیران ماندی و راه بر تو مشتبه گردید که مرتفع ترین
داشتی و نه یارای برکندن صدای پای کسی را شنیدی و
روشنائی در دور خود نمیدیدی و بر تمام اسمان را
گرفته بود و ستارها از تو نهان کرده بود گاهی تو را باد
برسکرانید و گاهی خاک و خاشاک پایت را اذیت میرسانید و تو
دیده ات را میبربود و سنگ پایت را مجروح میفرمود تا گاه از این
شدت تاریکی نا فهمی و خود را تنها دیدی پس دیده است
روشن شد و ذرات تاریکی را پراکنده تنها را از کجا گفتی
و از سویدای قلب من خبر دادی و کسی با تو در این سفر همراه نبود
و از امور من هیچ چیز بر تو مخفی نبود و کسی از تو غیب نمیگوید
اکنون بگو که اسلام چیست که من مسلمان شوم حضرت فرمود که بگو

اشهد

اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
وَرَسُولُهُ پس مسلمان شد و اسلامش نیکو شد و حضرت رسول صلعم
قدری از قرآن باو تعلیم کرد اعرابی گفت یا رسول الله برگردم بسوی
قوم خود و ایشان را هدایت کنم و ترا بدین را با ایشان تعلیم نمایم
حضرت او را مرخص فرمود چون بسوی قوم خود رفت جمعی از ایشان
را خدمت حضرت او رد و ایشان نیز مسلمان شدند پس بعد از ان
هرگاه حضرت امام حسن صلعم را میدیدند مردم میگفتند که خوشا حال
باو که حضرت عطا کرده است که باحدی از خلق خود عطا نکرده است
و فضیلت داوندی دولت کرده است که دوزی عمرو بن عاص با معاویه
گفت که امام حسن صلعم در بطن گفتن عاجز است و چون بر منبر برود
البته مردم بسوی او نظر کنند بخجالت او را مانع میشود از بطن
گفتن پس معویه حضرت را گفت که بر منبر بالا رو و ما را موعظه
کن حضرت بر منبر برامد و حمد و ثنای الهی کرد و بعد از مواعظ
شافیه بیان حسب و نسب و جلالت خود فرمود و در ضمن ان
مفاخره گفت منم فرزند بهترین زنان فاطمه دختر رسول خدا
منم فرزند سراج منیر منم فرزند بشیر و نذیر منم فرزند رحمت عالمیان منم
فرزند پیغمبر انس و جان منم فرزند بهترین خلق خدا بعد از رسول
خدا منم فرزند صاحب فضایل منم فرزند صاحب معجزات و دلالات
منم فرزند امیر المومنین منم که حق مرا غصب کرده اند منم یکی از دو
سبط رحمت انان هشت تن فرزند شفیع مطاع منم فرزند انکسی که ملئکه
با او قتال کرده منم فرزند انکسی که همه قریش براو خانع شدند
منم فرزند پیشوای خلق پس معویه تو سید که مردم با حضرت مفتون شوند
و او را دوست نکنند پس معویه بر خاست و گفت ای حسن از منبر فرود ا و لیس الخبر کالعیان چون
حضرت از منبر فرود امد معویه بر لعین گفت که گمان میکنی که تو خلیفه
و مرا انکار تو را اهلیت ان نیست حضرت فرمود که خلیفه کیست که گنا

خدا عمل کند و بتابعت سنت حضرت رسالت نماید و خلیفه کریمی بود
که جمعی در میان مردم سلوک کند و سنتهای رسول را معطل
بگذارد و بتبا و بدعتها خود کرده و باد بنا هی کند و ادارت
دوزی بخورد از شور او از ان پس فرمود او منقطع گردد و عقوبت
ان براو باقی بماند پس جواب از نبشته که در ان هابس حاضر
بود متغیر خشم شد و بخشان ناهموار و ناسزای بسیار نسبت
با نحضرت و بدر او کفت حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که خداوندا
تغییره نعمت خود را نسبت با و او را زدکر ان نامردم از حال
او عبرت کرد پس ان ملعون در خود نظر کرد و خود را زفن دید
و فرجش بفرج زنان مبدل شده و ریشهای بخشی فرو ریخت پس
حضرت قنبر را کفت دوات بیاور زود جواب در مجلس مهمان نشسته و
حضرت برخواست که از ان عباس برود و دو عمرو بن عامر بن عاص
کفت بنشین که بخواهم سئوالی چند از تو سئوال کنم حضرت فرمود که
انچه خواهی بپرس عمرو کفت چیزه مرا از کرم و بخشندت و مروت
فرمود که اما کرم پس تبرع کردن بر نیکیست که مقصد عوض نباشد
باشی و عطا کردنست پیش از سئوال و اما بخشودن انچیز رفتست پس
دفع کردن دشمنانست از خادم خود و میر کردنست در وقت حمل نزد
مکروهات و اما مروت یعنی مردی پس راستست که اداء حق دین خود را
نگاهدارد و نفس خود را از چیزکه نه حفظ نماید و با دای حقوق
خدا و خلق قیام نماید و بعد که رسد سلام کند و حضرت برون
رفت پس عمرو بن عاص را ملامت کرد و کفت اهل شام را فاسد
کردی و بر فضایل حسن مطلع کردانیدی عمرو کفت این سخنان را
بگذار اهل شام تو را برای جان و دین دوست میدارند برای دنیا
دنیا دوست میدارند و چیزی نمانده بدست نیست پس بخشان حسن رسید
فایده با وی نبخشند پس قضا ران جوان اموی و میان مردم منتشر کردید

علیه السلام

و زمینها و بقعه حضرت امام حسن آمد و زاری و تضرع و استغاثه
کرد و حضرت برای او دعا کرد و دعا کرد تا زمرد شد فصل چهم در
بیان هیجا از احوال آنحضرت بعد از شهادت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه و سبب صلح کردن آنحضرت با معویه بدانکه بعد از ثبوت عصمت
و جلالت امامت هدی باید که بعد از ایشان واضح شود تا بشان تسلیم
انقیاد نماید و در مقام شبهه و اعتراض در نیاید و لهذا متذکر ایجمله
ایشان میکند از جناب خداوند عالمیان است و اعتراض بر ایشان
اعتراض بر خداست چنانچه سابقا دانستی که حق تعالی صحیفه از امثال
برای حضرت رسالت پناه فرستاد و بران صحیفه دوازده مهر بود و هر
امامی مهر خود را بر میانست و بآخر در بخشان مهر نوشته بود و عمل
میفرمود و چکونه روا باشد بعقل ناقص خود اعتراض کردن بر کردهای
کارهای خداوند عالمیان ناشنده و زبین و کفته ایشان کفته
خداست و کرده ایشان کرده خداست و الله یا بویریره شیخ مفید
این سخن را خوب بود دیکران روایت کرده اند که بعد از شهادت امیر
المؤمنین حضرت امام حسن علیه السلام بر منبر برامد و خطبه بلیغ شامل بر
معارف ربانی و حقایق سبحانی ادا نمود و فرمود که ما اهل بیت حزب الله
غالبیم و ما اهل بیت رسالت خدائیم که بهمه کران ان حضرت نزدیکتریم
و ما اهل بیت رسالت کرانکاهان و بدیها معصوم و مطهر تریم
و ما اهل بیت کلامی ادا نمودیم که حضرت رسالت بجای خود در امت
کذاشت و فرموده که انی تارک فیکم الثقلین کتاب
الله و عترتی اهل بیتی و ما اهل بیت کسی که حضرت رسول ما را حجت
کتاب خدا کرداند و علم تنزیل و تاویل قرآن را بما داده و در
قرآن یقین عین میکوییم و ظن و کمان تاویل ایات ان نمیکنیم
پس اطاعت کنید ما را که اطاعت ما از اوجب شد و اطاعت خدا و
و اطاعت ما را بر اطاعت خود و رسول خود مقرون کردانیده است

برشمار

وفرموده است که یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم پس حضرت فرمود که در آن شب مردی از دنیا
رفت که پیغمبر بران سبقت نکرده بفضل خیری و باو نمیتوانند
رسید اینکار در هیچ سفاوقت نکرده بتحقیق که جبار دسکره با حضرت
رسالت چه جای دیگران اما آنچه او میکرد و حضرت رسالت او را بآن امر
فرمود بر طرف که پیغمبر ستاد جبرئیل از جناب راست او میرفت و میکائیل
از طرف چپ او و بر سر او ابر سفید تا حق تعالی فتح میکرد بر دست او و او
شب را بر قیام و صلات میگذرانید که حضرت رسالت پناهی دران شب بآسمان رفت
و دران شب بوضع بن نون و صی حضرت موسی نزدیک نیافت و فرمود
و نقره از او نشان مکن هفتصد درهم که از بخشهای او زیاده
بود و خیلی است که خادمی برای اهل خود بخرد پس که بر دکان او خمر
گرفت و خرید از مردم بیاندیشد که مبادا فرزندان شیعه من فرزندان
ندیده من فرزندی صورت کنند که نسبتی خدا با مر خدا منم فرزندان
مبتدع من از خانه او که حق نعمت دادن ایشان در و درکرده است
ایشان را معصوم و مطهر گردانیده است منم از اهل بیتی که خدای
در کتاب خود مودت ایشان را واجب کرده است و فرموده است
که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف
حسنة نزد له فیها حسنا و حسنه در کتاب خدای تعالی و این آیه فرموده
محبت ما است اهل بیت پس حضرت برمنبر نشست و عبد الله بن عباس برخاست
و گفت ای که ده مرد مان این فرزندان پیغمبر شما است و همو امام شما
باشند بعد از پیغمبر شما است و همو امام شما باشند
باو چنگ زنید پس مردم اجابت کردند و گفتند بله بیاد بجوانست او
نیوی ما بله بیاد و اجابت حق و برما و سیادت حق مندند باشان
حضرت بیعت بخلافت کردند و حضرت با ایشان شرط کرد که با هر که من صلح
کنم شما صلح کنید و با هر که من جنگ کنم شما جنگ کنید و ایشان قبول
کردند و این در روز جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان بود در سنه

چهل و چهارم و عمر شریف حضرت بسی و هفت سال رسیده بود و بعد حضرت
امام حسن از منبر بزیر آمدند و عمال باطراف و نواحی فرستاد و حکام
و امراء در هر محل نصب کرد و عبد الله بن عباس را ببصره فرستاد و
اشعث شیخ سفید و ابن ابو بریره قطب و او ندی و ابن شهر آشوب و
دیگران روایت کرده اند که چون حسن شهادت امیر المؤمنین عم خود
کردن مردم باحضرت امام حسن عم بعیادت و بعزا علیه السلام رسیدند و
جاسوس فرستاد بکل بسوی بصره و دیگری بسوی کوفه که اخبار را نیز
باو بنویسند و چون حضرت امام حسن عم را بخلافت نشاندند و را
طلبید و هر دو را کردن زد و نامه بمعاویه فرستاد و او را تکلیف
بیعت خود نمود و در میان فضل و فرات و استحقاق خلافت
خود دران نامه حجتهای شافی درج نمود و نوشت که جواسیس بفرستی
و سکرها و حیلها بری انگیزی و گمان دارم که اراده جنگ داری
اگر چنین است من نیز مهیای آن هستم چون نامه بمعاویه رسید
جواسیسهای نامدار خود نوشت و آنچه مقتضای کفر و نفاق او بود در آن
نامه درج نمود و بعد از حضرت فرستاد و او نامه را برداشت و متوجه
عراق شد و جاسوسی چند بکوفه فرستاد نزد جمعی از منافقان و خارجیان
که در میان اصحاب حضرت امام حسن عم بودند و از ترس شمشیر امیر
المؤمنین بجهت اطاعت میکردند مثل عمرو بن حریث و اشعث بن قیس
و غیث بن ربیعی و امثال ایشان از منافقان و خارجیان و بر یک
از ایشان نوشت که اگر حسن را بقتل رسانی من ده هزار درهم
بتو میدهم و یک دختر خود را تو را تزویج میکنم و از لشکرها
شام دانا بیع تو میکنم و با بن جماعه اکثر ان منافقان را بجانب خود
نا بلکه امید و از اطراف حضرت بخرف ساخت حتی آنکه حضرت زور هی در
خانه نشست و بری خاطر خود از شر ایشان و بنیاز شان معتقد
و روزی و اثنای غازیکی از ان خارجیان تیری زهر آلود انداخت بجانب

وجمعیت مسلمانان را ازهم پراکند کار ایشان بهتر میدانم و اجتماع صلاح شما را در ان میدانم نیکو تر است انچه خود صلاح خود داند در ان میدانید پس مخالفت امر من مکنید و دانسته که من برای شما امتیاز کنم بر من رد مکنید تا امید که حق تعالی ما و شما را بامر رد و ما و شما را هدایت فرماید بعد حمد و نعت و خوشنودی و دعا و ست چون مسافران این سخنان را از حضرت شنیدند یکدیگر نظر کردند و گفتند از سخنان او معلوم میشود که میخواهد با معویه صلح کند و خلافت را باو واگذارد و پس همه برخواستند و گفتند او مثل پدر کافر شد و بخیمه حضرت ریختند و اسباب حضرت را غارت کردند حتی مصلای حضرت را از زیر او بیرون کشیدند و ردای مبارکش را از دوشش ربودند پس سب خود را طلبید و سوار شد و اهل بیت حضرت با قلیلی از شیعیان در حضرت را کردند و چون شب در آمد بمدائن رسید ملعونی از قبیله بنی اسد که او را جراح بن سنان می گفتند بلگام اسب حضرت را گرفت و خنجری بران مبارک زد که تا استخوان شکافت و بروایت دیگر بر ران مبارکش زد و گفت کافر شدی چنانچه پدر دون کافر شدی پس ملازمان و موالیان حضرت ان ملعون را کشتند و قتل رسانیدند و حضرت را در خانه ای نشاندند و بدان بردند و بنا بر سعد بن مسعود ثقفی که از جانب حضرت والی مدائن بود تا او را سلاح قرار دهد و او عم مختار بود پس مختار نزد عم خود آمد و گفت یا حسن را بدست معویه دهیم تا او معویه و کلا بر عراق را بما واگذارد سعد گفت وای بر تو حسنا فتح کرده آمدی حق او و رای تو را من اجابت بدو او و اولاد او بوده ام حق نعمت ایشان را فراموش مکن و فرزند رسول خدا را بدست معویه مده شیعیان چون این سخن را شنیدند خواستند که مختار را بقتل رسانند و آخر بشفاعت عم او از تقصیر او گذشتند پس سعد

جراح را فرمود و جراحت حضرت را بمداوا داد و او کمر دولتش لشکر حضرت معویه نوشتند که ما سلیع و منافقیم پس توجه عراق شد و چون نزدیک دیر عاقول رسید که حضرت بتوقف تسلیم میکنیم و در اثنای وقت خبر رسید که چون عبید الله بن عباس در برابر لشکر معویه رسید معویه لشکری نیز او فرستاد و هزار هزار درهم او را و عده داد که نصف ان را در وقت باو بپردازد و نصف دیگر را بعد از انکه حسن را بکوفه باو تسلیم نماید پس در همان شب عبید الله از هر که خود کرد بخیمه و لشکر گاه معویه رفت و چون صبح شد او را در خیمه خود نیافتند پس با قیس بن سعد نماز صبح کردند و برای مردم خطبه خواند و گفت اگر این مرد با امام خود خیانت کرده شما خیانت مکنید و از غضب خدا و رسول او بترسید و ایشان بظاهر قبول کردند و هر شب جمعی از ایشان میگریختند و بلشکر گاه معویه ملحق میشدند پس معویه نامه بکر بن عبد حضرت نوشت و نامهای منافقان اصحاب حضرت را که باو نوشته بودند و اهلها را باطاعت و انقیاد او کرده بودند با نامه خود نزد حضرت فرستاد و در نامه نوشت که اصحاب تو با بدوت موافقت کردند و با تو نیز موافقت خواهند کرد و اینک نامهای ایشان است که برای تو فرستاده ام چون حضرت نامه معویه و نامهای منافقان اصحاب خود را خواند و مکر عبید الله و سستی لشکر او و نفاق لشکر خود مطلع گردید باز برای تمام حجت بر ایشان ظاهر شود که سر انام که شما من در مقام مکرید و لیکن حجت خدا را بر شما تمام میکنم فردا در فلان موضع جمع شوید و نقض بیعت مکنید و از معویه اصلحی بترسید پس چون روز دیگر شد بموضع توقف فرمود و زیاده از چهار هزار کس بر سر حضرت جمع شدند و پس حضرت فرمود که عجب دارم از کرم شما که نه صیادارید و نه مرد و پس بر شما غدا سوگند که معویه با شما وفا نخواهد کرد بانچه رضای من در ان است برای شما

در کشتن من و من از برای شما سوگند یاد کردم حق را بر باد ادم یاری
من نکرده بید و من عبادت خدا را تنها میتوان ترک کرده و لیکن عبادا سوگند
که چون من امر را بعهده گیرم و بکنارم شما را در دولت بخود سیر هر گز نخواهم
و فادری خواهید کرد و انواع عذابها بر شما وارد خواهند ساخت
و کوتاهی نخواهم فرزندان شما را که بود و خاندانهای فرزندان ایشان
ابستاده باشند و اب و طعام ندهند و ایشان ندهند و بعذاب
سوگند که اگر یاوری میدانستم کار را بعهده گیرم نمیکذاشتم زیرا که عذاب
و سوال میکند باد سیکنم که خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است پس اف باد بر
شما ای بندگان دنیا و بنی و دعی و بال اعمال خود را خواهید یافت
پس چون حضرت ان صحاب خود را بدین گونه دید در جواب نامه معویه
نوشت که من سوگند یاد کرده ام که حق را زنده کرده و باطل کرده را نابود کرده و
کتاب خدا و سنت پیغمبر خود را جاری کرده ام و مردم با من موافقت
نکرده اند و اکنون با تو صلح میکنم بشرطهای چند و میدانم که بان شرطها
وفا نخواهی کرد و شاد مباش باین پادشاهی که برای تو میسر شد و
بزودی پشیمان خواهی شد چنانچه دیگران که غضب خلافت کرده اند
پشیمان شده اند و پشیمانی برای ایشان سودی نمی بخشد پس پسر
عم خود عبد الله بن الحارث را فرستاد بنزد معویه که عهدها و پیمانها
او بگیرد و نامه صلح را بنویسد و نامه را چنین نوشتند بسم
الله الرحمن الرحیم صلح کرد حسن بن علی بن ابی طالب با معویة
بن ابی سفیان که سنن خدا و سنت رسول خدا و سیرت خلفای شایسته و بشرط
انکه بعد از خود احدی را برای این امر تعیین ننماید و مردم در
بنای ما لم کرا باشند از شام و عراق و حجاز و یمن از نزدیک و دور ایمن باشند
و اصحاب علی بن ابی طالب و شیعیان او ایمن باشند بر جانهای
خود و مالهای خود و زنان خود و اولاد خود و از معاویه بر این شرطها

عهد

و همچنان خدا گرفتار شد بر انکه بر ای حسن بن علی و برادر و جمیع اهل بیت و خویشان رسول خدا مکری بنید دیده و در اخکار
و از ضرری بایشان نرساند و احدی از ایشان را در افق از
افاق زمین نترساند و حق هر صاحب حقی را باو برساند و هر سال
از خراج دارابجرد پنجاه هزار درهم باو برسانند و انکه
سب امیر المؤمنین صلوات الله علیه نکند و در قنوت نماز ها نامش
با حضرت و شیعیان او نکوید چنانکه میکردند و چون نامه نوشته
شد خدا و رسول را بر ان گواه گرفتند و شهادت عبد الله بن
الحارث و عمرو بن ابی سلمه و عبید الله بن عامر و عبد الرحمن بن ابی
سمره و دیگران را بر ان نامه نوشتند و چون صلح منعقد شد معویه
متوجه کوفه شد تا انکه روز جمعه بغیله فرود امد و در انجا مناکر کرد
و خطبه خواند و در اخر ش گفت که من با شما قتال نکردم بلکه برای
انکه نماز گذارید و روزه بدارید و زکات بدهید و لیکن با شما قتال
کردم که بر شما دولت و بر شما مسلط شوم و خدا بمن داد هر چند شما نخواستید
و شرطی چند با حسن کرده ام و همه را نادیده و زیر پای مذلت و بپیمان
انها وفا نخواهم کرد پس اهل کوفه رفتند و بعد از چند روز که در
کوفه ماندند بسجد رفتند و حضرت امام حسن را بر منبر فرستاد و گفت
بگو ای مردم که خلافت حق من است حضرت چون بر منبر برامد و حمد و
ثنای الهی را کرد و درود بر حضرت رسالت پناهی و اهل بیت او فرستاد
و فرمود که ایها الناس بدانید که بهترین زیرکیها تقوی و پرهیزکاریست
و بدترین خطاها خیانت و معصیت الهیست ایها الناس گرفتار کنید
در میان خانه و جایی را مردی را که حق ش رسول خدا نباشد نخواهید
یافت بغیر از من و برادرم حسین و خدا شما را عهد هدایت کرد
و شما دست از اهل بیت او بر ندارید بدرستی که معویه با من شرایطی
کرد و امری که خصوص بمن بود من سزاوار ان بودم و چون یاوری

نیافتم دست از آن برداشتم از برای صلاح این امت و حفظ خونهای
ایشان و شما با من بیعت کرده بودید که من با هر که صلح کنم شما و
صلح کنید و من با هر که جنگ کنم شما با او جنگ کنید و من صلح
را در این دیدم که با او صلح کنم و حفظ خون شما را بهتر از خون خود
و انتم و خیر تر من صلاح شما بود و آنچه من کردم حجتیست بر هر که
مرتکب این امر میشود و این فتنه ایست برای مسلمانان و نفع قلیلی
است برای منافقان تا وقتی که حق غلبه حق را خواهد و اسباب آنرا
مهیا کرده اند پس معویه برخواست و خطبه خواند و نام امیر المؤمنین هم
از او نبرد پس حسین هم برخواست که سخن خواهد این
ملعون کرده حضرت امام حسن دست او را فشاند و خود برخواست
و فرمود که ای مکار که علی را دسیسه کنی و من نام او نبرم سخن منم حسن
پدرم علی و تو پدرت صخر مادر من فاطمه است و مادر تو هند است و جده من خدیجه است و جده تو قتیله است
پس خدا لعنت کند هر که از من و تو کمتر نام و نسب باشد و حسیب تر
و باشد و کفرش قدیم تر باشد و نفاقش بیشتر باشد و حسن
باسلام و اهل اسلام کمتر باشد پس اهل مسجد همه خروش برآوردند
و گفتند آمین و در بعضی از کتب معتبره روایت کرده اند که بعد از
صلح حضرت امام حسن حضرت امام حسین علیهما السلام کرد این
بنده حضرت رفت و چندان بر دوش انداز سب ان پرسیدند
فرمود که نزد امام خود رفتم و از او سوال کردم که چه باعث شد
تو را که خلافت را معاویه گذاشتی فرمود که آنچه پدر تو را باعث
شد مرا هم همان شد و بیرون آمدم و اجنبا روایت کرده اند که چون
صلح میان معاویه و حضرت امام حسن تمام شد معاویه حضرت
امام حسین را تکلیف بیعت کرد حضرت امام حسن معویه را گفت

کرد و ا

کرده

که او و اکاری مدار که بیعت نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود
تا همه اهل بیت او کشته شوند و اهل بیت او کشته نمیشوند تا اهل
شام را نکشند پس قیس بن سعد را طلبید که بیعت کند او مردی بود
بسیار قوی و تنومند و چون بر اسب بلند سوار میشد پاهای او بر
زمین میکشید پس بعد گفت که من سوگند یاد کرده ام که او را ملاقات
نکنم مگر آنکه میان من و او نیزه و شمشیر باشد معویه برای او قسم
او نیزه و شمشیر حاضر کرد و او را طلبید و او با چهار هزار رکس بکنار ی
رفته بود و با معاویه در مقام مخالفت بود چون شنید که حضرت صلح کرده
و مضطر شد بجلس معاویه در آمد و چون چشم حضرت امام حسین شد
و اذان حضرت پوسید که بیعت نکنم حضرت اشاره بحضرت امام حسن
کرد و فرمود که او امام من است و اختیار با او است و هم چند میکفتند
دست دراز نمیکرد تا آنکه معاویه را ذکر خیر بزبان آورد و دست بدست
او گذاشت و بعد از آن دیگر بعد از آنکه امام حسن هم او را امر کرد بیعت
کرد و روایت کرده اند که چون معاویه از خیانت متوجه کوفه شد خالد
عرفطه و حبیش و عدی و میرفت و حبیب بن حمار را بحیات کفر و ضلالت
او را داشت و در بعضی از میرفت تا آنکه از باب الخیل داخل مسجد کوفه شد
پس مردم بخن حضرت امیر المؤمنین و اخبار او در دند که حضرت از این
واقعه خبر داده بود چنانچه خاصه و عامه از عطاء ابن السایب روایت
کرده اند که او از پدر خود روایت کرده که روزی حضرت امیر المؤمنین
بر منبر مسجد کوفه خطبه میخواند ناگاه مرد خارجی در مسجد در آمد و گفت
خالد بن عرفطه مرده حضرت فرمود که سخنا سوگند که نزده است پس مرد دیگر
داخل شد و باز گفت که خالد مرده و حضرت فرمود که نزده است و همچنین
مرد سوم از آن دیده و دانید باز روایت کرده اند که چون
بر داشته نشد پس حبیب برخواست از زبون تر گفت هم حبیب بن حمار
حضرت فرموده که چنان خواهد شد که گفتم پس در آن وقت صدق مقال

انحضرت بر منبر حاضران ظاهر شد و شیخ طوسی و دیگر معتبران از حضرت
امام زین العابدین علی بن الحسین روایت کرده اند که چون حضرت امام حسن
صلوات الله علیه عازم شد بر صلح معاویه بیرون آمد و چون با او
ملاقات کرد معویه بخطبه برخواست و بر منبر بالا رفت و گفت انا
الناس حسن فرزند علی بن ابی طالب و فاطمه را اهل خلافت دانست
و خود را اهل خلافت ندانست و بطوع و رغبت آمده است که با من بیعت
کند و گفت که برخیز یا حسن پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه برخواست
و خطبه بلیغی مشتمل بر محامد نبی و معارف ائمه طاهرین و درود بر پیغمبر
و آله و اصحابش ادا نمود و بعد از حمد و صلوات فرمود که ای گروه
خلایق من سخن میگویم بشنوید و دل و گوش خود را با من دارید پس ثابت
نمایید پس بدرستی که ما اهل بیتیم که خدای تعالی ما را کرامت داده است
بسبب اسلام و اختیار کرده است ما را و برگزیده است و مجتبی گردانیده
است و از ما رجس را برطرف کرده است و پاک گردانیده است ما را پاک
کردنی و رجس عبارت است از شک در خدا و در دین او هرگز
ما را از هر دو نحو و ملابسی پاک کرده است و ما را و بدرات
ما را از شرک و بدعتها خالص کرده است تا حضرت آدم علیه السلام
مردم دو گروه شدند یکی آنکه ما را در گروه بهتر بوده ایم پس امور مرتب
شد و استوا و بهتا سقتب کردید تا آنکه حق تعالی حضرت محمد صلعم را
به پیغمبری مبعوث گردانید و او را برای رسالت اختیار نمود و بر او
فرستاد کتاب خود را پس امر کرد او را که دعوت کند مردم را بسوی خدا
پس او را کسی اجابت دعوت او نمود از برای خدا بدین بود و او
اول کسی بود که ایمان آورد بخدا و تصدیق پیغمبر او کرد و حق تعالی
در قرآن میفرماید که أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ
پس رسول خدا است که بر بینه بعد از جانب پروردگار خود و بدرستی
که تالی وجود و گواه بر حقیقت او بود و از او بود زیرا که حضرت رسالت

وفق کرد سوره براءة را با بوبکر داد و بسوی اهل مکه فرستاد پدرم را از عقب
او فرستاد که سوره را از او بگیرد و بر اهل مکه بخواند و فرموده که ما مور
شده ام که این سوره را نبرد مگر من یا مردی که از من باشد و تو ای
ابو بکر از من نیستی و من از علی ام و رسول خدا است و رسول خدا از علی است
و ایضا حضرت رسول صلعم در وقتی که حکم کرد میان او و برادرش جعفر
و علی و خود فرمود بخدا نزد رباب دختر جزء فرزدق که اما تو یا علی پس از
من از قوام و متولی و مولای هر مومنی بعد از من پس تصدیق کرد
پدر من رسول خدا را پس از همه کس او را بر اجابت خود و محافظت خود و حضرت
رسالت پناه از همه کس او را پیش میفرستاد و برای هر شدائی او را مهیا
میکرد از زیادتی وثوق و اعتمادی که بر او داشت و از همه کس نزد خدا و
رسول قریب تر بود و حق تعالی میفرماید که وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ
الْمُقَرَّبُونَ پس پدرم سابق ترین سابقان بود بسوی خدا و رسول او و مقرب
ترین مقربان بود نزد ایشان و باز حق تعالی میفرماید که لَا يَسْتَوِي مِنكُم
مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا
مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا یعنی مساوی نیستند از شما کسی که انفاق کند پیش
از فتح مکه و قتال کند در جهاد ایشان عظیم تر است از آنها که انفاق کردند
بعد از فتح مکه و قتال کردند حضرت فرموده که پس پدرم پیش از همه
اسلام و ایمان آورد و پیش از همه بسوی خدا و رسول هجرت کرد و پیش
از همه بیعت و طاعت خود در راه خدا انفاق کرد باز حق تعالی میفرماید
که وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا
الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ پس پدرم از جمیع امم تا روز قیامت استغفار
میکنند برای پدرم بسبب آنکه سبقت کرد ایشان را بسوی ایمان
خدا و رسول و باز حق تعالی میفرماید که أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
پس او با جهاد کننده در راه خدا بحق و راستی و این امر در شان او نازل
بود

ند و از جمله انها کرا اختیارات کردند برای رسول خدا عم او حمزه بود و پدر
او جعفر طیار هر دو شهید شدند در میان کشتگان بسیاری که با آنها
شهید شدند پس حق تعالی این دو نفر را مخصوص گردانید بکرامت خود
و حمزه را سید شهدا کرانید و برای جعفر دو بال قرار داد که پرواز
کند با ملائکه هر جا که خواهد و این کرامتها مخصوص ایشان کرد بدو برای مزیت
و فرانی که حضرت رسالت داشتند و حضرت رسالت در میان پاکرتهای
احد بر حمزه هفتاد نظر کرد و همچنین حق تعالی برای زنان حضرت رسول
مقرر کرده اند که حسنه ایشان دو برابر دیگران باشد و وزر ایشان
دو برابر دیگران باشد برای تمیز یکی از ایشان با حضرت و نماز در مسجد
حضرت رسالت را برابر هزار نماز کرده اند که در مسجدهای دیگر کنند
بغیر از مسجد الحرام که مسجد ابراهیم خلیل است و این فضیلت برای آن بود
کز ان مسجد مخصوص حضرت بود و حق تعالی صلوات بر رسول خود را
واجب کرده اند بکاف و نون شان پس صحابه گفتند یا رسول الله ما حکم
صلوات فرستیم بر تو فرمود که اللهم صل علی محمد و آل محمد پس واجب
بر هر یک از ما که بصلوات بر حضرت رسالت بر ما صلوات فرستند و حق تعالی
حق ضیافت را حلال کرده اند از برای رسول خود و در کتاب خود از برای
او مقرر ساخت و از بلغای ما نیز از حق حصه قرار داد و مثل آنچه از برای حضرت
قرار داد و حرام کرد بر امت حضرت صدقه را پس ما نیز بحرام کرده صدقه را بر ما
زاد اخل کرده اند و هر چیز بغنیمت خود را دران داخل کرانیده و ما را بر دن
کرده از هر چیز بغنیمت خود را ازان بیرون کرده و این کرامتیست که خدا ما را بآنها
کرامی داشته است و فضیلتی است که حق تعالی ما را بان بر سایر امتان زیادتی
داده است پس بود حق که کافران اهل کتاب از نکاح نمودن او کردند و با وی عداوت
نمودند حق تعالی فرستاد که فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا و
نساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
پس حضرت رسالت ص تعویض جان خود بدرم دایره و از فرزندان من و برادر را

برد و انرا ان فاطمه را برد پس ما بودیم اهل او و گوشت و خون او و جان او
و ما از او بودیم و او از ما بود و ایزد تعالی فرستاد که انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس چون این آیه نظهیر نازل
شد حضرت جمع کرد مرا و برادرم را و پسرم را و دختر ما ام سلمه
بود و ما همه را بخود در زیر عبای خود داخل کرد و گفت خدایا اینها اهل
بیت من اند و اینها اهل و عترت من اند پس بر طرف کن از ایشان رجس را
و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدن بر ایم سلم رضی الله عنها گفت
یا رسول الله یا نبی من داخل شوم با ایشان حضرت فرمود که خدا تو را رحمت کند
تو بخیری و عاقبت تو بخیر است و جز با و راضیم من از تو ولیکن این امر
مخصوص من و ایشان است لیس بعد از تو و این امر تا وقت وفات آنحضرت
هر روز در وقت طلوع صبح حضرت رسالت بدر خانه علی و سیدة النساء
بر خاسته و این امر را تعلیم ایشان میفرمود و امر کرده آنحضرت که در خانهای خود
مردم نبوی مسجد کشوده اند بمیان مسجد و بغیر از در خانه ما چون در این باب
با آنحضرت سخن گفتند فرموده که من از پیش خود در خانهای شما را بسته ام و در علی
را نگشوده ام ولیکن من متابعت میکنم آنچه را خدا بمن وحی کرده است
و خدا امر کرده که در خانها را ببندم و در را و با یکدیگر لیس بعد ازان
کسی حق داخل مسجد بغیر ضرورت نشد بغیر از رسول خدا و بدرم علی ابن ابی
طالب را بآن کرامت و فضیلتی بود که خدا ما را بان مخصوص گردانید و اینک
معلوم است در خانه بدرم بهلوی در خانه حضرت رسالت در مسجد ان
حضرت و منازل ما در میان منازل آنحضرت زیرا که حق تعالی چون امر کرد
حضرت رسول را که مسجد شورا بنا کند یا امر الهی در پهلوی مسجد خود ده خانه بنا
کرد برای خود و زنان خود و هم کرد در میان هر دو برای بدرم بنا کرد دو
مرا در بیت مسجد معلوم آنحضرت و منازم اهل بیت و اهل مسجد و منازم که خدا
نا را پاک و مطهر ساخت آهنا الناس کرا اهل آنها بایستند و فضیلتها او را
کز خدا نا را بان مخصوص ساخت بنسبا دیم هر اینه تمام خواهد شد و هم فرزندان

ند پیشرو مراج نیز که خرقه او را رحمت غالیان کرده امنه و بدرم علی را نیز تا
و شبیه هر دو نیست و معویه پسر مخرمه دعوی میکنند که من اورا اهل خلافت
دانسته ام و خود را اهل آن ندانسته ام و دروغ میگویند بخدا سوگند
که من ولای مردم مخالف مردم در کتاب خدا و سنت رسول خدا
و لیکن ما اهل بیت همیشه خائف و مظلوم و ستم دیده بوده ایم از روزی که
حضرت رسالت ص از دنیا رفته است تا حال پس خدا حکم کند میان ما و انها که
بر ما ظلم کردند و حق ما را غصب کردند و بر گردن ما سوار شدند و مردم را
بر ما مسلط کردند و منع کردند حقنه ما را که در کتاب خدا برای ما مقرر
شده است از خمس و غنائم و کسی که منع کرد از ما و ما فاطمه میراث او را از پدر
و نزد کسی را مخصص من نام نمیبرم و لیکن عیبا میکنند یاد میکنم که اگر مردم سخن
خدا و رسول را میشنیدند هر آینه بر اهل ایمان برکت خود را بر ایشان میبارید
و وعده حشر من این است بر روی یکدیگر کشته میشوند و هر آینه بعضها ی خدا
بجزی و شادی بمیرند تا روز قیامت و بر قطع در خلافت نمی توانستند
کرد ای معاویه لیکن چون در روز اول خلافت را از معدن خود بدر
بردند و ارکان امامت را متزلزل کرده بودند هر فریق ربیان خود سنانیه
کردند و ران و دست بدست کرده بودند ندانند که کی که از سبیل حق
نا انکار شد تو کسی طمع در خلافت کردی معویه و اصحاب تو نیز بعد از تو
طمع خواهند کرد و بتحقیق که حضرت رسالت ص فرموده که هر زمان که مردی
والی خود کرده باشد و در میان امت ایشان از او دانا تری باشد پیوسته امر
امت ایشان بسوی نابلیت میرود تا انکه برگردند بسوی ما خبیثه
ترک کرده اند و بتحقیق که ترک کرده اند بخدا سوگند قرون و اکه برادر تو
و وصی او بود و بود و رکوب سالم بماند و اطاعت سنا مری خود کرده
و بدانا نسپرند که او خلیفه موصی است و این است شنیدن ما از حضرت
رسالت ص که میگفت یا پدر من که تو از من ممیز از هر دو فاز موصی یکی
انکه پیغمبری بعد از من نخواهد شد که تو پیغمبر ما نبی و دیدند رسول خدا

صلی الله علیه و آله که او را نصب کرد از برای ایشان در غدیر خم و شنیدند که
ندا کرد از برای او بولایت که او ولی و مولای هر مؤمن و مؤمنه است و
مبالغه کرد که حاضران بما باینان برسانید و حضرت رسالت ص از نزد فرق
خود بغار رفت در وقتی که ایشان را بسوی خدا دعوت میکرد و ایشان
اراده قتل او کردند و او را دریافت که با ایشان جهاد کند و اگر با او دری
یافت هر آینه با ایشان جهاد میکرد و همچنین بدرم بعد از حضرت رسول ص
استغاثه کرد از عصاب خود و طلب یاری علیه ایشان نمود و چون یاوری
دست از خلافت بر نداشت و اگر او دری می یافت با ایشان جهاد میکرد
و ما او را معذور داشتیم چنانچه حضرت رسالت ص او را معذور داشت
و همچنین است حال ما که داشتند و یاری من کردند و با من بیعت کردند ندای
و اگر با او راز خلوتی یافته که با من در مقام فریب خود بودند هر آینه با تو بیعت
میکردم و چنانچه خدای تعالی هارون را معذور داشت در وقتی که قوم او را
ضعیف کرده بودند و او را تهدید میکردند همچنین من را دیدم تو را خدای تعالی
معذور دارم که امت دست از ما بداشته بودند و ما عاجز شده بودیم و یاوری
نیافتیم و احوال ما این است با آنهای که نشسته مثل یکدیگر است انتهی الناصر
اگر طالب کید و دسیسه شر و غرب مرد باید که صدیق رسول خدا ص باشد
و بدشمنی رسول خدا باشد تا خواهید یافت بعقل خود بدرم حسین
پس از خدا بترسید و کار خود را بدانید بعد از بیان ما این حال یکون اطاعت
خود را بجا آورید و هرگز خدا را عبادت نکرده و به بهشت نرسیده مگر من بیعت کردم با این و ادنا
کرده بسوی خدا و به رسول او مگر این فضیلت از برای شما و صفت قلیلی است
تا انکه غیر از وصی و برادر شما ادعا کرده و انها افتخار عجب کرده نمیشود کسی
بعیب خود را بدیگری و اگر او را بعیب کرده نمیشود با نکه خود دیگری را
غصب نماید و هرگز حق غیر را نمانده است و هرگز باطل ضرر نرسانده است
با اهل خود و حضرت همچنانی دیگر بغیر این تیز لفاظ نبوده و از سر بر نیامده
پس معویه گفت که خدا را گواه میکنند که حسن از سر فرود نیامد تا از بین بر من

تیرو شد و خواستم که با و حرب کنم با من پیرامن آنم که خشم فرو خورد و نزد یکتر
است بتقوی و ابو [illegible] با مویر فسند معتبر و یاد کرده است که سدیر صیرفی
حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت که چگونه امام حسن علیه السلام باشد و حال آنکه
خلافت را بمعویه گذاشت حضرت فرمود که بر کن او داناتر بود باجه کرد
اگر منکر شیعیان در سنا مل میفتند و از غلامی و سیاه [illegible] و ابنا دقا
کرده است که مردی که او را ابو سعید میگفتند بخدمت حضرت امام حسن علیه
السلام رسید و گفت چرا مداهنه کردی با معویه و صلح کردی و سیاستی که تو داری
نیست و او ظالم است و بغی کننده است حضرت فرمود که ای پسر من حجت خدا
بر خلق منم و امام و پیشوای مردم نیستم بعد از پدر و خود فرمود بلی فرمود
ای پسر ان نمیدانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق من و برادرم حسین فرموده که هر دو
امام شدند خواه قیام بامر امامت نمایند و خواه ننمایند گفت بلی فرمود
که پس من بگفته حضرت امام خواه قیام نمایم بامر امامت و خواه قعاد
نمایم و خواه صلح کنم و خواه حرب کنم پس حضرت فرمود که علت صلح من با
معویه علت صلح حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود با بنی ضمره و بنی اشجع و علت سکوتی که
با اهل مکه کرده در وقتی که از حدیبیه برگشت آنها کافر بودند بتنزیل
قرآن و بتاویل رسول صلی الله علیه و آله و اصحابش که بکفر بتاویل قرآن ای ابو سعید هر کاه من
امام باشم از جانب خداوند عالمیان جایز نیست که کسی رای مرا
نسبت بقناعت دهد در هر کاری که بعمل آورم خواه مصالحه و خواه محاربه
و هر چند وجه حکمت در آنچه کرده ام مخفی باشد امامانی باشند که چون حضرت
کشتی را شکست و آن پسر را کشت و دیوار را برپا داشت موسی فعل او را
دشمن داشت برای آنکه وجه حکمت در آن فعلها مشتبه بود و چون
حکمت آنها بر او ظاهر شد راضی گردید همچنین کار من نیز چنین است
بر من عیب مزنید بسبب ناواقفی و وجه حکمت در آن فعلها تا فعل من
و اگر من با معویه صلح نمیکردم یک شیعه من بر روی زمین نمیماند
الکشته میشدند و بکتا احتجاج روایت کرده است که چون حضرت

حسن

حسن صلوات الله علیه با معویه صلح کرد مردم بخدمت آنحضرت آمدند
و بعضی ملامت کردند او را و با و بسبب معویه حضرت فرمود که وای بر
شما نمیدانید که من چه کار کرده ام برای شما بخدا سوگند که آنچه کرده ام
بهتر است از برای شیعیان من از آنچه آفتاب بر آن طالع میگردد آیا نمی
دانید که من امام واجب الاطاعه شما هستم و یکی از سیدان بهشتم
بفرمود حضرت و سؤال نمودند بلی پس فرمود که آیا نمیدانید که آنچه حضرت
موسی بجهت غضب حضرت موسی علیهما السلام شد چون وجه حکمت بر او مخفی
بود و آنچه حضرت کرده بود نزد حق تعالی عین حکمت و صواب بود آیا نمیدانید
که هیچیک از نبوات مکر آنکه در کردن او بعقل خلیفه جور بای کرده
زمان او هست واقع میشود مکر نمیدانید که حضرت عیسی در عقیب او فنا
خواهد کرد زیرا که حق تعالی ولادت او را مخفی خواهد کرد تا مردم او را نیابند
از مردم پنهان خواهد کرد برای آنکه احدی راه در کردن او بجهتی نیابند
و او نهم فرزندان حسین است و حق تعالی غیبت او را طولانی خواهد
کرد تا مردم پس او را بمردن خواهند و مرد و ظاهر خواهد کرد تا مردم بقدرت
خود بصورت جوانی که کمتر از چهل سال نداشته باشند برای آنکه مردم بدانند
که حق تعالی بر همه چیز قادر است و ابو جعفر روایت کرده است که چون حضرت
امام حسن علیه السلام دنیا را وداع کرد و ابن ملجم لعنه الله ضربت زد
و آنحضرت در دردو الم بود گفت چه مصلحت میدانی یا ابن رسول الله
بدستی که مردم ضرر زنند در این کار و حضرت فرمود که خدا سوگند که معویه
از برای من بمنزلت ازاین جماعت است انها دعوی میکنند که شیعه محمد
و آل محمد قتل من کردند و حال آنکه مرا غارت کردند خدا سوگند که اگر از معویه
عهدی بگیرم و بخون خود او را حفظ کنم و این کردم در اهل و عیال خود
بهتر است از برای من از آنکه انها مرا بکشند و منابع خوند اهل و عیال
خود بهتر است از برای من از آنکه انها او بخون من خدا سوگند که اگر
من با معویه جنگ کنم هر آینه ایشان مرا بدست خود میگیرند و بمعویه میدهند

خفیه زدم

بخدا سوگند که اگر با او صلح کنم و عزیزانم بسلامت از آنجا بدست
او دایم در اخواری بقتل رسانده نیامدند گفت دروغ میگوئی و مرادها
کند و خاری نباشد از برای بنی هاشم تا روز قیامت و پیوسته
معطر و فرزندان او مستند کنندگان بر ما و فرزندان ما و بر زنده و مرده
ما راوی گفت یا ابن رسول الله شیعیان خود را سکناری ما نتند
کی مفتد که شبانی نداشته باشند حضرت فرمود که حکیم من بعبارتها
امر بکند از نقلت و راست گویان بمن رسیده است بدرستی که حضرت
امیر المؤمنین سه روز بعد از شهادت حسن مرد بدرستی فرمود که ای حسن آیا نمی
میکنی چگونه خواهد بود حال تو در وقتی که بدی خود را کشته بینی
بکه چگونه خواهد بود حالی تو در وقتی که خلافت بجوانی رسیده برسد
امیر آنان مردی باشد فراخ کلو و گشاده شکم که هر چه بیند طعام خود
سیر نشود و چون در بهمن در استان و زمین عذر کوبند نداشته
باشد پس ستوله خواهد شد بر شرق و مغرب زمین و طاعت او
خواهند کرد بندگان خدا و بادشاهان او ملوکان خواهند شد و بسبب
بعضی از ضلالت تمام خواهد کرد و بدین خود باطل خواهد کرد و سنت پیغمبر
حضرت رسالت را ضایع خواهد کرد و بندگان خدا را بخویشان و دوستان
خود خواهد داد و بیت المال را میان ایشان خواهد بخشید و بندگان خدا
را ذلیل خواهد کرد و فاسقان را قوی خواهد گردانید و بندگان خدا را ای
خدا را میان باو ایمن قسمت خواهد کرد و بندگان خدا را مدکان خود
کار ان خود خواهد گردانید و در سلطنت او حق مند دور خواهد شد
و اهل غالب خواهد گردید و بندگان را لعنت خواهند کرد و هر که
در حق او دشمنی کند خواهد شد کشت و هر که در باطل او موافق
کند کرامی خواهد داشت و در روزگار چنین فاسد خواهد بود تا اگر
حق تعالی را خوش نیاید مردی از اولاد تو بر وقتی که روزگار چنین
شده باشد و تا دانی مردم طاقه کرفته باشند بر مغرب خواهد

کرد

بضاحبانش

کرد خدا او را عبد لنکر خود و یاوران او را بنکاهدارنده خواهد کرد و او را
با یات خود نصرت خواهد داد و او را بر همه اهل زمین غالب خواهد کرد تا
کد اطاعت کند او را اکر خواهند و اکر خواهند و زمین را پر از عدالت
فرو پر همان خواهد کرد و اهل جمیع بلاد فریبان بخدا او خواهند کرد
و در زمان او کافری نخواهد ماند مکر آنکه ایمان بیاورد و فراخی نعمت
اکر مزاج تو بود در زمان او همه زنکان با یکدیکر سلم کنند و زمین
کیاه خود را بیرون دهد و احسان بکنهای خود را فرو نبرد هیچ جای زمین
برای او ظاهر کرده و همه اهل عالم جمیع زمین را مالک شوند پس خوشا حال
کسی که ایام او را دریابد و کلام او را بشنود و مصاحبت او را بیابد
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در روزی حضرت امام حسن
در درخانه خود نشسته بود ناکاه سوارانی دید که اورا و اصفیان نزد او
میکفتند و کفتند السلام علیک ای ذلیل کننده مؤمنان حضرت
فرمود که زود باشد که تو ذلیل کنی فرزندان و یاران خود را بعد از
حضرت کشت حضرت حسن فرمود که چه دانستی که من ذلیل کننده مؤمنانم
کفت یا بن رسول الله امر خود را از کردن امت خود انداختی و خلافت را باین
طاغی ملعون کذاشتی که حکم کند بغیر آنچه خدا فرستاده است حضرت
فرمود که تو را خبر دهم که چرا چنین کردم از پدرم صلوات الله علیه
شنیدم که میکفت که حضرت رسالت پناه فرمود که شب و روز نخواهد
کذشت تا آنکه والی شود بر این امت مردی فراخ کلوی سیر نکشاده که خورد
و سیر نشود و این مطابق است پس باین سبب چنین کردم که میدانستم او را
خواهند شد و سعی را بکار خواهند داشت تا فرمود که برای چه زود نا
امید کفت برای آنکه تو را دوست میدارم فرمود که بجا سوکند که
برای این امید کفتم بجا که برای این امید کفتم حضرت فرمود که بجا
سوکند که دوست نمیدارد ما را مکر آنکه مهیا کند از برای بلیه
مکر و نکر و ضعف و بیچند باو بحسب ما و بحسب آنکه محبت ما کناهان را

میرود از خانه حضرت باو برگشته داز دوستان میرود و کلمه فسند

حضرت

معبر از امام محمد باقر روایت کرده است که صلح حضرت امام حسن
با معویه کرد برای این است بهتر بود از دنیا و ما فیها و عطا کند که از آن
دریا بصلح حضرت باز نشسته است که اذن قتال الذین یقاتلونکم بانهم ظلموا
و ان الله علی نصرهم لقدیر و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم
و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین لله
فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین و الفتنة اشد من القتل فان
قاتلوکم فاقتلوهم کذلک جزاء الکافرین و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم
و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین و اقتلوهم حیث ثقفتموهم و اخرجوهم من حیث
اخرجوکم و الفتنة اشد من القتل و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه
فان قاتلوکم فاقتلوهم کذلک جزاء الکافرین فان انتهوا فان الله غفور رحیم
و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین لله فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین
الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه
بمثل ما اعتدی علیکم و اتقوا الله و اعلموا ان الله مع المتقین و انفقوا فی سبیل الله
و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و احسنوا ان الله یحب المحسنین و قاتلوا
فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین و اقتلوهم
حیث ثقفتموهم و اخرجوهم من حیث اخرجوکم و الفتنة اشد من القتل و لا تقاتلوهم
عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه فان قاتلوکم فاقتلوهم کذلک جزاء الکافرین
فان انتهوا فان الله غفور رحیم و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین لله
فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین الشهر الحرام بالشهر الحرام
و الحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم
و اتقوا الله و اعلموا ان الله مع المتقین و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا
بایدیکم الی التهلکة و احسنوا ان الله یحب المحسنین و قاتلوا فی سبیل الله
الذین یقاتلونکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین و اقتلوهم حیث ثقفتموهم
و اخرجوهم من حیث اخرجوکم و الفتنة اشد من القتل و لا تقاتلوهم عند المسجد

بپلو بش زدند و خیمه انش را غارت کردند حق خلخالهای کنیزان آنحضرت
را از پاهای ایشان بیرون آوردند و او را مضطر کرده اند تا بانکه با مقنعه
سلح کرد و خونهای خود و اهل بیت خود را حفظ کرد و اهل بیت او
نیز او را دانند بودند پس هیجده هزار کس از اهل عراق بحضرت امام
حسین بیعت کردند و با نها تاکید او بیعت کرده بودند شمشیر بر دوش او
کشیدند و هنوز بیعتهای آنحضرت در گردن ایشان بود که او را شهید
کردند و بعد از ان پیوسته با ما اهل بیت ستم کردند و با ما دلیل گردانیدند
و از خون خود و یکدیگر ند و از اموال خود حرام میدانستند و هم دگر را
ناکرده ند و خیانت در میان ایشان داشتند و ایمن نبودیم بر خونها و خود
و بر خونهای دوستان خود و دروغ گویان و انکارکنندگان ما را
موضع دروغ و انکار خود قرار دادند و بد دروغ بستن و افترا
گفتن بر ما تقرب جسته اند بسوی قاضیان و خلفای و والیان خود
در هر شهر و دیاری و احادیث وضع کرده اند از برای ایشان برای
منبرها و دواتهای دروغ بما نسبت کرده اند که ما نگفته بودیم و کاری چند
با ما نسبت داده اند که ما نکرده بودیم برای انکه مردم را از ما دشمن سازند
و همه آثار شیعه در زمان معویه واقع شد بعد از وفات حضرت
امام حسن عم پیغمبر شیعیان ما را در هر شهری که بودند تهمت عظیم کردند
و دست و پا بریدند و هر که محبت ما را یا اندک اشاره بسوی ما میشنید
یا سینه او را با زندان میبردند و مال او را غارت میکردند و خانه اش را
خراب میکردند و پیوسته بلا بر بلا و سختی بر سختی تزاید میشد
میشد تا زمان عبید الله بن زیاد علیه اللعنه که حضرت امام حسین را
شهید کرد پس بعد از او حجاج بر ایشان مسلط شد و انواع سیاستها
ایشان را بقتل رسانید و بهر نعمت و گاو و گوسفند بما برایشان دست یافت
ساخت تا انکه بمرتبه رسید که اگر کسی را میگفتند که محب علی است یا از شیعان
است کافر است خونش حلال است و او را میکشتند تا انکه بگویند که شیعه علیست

والعاشر

و احادیث دروغ در میان مردم چنان شایع شد که مردی که مردم او را بخیر
نیکی یاد میکردند و شاید دروغ تر است که دروغ بهیزکار باشد از آنکه
عظیم عجیب روایت میکرد در تقبل و ایمان چون دروغی که بتوان نسبت
دروغ بایشان خلافت کرده اند و هیچ یک از احادیث واقع شده و هیچ را
بر حضرت رسالت افترا کرده بودند و ان مرد گمان میکرد که انها راست
است و نیکو بسیار از مردم شنیده بود و گمان راستی بمردم نقل میکرد
و ایضا شهاب از طریق مخالفان روایت کرده است که روزی
حضرت امام حسن را بایزید بلید نشسته بود و خرما میخوردند یزید
گفت یا حسن تو را دشمن میدارم حضرت فرمود که راست میگوئی شیطان
با پدرت شریک شده در وقت جماع مادرت و اب شیطان با اب
پدرت هم شده است و از اب و مادر تو با من سبب همین سیزده و این سبب دشمن
من گردیده و شیطان با حبیب هم شد در وقتی که با مادر ابو سفیان
خلوت میکرد و با بن سبب ابو سفیان دشمن من بود و پدر و
نیز با بن سبب دشمن پدر من بود و هر که عداوت ما اهل بیت دارد
البته فرزند زنا است یا شریک شیطان است چنانچه خود ما در قرآن
میفرماید که و شارکهم فی الاموال و الاولاد و ایضا روایت
کرده است که روزی حضرت امام حسن عم در مجلس معویه بود مروان
با او گفت که معویه شراب تو نوشید شفا است حضرت فرمود
که سبحان الله که دهان ما بنی هاشم خوشبو میباشد و زنان ما
دهان را بسیار میبوسند و بنی سبب شراب ما سفید میشود و
دهان شما بخلاف حوت بد بوست زنان شما از کند دهان شما
احتراز میکنند و دهان خود را با بهلوی روی شما میکنارند و باب
سبب عار شما خود سفید میشود پس مروان گفت که در شما بنی
هاشم خصلت بدی هست که شهوت جماع نمیدارید حضرت فرمود
که از زنان ما بر داشته اند و هر ان ما داده اند و از مردان شما

از نفس ابشان نیز بوده

بداشته اند و بخوان شما کذا نوشته اند و ابن سبا از عهده آن
بر نیاید و ما این مکرر ها نمی نویسیم در کتاب سلیم بن قیس وارد
کرده اند که چون معویه علیه الهاویه در ایام حکومت خود بحج رفت و
بمدینه آمد مردم باستقبال او رفتند نظر کرد در میان آنها
کسی از قبیله بنی اسد نیامد و او را خوش نیامد که مردم که باستقبال او
نرفته بودند گفت که اصناد چه شدند و چرا باستقبال من نیامدند
گفتند که ایشان پریشان و محتاجند و مرکوبی ندارند که سوار
شوند معویه گفت که شتر های اصناب کجا شد قیس بن سعد
که دران روز نزد او حاضر بود گفت که شتران خود را فدای مردم
در روز بدر و احد کرده بخدمت حضرت رسول یا تو و پدر تو جنگ
میکردند تا خدا اسلام را بتمشیر ایشان غالب کرد اینک و شما
میخواستید معاویه بنا کاشت شدن قیس گفت که رسول خدا صلعم
خبر داده است که بعد از نبی اسم کاران بر ما غالب خواهند شد
معاویه گفت شما را چه امر کرده است قیس گفت که ما را امر کرده است
که صبر کنیم تا انکه او را املاقات کنیم معاویه گفت که پس صبر کنید تا
او را املاقات کنید پس معاویه بر علقمه رسید که جمعی از قریش نشسته
بودند همه از برای او برخواستند غیر از عبد الله بن عباس معویه
گفت که تو را ما نع شد از برخواستن مکر کبیر گفت که از جنگ صفین
دو دل داری از ده مباش گفت که ما طلب خون عثمن کرده بودیم عثمن بی
بستم کشته شد ابن عباس گفت که عزیز کشته شد چرا طلب خون او نکرده
گفت عمر را کافری کشت ابن عباس گفت عثمن والی کشت معویه گفت
سالیانان او را کشتند ابن عباس گفت همین حجت بس است از برای
سکوت تو معویه گفت که ما باطراف نوشتیم که مردم زبان از مناقب
علی ببندند تو نیز زبان از مناقب او ببند ابن عباس گفت که
ما را نهی سفرمائی از خواندن قران گفت نه ابن عباس گفت که پس نهی

خواهد کرد ما را از گفتن بمعنی قران معویه گفت بلی ابن عباس گفت کذا ها یک
واجب تر است خواندن قران یا عمل کردن بان معویه گفت عمل کردن بان
ابن عباس گفت پس ما نیز عمل کنیم بان و معنی ان را نمی گفت
سوال کرد معنی قران را از کسی که تاویل کند ان را بنحو یکه خود تو و
اهل بیت تو بان تاویل میکنید ابن عباس گفت که قران بر اهل
بیت من نازل شده است من معنی ان را از ال خفیان بهتر میدانم
ای معویه ما را نهی میکنی ما را از انکه عمل کنیم بحلال و حرام قران
پس کراست سوال کنند از معنی قران هر اینه اختلاف بهم خواهد
رسید و میان ایشان و هلاک خواهند شد گفت بخوانید قران را
و تاویل کنید اما دیگر مکنید از برای مردم زیاده از انچه در زمان ما
نازل شده است و هرگز هیچ حدیث روایت مکنید ابن عباس گفت
که خوب اما در قران سفر نمائید که بخواهند فرو نشانند نور خدا را
بدهنهای خود و خدا ابا میکند مکر انکه تمام کند نور خود را و هر چند
بخواهند کافران معاویه گفت ای پسر عباس مجال خود باش و زبان
خود را نگاه دار و اگر کوش بنهان نکنی و انکار نکنی پس چوب
بخانه رفت صد هزار درهم برای ابن عباس فرستاد که زبان او را
ببندد و امر کرد معویه که منادیان او ندا کنند که ایشان ما بطرف
میشوند از کسی که روایت کند حدیثی در مناقب علی و اهل بیت او
و در انوقت بلیه اهل کوفه از همه کس شدیدتر شد بسبب انکه
شیعیان در انجا از جاهای دیگر بیشتر بودند پس زیاد ولد ابن ابیه
را والی کرد بر کوفه و بصره و چون ان ملعون شیعیان را میشناخت
و میدانست حضرت امیر المومنین علیه السلام بود تفحص میکرد شیعیان آنحضرت را
و از زیر هر سنگ و کلوخی پیدا میکرد و ایشان را بقتل میرسانید
و ایشان را بمیرید و دست و پاهای ایشان را میبرید و در روشنا
خرما بجای میکشید و دیده های ایشان را کور میکرد و ایشان را بدار

واداره دیار میکرد تا انکه همه انیان را از عراق بیرون کرد و فنا نمود و
عراق شیعه میکر گشته شده با هذا رگشیده یا محبوس را نده و اواره شدند
و نوشت معویه علیه اللعنه بعمال و امرای خود در جمیع شهرها که
شهادت صحیح از شیعیان علی و اهل بیت او را قبول مکنید و
نظر کنید هر که از شیعیان عثمان و محبان او و محبان اهل بیت
او بوده باشند و انها که روایت میکنند مناقب و فضایل علی و اهل بیت
او را بیرون کنید و از مقربین خود کرامی دارید و نزدیک خود بنشانید و انیان
را که ذکری از مدحت علی کنند یا روایت کنند بنویسید
بنام پدر او و او و قبیله او تا من انیان را خلعت و هر
نوازش کنم بدین منافقان از عرب و موالی چنین کردند و احادیث
دروغ بسیار وضع کردند در فضیلت عثمان و او خلعتها و جایزها و
بخششهای عظیم برای انیان فرستاد پس بسیار شدند از انیان
در هر شهری و رغبت میکردند مردم در اسوال و امتعه دنیا و ثبت
وضع میکردند و هر که میامد از شهری بشهری از شهرها او را رغبتها
منقبتی و فضیلتی روایت میکرد نامش را مینوشتند و او را مقرب میکردند
و جایزها باو میبخشیدند و بطابع و املاک باو میدادند و بدین
برانیان بود بدین نوشت بعمال خود که حدیث در باب هر منقبت از یاران
شده و در هر شهرها منتشر کردید پس در این وقت مردم را رغبت کنید
بر انکار احادیث و منع کنند در فضایل معویه که این احب است بسوی
ما و ما را شاد تر میکرداند و بر اهل بیت محمد دشوارتر میاید و حجت
انیان را پخته میکند پس امرای ان ملعون که در شهرها بودند
نامه‌ها بر امردم خواندند و مردم شروع کردند در وضع اخادیث
در فضایل معویه در هر شهری و مینوشتند این اخادیث را و
میکتب دادند که انیان تعلیم اطفال کنند چنانچه
قرآن را تعلیم انیان میکنند و زنان و دختران خود را بیاموزند

تا انکه محبت انیان در دل همه جا کند و بر اخبار نیز مدقق نماند پس
زیاد ملعون نوشت بمعویه که قبیله حضرمیان بر دین علی و رای او ایند
معویه باو نوشت که هر که بر دین علی و رای او باشد بکش بر انیان دلا
کنت و سیاستها کرد و معویه بجمیع شهرها نوشت که تفحص کنید هر که بینید
بر او فاضل شود که او علی و اهل بیت او را دوست میدارد نام او را از
دیوان عطا محو کنید و روزی او را قطع کنید و هر که را متهم دانید بدوستی
علی بکشید او را هر چند ثابت نشود و بهر شبهه و تهمت و کافی در دوستی
هر سنت و کلوخی که انیان را بیابید بمثل او بنایید بر چنان شد که
هر کس ابکلمه یا تهمتی میکشتند و اگر کسی را دشمنی بکفر و زندقه میدادند
او را گرامی میداشتند و تمرد میکردند و اگر کسی را دشمنی بتشیع
میدادند امین شود بر جان خود در هر شهر از شهرها خصوصا در
کوفه حتی انکه اگر کسی از شیعیان میخواست که مزیتی بدست آرد بر دیگری بگوید که او
اعتقاد او بود میرفت بخانه او و در کوفه ذل و مسکنت و از خانه بر خلاف
او چنین میکرد و باز ان سخن را باو میگفت تا بدانکه فتنهای عظیم
او را میداد و بدینها نهای محکم از او میگرفت که کتمان کند و افشا نکند و
روز بروز زیاده شدند تا انکه معاویه ان جور بسیار شدند و زیاده
سی سی عدد در میان مردم منتشر شد و اطفال بر انها نشو و نما کردند و
بدترین مردم در این باب قاریان قرآن بودند که از بهر ریا و مکر و
حیله اظهار خشوع و ورع میکردند و خود را بمردم بهیزکار مینمودند
و از برای طمع دنیا و جوائل مدوالیان جور احادیث دروغ میساختند و
انها را سبب تقرب خود کرده قاضیان و والیان میکردانیدند و بایشان بمثل
مقرب انیان میشدند و اموال و منازل و قطایع از انیان میافتند و
مردم بسبب حسن طن که بایشان داشتند این احادیث را از انیان میشنیدند
و روایت میکردند و چون میدانستند که دروغ میکردانیدند و بایشان عمل
انها نمینمود و با او تشفی میکردند و این احادیث بدست جماعت دیگر افتاد

که متعبد و متدین بودند و نمیخواستند که افترا بر خدا و رسول ببندند
پس بنا دادن احادیث را قبول کردند و گمان کردند که اینها حق است و
اگر میدانستند که اینها سوضوع و باطل است هرگز روایت نمیکردند و
اعتقاد باینها نمیکردند و کسی که اعتقاد باینها نداشت دشمن نمیداشتند
پدر و این زنان آنچه حق است نزد ایشان باطل است و آنچه باطل است نزد
ایشان حق است و راست نزد ایشان دروغ است و دروغ نزد ایشان
راست است و چون حضرت امام حسین شهید شد بلاد و فتنه سخت تر شد
و نماند دوستی از دوستان خدا مگر آنکه بخود تر سان بود یا کشته
شده یا رانده شده یا اواره شده پس پیش از ترک معویه ملعون بود
سال حضرت امام حسین اواره حج نمود با عبد الله بن جعفر و عبد الله
بن عباس و حضرت امام حسین سه زنان و مردان بنی هاشم را جمع
کرد و شیعه و موالی ایشان را طلبید هر که از ایشان حج کرده بود و
هر که حج نکرده بود و هر که در شهرها بود از انها که میشناختند ان
حضرت و اهل بیت او را و نکذاشت احدی از اصحاب حضرت رسالت صلعم
را و فرزندان ایشان و از تابعین و انصار که معروف بودند بصلاح
و عبادت مگر انکه جمع کرد ایشان را و همه را تکلیف حج نمود تا انکه از اینجا
زیاده از هزار نفر جمع شدند و حضرت امام حسن علیه السلام در سرا پرده خود
بود و اکثر ان جماعت از تابعیان و فرزندان صحابه بودند چون همه
در خیمه حضرت جمع شدند حضرت در میان ایشان برخواست و خطبه
خواند و حمد و ثنای الهی بجا اورد پس فرمود که این ملعون لعانی یعنی
معویه کرده با ما و با شما انچه را نمیدانید و دیدید و حاضر بودید
و خبر بشما نرسید و من میخواهم چیزی چند سوال کنم از شما اگر راست
گوید مرا تصدیق نمائید و اگر دروغ گوید مرا تکذیب نمائید لیشنود یکدیگر
مرا و کتمان کنید گفتار مرا پس برگردید بشهرها و قبیله‌های خود
و از هر کسی ایمن باشید و اعتماد باو داشته باشید او را دعوت کنید

نبوی خدا را فهمید زیرا که من میترسم که این دو حق سلب کرده و بطرف
غیر و خدا تمام کننده است نور خود را هر چند بخواهند کافران پس
نگذاشت حضرت امر را از قران را که در شان اهل بیت نازل نشده باشد
مگر انکه ایشان خواند و برای ایشان تفسیر کرد و هر چیزی که فرموده
باشد در حق ایشان و در باره اهل بیت حضرت مگر انکه روایت
کرد از برای ایشان و هر یک انها تا انکه سیصد نفر صحابه سیگفتند که
چنین است شنیدیم و حاضر بودیم و تا بطان میگفتند که بلی ما
شنیدیم انها را که این روایت کردند و اعتماد بر قول ایشان داشتیم
و هیچ چیز را نگذاشت مگر انکه از اطراف ایشان پرسان کرد و جمیع حجتها
بر ایشان ظاهر کرد امید و وعده میدهم که خدا را بخدا سوگند میدهم
که چون برگردید بشهرهای خود انچه گفتم نقل کنید بهر که اعتماد باو
داشته باشید پس حضرت از منبر فرود امد و مردم متفرق شدند

توضیح مفید و شیخ طوسی روایت کرده اند که چون ملامت بر معویه
مستقر شد بلبزر ارطاه را بحجاز فرستاد بطلب شیعیان امیر المومنین
و در انوقت والی مکه عبید الله پسر عباس بود چون او را طلب کرد و میدانست
که طفل صغیر او را بدست اورد که در نهایت حسن و جمال بودند و
گیسوها داشتند و سر و ابرو پاک و چون خبر بدار
ایشان رسید نزد مادر خود که جانش بفراقش میسوخت و هر شب در مصیبت
ایشان انشا میکرد چون عبید الله بنزد معویه رفت در مجلس ان ملعون
بزرا ملاقات کرد معویه باو گفت میدانی چرا ترا طلبیدم عبید الله گفت
دو پسر بنی عقیل بمن کشته ایشان هر چه خواهد کرد عبید الله گفت
کاش خمیری میبودی گفت بلکه خمیر مرا دوست دارد خواست که خمیر خود را بدهد
معویه او را منع کرد و گفت اف باد بر تو باد ای مرد بی چیز بیا را حمقی
خمیر خود را سبد هی بدست کسی که دو فرزند او را کشته گویا عمدا
حکایت ها شم را بخدا سوگند که اگر خمیر را باو میدادی او را دوست میداشت

وبعد از ان مرا عیادت کرد گفت خدا ترا سوگند که اول تو را سیکنم واخر تو را

وشرح گفته اند مصنف روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله

با امیر فرستاد وفی بود که در فلان ساعت شب راه را گم خواهید کرد

پس میل کنید بجانب چپ چون از انجا بروید مردی را خواهید دید در دریا

کوسفندان خود راه را از او بپرسید واو خواهد گفت که تا طعام مرا

نخورید من شما را براه دلالت نمیکنم وکوسفندان را زبای شما خواهد

گفت وشما را ضیافت خواهد کرد وبعد از ان شما را براه دلالت خواهد

کرد پس سلام مرا باو برسانید واو را اعلام کنید که من در مدینه ظاهر

شده ام چون انسان روانه شدند انچه حضرت فرموده بود واقع شد

وچون بجانب چپ رفتند عمرو بن حمق خزاعی را دیدند انسان را

ضیافت کرد انچه حضرت فرموده بود وچون انسان را براه دلالت

کرد فراموش کردند که سلام حضرت را باو برسانند او از انسان پرسید

که ایا پیغمبر در مدینه ظاهر شده است گفتند بلی پس بخدمت حضرت

امدند وسلمان شدند وبعد از مدتی که در خدمت انحضرت ماندند انحضرت

باو گفت که برو بجای خود وچون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

بخدمت او برود پس عمرو بمنزل خود برگشت وبود تا وقتی که امیر المؤمنین

بکوفه رفت پس امد در کوفه در خدمت انحضرت میبود روزی حضرت

از او پرسید که ایا خانه داری گفت بلی حضرت فرمود که خانه خود را بفروش

وبه ریبان منتقل از خانه بکبی که چون من از میان شما بروم والیان جور

بعد از من تو را طلب خواهند کرد بقبیله ازد وتو را جواب نخواهند کرد

وتو را با ایشان نخواهند داد تا انکه از کوفه بیرون خواهی رفت نبوی

وصیل ودر راه بمرد زمین کربلا خواهی رسید وفات او خواهی نشست

واز او اب خواهی طلبید وتو اب خواهند داد واز حال تو سوال خواهند

کرد حال خود را باو بگو واو را دعوت کن نبوی سلام پس سلمان

خواهد شد ودست بود ایها ای او بمالد که حق تعالی بنا ان ها ان را باو

برخواهد گردانید ورفیق تو خواهد شد وبا تو خواهد امد وچون باره

دگر براه بروی بکبی خواهی رسید واز او اب خواهی طلبید تو را اب

خواهند داد وباز از حال تو سوال خواهند کرد حال خود را باو بگو و

او را تکلیف سلام بکن چون مسلمان شود دست بر دیده های او

بکش که باعجاز من دیده های او روشن میشود واو نیز رفیق تو خواهد

شد واین دو رفیق تو را در دفن خواهند کرد پس سوار شده از پی تو خواهند

امد که تو را بگیرند وتو در یک فاصله موصل تو خواهند رسید در فلان موضع

چون انسان را مشاهده کنی از اسب فرود امی وبر روی خاری کرده

ان تو را بگوید هست بدستی که شریک خواهند شد در خون تو فاسقان

چون این را بشنوی چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شهید شد واین معنی

طلب کرده باشد واو را که شهید کنند واو را بگو فرزندی متولد خواهد شد وانچه

حضرت فرموده بود عمرو واقع شد وچون بنزدیک فلعه موصل رسید

ان دو رفیق خود گفت که بالا روید ونظر کنید بجانب کوفه وانچه میبینید

مرا خبر دهید گفتند جمعی از سواران می بینیم که می ایند پس از اسب

فرود امد ودر خارغار شد واسب را رها کرد چون داخل غار شد

انقی سیاهی او را کز بدو سوار ان امدند واسب او را دیدند گفتند

این اسب اوست ودو جستجوی او در امدند واو را در غار یافتند و

بهر عضو ها از او که دست میکنا شتند صدا میدید پس سرش را جدا کردند

ونیزه معویه ملعون بر دند وحکم کرد که سرش را بنیزه کردند واو لیعهد

کرد را سلام بر نیزه کردند سر او بود وشیخ طوسی از حسن بصری روایت

کرده است که گفت در زمان معویه بجهت تجارت رفته بودم بطرف خراسان و

سر از نیزه ها زنان بسیار بود در وقتی نماز ظهر را با او ادا کردم چون

فارغ شد بر منبر بر امد وبعد از حمد وثنا گفت ایها الناس والسلام

خاتمه بعضی بعد اده وبدعتی واقع شد که از روزی که حضرت رسول صلی

اند تا ان وقت تا ان حال چنین امر شنیع نشنیده شنیدم که حجر بن عدی واصحاب

او کار نیکان دین بود ند معویه فقصیر بقبول نمانیده اگر مسلمانان در
تغییر این بدعت بدرسیانند متوجه شوند تا من اجابت کنم واگر کسی ایجا
این بدعت نخواهد کرم از خدا سوال میکنم که مرا در این دنیا نبیند
کند چون از منبر بزیر آمد و بخانه رفت دعا کرد و مستجاب شد چنان که
نماز دیگر بیرون آید صدای شیون از خانه او بلند شد و برحمت الهی
واصل شد و در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون معویه علیه
اللعنه حجر بن عدی و اصحاب او را شهید کرد دران سال حج آمد و
با حضرت امام حسین ع سه سال ملاقات کرد و گفت ای ابو عبد الله تو نیز
کرباحجر بن عدی و اصحاب او و سایر شیعیان بدرو تو چه کردم حضرت
فرمود که چه کردی با ایشان گفت کشتم ایشان را و کفن کردم و نماز
بر ایشان کردم و دفن کردم حضرت خندید و فرمود که ایجا عن قریب
نو خواهند بود در روز قیامت و خون خود را از تو خواهند گرفت
گرفت ولیکن وقتی هست که ما دولت بیابیم شیعیان تو را بقتل
آوریم ایشان را کفن بخواهیم کرد و نماز بر ایشان بخواهیم کرد و دفن
بخواهیم کرد و شنیدم که انچه میکنی در باب علی و در باب ما اهل
و عیبها نان که نسبت باو میدهی و بنی ها نیم پس رجوع بنفس خود
خود کن و خود انصاف بده که ان عیبها او و قرابت او در ایشان د
بدیهای خود را نظر او و از اندازه خود بدر مرو و با ما عداوت
مکن و بدین عمر عاص لعین را در حق ما مهمل بیاور که بزودی وبال
اعمال خود را خواهی دید فصل شصتم در بیان کیفیت شهادت ان امام
مظلوم است اشهر میان علمای امامیه آنست که شهادت حضرت در د
اخر ماه صفر واقع شد و بعضی در هفتم ان ماه گفته اند و بعضی
در بیست و هفتم از سال چهل و نهم هجرت و عمر شریف حضرت در ان
وقت چهل و هفت سال رسیده بود و بعضی چهل و نه نیز گفته اند و
اول ماهرات چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق

روایت کرده است که حضرت امام حسن مجتبی از دنیا رفت عمر شریف
او چهل و هفت سال بود در سال پنجاهم هجرت و بعد از حضرت
رسالت سی و چهل سال زندگانی کرد و ابن ابی الحدید و ابو الفرج اصفهانی
از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده اند که عمر آن حضرت چهل
و هفت سال بود و بسند دیگر از ان حضرت روایت کرده اند که چهل
و شش سال بود و در کتاب اسباب گفته است که در وقت وفات
آن حضرت خلاف کرده اند بعضی گفته اند که در سال چهل و نهم هجرت بود
و بعضی گفته اند که در سال پنجاهم بود و بعضی پنجاه و یک نیز گفته اند
و عمر شریف آن حضرت را بعضی چهل و پنج سال گفته اند و بعضی چهل
و نه سال گفته اند و مجموع مدت زمان او نود و نه روز گفته اند و ابن طلحه در
کتاب خود گفته است که شهادت آن حضرت در پنجم ماه ربیع الاول
سال چهل و نه از هجرت بود و در کشف الغمه از حضرت امام جعفر صادق
و حضرت امام محمد باقر علیهما السلام روایت کرده است که عمر شریف
آن حضرت در وقت وفات چهل و هفت سال بود و میان آن حضرت
و برادر شریف حضرت امام حسین مقدار مدت حمل مادر بود و مدت
حمل حضرت امام حسین شش ماه بود و حضرت امام حسن با جد خود
رسول خدا صلعم هفت سال ماند و بعد از آن حضرت با حضرت امیر
المومنین سی سال ماند و بعد از وفات حضرت امیر المومنین ده
سال نزد کاف کرد و ابن شهر آشوب از حضرت رسول صلعم روایت کرده
است که حضرت امام حسن ع با اهل بیت خود فرمود که ای گروه من
بزهر شهید خواهم شد چنانچه حضرت رسول صلعم بزهر شهید شد
گفتند که تو را زهر خواهد داد فرمود که نه کنیز من باز دهد من
گفتند که آن ملعونه را از مال خود بیرون کن حضرت فرمود
که چگونه او را بیرون کنم و حال آنکه مرا از من بدیت او خواهد
شد و از آن چاره نیست و اگر او را بیرون کنم خدا او کسی را بخواهد

ضادقه علیه السلام

کنت و چنین مقدر شده است پس بعد از تا مدتی زنا ف معویه علیه اللعنه فرستاد بنزد زن الحضرت پس روزی حضرت از او پرسید که آیا شربت عسل شیرداری که بما شاهیم گفت بلی و آن زهری که معویه فرستاده بود داخل آن شیر کرده بحضرت داد چون تناول نمود همان ساعت او زهر در بدن خود یافت و فرمود که ای دشمن خدا مرا کشتی خدا تو را بکشد بخدا سوگند که عوض مرا بخواهی یافت و از آن فاسق ملعون دشمن خدا و رسول هر آنچه می بخواهی دیده و کالبیه لسبند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که امشب من قیس علیه علیه اللعنه شربتی شد در خون امیرالمومنین ع و دختر او خیزران زهر او حضرت امام حسن ع را و پسر او محمد شربتی شد در خون حضرت امام حسین ع و قطب راوندی از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت امام حسن ع با اهل بیت خود میگفت که من بزهر شهید خواهم شد اما تدبیر خدا سبحانه کی خواهد کرد این کار در افرمود که زن من جعده دختر اشعث بن قیس و معویه پنهان از برای او زهری خواهد فرستاد و امر خواهد کرد او را که من بخورد اند گفتند او را از خانه خود بیرون کن و از خود دور کرد ان فرمود مکن چگونه او را از خانه بیرون کنم و هنوز از او کاری واقع نشده است و اکرام او را بیرون کنم کسی بمن نمی اومی را خواهد کشت و او را تهمت مردم عذری خواهد بود پس بعد از مدتی معویه مال بسیاری با زهر فائق بتو میدهم و تو را بجبران خود بزید بد دنیا و دم فریب وعده می دهد ان امام مظلوم روزه بود دو روز بسیار کرم می بود و در روز افطار حضرت او را نزد خود طلبید و از برای حضرت آورده و آن زهر را در آن شیر داخل کرده بود چون حضرت بنای افطار نمود گفت ای دشمن خدا گشتی مرا بخدا تو را بکشد خدا سوگند که خلقی از من بخواهی یافت و آن ملعون تو را فریب داده و خدا تو را و او را هر دو بعذاب خود معذب خواهد کرد پس در روز الحضرت در

در دو اثر ناند و بعد از آن بعید نیز کوار و بدرعا الیقدار خود طمع کرد بدو معویه از برای آن ملعون نوشت بعدهای خود نگرد و بدو بیت دیگر مال با او داد و او را بزید تزویج نکرد و گفت کسی که با حسن وفا نکند با تو چه وفا خواهد کرد و کلینی لسبند معتبر روایت کرده است که بعد از شهادت حضرت امام حسن ع زهر داد با کنیزی از کنیزان الحضرت و آن کنیز زهر را فی الفور دو شفا یافت و در شکم الحضرت ماند تا چهل بار کبد را پاره پاره کرد و در کتاب احتجاج روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امام حسن ع رفت و گفت یا ابن رسول الله کردی نهای نارا ذلیل کردی و با شیعیان را غلامان خود نمایه کردانیدی حضرت فرمود که چرا گفت بسبب آنکه خلافت را بمعویه گذاشتی حضرت فرمود که بخدا سوگند که با وری نیافتم و اگر با وری می یافتم شب و روز با او جنگ میکردم تا خدا میان من و او حکم کند و لیکن شنیدم اهل کوفه را و امتحان کردم ایشان را و دانستم که ایشان بکار من نیایند و عهد و پیمان ایشان را وفا نیست و بر گفتار و کردار ایشان اعتمادی نیست و زبانشان با منست و دلهایشان با بنی امیه است الحمد لله سخن بسیکفت که ناگاه خون از حلق مبارکش ریخت و طشتی طلبید و آن طشت مملو از خون شد راوی گفت گفتم یا ابن رسول الله صفت حضرت فرمود که معویه ملعون زهری فرستاده و بمن فرمود من داده اند و آن زهر بجگر من رسیده و پارهای جگر منست که در طشت افتاده گفتم ایا مداوا نمیکنی حضرت فرمود که دو مرتبه یکی مرا زهر داده بود و این مرتبه سیم است و این مرتبه قابل دوا نیست و معویه ملعون نوشته بود بپادشاه روم که زهر کشنده برای او بفرستد پادشاه روم باو نوشت که در دین ما دوا نیست که اطاعت کنیم و کشتن کسی که با ما قتال کند معویه نوشت باو که ان مرد را که میخواهم که با زهر بکشم پسران مرد است که در مکه بهم رسید و دعوای پیغمبری کرد

وامخ ویج کرده و یا زنها بدش را طلب کند و من بخواهم که ان
زهر را با و بخورانم و بعبارا دو بلاد را از او راحت دهم و هذا با و
تحف بسیار برای فرستاده و او این زهر را برای فرستاده و بعین
این زهر شرطها و عهدها از او گرفته و در کتاب کفایة النصوص
از جنادة بن امیه روایت کرده است که در مرض حضرت امام حسن
امام حسن صلوات الله علیه که دران مرض از دنیا رفت خدمت او رفتم
و در پیش او طشتی گذاشته بود و پاره پاره جگر میاورد دران
طشت میافتاد پس گفتم ای مولای من چرا خود را معالجه نمیکنی گفت
ای نبده دنیا مرگ را بهیچ چیز معالجه نمیتوان کرد گفتم انا لله و
انا الیه راجعون پس بخانه من ملتفت شدند و فرمود که خبر باد
ما را که رسول خدا صلعم بعد از او دوازده دوست خلیفه و امام خواهند بود
و یازده کس ایشان از فرزندان علی و فاطمه اند و همه ایشان شهید
میشوند یا بتیغ یا بزهر پس طشت را از پیش حضرت برداشتند و
حضرت گریست گفتند یا ابن رسول الله ما را موعظه کن فرمود که
مهیای سفر آخرت شو و توشه ران سفر را پیش از رسیدن اجل تحصیل
نمای و بدان که تو طالب دنیا میکنی و مرگ تو را طلب میکند و باید
نکند او روزی که نیامده است بر تو و زیاده نکند دران هستی و بدان
که هر چیز از مال تحصیل نمائی زیاده از قوت خود دران خزینه دار
دیگری خواهد بود و بدان که در حلال دنیا حساب است و در حرام
دنیا عقاب است و مرتکب شبهها دان شدن موجب عتاب است پس
دنیا را از خود بمنزله مردار دان و ازان مگریز بقدر ضرورت
قوت را کافی باشد که اگر حلال باشد زهد دران ورزیده باشی
و اگر حرام باشد دران ورزی و کناهی نداشته باشی و اگر چیزی
باشی بر تو حلال نباشد چیزی بیشتر حلال نمیشود و در حال ضرورت
اگر عتابی باشد عتاب کمتر باشد و از بهای دنیای خود همچنان کار کن

که گویا

که گویا همیشه خواهی بود و برای آخرت خود همچنان کار کن که گویا فردا خواهی
مرد و اگر خواهی که عزیز باشی بی قوم و قبیله و مهابت داشته باشی
بی سلطنت و حکمی پس بیرون رو از مذلت معصیت خدا بسوی طاعت
خدا که هر کاه تو را طاعت باشد دواعی خود و بعضی طرفهای که با مردم
معاشرت کنی پس مصاحب شو با کسی که مصاحبت او زینت تو باشد
و اگر او را خدمت کنی تو را محافظت کند و اگر از او یاری طلب کنی تو را
یاری کند و اگر سخن بگوئی سخن تو را تصدیق کند و اگر بود نمی
جمال کنی تو را تقویت کند و اگر دستی دراز کنی باحسان او نیز دست
دراز کند و اگر خنده در احوال تو ظاهر شود دان را صدد نماید و اگر
بینکی از تو بیند دان را دفن کند و ظاهر کند و اگر بدی از تو بیند
غطا کند و اگر ناگاه شوی و سئوال کنی ابتدا کند و اگر بالای جهل دوا
شود تو را زیاده شوی و باید که کمتر باشی که از او تو نرسد صیبتها
و بسبب او بر تو وارد نکرده و باید که او را بر تو فضلی که حقوق خود و بر او دهی
خود تو را و انگذارد و اگر در ضمن با یکدیگر نزاع کنید تو را بر خود
اختیار کند چون سخنان انجا رسید فرزندان با غاز فریاد و فغان کردن
منقطع شدند و هر یکی نزدیک حضرت امام حسین صوا آمد و در
با اسود بن ابی الاسود و با دیگر برادران خود را و دیگر عزیزان و بستگان
سلام کرد و او بیان در دو دیده انرا بوسید و نزدیک بگذاشتند
و از انجا با یکدیگر گفتند پس ابو الاسود گفت انا لله و انا الیه
راجعون گویا که خبر فوت امام حسن بما رسیده است پس حضرت
امام حسین را وصی خود کرده اند و اسرار امامت را با و گفت و در
وایه خلافت را با و سپرد و روح مقدسش بر باغ قدس پرواز کرد
در روز پنجشنبه در اخر ماه صفر در اخر سنه خمسین هجرت و عمر
مبارکش در انوقت چهل و هفت سال بود و در بقیع مدفون گردید
و در کفایة النصوص روایت کرده است از عمرو بن احوص که گفت من با مرتبه

خدمت حضرت امام حسن صلوات الله علیه رفتم که او را عیادت کنم
فرمود که هر چه خواهی از من سؤال کن گفتم خدا سوگند که سؤال
نمیکنم تا خدا تو را عافیت بدهد و در حالت صحت از تو سؤال کنم
پس برخواست و بقضای حاجت رفت و برگشت و فرمود که از من
سؤال کن پیش از آنکه تو از سؤال کردن بمانم بلکه سؤال نمیکنم تا خدا
تو را عافیت دهد فرمود که اعمال پاره از حکم من بزیادند و مرا چنان
مرتبه زهر داده بودند و هیچ بار مثل امروز تهر نبوده چون دو روز دیگر
خدمت حضرت رفتم دیدم که در کار رفتن است و حضرت امام حسین
بر بالین او نشسته است پس امام حسین گفت که ای برادر گمان
داری که این معامله با تو کرده باشند امام حسن گفت برای چه سؤال
میکنی بخدا که او را بقتل آوردی گفت یا حضرت فرمود که اگر آن باشد
که من گمان دارم پس عذاب خدا از برای او سخت تر است از عقوبت ما
و اگر او نباشد نمیخواهم که کسی بجای من گرفته شود و الیوم وقتی
کرده است که چون وفات بحضرت رسد فرمود که مرا بصحرا برید
تا باطراف آسمان نظر کنم چون بصحرا بردند گفت خدایا جان خود
را که عزیزترین چیزها نزد من است بپیش تو در رضای تو دادم و از قضای
خود که نیز از برای رضای تو گرفتی راضی شدم و از تو میطلبم
و گفته اند بعد از حضرت امام حسن گفته اند که او را بزهر داده است
که چون وفات حضرت امام حسن صلوات الله علیه رسید حضرت
امام حسین سر او را طلبید و گفت ای برادر گرامی تو را وصیت میکنم
بوصیت چند پس حفظ کن وصیتهای مرا چون من از دنیا بروم مرا
غسل ده و کفن کن و ببر مرا نزد جدم رسول خدا سلم کرا و از بارت
کنم و تجدید خود را با تازه کنم پس ببر مرا نزد مادرم فاطمه تا در آنجا
بر کردان و بقبرستان بقیع ببر و در آنجا دفن کن و بدان که من خواهد
رسید از غائله ملعونه چیزی چند که بر مردم ظاهر گردد و شقی او

لسبت بخدا و رسول و نسبت بما اهل بیت پس چون حضرت امام
حسن از دنیا رفت او را غسل دادند و کفن کردند و بردند
بطواف که بر مردگان نماز میکردند و حضرت امام حسین بر او نماز
نماز کرد و چون از نماز فارغ شدند جنازه را بر داشتند و داخل
مسجد کردند و نزد یک قبر حضرت رسول آوردند و بر زمین
نهادند که وقت وفات اشاره کرده بود که امام حسن را آورده اند
بخواهند که در پهلوی جد خود دفن کنند ان ملعونه از شنیدن
این سخن در خشم شد و بر استر زین کرده سوار شد و اول کسی که در
اسلام بر زین سوار شد او بود و بسیار عجله میکرد تا زودتر قبل از حضرت
و گفت پس خود را در خانه من که نمیگذارم که او در خانه من
دفن شود و برده رسول خدا در آید و چون حضرت امام حسین
که ما اهل بیت است که تو بی حرمتی کرده حضرت رسالت را در بیدی داخل
کردی بخانه خود که چند را که قرب ایشان را نخواست و در
قیامت خدا از تو سؤال خواهد کرد آنچه کردی ای عایشه برادر
من را امر کرد که او را نزد یک قبر پدرش رسول خدا بیاورم که عهد
با او تازه کند و بیان کرد برادرم و انا ترین مردم بود عهد او رسول و انا
تر بود بنا و بر کتاب خدا از آنکه بود و ستر حضرت رسالت و هتک
نماید زیرا که حق تعالی نهی کرده است از آنکه بر حضرت داخل خانه
الا بحضرت خویش و سیفرماید که یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا
بیوت النبی الا ان یؤذن لکم و تو داخل کردی در خانه رسول خدا مردان
بی حرمت او و نهی کرده است از آنکه صدا در خدمت حضرت بلند
کنند و گفته است که یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق
صوت النبی و سوگند یاد میکنم که تو برای بد رخود و فاروق او
بجزع نزد یک کوتر حضرت رسول کلنگها بر زمین زدی و حال آنکه
حق تعالی میفرماید که ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول

خدا انها انا نمد کرا نجات کرده است خداوند لهای ایشان را بای
پرهیزکاری و تحقیق کرا ذیت رسانیدند بدرنو و فاروق
او حضرت رسالت بسبب نزدیکی خود باو و وظایف نکردند از حق
انحضرت انچه خدا امر کرده بود ایشان را باو بزبان سپهبر خود
زیرا که خدا حرام کرده است از مومنات بعد از مردن ایشان
انچه حرام کرده است انا ایشان در حیات ایشان و خواسته
ای عایشه کرا کر انچه تو کراهت داری از دفن حسن نزد پدر او کرد
بیان ما و خدا جایز نمیبود هرانینه سیدا نبی که دفن میشد بر عم انفق
پس محمد بن حنفیه رضی الله عنه گفت ای خاشیر یک روز ب
است سوار میشوی و یک روز پرشتر و ضبط خود نمیکنی و نمیکذاری
نمیکیری از عداوت بنی هاشم عایشه گفت ای پسر حنفیه انها
فرزندان فاطمه اند که بمن سکونند تو چه سبب و نسب بمن میکوئی
حضرت امام حسین ع گفت که او را از فاطمه او بر مکن که سر فاطمه
بر سر کواد و در ظاد ران او صعند فاطمه دختر عمران بن عابد بن عمرو
مخزوم و فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر زاید ة بن الاصم پس ان ملعون
گفت کرا پسر خود داد و در کنید که شما در دفن بخاصه بنات بهداوت
دارید و من از جمله شما ابو بکر را پسر حضرت امام حسین جنازه ان
حضرت را بتر ماک قبر حضرت فاطمه بر دو او را بخا بقیع بستان بقیع
بر دو دفن کرد و ابن بابویه بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت
کرده است که حضرت امام حسین ع وصیت کرد که حضرت امام حسن را بر
حضرت رسالت پناه دفن کند و مخاصمه بر الحاح نکار حیم کرد پس مروان گفت
که من شنیدم از حضرت امام حسن ع که میگفت که حسین را بکو بید که کذا
کرد بخانه من خواهد بود زیرا که این نمیبود حضرت امام حسین
دست بر نمیداشت تا انکه امام حسن را در بقیع بجده خود دفن میکرد
و حضرت صادق ع فرمود که اول زنی که براست خواستند بعد از وفا

حضرت

حضرت رسول خانیه بود که امد و منع کرد از دفن انحضرت و شیخ مفید
و شیخ طوسی و دیکران از ابن عباس و غیر او روایت کرده اند که
معویه علیه اللعنه ده هزار درهم و قطفات لسبا را نزد بن حاله
و کوفرستاد تا بن بند برای عبده و زهری برای ان ملعون فرستاد که در
طعام حضرت امام حسن ع سم اعل کند چون ان ملعون طعام را پیش
انحضرت حاضر کرد و بر ای تناول کردن فرمود که انا لله
و انا الیه راجعون و حمد میکنم خدا را بر ملاقات محمد سید المرسلین
و پدرم سید الوصیین و مادرم سیده زنان عالمیان و عم جعفر
پرواز کننده در بهشت و حمزه سید الشهدا پس حضرت امام حسن ع
بر او این انحضرت حاضر شد و گفت ای برادر حکونه می یابی خود را حضر
فرمود که خود را در اول روزی از روزهای اخرت و اخر روزی
از روزهای دنیا می یابم و سبا نفر که چنین بر اجل خود میکریم و بن
بد روحیه خود نمیبرم و مکروه سبد ارم مفارقت تو و دوستان
و برادران را و استغفار میکنم از این کفتار خود بلکه خواهان دیدن
جای انکه ملاقات کنم جده خود رسول خدا را و پدرم امیر المومنین را
و مادرم فاطمه زهرا را و عم خود حمزه و جعفر را و خدا عوض هر
کذشته است و ثواب خدا نصیب فرمایند ه هر مصیبت است و
نکاه دارد میکند هر چیز را فوت شده است و بدیم ای برادر حکر خود را
در طشت و دانستم که کی با من اینکار کرده است و اصلی از انجا
شده است اکر بانتوانم کی بیرا او چیز خواهی کر حضرت امام حسین
کفت که بخدا سوکند که او را خواهم کشت فرمود که پس تو را خبر
میدهم باو تا انکه ملاقات کنم جدم رسول خدا را و لیکن ای برادر
وصیت نامه مرا بخوان بر این وصیتی است که میکند حسن بن علی بن
ابو طالب بوصی برادر خود حسین بن علی وصیت میکند کواهی میدهم
بر وحدانیت خدا که در خدا وندی شریک ندارد و او است مزاوار

پرستیدن و در معبودیت شریک ندارد و در پادشاهی کسی شریک
او نیست و محتاج معین و یاور نیست و همه چیز را او خلق کرده
و همه چیز را او تقدیر کرده و او سزاوار تمجید معبودین است بعبادت
و سزاوار ترین محمود ین است بحمد و شاهر که اطاعت کند او را و سزاوار
سپاس گزاری هر که معصیت کند او را و اکراه مدیون و هر که توبه کند نزد
او هدایت می یابد پس وصیت و سفارش میکنم تو را ای حسین
در حق همه کسانی که بعد از خود میگذارم از اهل خود و فرزندان خود
و اهل بیت تو که در کذر و از کنه کاران ایشان و قبول کنی احسان نیکو
کردکان ایشان را و خلف من باشی نسبت بایشان و بدرستی که ایشان
برای ایشان و آنکه دفن کنی مرا با حضرت رسالت پس زیرا که من احق
بانحضرت و خانه ام انحضرت از همه کسانی که بر حضرت داخل خانه انحضرت
کردند و بحال آنکه حق تعالی نهی کرده است ازان و فرموده است کریمه
یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم
پس بخدا سوکند که حضرت رسول را حضرت زنان را داخل خانه او
شوند بی رخصت در حیات او و رخصت بایشان نرسید بعد از وفات
او و رخصت داده است مرا و امر فرموده است مرا که دخل کنم در اینجا از و میراث همه رسیده
است بایکدیگر زن ملعونه تو میل مرا منع شود سوکند میدهم تو را بقرابت
و رحم که بکذاری که در جنازه من بقدر محمد از خون بر سینه من بخته
شود نه حضرت رسالت را ملاقات کنم و نزد او خاصمه نمایم و شکایت
کنم بانحضرت از انچه زنها فقان بمارسید بعد از او ابن عباس
کفت که چون انحضرت بعالم بقا و جوار حق تعالی رحلت کرد حضرت
امام حسین مرا و عبد الله بن جعفر را و علی بن ابیطالب را طلبید و انحضرت
را غسل داد و خواست که در روضه حضرت رسالت پناه دفن کند پس
و انحضرت را داخل کنند پس مروان ملعون با فرزندان عثمان و فرزندان ابو
سفیان و طایفه بنی امیه منع نمودند و کفتند که ما نمیکذاریم که عثمان

مظلوم

مظلوم مدینه ترین حالی در بقیع دفن شود و حسن با رسول خدا دفن شود
شدنا بن ها و تغیر ها انکسته شود و جمیعها از تیر ها خالی خود پس
حضرت امام حسین هم فرمود که بحوان خدا و ندی که مکذار حضرت مرکز را
که حق فرزندی علی و فاطمه احراست بر سول خدا و خانه او را پناهکه بر حضرت
داخل خانه او کردند و بخدا سوکند که او سزاوار تر است از عثمان از حال
خطاهاکه او بود در پناهکه از مدینه بیرون کرد و پناهنده و باین سبب
بر حق همکه در انجا کرد و دانکان رسول خدا را پناه داد و در
دیکر روان باستر خود سوار شدند و بنزد عایشه رفت و کفت حسین بن
خود را و رده است که با حسن دفن کنند و اکر او را دفن کنند فخر بدید
تو و همچو عمر تا روز قیامت بر طرف میشود عایشه کفت چکنم مرا
کفت پناه و نا نع شو کفت چکونه نها نع شوم پس مروان از استر خود
امد و او را بر استر خود سوار کرد و بنزد قبر حضرت رسول آورد
و فریاد میکرد و بخی بین میشود بخدا سوکند که نکذارید که حسن را در کنار
جد من دفن کنند ابن عباس کفت که دران سخنان بودیم که ناکاه
سدا ها شنیدیم و شخصی را دیدیم که اثر شر و فتنه از او ظاهر است
و کمان بد چون نظر کردم دیدم عایشه با جمل کس سوار است و میاید
و دم را بخر بیع بقتال میاید چون نظرش بر من افتاد مرا بیش
طلبید و کفت ای پسر عباس شما بودید که جرات بهم رسانیده امید و
هر روز مرا آزار میکنید و میخواهید کسی را داخل خانه من کنید که من او را
دوست نمیدارم و میخواهم من کفتم و اسوا تاه بلی دو زبیر شتر سوار میشود
و یک روز بر استر و میخواهد نور خدا را فرو نشاند و با دوستان خدا
جنا کند و طایفه بنی امیه رسول خدا و دوست او ایشان ملعونه
نیز بلی فرمودند و خود را از استر انکندند و فریاد زدند که بخدا سوکند که
نمیکذاریم که حسن را در اینجا دفن کنید تا یکبار دیکر بر سر ما هست و بنی امیه
دیکر جنازه انحضرت را بر کردانیدند تا انکه هفتاد تیر از جنازه انحضرت

بیرون کشیدند لبهای خود را نهم خواستند که شمشیرها را کشند و جنگ
کنند حضرت امام حسین صلوات الله علیه فرمود که بخدا سوگند سید هم شما را کشتن
برادر را ضایع مکنید و چنین مکنید که خونی ریخته شود پس ابتدا
خطاب کرد که اگر وصیت من بشنوید هر اینجا را دفن میکردم
بینهای شما را بر خاک معیا الیه پس حضرت را بردند و در بقیع
دفن کردند نزد مادر خود فاطمه بنت اسد رضی الله عنها و اما ابن
عباس روایت کرده است که حضرت رسالت صلعم فرمود که چون فرزند
من حسن را بزهر شهید کنند ملائکه آسمانهای هفتگانه بر او گریه
کنند و هر چیز بر او بگرید حتی مرغان هوا و ماهیان دریا و هر که بر
او بگرید دیده اش کور نشود در روزی که دیده ها کور میشود و هر که
بر مصیبت او اندوهناک شود اندوهناک نشود دل او در روزی
که دلها اندوهناک شوند و هر که در تشییع او راه زیارت کند قدمش
بر صراط ثابت کرده در روزی که قدمها بر آن لغزند و در روضة الاحباب
نیز معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسن
صلوات الله علیه هر پنجین روز جمعه بزیارت قبر امام حسن علیه السلام میرفت
و این شهر انجوب روایت کرده است که حضرت امام حسن صلوات
الله علیه در وقتی که زن میخواست زن بکاح خود در آورد
تا انکه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بر منبر میفرمود که حسن را زن ندهید
مگر سید و خود از خود را او تزویج نمائید و هرگز نمیگفتند که بنی
اسد که او را تزویج کنند از برای شر و شاکانیت و چون از
حضرت وفات یافت هفتاد زنان که طلاق گفته بود بر او پشت خیانه
انحضرت نای بر هنه میماندند و سگ نمیشدند و روایت کرده است
که چون حضرت امام حسن علیه السلام بر وفات شد حضرت امام حسین
گفت که ای برادر میخواهم حال خود را در وقت احتضار بدانم حضرت
امام حسن فرمود که من از رسول خدا صلعم شنیدم که میفرمود که هفتاد

مکتبه

ازما اهل بیت مفارقت نمیکند تا روح در بدن ما است پس حضرت
خود را بدست من داده چون من ملک موت را مشاهده کردم
تو را بسینه خود بر حضرت امام حسین دست خود را بدست او داد بعد
از ساعتی انگ فتاری داد دست انحضرت را چون حضرت امام
حسین کرش خود را دید بگریه در آمد و فرمود که ملک موت
من میگوید که بشارت باد تو را که حق تعالی از تو راضی است و جد تو
شفیع دو فرزند است یا بعد از سه روز از ولادت و شهادت
مدینه شهید او ظاهر از اعدا و امام مسلمانان و پیشوای اهل
بیت خود بعد از پدر بزرگوار و برادر بزرگوار و امامت و ولایت
امام جن و انس شهید مظلوم ابو عبد الله الحسین صلوات الله علیه
بعد از اهانت و مصائب انحضرت فصل اول در
بیان ولادت با سعادت انحضرت اشهر میان علمای شیعه انست
که ولادت انحضرت در مدینه منوره در سیم ماه شعبان از سال چهارم
هجرت واقع شد و بعضی چهارم ماه مذکور نیز گفته اند و اکثر گفته اند
که روز پنجشنبه بود و روز سه شنبه نیز گفته اند و در تقویم حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه که بقاسم بن علاء همدانی نوشته است
مذکور است که ولادت انحضرت در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان واقع
شد و بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که
ولادت انحضرت در پنجم ماه شعبان سال چهارم هجرت بود و شیخ
طوسی رحمه الله گفته است که ولادت انحضرت در اخر ماه ربیع الاول
بود در سال سیم هجرت و این خلاف مشهور است و حضرت رسالت
حضرت را بامر خدای تعالی حسین نام کرد نام پسر کوچک هرون که او شبیر نام
داشت و زبان لغت شبیر بمعنی حسین است چنانچه در ولادت حضرت
امام حسن هم گفته شد و کنیت انحضرت ابو عبد الله بود و ابو علی نیز
گفته اند و القاب شریفه انحضرت رشید و طیب و وفی و سید

وزکی وبارک وبسط وتهید وسعید بود واز حضرت امام صادق ع منقولست که نقش نگین آنحضرت ان الله بالغ امره بود واز حضرت مناوی ره مرویست که نقش نگین آنحضرت الملک لله بود و در روایت دیگر فرموده که نقش یمانی انگشتر آنحضرت لا اله الا الله عدة للقاء الله بود و نقش انگشتر دیگر ان الله بالغ امره بود و از حسن بکری منقولست که مردی از آنحضرت پرسید که مردم میگویند که حضرت امام حسین ره را نهشید کرده اند انگشتر او را از دست چپ برآورد و گفت اورا نه حضرت فرموده که حسین نیست بلکه حضرت امام حسین امام دین الغابدین را وحی خود کرده اند و انگشتر خود را داد انگشت او کرد و امر امامت را باو کرد انت حبانا حضرت رسول یا امیر المؤمنین کردی امیر المؤمنین با امام حسن و امام حسین کرد و ان انگشتر بدست من رسید و از بدن من رسید و ان اکنون نزد من است و در هر جمعه در دست میکنم و با ان نماز میکنم راوی گفت که من روز جمعه بخدمت آنحضرت رفتم و او را در اثنای نماز یافتم چون فارغ شد دست خود را بسوی من دراز کرد و در انگشت او انگشتری دیدم که نقش این بود لا اله الا الله عدة للقاء الله و فوق که این انگشتر جد ما امام حسین است و روایات معتبره دلالت کرده است بر انکه فاصله زمانی از حضرت امام حسن ع حضرت امام حسین صلوات الله علیهما بعد ده ماه حمل بوده و مدت حمل حضرت امام حسین ع شش ماه بوده و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که صفیر دختر عبد المطلب گفت که من فاطمه را حضرت امام حسین صلوات الله علیه بودم و چون آنحضرت از شکم مادر بزمین آمد حضرت رسول ص فرمود که ای عمه بیاور فرزند مرا که تهنیت بارسول الله هنوز او را پاکیزه نکرده ام حضرت فرمود که تو او را پاکیزه میکنی مگر او را پاکیزه و مطهر کرده اند پس چون بخدمت آنحضرت بردم او را در

دامن گرفت و زبان مبارک خود را در دهان او داخل کرد و او میکید و چنان میدانم که شیر و عسل از زبان آنحضرت در دهان او چاری میشد پس بیان دو دیده او را بوسید و او را بمن داد و بسکریست و میفرمود که خدا لعنت کند گروهی را که تو را شهید کنند ای فرزند و سر مرتبرین را فرموده گفتم بدر و مادرم فدای تو باد کی او را خواهد کشت فرمود که باقی مانده گروهی ستم کننده از بنی امیه لعنهم الله و ابن بابویه روایت فوق را بسند دیگر و ابن شهر آشوب بسندهای معتبر بسیار از حضرت صادق ع روایت کرده اند که چون حضرت امام حسین ع متولد شد حق تعالی جبرئیل را امر فرمود که نازل شود با هزار ملک برای تهنیت کردن حضرت رسول ص را از جانب خدا و از جانب خود چون جبرئیل نازل میشوند بملائکه گذشت در جزیره از جزیره های دریا که او را فطرس میگفتند و او از ظالمان عرش الهی بود خدا و بند ظالمیان او را امر کرده و ان را در بعهد او در پس پر او غضب کرده و بالش باشکست و او را در ان جزیره انداخت و او هفتصد سال در ان جزیره عبادت حق تعالی کرده تا روزی که حضرت امام حسین صلوات الله علیه متولد شدند و بروایت دیگر حق تعالی او را مخیر کرده اند میان عذاب دنیا و اخرت و او اختیار عذاب دنیا کرده پس حق تعالی او را معاف گردانید بجزهای چشمش در ان جزیره که هیچ حیوانی بر او عبور نکند و پیوسته از زیر او دریا بجوش ملتهب میشد چون دید که جبرئیل با ملائکه فرود میایند با جبرئیل گفت که ارادهٔ کجا دارید گفت که چون حق تعالی بمجلس ما کرامت کرده است بر فرستادهٔ است که او را از جانب خدا و از جانب خود بسیار بگوید بر ملائکه گفت کای جبرئیل با ما خود بیرشاید که عمدی برای من دعا کنند پس او را با خود برداشت و او را چون بمجلس حضرت رسول ص رسید تهنیت از جانب حق تعالی و از جانب خود گفت و طالع فطرس را بخدمت حضرت

عرض کرد حضرت فرمود که با وی که خود را باین مولود مبارک بلیه
و مکاره بر که در نظر من خود را بحضرت مالید و مالی بر او زد و
بالا رفت و بروایتی دیگر چون باسمان رفت سیکفت که کیست مثل من
که از امه کرده حسین و مادر و جد او پیغمبر چنین بلی از جناب حق تعالی
گفت که باعجلت است فرا و واخواهند کشت او را بر من مکافاتی هست
که هر که او را زیارت کند من زیارت او را با او برسانم و هر که بر او سلام
کند من سلام او را با او برسانم و هر که صلوات بر او بفرستد من صلوات
او را با او برسانم این را گفت و بالا رفت و بابویه بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت رسالت پناه
مثل پسر فاطمه حسین را گفت از برای تو پسری متولد خواهد شد
که امت تو بعد از تو او را شهید کنند حضرت فرمود که مرا احتیاج بچنین
فرزندی نیست و بعد از آنکه سر مرتضی علی بر ران علیه شد حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام را طلبید و فرمود که جبرئیل مرا خبر داد از جانب خداوند
عالمیان که فرزندی برای تو متولد خواهد شد که امت من بعد از
من او را شهید کنند حضرت امیر فرمود که مرا احتیاج بچنین
فرزندی نیست و بعد از آنکه سر مرتضی بر ران علیه شد و در سر تیر این علیه شد حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام را طلبید و فرمود که جبرئیل مرا خبر داد از جانب خداوند
عالمیان که فرزندی برای تو متولد خواهد شد که امت من بعد از
من او را شهید کنند حضرت امیر فرمود که مرا احتیاج بچنین
فرزندی نیست تا

واورا پادشاه جمیع زمین گرداند چنانچه حق تعالی فرموده است کون یزید
ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم
الوارثین یعنی میخواهیم که منت گذاریم برانها که ضعیف کرده اند
ایشان را در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را
وارثان زمین و باز فرموده است که ولقد کتبنا فی الزبور من
بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون یعنی محقق
کردانیدیم در زبور بعد از توریة انکه زمین را میراث خواهند برد
بندگان شایسته من حضرت فرمود که پس بشارت داد خدا بعیسی
پادشاهی اهل بیت او و پادشاه زمین خواهند شد و باین رجعت خواهند
کرد و دشمنان خود را خواهند کشت پس حضرت رسالت صلعم فاطمه را خبر داد
بولادت حسین و شهید شدن او پس حامله شد باو باکراهت
پس حضرت فرمود که هر گز ندیده کسی را که او را بشارت دهند بپسری
و حامله شود باو باکراهت یعنی او معظم شد و کراهت داشت از او
بسبب شنیدن خبر او در وقت وضع حمل بسبب کراهت داشتن سبب
این و بیان ولادت نام حسن و حامله شدن با نام حسین بفاصله
یک طهر فاصله بود و نام حسین در شکم مادر شش ماه ماند
و مدت شیر خوردنش بیست و چهار ماه بود برای این حق تعالی فرموده
است که مدت حمل او و باز گرفتن او از شیر سی ماه بود و شیخ
طوسی و دیگران سندهای معتبر از حضرت علی بن موسی الرضا
صلوات الله علیه روایت کرده اند که چون حضرت امام حسین صلوات
الله علیه متولد شد حضرت رسول صلعم امد و اسماء بنت عمیس را گفت
که بیاور فرزند مرا پس اسماء گفت که او را در خاکدان پاره پاره
پیچیدم و بخدمت حضرت رسالت صلعم بردم حضرت او را گرفت و در دهان
گذاشت و در گوش راست او اذان گفت و در گوش چپ او اقامه گفت
پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد ترا سلام میرساند و میفرماید که

چون علی نسبت تو منزلهٔ هرون است نسبت بموسی پس او را بنام پسر
کوچک هرون کن که شبیر است و چون لغت عرب است او را حسین
نام کن پس حضرت رسول صلعم او را بوسید و گریست و فرمود که تو را مصیبت
عظیم در پیش است خدا او را لعنت کند کشنده او را پس فرمود که او را
اسما این خبر را مخفی دارد تا چون سه روز هفت شد حضرت رسول الله
فرمود که بیاور فرزند مرا چون بنزد او حضرت بردند گوسفند سیاه
سفید خال خال و عقیقه کرد و یک ران او را با یک دینار داد و سرش را
تراشید و بهر زنی موی سرش نقره بتصدق کرد و خلوق بر سرش
مالید پس او را برداشت و گفت اما اعبدا فقد حرر اسیا
و اما نحن فنکفئ تولیبا و کرامة پس اسما گفت بدرود باد
فدای تو باد این چه حبر است که درود باد او را که نمی داند و نمیکوید و نمیخورد
شادی کرد پیغمبر صلعم حضرت فرمود که میگوید بر این فرزند دلبند خود
که کرده کافی ستمکاران نخواهد گشت او را خواهند گشت خدا شفاعت
مرا با دیان من نخواهد کرد و او را مروی کرد و خبر داد من خدا
کرد و خداوند عظیم کافر خواهد شد پس گفت خداوندا مسئلت
میکنم از تو محمد حبیب تو و فرزندان او که از نژاد ابراهیم و ذریت
ذریت خود خداوندا تو دوست دار ایشان را و دوست دار هر که دوست
میدارد ایشان را و لعنت کن هر که ایشان را دشمن میدارد و لعنت کن
و بکند اعمالهای زشت را بر زمین را بابن بیر استند معتبر از حضرت
عباس روایت کرده است که حضرت رسالت صلعم فرموده که حق تعالی امد کی
هبت کرد او را در دامن لیکو بنده او را شانزده هزار سال داشت و او را با
هر الی تا بال دیگر نانده تا بین اسمان و زمین بود پس بوی وحی فرستاد
خاطر او چیزی گذشت که نشایست سلال و حضرت بر وی غضب کرد و کار بنود
و باین سبب حق تعالی الهام او را مضمحل کرد امید و می کرد به
هوسها که بعد از ان او را باضمحلال بود انگشت و سرش ملک فاضله

از اقوام و عشیره خود نسبیدانچون حق تعالی دانست که او و بقیه فرزندان
که بر کره مکان خود که من خداوند عظیمم و از همه عظیمی عظیم تر و
و از من بلند تر چیزی نمیباشد و مکانی ندارم و بلندی من بلندتر از
مکانی نیست پس حق تعالی با فنای او را از او گرفت و او را از صفحه خاک
بلند کرد چون در شب هجدهم حضرت امام حسین صلوات الله
علیه متولد شد حق تعالی وحی کرد بمالک خازن جهنم که آتش جهنم را
فرو نشان از اهل آن برای کرامت مولودی که متولد شده است برای
محمد و وحی کرد بسوی رضوان خازن بهشت که بنا را بهشت را
و خوشبو کرد ان را برای کرامت مولودی که برای کرامت محمد
متولد شده است و وحی بخود بسوی حور العین کرد زینت کنید
خود را و بزیارت بکدیگر بروید برای کرامت مولودی که در دار دنیا
برای محمد متولد شده است و وحی کرد بسوی جبرئیل که فرود آ
بسوی پیغمبر من محمد با هزار فقیل از ملائکه که هر فقیلی هزار
هزار ملک باشند و حور و ولدان و غلمان را بهمراه خود بیاور
و بر اهل زمین و آسمان منادی کن که هر که خود را بخواب زده
و خود را بنادانی زده از خواب بیدار شود و با قوت تعبیر کند و با خود بیرد
و خانمان و اگر نه با او نبرد دست داشته باشند و با این
تهنیت بروید تا بمحمد و او را تهنیت و مبارکباد بگویند
برای مولود او و او جبرئیل بهمراه حضرت اکرم او را حسین
نام کرد امر و تعزیت او بگو و بگو با محمد او را خواهند کشت بعد
از سالها تو و برادرت در جهاد با یاران سوار باشید پس وای
بحال کسی که او را بکشد و وای بحال کسی که از میان انسان را براند و وای
بحال کسانی که انسان را بکشند بسوی تعالی او و من از کشنده حسین بیزارم
و او از من بیزار است زیرا که هیچ چیز بمن ضرر نمیتواند رسانید مگر آنکه تعالی
حسین من شهید است و هیچ چیز بمن ضرر نمیتواند رسانید مگر آنکه تعالی
میزان که او را خدای دیگر قرار داده اند داخل جهنم خواهند

کرد

کرد و آتش جهنم مشتاق تر است بقاتل حسین از مطیعان خدا بسوی
بهشت پس وقتی که جبرئیل از آسمان بزمین میآمد بدره اسبل
گذشت در دامنهٔ کوهی جبرئیل آن چه واقعه است که من امشب
در اسمان مشاهده میکنم ملائکه قیامت برپا شده است جبرئیل گفت
نه ولیکن درد و داد در دنیا فرزندی از برای محمد متولد شده است و حق
تعالی ما را برای تهنیت او فرستاده است ملک گفت تو را
سوگند میدهم ای جبرئیل بآن خداوندی که تو را و مرا آفریده
است که چون بخدمت حضرت برسی سلام مرا باو برسانی و
بگویی او که جبرئیل مولود تو را گواه میگیرد که از بود و نبود
خود سوال نکند که از من خوشنود گردد و با فنای مرا من بگرداند
جبرئیل مراد در مقام خود و در صفهای ملائکه بنهاد پس جبرئیل از
نزد پروردگار حضرت و تعزیت گفت حضرت
رسول گفت ایا است من او را خواهند کشت گفت بلی حضرت
فرمود که انها است من نخیزند و من بیزارم از ایشان و خدا بیزار
است از ایشان پس جبرئیل گفت که من بیزارم از ایشان بیزارم ای محمد
پس حضرت رسول بخانه فاطمه رفت و او را تهنیت و تعزیت گفت
حضرت فاطمه گریست و گفت کاش من او را نمیزاییدم خاصه قاتل
حسین در آتش است حضرت رسول فرمود که من گواهی میدهم که او در
آتش است ای فاطمه ولیکن گشته نخواهد شد تا از او امامان بسیار
که امنهای خدایند بعد از او و او بعد از پدر پس حضرت رسالت
فرمود که امامان بعد از من علیست که هادی است و بعد از او
حسن است که مهتدیست و بعد از او حسین نام است و بعد از او
علی زین العابدین که صفوه است و بعد از او محمد باقر علم شافع است
و بعد از او جعفر صادق نفاع است و بعد از او موسی کاظم جعفر بیراست
و بعد از او علی رضا است و بعد از او محمد بن علی تقی الله

وبعد از او علی بن محمد مؤتمن است و بعد از او حسن بن علی علیهما السلام
و بعد از او آنکس است که دولت سرای حقیقی ابن مریم را زینت خواهد کرد
پس حضرت فاطمه علیها السلام از کرامات خدا جبرئیل را بنام
در دلایل با حضرت رسالت پناه و با آن کرده بلکه او مدتها آمده بوده
است پس حضرت رسول ص حضرت امام حسین را بر زانوی دست گرفت و آن
حضرت داد بنام نیکو پدید بوده بوسه‌ای چند بر دهان مبارک او کرده و گفت
خدا دوست دارد هر که تو را دوست دارد تو نامی هستی که خدا عرق تو بر این مولود و بر
دو جد او محمد و ابراهیم و بر اسمعیل و اسحق و یعقوب که اکرم حسین
را نزد تو قدری هست راضی شوند در دلایل پس حق تعالی بنام
الحضرت را استقبال کرد و آن ملک را امر فرمود و بالهای او را باو برگردانید
او را در مقام خود و صفهای ملائکه جا داد و آن ملک را داد
استدعا باین میشناسند که میگویند که از نادره حسین است
و مطربا و ندای از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت
رسول ص میامد بنزد فرزندان شیر خواره فاطمه و آب دهان مبارک
خود را در دهان ایشان میانداخت و فاطمه میگفت که ایشان
را خیره داده است شهر انبوب روایت کرده است که چون حضرت
امام حسین ع متولد شد حضرت فاطمه را بیماری عارض شد
و شیر خشک شد و دایه طلب کردند و نیافتند پس حضرت
رسول ص آمد و انگشت ابهام آن حضرت را در دهان او کذاشت و میگفت
و روزی او را بنام حضرت بیرون آمد و بر او تیر دیگر زد و آب
مبارک خود را در دهان او کذاشت و او میگفت پس جبرئیل
شبانه روز نگوشت او را از گوشت حضرت رسالت روئیده و
ایضا از بره خزاعی روایت کرده است که چون حضرت فاطمه بامام
حسن ع متولد شد حضرت رسول اراده سفری کرد پس حضرت
فاطمه گفت که جبرئیل را خبر داده است که پسری از تو متولد خواهد

چنین کرد دو

شد

شد چون متولد شود او را شیر مده تا من بیایم چون امام حسن ع
متولد شد حضرت فاطمه سه روز او را شیر نداد و منتظر قدوم
آن حضرت بود چون سه روز کذشت و حضرت تشریف نیاورد و در به
او ترحم کرد و او را شیر داد چون حضرت تشریف آورد و پرسید که چه
کردی فاطمه گفت که شفقت مادری مرا بحرکت آورد و گفت که او را شیر ده
حضرت فرمود که آنچه خدا خواسته است میشود پس چون حضرت امام حسین ع
فاطمه را شد حضرت رسول فرمود که ای فاطمه جبرئیل را خبر داده است
که پسری از تو متولد خواهد شد چون متولد شود او را شیر مده تا من
بیایم فوالله اکر چه یکماه بکذرد پس حضرت رسول بسفری رفت و
چون حضرت امام حسین ع متولد شد آن حضرت در سفر بود و حضرت
فاطمه او را شیر نداد تا آن حضرت از آن سفر مراجعت فرمود پس او را
بحضرت آن حضرت آوردند و زبان مبارک خود را در دهان او
کذاشت و او میکید تا سیر شد پس حضرت فرمود که آنچه خدا خواهد
میشود و خدا خواست که امامت در فرزندان تو باشد و کفته
نسبند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت امام
حسین صلوات الله علیه از فاطمه و هیچ زن دیکر شیر نخورد و
او را عذرست حضرت رسالت ص میاوردند و حضرت ابهام
خود را در دهان او میکذاشت و او از ابهام آن حضرت آنقدر
میمکید که دو روز و سه روز او را کافی بود پس کوشت و خون
آن حضرت از کوشت و خون حضرت رسالت روئید و هیچ فرزندی
شفاعه متولد نشد که بمانند بغیر از عیسی بن مریم و حسین بن
علی علیهما السلام و لسندی دیکر از حضرت امام رضا ع روایت کرده
است که حضرت امام حسین ع را نزد آن حضرت میاوردند و زبان
مبارک خود را در دهان او میکرد و او میمکید و همان اکتفا
میفرمود و از هیچ زن شیر نخورد خصوصا در دیلم در زبان قضایا

ومناقب لمختصراست روایت بابویه بسند معتبر از حذیفه روایت
کرده است که گفت دیدم روزی حضرت رسول ص که دست حضرت
امام حسین ع را گرفته بود و میفرمود که ای گروه مردم این است
حسین بن علی پس بشناسید او را و باو کنید یاد میکنم بآن خدائی که
جان من بدست قدرت اوست که او در بهشت است و دوستان
او در بهشت اند و دوستان دوستان او در بهشت اند و شیخ
طوسی بسند مخالفان از براء بن عازب روایت کرده است که
دیدم حضرت رسول ص را که حضرت امام حسین ع را بر دوش
داشت و میفرمود که خدایا من این را دوست میدارم پس تو
او را دوست دار و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده
است که روزی حضرت امام حسین صلوات الله علیه را نزد
حضرت رسالت ص آوردند و در دامن آنحضرت بول کردند
که دامنهای بول آلود را بردارند فرمود که قطع مکنید بول فرزند
مرا پس آبی طلبید و آن موضع را شست روایت دیگر از ابوذر
رضی الله عنه روایت کرده است که گفت دیدم روزی حضرت
رسالت ص حضرت امام حسین ع را میبوسید و میفرمود که هر که
دوست دارد حسن و حسین و ذریت ایشان را از دوری خلاص
یابد نزد قبر ما آید و نسد و هر چند کنا هان قبر سد دریا
پاک باشد مگر آنکه کناهی داشته باشد که او را از امیان
ببرد و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است
که حضرت رسالت ص فرمود که حسن و حسین دو گل بوستان منند
و بسند صحیح از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسالت
فرمود که حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد کسی
که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط یعنی از
ایخلایت را بخالفان نسبت داده در کتب معتبره خود روایت کرده اند

مخالفان
حسین

که روزی حضرت رسالت پناهی میرفت حضرت امام حسین را دید
که با اطفال بازی میکند جوان آنحضرت را دید بتاز از اصحاب
خود پیش افتاد که او را در بر گیرد و حضرت امام حسین میگریخت
و میخندید تا آنکه او را گرفت و دهان او را میبوسید و میان دو شانه
بوسید و می بود که حسین از من است و من از او یعنی هر که حسین
را دوست میدارد خدا او را دوست میدارد و او از اسباط [illegible]
و طبرانی بسند معتبر از عبد الله بن اسود رضی الله عنه روایت
کرده است که روزی حضرت رسالت ص برای طلب حسن و حسین رضی
الله علیهما بیرون آمدند و من در خدمت آنحضرت بودم پس در
آنحضرت رفتند تا بموضعی رسیدیم که آن دو امام مظلوم خواهند
بودند و افعی بسیار بزرگی بر سر راه ایشان حلقه کرده بود و
درختی بر سر ایشان سایه افکنده بود و من چیزی از موضع مذکور
دیده بودم و آن درخت را در اخاندیده بودم و بعد از آن نیز
رفتم و آن موضع را مشاهده کردم و آن درخت را ندیدم چون آن
مار دهای پای سید ابرار را راست کشید راست شد و از درخت
خرما قامتش بلند تر شد و عمر صنوبر از عمر من تران بلند تر بود و از
دهانش آتش زبانه میکشید پس من از مشاهده آن حال بیتاب شدم
چون نظرش بر آنحضرت افتاد گاهید تا آنکه بقدر ریشتر کردید
و با حضرت سخنی گفت که من نفهمیدم حضرت فرمود که ای برادر
گشنده میدانی که جبرئیل چه گفت گفتم خدا و رسول بهتر میدانند
فرمود که میگوید که حمد میکنم خدا را که دوست میدارند تا آنکه بآسمان
دوزند رسول خدا کردانیدند پس آن مار دو بنان ریك روان شد
و رفت و حضرت نوزان دو جنگ کوشتر نشست و اول حسین
را بر داشت و بر دامن راست خود گذاشت پس حسن را بر داشت
و بر دامن چپ خود گذاشت پس بآن مبارك خود را در دهان حسین

سیکرد تا انکه او بیدار شد و گفت ای پدر و باز بخواب رفت پس
زبان خود را در دهان حسین کرد تا انکه او بیدار شد و گفت
ای پدر و باز بخواب رفت گویا گفتم حسین پدر کهتر است از حسن
حضرت فرمود که حسین را در دهانهای موشان معرفت و محبت
نهاده است سبب آن را از مادر او پرسیدند حضرت در جواب سوال کرد چون ان دو
فلک اثاث از خواب استراحت بیدار شدند حضرت رسالت پناه
را بر دوش خود سوار کرد و بخانه او در دو من عقیقی فرمود
انحضرت بدر خانه حضرت فاطمه رفتم و در در خانه ایستادم تا گاه
خادمه خانه بر انحضرت آمد و گفت ای برادر کهنه گفتم کی تو را اعلا
کرم که من در در خانه ام خادمه گفت خاتون من و سیده من فرموده که
مردی از کنده که از منکرترین ان قبیله است آمده است که از من
سوال کند از شرافت و از منزلت خود در بدیده من سعد او گفت این
سخن بر من عظیم مؤدب شد خود را در بجانب در کرده ایستادم چنانچه
گاهگه بخانه ام سلمه میرفتم بخدمت حضرت رسالت پناه چنین میکردم
پس گفتم ای فاطمه منزلت حسین را برای من بیان کن حضرت فاطمه فرمود
که چون امام حسن متولد شد پدرم مرا امر کرد که جامه کردان بدرقه
تا ابرنوشم تا انکه او را از شیر باز کنیا پس پدرم بدیدن من آمد و
دید که حسن پستان مرا میمکد فرمود که او را از شیر باز کنیا گفتم چنین تا
پس فرمود که چون علی خواهد بنزد تو آید مانع مشو که در روی او
نوری و ضیائی مشاهده میکنم و میدانم که در این نوری از نور فرزند
بوجود خواهد آمد که هیبت خدا باشد بر این خلق چون خاطر شریف
و بگاه از حمل من گذشت حوار ان عظیم در خود مشاهده کردم و
انخالت را پدر خود شکایت کردم گفت ای بطاسید و دعائی بر ان
خواند و اب دهان مبارک بر دهان افکند و فرمود که بیاشام
چون انشامیدم حق تعالی انخالت را از من دفع کرد و چون بحمل

روز گذشت و در بدن خود حرکتی می یافتم مانند مورچه که حرکت کند
در میان پوست و جامه و چنین بودم تا ماه دویم تمام شد شب
اضطراب و حرکت در شکم خود یافتم و از خود من وا شامید زیاد
ماند تا انکه ماه سیم تمام شد و هر روز بر برکت انحضرت سعادت
زیادتی نعمت و خیر و برکت در خانه خود می یافتم و چون در ماه
چهارم داخل شدم خود تعالی بر برکتان فرزند کرامی و حشت مرا با انس
مبدل گردانید و بر پوسته ملازم محراب خود بودم و از محل عبادت
خود حرکت نمیکردم مگر برای ملاقات حضرت رسالت پناه و هر روز که میگذشت
خود را اسبک تر می یافتم و نعمت و رحمت خدا را بر خود فزون تر
میدیدم تا انکه بچاه ماه رسیدم چون در ماه ششم داخل شدم در شبهای تار
احتیاج بچراغ نداشتم و چون خلوت می نشستم در جای خود نور ساطع
تسبیح و تقدیس حق تعالی از شکم خود می شنیدم و چون به ماه دویم
فوت من زیاده گردید بدین حال خود را بام سلمه نقل کردم ز بانکه او
معین و یاور من بود پس چون ده ماه تمام شد در خواب دیدم
که ملکی بنزد من امد و بال خود را بر پشت من مالید از خواب بیدار
شدم برخواستم و وضو ساختم و دو رکعت نماز بجا اوردم و باز خواب
ربود مرا و در خواب دیدم که مردی بنزد من امد و جامهای سفید
پوشیده تازه با لین من نشست و بر رو و بر پشت من دمید پس من شاد
از خواب بیدار شدم و وضو ساختم و چهار رکعت نماز بجا اوردم
و باز خواب بر من غالب گردید و کسی در خواب بنزد من امد و مرا
نشاند و دعاها او تعویذها بر من خواند چون جمع شد جامهای
خامه را بر پوشیدم و بنزد پدر خود رفتم او در حجره ام سلمه بود
چون نظر انحضرت بر من افتاد از شادی بر خود در جبین بر نور ش
مشاهده کردم موترین محبوب داشتم از من نازیل گردید و انچه در خواب
دیدا بودم بدید و بنظر کوار خود نقل کردم فرمود که بشارت باد تو را ای

انا ان مرد اول پس خلیل من عزرائیل بود که موکلست بر جمیع ای زنان
و دویم خلیل من میکائیل بود که موکلست بر جمیع ای اهل بیت من انا
در تو رسید گفت بلی پس حضرت کریت و مراد در بر گرفت و فرمود که
سیم حبیب من جبرئیل بود که حق تعالی او را خدمتکار فرزندان تو
گردانیده است پس بخانه برگشتم چون یکسال تمام شد حسین متولد
شد [illegible] که این روایت مخالفت با احادیث سابقه دارد
مدت حمل انها صحیح تر و بیشتر میرزند واضا قطب راوندی رحمه الله
معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده است
که روزی امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما برای قضای
حاجت بیرون آمدند تا انکه بخانه [illegible] رسیدند و هر یک بیت
را بجانب دیگری گردانیدند که مشغول قضای حاجت شوند پس
حق تعالی برای کرامت انشان دیواری در میان انشان پیدا کرد
که یکدیگر را ندیدند و چون فارغ شدند دیوار از میان برخواست
پس بقدرت الهی در انموضع چشمه آبی پیدا شد و دو بار بیق که از ان
آب برداشتند و وضو را بان کردند و وضو ساختند و برگشتند
پس در اثنای راه عمر علیه اللعنه انشان را دید و گفت از کجا می آیید
آیا از دخمان خود نمیترسید که تنها بیرون آمده اید گفتند ما
از قضای حاجت برمیگردیم ان ملعون چون انشان را تنها یافت
خواست که انشان را هلاک کند ناگاه صدائی شنید که ای شیطان
میخواهی با دو فرزند محمد دشمنی کنی و دین و زبان را در انشان کردی
لعنت کردی و بدعتها در دین خدا پیدا کردی و خلافت اهل بیت
رسالت را غصب کردی و حضرت امام حسین علیه السلام نیز بخنان درشت
با و گفت پس دست راست خود را بود داشت که طپانچه بر روی لعنت
زند حق تعالی دست راستش را خشک کرد پس خواست که بدست
چپ طپانچه زند با دست چپ او خشک شد پس گفت سوال میکنم

از شما

از شما بحق پدر و جد شما که دعا کنید که خدا تعالی مرا رها کند و توبت
مرا قبول کند پس حضرت امام حسین علیه السلام گفت که خدا و ما از این
بلیه رها کن و این را عبرتی گردان برای او و مجتی گردان برای دیگران
تعالی دست او را رها کرد و او انشان را دوا نرسید و نزد حضرت امیر
المومنین آمد و با انحضرت شروع بخاصمه کرد و این واقعه چندی
روزی بعد از سه چهار بود پس گفت تا بنا را بکجا فرستاده بود
که برای تو پیغام بیاورند فرمود که نوفتر بودند مگر برای قضای
حاجت پس یکی از منافقان که حاضر بود در رای حضرت راکشید
تا انکه بر داشتند حضرت امام حسین با ان مرد منافق گفت خدا
تو را از دنیا بیرون نبرد تا انکه فرزندان و اهل و فرزندان خود را
و اخوجنین خدا و ان ملعون در عراق دختر خود را برای مردی
سپرد پس چون امام حسن و امام حسین علیهما السلام بخانه رسیدند
آمدند امام حسین با امام حسن گفت شنیدم از جد خود رسول خدا
که میفرمود که مثل تو و برادر تو مثل یونس است خدا او را از شکم
ماهی بیرون آورد و بر زمین گذاشت و درخت کدو برای او
رویانید و چشمه آبی برای او جاری کرد که از درخت کدو میخورد
و از ان چشمه آب می آشامید پس جد ما فرمود که چشمه برای شما ظاهر
خواهد شد و درخت کدو چون محتاج بان نیستید ظاهر نخواهد
شد و حق تعالی در باب یونس میفرماید که ما او را فرستادیم بسوی
صد هزار کس و زیاده پس ایمان آوردند پس ایشان را برخوردار کردیم
تا وقت معین و ما احتیاج بدرخت کدو نداشتیم و خدا داند
که بخشید اب محتاجیم پس از برای ما بیرون آورد و بعد از این
خدا ما را خواهد فرستاد و امام خواهد کرد اینکه زیاده
از قوم یونس باشند و ایشان کافر خواهند شد و بهلت خواهد داد
ایشان را که از دنیا برخوردار شوند تا وقتی که عذاب خود را بر ایشان

کردانده

انیان دنیستد پس حضرت امام حسن فرمود که من هم از سید خود جبرئیل
شنیدم و این شهر اشوب از حسن بصری و ام سلمه روایت کرده
است که روزی جبرئیل بخدمت حضرت رسول صلعم آمده بصورت
دحیه کلبی و نزد آنحضرت نشسته بود که ناگاه امام حسن و
امام حسین صلوات الله علیهما داخل شدند و چون جبرئیل را
گمان دحیه کردند نزدیک او آمدند و از او هدیه طلبیدند
چون جبرئیل مطلب ایشان را دریافت دست بسوی آسمان بلند
کرد و سیبی و بهی و اناری برای ایشان فرود آورد و بایشان داد
چون ان میوها را دیدند شاد گردیدند و نزد پدر حضرت رسول
بردند حضرت از ایشان گرفت و بویید و بایشان داد و فرمود که
ببرید نزد مادر خود و اگر اول نزد پدر خود ببرید بهتر است
لیکن حضرت فاطمه بود بحال ورد ند و نزد مادر و پدر خود ماندند
تا حضرت رسالت صلعم نزد ایشان رفت و سه از ان میوها تناول
کرد ند و هر چند بخورند بحال اول برگشت و چیزی از ان کم
نشد و این میوها بهشتی بود تا حضرت رسول صلعم از دنیا رفت
و باز انها نزد اهل بیت بود و قصه بسی دارد تا انکه بهم نرسید تا انکه
حضرت فاطمه سلوات الله علیها شهید شد پس انار بر طرف شد و چون
حضرت امیر المومنین صلعم شهید شد بر طرف شد و سیب ماند و
ان سیب را حضرت امام حسن صلوات الله علیه داشت تا انکه زهر
شهید شد و سیب با و نرسید و بعد از ان نزد حضرت امام حسین
بود حضرت امام زین العابدین صلعم فرمود که وقتی که پدرم در
صحرای کربلا محصور با اهل جور و جفا کار میدان سیب را در دست
داشت و هر گاه که تشنگی بر او غالب میشد ان را میبوئید تا از تشنگی
بحضرت تخفیف میبافت چون تشنگی بسیار بر آنحضرت غالب شد و وقت
از دست رفت و زمان بر ان سیب فرو برده و چون شهید شد ملائکه

ان سیب را طلب کردند نیافتند پس حضرت امام زین العابدین صلعم فرمود
که من بوی ان سیب را از مرقد معطر او میشنوم هر وقت که زیارت
او میروم و هر که از شیعیان مخلص زیارت او در وقت سحر میرود ان
مرقد منور بر او بوی سیب از ان ضریح مطهر میشنود و در بعضی
از کتب معتبره امامیه روایت کرده اند که گفت دیدم در وزی حضرت
رسالت صلعم را در خواب حسین میبوسانید که بجاهای دیگر از ان
نداشت گفتم یا رسول الله این چیست که بدنهای ما مانند حضرت
فرمود که این هدیه ایست که پروردگار من برای حسین فرستاده است
و بوی غلوزه های بال جبرئیل است و چون امروز روز عید است
این جامه را بابو میبوسانم فرزند سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی رضی
الله عنه روایت کرده است که گفت دیدم که روزی حضرت امام حسین
در دامن جد خود رسول خدا صلعم نشسته بود و او را میبوسید و گفت
تو سیدی و پسر سید و برادر سید و پدر نه امام و پدر امامان و مادر
نه امام و مادر امامان و پیشوایان تو نه حجت خدا
و پسر حجت خدا و پدر حجتهای خدا و نزدیک از صلب تو بهم خواهند رسید
که نهم ایشان قائم ایشان باشد و در کتب مخالفان روایت کرده اند
که روزی حضرت رسول صلعم بیرون آمد از خانه عائشه و چون بدر خانه
فاطمه رسید صدای گریه حسین را شنید فرمود که ای فاطمه نمیدانی که حسین
گریه میکند که گریه او دل بدرد میآورد و از این شهر اشوب از حضرت امام
صلوات الله علیه روایت کرده است و مخالفان نیز بطرق متعدده
روایت کرده اند که روزی حضرت رسالت صلعم فرمود که هر که خواهد که نظر
کند بسوی محبوب زمین اهل زمین بسوی اهل آسمان نظر کند بسوی
حسین و ابن شهر اشوب و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند
که حضرت رسول صلعم فرمود که در بعضی غزوات دیدم از یک دامن کوه
شگافی و چندی بیرون آمد گفتم ای حبیب من جبرئیل این

بجاهای دیگر

قصر از کیست گفت از پسر تو حسین است چون پیش رفتم سیبی دیدم
ان را بوسیدم و شکافتم از میان ان حوریه بیرون امد که موی
مزکا نامش آمو لبنا ۵ معنیش کرکس بود پرسیدم که تو از کیستی او گریست
و گفت که از فرزند شهید تو حسین و بنج طویی لیسند صحیح روایت کرده
است که حضرت امام حسین صلوات الله علیه در میان مردم در بطن
امد روزی حضرت رسالت ۳ الحضرت را میجید او رد و دندان بر بطن
خود بازه داشت و تکیه فرمود که امام حسین خواست موافقت کند
درست گفت حضرت از برای او بار دیگر گفت تا انکه در نیز هفتم
درست گفت و باین سبب هفت تکبیره در نماز سنت شد و در بعضی
از کتب مناقب روایت کرده اند که روزی حضرت رسول ۳ بخانه فاطمه
امد و گفت ای فاطمه امروز مهمان تو ام و در ان روز اهل بیت
کوشت بودند و برای حسن و حسین طعامی نمیافتند چون همه
اهل بیت جمع شدند جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند تعالی
اعلا تو را سلام میرساند و میفرماید که بگو بعلی و فاطمه و حسن و
حسین که از میوهای بهشت چه میوه میخواهند چون حضرت
با ایشان گفت همه ساکت شدند و حضرت امام حسین که از همه
خورد سالتر بود گفت مرا مرخص فرمایند تا من از جانب ایشان بگویم
گفتند که البته تو از جانب ما سخن بگوی ما بان راضیم حضرت امام حسین
گفت که ای جدبزرگوار بگو بجبرئیل که ما رطب میخواهیم و ان زمان
وقت رطب نبود پس حضرت رسول فرمود که ای فاطمه برو و باندرون
خانه و رطب را ببر و ان او رد چون فاطمه داخل خانه شد طبقی
از رطب دید که پر از رطب تازه بود و دستمالی از سندس سبز
بهشت بر روی ان افکنده بودند چون حضرت فاطمه طبق را نزد
رسول خدا صلعم گذاشت حضرت رسول فرمود بسم الله
الرحمن الرحیم و دستی بر داشت و بدندان حضرت امام حسین

گذاشت

گذاشت و فرمود که هنیئا مریئا یا حسین یعنی گوارا و عافیت باد
تو را ای حسین پس او را نزد بگو بر داشت و بدندان امام حسن
گذاشت و فرمود که هنیئا مریئا یا حسن پس او را نزد بگو در دندان
حضرت فاطمه گذاشت و فرمود که هنیئا مریئا یا فاطمه پس رطب
دیگر در دندان حضرت امیرالمومنین گذاشت و فرمود که هنیئا
مریئا لک یا علی و بر خواست و نشست پس چون از ان رطب
تناول کردند و سیر شدند حضرت فاطمه فرمود که ای پدر امروز کاری
چند کردی که پیشتر نمیکردی فرمود که دانه اول را که در دندان
حسین گذاشتم شنیدم که میکائیل و اسرافیل گفتند هنیئا لک
یا حسین پس من با ایشان موافقت کردم و چون دانه دویم را در
دندان حسن گذاشتم جبرئیل و میکائیل گفتند هنیئا لک یا حسن
و چون دانه سیم را در دندان تو گذاشتم دیدم که حوریان بهشت
سر از غرفها بیرون کرده شادی کردند و گفتند هنیئا لک یا فاطمه
و من با ایشان موافقت کردم و چون دانه چهارم را بدندان علی
گذاشتم ندا از جانب خدا و ندا علی اعلا شنیدم که فرمود هنیئا
مریئا لک یا علی پس من باخود تعالی موافقت کردم و از برای اجابت
ندای او بر خواستم پس ندا از جانب رب العزت شنیدم که یا محمد
اکرام این ساعت تا روز قیامت با و رطب میدادی من برای هر
رطبی و را هنیئا مریئا میگفتم و ان رطب با بوبرود بگران بسندهای
معتبر روایت کرده اند از سلمان بن مهران اعمش که در میان خاص و
خاصه بصدق و قبول معروفست گفت شبی در خانه خوابیده بودم
در میان شب یکی از جانب ابوجعفر دوانیقی امد و مرا طلب
کرد من بسیار ترسیدم و متفکر گردیدم و گفتم دوانیقی مرا بقتل
میکند برای اینکه قضایای جعلی من از طالب را از من بپرسد و اگر بگویم
قضایا را بحضرت مرا بقتل خواهد رسانید پس وصیت نامه خود را

نوشتم وغسل کردم وحنوط بر خود باشیدم وکفن پوشیدم وبحمل او
رفتم چون داخل شدم عمرو بن عبید را نزد او دیدم نزدیک
خاطر من مطمئن شد چون سلام کردم مرا نزدیک طلبید وهر چند
قدم میگفت نزدیکتر میآ تا انکه نزدیک بود که زانوی من بزانوی
او بر سد چون ابتدا از من استفهام کرد گفت راست بگو واکر نه
کردنت را میزنم گفتم هر چه خواهی بپرس گفت چرا حنوط کرده گفتم
در این میان شب سرد تو بنزد من امد گفتم شاید ضیفه مرا برای
این طلبد که فضایل علی مرتضی طالب را از من بشنود وچون بگویم
مرا بقتل او دلیر باین سبب وصیت کردم وغسل وحنوط کردم و
کفن پوشیدم وبخدمت تو امدم اعمش گفت او تکیر کرده بود چون
این سخن را از من شنید برخواست ونشست وگفت لا حول ولا
قوة الا بالله بخدا سوکند که سید هم تو را ای سلیمان که بگوئی که
حدیث در فضایل علی بتو رسیده است گفتم اند کی گفت
که بگوی عدد ان را گفتم زیاده از ده هزار حدیث من رسیده است
گفت ای سلیمان من حدیثی از برای تو روایت کنم در فضایل علی
که هر حدیثی که شنیده فراموش کنی گفتم خبرده مرا انچه الزبیر گفت در
دولت نخامیتر که ما از ایشان سیکر بخنیم من در شهرها سیکنم و
تقرب بجستم بسوی مردم بذکر فضایل علی بن ابی طالب وباین وسیله
از مردم اب ونان می یافتم ومعاش سیکردم تا انکه ببلاد شام
رسیدم وعبای کهنه پوشیده بودم وبغیر از خانه نداشتم ونشیاد
کرسنه بودم در انوقت صدای اذان شنیدم گفتم میروم بمسجد ونماز
سیکنم واز مردم غذای شام خود را سئوال میکنم چون بمسجد امدم
وبا بیشنماز نماز کردم واو سلام نماز گفت دیدم که دو کودک در محل
مسجد شدند وبیشنماز متوجه ایشان شد وگفت مرحبا بشما او
مرحبا بما نها که نامهای نام انبیاند من پرسیدم از نجوانی که در پهلوی

نماز سیکرد که ایشان چیز تر تبر مرا بند گفت این چیزها از عطایان
و در این شهر کسی نیست که علی را دوست ندارد یعنی اینرو این دو
کودک را حسن وحسین نام کرده است چون این را شنیدم نشیاد
شادشدم ورفتم بنزد بیشنماز وگفتم بخوا هی حدیثی برای تو نقل
کنم که دیده نوبان روشن کردند وگفت اکر دیده مل روشن
کنی من نیز دیده تو را روشن کردانم گفت خبر داد مرا پدرم
از پدرش از جده ابن عبد الله محمد بن سابس که روزی نزد
حضرت رسالت پناه نشسته بودیم ناکاه حضرت فاطمه کریان امدند
حضرت فرمودکه ای فاطمه سبب کریه تو چیست فاطمه گفت که حسن
وحسین بیرون رفته اند ومیندانم تو که در کجا شب بسر اورده اند
حضرت فرمود که ای فاطمه کریه مکن که ان خداوندی که ایشان را
افریده است بایشان مهربان تر است از تو پس حضرت دست
بسوی اسمان بلند کرده وگفت خدایا خدایا اکر ایشان بجهل را در رافته
اند ایشان را حفظ کن وبسلامت بدار پس جبرئیل نازل شد وبان
حضرت وگفت حق تعالی تو را سلام میرساند ومیفرماید که برای ایشان
محزون مباش که ایشان فاسانند در دنیا وفامانند در اخرت
وپدر ایشان افضل است از ایشان وایشان در حظیره قدس انجمن
خواهند بود وحق تعالی ملکی را بر ایشان موکل کرده که حوایج
ایشان میدهد پس بحضرت شاد وخندان برخواست وبا اصحاب
خود بسوی حظیره قدس انجمن وچون بان حظیره رسیدند دید
که هر دو خوابیده اند ودست در کردن یکدیکر اورده اند وابن
ملک یکبال را بسوی ایشان کسترده وبال دیکر را بالای ایشان نکاه
حضرت سر ایشان را در دامن کفاشت وایشان را ببوسید تا از
خواب بیدار شدند پس حضرت رسول حسن را برد وحسین را کرفت
وجبرئیل حسین را واز حظیره بیرون امدند وسیفرمود بخدا سوکند

که شب نزد شما آید بر مرد خدا طرکرد از جناب حق تعالی شما را
و چون مردم جبرئیل را مشاهده بدند گمان میکردند که حضرت هر دو
را بر دوش خود دارد پس ابوبکر نزدیک آمد و گفت یا رسول الله
کجا داری این دو کودک را بمن ده تا بار تو سبک شود حضرت فرمود
که ای ابابکر و لکن حامل ایشان نمیشود که حامل ایشان نباشد و ایشان
نکو سوار اند و مرکب ایشان افضل است از ایشان چون حضرت
بدر مسجد رسید بلال را فرمود که مناکن و مردم را جمع کن
مردم در مسجد جمع شدند پس با ایستاد و فرمود که ایها الناس یا معشر
که خبر دهم شما را کدام کس که بهترین مردم است از جهت جد و جده گفتند
که بلی یا رسول الله فرمود که حسن و حسین که جد ایشان رسول خداست
و جده ایشان خدیجه ایها الناس میخواهید که خبر دهم شما را که کیست
بهتر از حیث مادر و پدر گفتند بلی یا رسول الله فرمود که حسن
و حسین زیرا که پدر ایشان خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و
رسول پدر ایشان را دوست میدارند و مادر ایشان فاطمه دختر
رسول خداست اگر دوست مردم میخواهید دلالت کنم شما را بکه که بهترین
مردم است از جهت عم و عمه گفتند بلی یا رسول الله فرمود که حسن و
که عم ایشان جعفر است که در بهشت با ملائکه پرواز میکند و عمه ایشان
ام هانی دختر ابوطالب است اگر دوست مردم میخواهید دلالت کنم شما
بر کسی که بهتر از مردم است از جهت خال و خاله گفتند بلی یا رسول الله
فرمود که حسن و حسین زیرا که خال ایشان قاسم پسر رسول خداست
و خاله ایشان زینب دختر رسول خداست پس حضرت دست مبارک
خود را بلند کرد و فرمود که خدایا تعالی فاطمه را و ایشان محشور خواهد کرد
با هم چنانچه انگشتان من با یکدیگر اند پس فرمود که خدا و ملائکه او
که حسن در بهشت خواهد بود و حسین در بهشت خواهد بود و جده و
جده ایشان در بهشت خواهند بود و پدر و مادر ایشان در بهشت خواهند

بود

بود و عم و عمه ایشان در بهشت خواهند بود و خال و خاله ایشان در
بهشت خواهند بود خدا و ملائکه او میدانند که هر که ایشان را دوست
دارد در بهشت خواهد بود و هر که ایشان را دشمن دارد در جهنم
خواهد بود چون پیغمبر این حدیث را از من شنید گفت تو کیستی ای
جوان گفتم من افضل کوفه ام گفت از عرب یا از عجم گفتم از عرب گفت تو
حنین حدیثی روایت میکنی و چنین جائر پوشیده پس گفت قاسم
ببین بخشید و استری بمن داد که آن را صد دینار و هفتاد درهم خریده بود پس گفت
ای جوان تو دیده مرا روشن کردی من نیز دیده تو را روشن میکنم آنگاه
و تو را دلالت میکنم بجوانی که ان بهتر دیده تو را روشن کرده اند مرد
گفتم دلالت کن مرا گفت من و برادرم که یکی پیغمبر است و
دیگری مؤذن اگر پیغمبر است از روزی که از شکم مادر بیرون
نامش محمد داد و ست میدارد و اگر مؤذن است از روزی که از شکم
مادر بیرون آمده نامش محمد را دشمن میدارد پس چون ست مرا گرفت و او را
بدر خانه ان برادر که پیغمبر بود برد ست بر دزدیم مردی بیرون
آمد و چون نظرش بر من افتاد استر و مجاسرا شناخت و گفت
استر و مجاسرا مرا میشناسم و میدانم که برادر من اینها را بتو نداده است
مگر برای آنکه دوست خدا و رسول دانسته است تو را پس حدیثی در
فضایل علی برای من نقل کن گفتم خبر داد مرا پدرم از پدرش از
جدش که روزی در خدمت حضرت رسول صلعم نشسته بودیم ناگاه
حضرت فاطمه صلوات الله علیها در آمد و میگریست حضرت فرمود که
سبب گریه تو چیست ای فاطمه حضرت فاطمه گفت ای پدر زنان
قریش مرا سرزنش میکنند که پدر تو فقیر و بیچ کرده است تو را و مرا
که ما آن نداریم حضرت فرمود که گریه مکن ای فاطمه میگذارد خدای تعالی
است قرار او و جبرئیل و میکائیل با گواه گرفته و حق تعالی زمینها
جمیع خلق پدر تو را انتخاب کرده و او را بر جمیع کرامتها و معجزات

سبکنانه
من تو را تو بیچ میکرده ام

تو علی را انتخاب کرده است و تو را باو تزویج کرده و او را وصی
من کرده است پس علیست شجاع ترین مردم و به بارترین مردم
و سخی ترین مردم و اسلام او از همه قدیم تر است و علم او از همه
بیشتر است و او بهترین جوانان بهشتند و نام ایشان
در توریت شبر و شبیر است برای کرامت ایشان نزد حق تعالی ای
فاطمه گریه مکن بحدا سوگند که چون در قیامت شود پیش تو را
در حلقه بپوشانند و علی را در حلقه بپوشانند و علم جمله در دست من
باشد پس من ان را بجمله عرصات کرامت او نزد خدای فاطمه گریه
مکن که چون همه امتها در روز قیامت بسوی پروردگار عالمیان
علی با من باشد و چون خدا شفاعت دهد مرا در امت من علی با من
شفاعت کند ای فاطمه گریه مکن چون در قیامت شود منادی
ندا کند در اهل آن روز که را محمل نیکوتر است جز تو اهل بیت
الرحمن و پنگی بر در است باز در تو علی ابن ابی طالب ای فاطمه علی
را اطاعت میکند بر کلیدهای بهشت و شیعیان او رستگاران
خواهند بود در روز قیامت چون من اخبار بت را برای او نقل
کردم گفت ای من رندیق از مردم کجائی گفتم من از اهل کوفه ام گفت
از عرب یا از عجم گفتم از عرب پس بمن داد ده هزار درهم من
عطا کرد و گفت ای جوان مرا شاد کردی و دیده مرا روشن کردانیدی
من بسوی قضا حاجتی دادم گفت بفرما گفت چون فرا شود بیا بمسجد
الفلان نایه جوان برادر مرا که دشمن علیست پس من در قیام آن
شب شتاب بردم که صبح شود و لحظات را شماره کنم چون صبح
شد بان مسجد رفتم و در صف نماز ایستادم ناگاه جوانی آمد و
در پهلوی من ایستاد و عمامه بر سر داشت چون برکوع رفت عمامه
از سر خود افتاد دیدم که سرش بر خود میماند و رویش روی خوکست
چون از نماز فارغ شدیم من گفتم ای جوان این چه حالتست که در تو میبینم

مکنم

مکنم پس گریست و گفت با ابن خانه تا من حال خود را بتو نقل کنم چون
بخانه رفتم گفت من مؤذن فلان جماعت بودم و هر صبح در میان اذان
و اقامت هزار مرتبه علی ابن ابی طالب را لعنت میکردم و چون روز جمعه
میشد چهار هزار مرتبه لعنت میکردم پس روز جمعه بخانه آمدم و در
همین فکر بودم پیغمبر خدا را در خواب دیدم و حضرت
رسول و علی و طلحه و زبیر را دیدم که ایستاده اند شاد و خندان و حسن
در طرف راست آنحضرت و حسین در طرف چپ ایستاده بودند
و کاسه نزد ایشان حاضر بود پس حضرت رسول گفت یا حسن مرا
آب ده چون اشاره کرد گفت انجا عترا آب ده چون عمر اشاره کرد
گفت ای عمر بزن که در این دکان نگیریده است او را آب ده پس حسن
گفت ای جد بزرگوار مرا امر میکنی که اینرا را آب دهم و او هر روز
هزار مرتبه در حق من لعنت میکند و امروز هزار مرتبه او را
لعنت کرده است پس حضرت رسول بمن دید من آمد و گفت لعنت
خدا بر تو باد چرا لعنت میکنی علی را و علی از منست و چرا دشنام می
دهی علی را و علی از من است پس آب به هان بر روی من انداخت
و سر بانی بر من زد و گفت برخیز حتی تغییر دهد نعمت خود را
لعنت تو چون از خواب بیدار شدم سرود و بیرنا نه در دو
خون شده بود پس ابو جعفر راوی گفت بمن که ابا این دو
حدیث در دست تو هست گفتم نه گفت یا سلیمان محبت علی
ایمان است و دشمنی او نفاق است و خدا سوگند که او را دوست
نمیدارد مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مگر منافقی گفتم اختصاص
الامیر هر امان بده که سخنی بگویم گفت که گفتم چیز میکوئی در حق کسی
حسین را شهید کند گفت باز گشت او در بوی قتل است و عمامه
در اتر است گفتم چیز میکوئی در باب کسی که فرزندان دیگر حضرت
رسول را شهید کند گفت باز گشت او بوی قتل است و عمامه در

براوی تو

مقدمه

انزل است گفتم چه میکرد ولیکن ملک و پادشاهی عظیم است هادی فرزند خود را برای پادشاهی خود میکند پیرون رود و لشکر بگیرد برای مردم نقل کن فصل سیم در بیان بعضی از مکارم اخلاق و احضرت است علیا شی بسند معتبر روایت کرده است که روزی حضرت امام حسین صلوات الله علیه بجهل از مساکین گذشت که غذای خود را افکنده بودند و نشسته بودند و نان خشکی در پیش داشتند و میخوردند چون بایشان رسید حضرت را دعوت کردند حضرت از اسب فرود آمد و فرمود که خدا متکبران را دوست نمیدارد و نزد ایشان نشست و با ایشان تناول نمود و بروایت دیگر از ایشان عذر طلبید که این نان شما از صدقه است و صدقه بر من حرام است پس فرمود که چون من اجابت شما کردم نیز شما اجابت من کنید و ایشان را بخانه برد و بجاریه خود گفت که هر چه بر او مهمان عزیز خنیده کرده صحا شاذوانیان را اضافت کرد و انعام تمام فرمود و دینار کرد و این شهر اشوب روایت کرده است که چون امامه بن زید بیمار شد حضرت وفات حضرت امام حسین صلوات بعیادت او رفت و او را اندوهناک یافت حضرت فرمود که ای برادر سبب اندوه تو چیست گفت شصت هزار درهم قرض دارم و اندوه سوال زنان است حضرت فرمود که قرض تو بر من است گفت میترسم که بمیرم حضرت فرمود که پیش از مردن تو قرض تو را ادا میکنم و چنین کرد و ایضا روایت کرده است که روزی فرزدق شاعر بخدمت آنحضرت آمد و آنحضرت را مدح کرد حضرت صد اشتر بدو داد مردم گفتند که او شاعر فاسقیست چرا این مبلغ باو دادی حضرت فرمود که بهترین مالی توان مالیکه عرض خود را بآن نگاهداری و ایضا روایت کرده است که اعرابی بمدینه آمد و پرسید که کریمتر مردم مدینه کیست گفتند حسین بن علی بمسجد آمد دید که آنحضرت نماز میکند و شعر چند در مدح آنحضرت خواند چون

حضرت از نماز فارغ شد فرمود که ای قنبر اگر چیزی از مال بجا مانده است تفریق کن بلی چهار هزار درهم باقی مانده است حضرت فرمود که بیاور که او اولی است باحیال از ما پس بخانه رفت و ردای مبارک خود را برداشت و چهار هزار دینار در میان آن پیچید و بیرون آورد و بدست اعرابی داد و او شکاف در را گرفته سر در پیش انداخته بود و دست مبارک را از شکاف در بیرون کرد و آن زر را باعرابی داد و شعری چند در عذرخواهی از اعرابی انشاء فرمود اعرابی چون زر را دید گفت که ای حضرت فرمود ای اعرابی گویا کم شمردی عطای ما را اعرابی گفت نه ولیکن میگویم که دست این جود و سخا کیست نزد زمان خالی نهان خواهد شد مثل این را نیز از حضرت امام حسن مجتبی روایت کرده اند و ایضا فرزند معتبر روایت کرده است که چون آنحضرت در صحرای کربلا نهضت برایشت میاورد آنحضرت بنهادی بند از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از سبب انها پرسیدند حضرت فرمود که از بسیاری مالها که از بیت خود بر سیداشت در شبها و بجاهای بیوه زنان و یتیمان و مسکینان میبرد پشتها را کژ بینه کرده است و ایضا روایت کرده است که عبد الله بن سلمی یکی از فرزندان آنحضرت را سوره حمد تعلیم کرد چون کودک آن سوره را در خدمت آنحضرت خواند حضرت فرمود که هزار دینار طلا و هزار حله زیبا باو عطا کنند و دهان او را از مروارید کنند مردم گفتند مزد او اینقدر بس بود حضرت فرمود که این عطا اگرچه سزاوار است در برابر انچه او تعلیم فرزند من کرده است و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی میان حضرت امام حسین صلوات الله علیه و محمد بن الحنفیه مخاصمه ای شد و بکدورت از یکدیگر جدا شدند نزد محمد بن الحنفیه بآنحضرت نوشت که ای برادر بیا و نزد من منزل کن و بمجلس و مزبد و زیاد بر من مبالات کن و بنا در نزد فاطمه دختر رسول خدا است و اگر ما در من یا شما
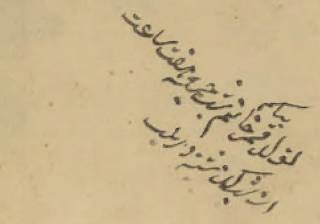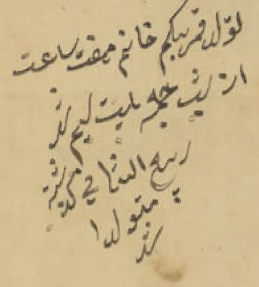
تمام روی زمین بود بنا در تو نمیرسید چون نامه مرا بخواند بیا بنزد
من و مرا خوشنود کردان که تو سزاواری بفضل و احسان از
من والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته حضرت چون نامه او را بخواند
در ساعت متوجه خانه او گردید و او را از خود راضی گردانید و دیگر
میان ایشان کدورتی واقع نشد وایضا از نجابت آنحضرت روایت
کرده است که روزی درمدینه میان آنحضرت و ولید بن عقبه که مادرش
مدینه بود منازعه شد در مزرعه حضرت عثمان ولید را از مزرعه بیرون
و بکردن نمیخواست و او را بزمین کشید مروان گفت که هرگز ندیده ام
که کسی با حاکم چنین جرأت بکند ولید گفت ظالم اوست و مزرعه از او
بود حضرت فرمود که الحال که اقرار کردی من مزرعه را بتو بخشیدم مرو
شجاعتها و مردانگیهای آنحضرت که در صحرای کربلا ظاهر شد زیاده
از آنست که وصف توان نمود و بعضی از آنها بعد از این مذکور خواهد
شد انشاء الله و از زهد و عبادت آنحضرت روایت کرده اند که بیست
و پنج حج پیاده بجا آورد و در شتران و محملها از عقب او میکشیدند و گاهی
بآنحضرت گفتند که چرا سیاده سیر میکنی از برای دوری راه فرمود که از
خدا دارم شرم میکنم که کسی بگوید که دوست ما از خدا میترسد و روایت
کرده است که آنحضرت در صورت و سیرت شبیه تر بمردم بود بحضرت
رسالت صلعم و در شبهای تاریک نور از جبین مبین و بالین کریم آنحضرت
ساطع بود و مردم آنحضرت را بآن نور میشناختند و در کشف الغمه
روایت کرده است که از آنجناب روزی در خدمت حضرت امام حسین ع
بودیم که پدر آنحضرت امد و یکی مژده آورد که شتر حضرت که فلانی را
کردم برای خدا من گفتم یک ظالم کار خوبی نموده او را آزاد میکنی
حضرت فرمود که حق تعالی میفرماید که چون بمیت کنند شما را بخیتی
پس بخیت کنید بنیکوتر از آن و بخیت نیکوتر من آن بود که او را آزاد
کنم و ایضا روایت کرده است که یکی از غلامان آنحضرت جنایتی کرد که مستحق